



بامقدمه آیت الله سید علی حسینی میلانی رحمته الله علیه

هدایت مکتب در

در نقد کتاب
مکتب در فرآیند تکامل

غلامحسن محرمی



مکتب در امتداد هدایت

در نقد کتاب «مکتب در فرایند تکامل»

با مقدمه حضرت آیت الله سید علی حسینی میلانی (مد ظله العالی)



غلامحسن محرمی

سرشناسه	محررمی، غلامحسین، ۱۳۴۷- Muharrami, Ghulam Hassan
عنوان و نام پدیدآور	مکتب در امتداد هدایت در نقد کتاب "مکتب در فرایند تکامل" / غلامحسین محرمی؛ با مقدمه سیدعلی حسینی میلانی.
مشخصات نشر	قم: الحقایق، ۱۴۰۱.
مشخصات ظاهری	۴۲۸ ص.
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۸۵۱۸-۶۳-۱
وضعیت فهرست نویسی	فیا
پادداشت	کتابنامه: ص: [۳۹۷]-۴۲۸؛ همچنین به صورت زیرنویس.
موضوع	مدرسی طباطبائی، سیدحسین، ۱۳۲۰ - مکتب در فرایند تکامل؛ نظری بر تصور مبانی فکری تشیع در سه قرن نخستین -- نقد و تفسیر
موضوع	شیعه امامیه -- عقاید -- تاریخ * History -- Doctrines -- Imamate Shī'ah
	امامت -- دفاعیه ها Imamate -- Apologetic works
	علم امام * Knowledge of Imam
	عصمت * Sinlessness
شناسه افزوده	حسینی میلانی، سیدعلی، ۱۳۲۶ - ، مقدمه نویس
شناسه افزوده	مدرسی طباطبائی، سیدحسین، ۱۳۲۰ - مکتب در فرایند تکامل؛ نظری بر تصور مبانی فکری تشیع در سه قرن نخستین. شرح
رده بندی کنگره	BPT11/5
رده بندی دیویی	۲۹۷/۴۱۷۲
شماره کتابشناسی ملی	۸۹۲۴۵۰۱
اطلاعات رکورد کتابشناسی	فیا

مکتب در امتداد هدایت

در نقد کتاب «مکتب در فرایند تکامل»



پدیدآورنده	غلامحسین محرمی
ناشر	الحقایق
چاپ	وفا
شمارگان	۲۰۰
قیمت	۱۱۰۰۰۰۰ ریال
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۸۵۱۸-۶۳-۱

حقوق چاپ محفوظ است

این کتاب با کاغذ حمایتی منتشر شده است

مراکز پخش:

قم تلفن: ۰۲۵-۳۷۸۳۷۳۰

تهران خیابان پاسداران، خیابان شهید گلنی، نبش خیابان ناطق نوری، ساختمان زمرد، طبقه دوم، پلاک ۴۳، نشر آفاق، تلفن:

مشهد چهارراه شهد، پست باغ نادری، کوچه شهید خوراکیان، پاساژ گنجینه کتاب، انتشارات نورالکتاب (میلانی)، تلفن: ۰۵۱-۳۳۳۲۲۲۶

اصفهان چهارباغ پایین، روبهروی ورزشگاه تختی، مرکز تخصصی حوزه علمیه اصفهان، تلفن: ۰۳۱-۳۳۳۴۰۶۰۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه حضرت آیت‌الله سید علی حسینی میلانی (دام ظلّه)..... ۱۱

مقدمه مؤلف..... ۱۷

فصل اول

نقد مقدمه کتاب / ۲۱

۱. شبهه تقدیم فهم مردم عصر حاضر بر فهم گذشتگان..... ۲۳

۲. بزرگ‌نمایی اختلاف نظر دو مکتب فکری کوفه و قم..... ۲۵

۳. تحقیر علمای گذشته و مساعی آنان..... ۲۶

۴. تهمت نبود آزادی نظر در فرهنگ شیعه..... ۲۸

۵. تعمیم برخی موارد جزئی به کل فرهنگ شیعه..... ۲۹

۶. القای تأثیرپذیری علما از عامه مردم..... ۳۴

۷. کشف تدریجی معارف دینی مانند علوم مادی..... ۳۶

فصل دوم

نقد بخش اول / ۳۹

۸. محدودیت تشیع به گرایش سیاسی در قرن اول و جنبه معنوی آن بعد از عصر امام باقر علیه‌السلام..... ۴۱

۹. تصریح به عدم آشنایی اصحاب امام باقر با مفهوم منصوب امامت..... ۵۳

۱۰. القای حتمی بودن وجود فرقه کیسانیه ۷۰
۱۱. شبهه محدود کردن پیشینه تشیع به عصر عثمان ۷۲
۱۲. مساوی انگاشتن امامت با قیام ۷۴
۱۳. پایه‌گذاری اصل عصمت توسط هشام بن حکم و نظریه علمای ابرار ۷۸
۱۴. شبهه در روایات محور و قطب عالم آفرینش ۹۸
۱۵. تعمیم دادن اعتقاد گروهک واقفیه به همه شیعیان معاصر امام کاظم علیه‌السلام ... ۱۰۴
۱۶. انکار پیشینه خمس پیش از عصر امام هادی ۱۲۰

فصل سوم

نقد بخش دوم / ۱۲۹

۱۷. داستان نفوذ مفوضه از زمان امام صادق علیه‌السلام به بعد ۱۳۱
۱۸. القای حتمی بودن وجود سبائیه و کیسانیه ۱۴۵
۱۹. نسبت اعتقاد به علم غیب ائمه به غلات ۱۵۲
۲۰. نسبت عقاید شیعه به مفوضه ۱۵۸
۲۱. نسبت نقل اخبار خلقت نوری امامان به مفوضه ۱۶۱
۲۲. انکار اعتقاد به واجب‌الاطاعه بودن ائمه در میان شیعه ۱۶۵
۲۳. ارائه نظریه علمای ابرار درباره ائمه ۱۷۷
۲۴. خلط بحث درباره منابع علم ائمه با اختلاف درباره امام ۱۸۳
۲۵. نسبت رد صفات فوق بشری ائمه به علمای قم ۱۸۵
۲۶. پیش بردن تاریخ وجود مقصره ۱۸۷
۲۷. اثبات وجود جریان مفوضه در عصر امام عسکری با روایتی جعلی ۱۸۹

۲۸. ادعای وجود تشنت داخلی در میان شیعه در عصر غیبت صغری ۱۹۴
۲۹. استفاده از دو حدیث ضعیف بر وجود مقصره ۱۹۸
۳۰. استناد وجود مقصره در عصر امام هادی با سخنی از خصیبه ۱۹۹
۳۱. ادعای وجود روایات مفوضه در میان میراث شیعه ۲۰۱
۳۲. استناد به شهادت ثالثه برای وجود مفوضه ۲۰۵
۳۳. ادعای ضعف احادیث کافی ۲۰۷
۳۴. ادعای جعل معجزات توسط مفوضه ۲۰۹
۳۵. اتهام طرف‌داری از غلو به علمای شیعه ۲۱۴
۳۶. حافظ رجب برسی و گروه شیخیه دلیل وجود غلو در میان شیعه ۲۲۰

فصل چهارم

نقد بخش سوم / ۲۲۵

۳۷. بزرگ‌نمایی اختلاف برخی بنی‌هاشم در میان شیعه ۲۲۷
۳۸. بزرگ‌نمایی فرقه ناووسیه ۲۲۹
۳۹. تقویت ادعای اسماعیلیه درباره نص بر امامت اسماعیل ۲۴۱
۴۰. نسبت بداء به فرقه کیسانیه ۲۴۸
۴۱. بزرگ‌نمایی ادعای فرقه فطحیه ۲۴۹
۴۲. بزرگ‌نمایی ادعای فرقه واقفیه ۲۵۴
۴۳. بزرگ‌نمایی جریان سید محمد ۲۶۱
۴۴. نسبت دروغ، تمرد و تردید به جامعه شیعه عصر امام حسن عسکری علیه‌السلام ۲۶۶
۴۵. بزرگ‌نمایی کار فارس بن حاتم ۲۷۸

۴۶. القای ضعیف بودن نص بر امام زمان ۲۸۱
۴۷. القای شبهه شباهت صدای امام زمان عجل الله تعالی فرجه به نبیره جعفر کذاب ۲۸۴
۴۸. بزرگ‌نمایی اخبار شاذ در ولادت امام زمان ۲۸۷
۴۹. بزرگ‌نمایی اختلاف بعد از شهادت امام عسکری علیه السلام ۲۹۴
۵۰. بزرگ‌نمایی اختلاف در بیت امامت ۳۰۰
۵۱. بزرگ‌نمایی طرف‌داران جعفر ۳۰۷
۵۲. القای شبهه انحصار نقل روایات غیبت به واقفیه ۳۱۱
۵۳. تشکیک در وکالت عثمان بن سعید عمری ۳۲۲
۵۴. تشکیک در توقیع ۳۲۴
۵۵. بزرگ‌نمایی مشکلات عصر حیرت ۳۲۸
۵۶. رد نقل حدیث دوازده امام توسط علمای شیعه قبل از اوایل قرن چهارم ۳۳۸
۵۷. تضعیف احادیث دوازده امام در کتاب بصائر الدرجات ۳۵۹
۵۸. رد انتساب کتاب سلیم به سلیم بن قیس هلالی ۳۶۳
۵۹. تضعیف احادیث دوازده امام در اصل ابی سعید عصفوری ۳۷۲
۶۰. تضعیف احادیث دوازده امام در تفسیر قمی ۳۷۵
۶۱. تضعیف احادیث دوازده امام در محاسن برقی ۳۷۷
۶۲. عدم آشنایی صحابه ائمه با احیث دوازده امام ۳۷۸

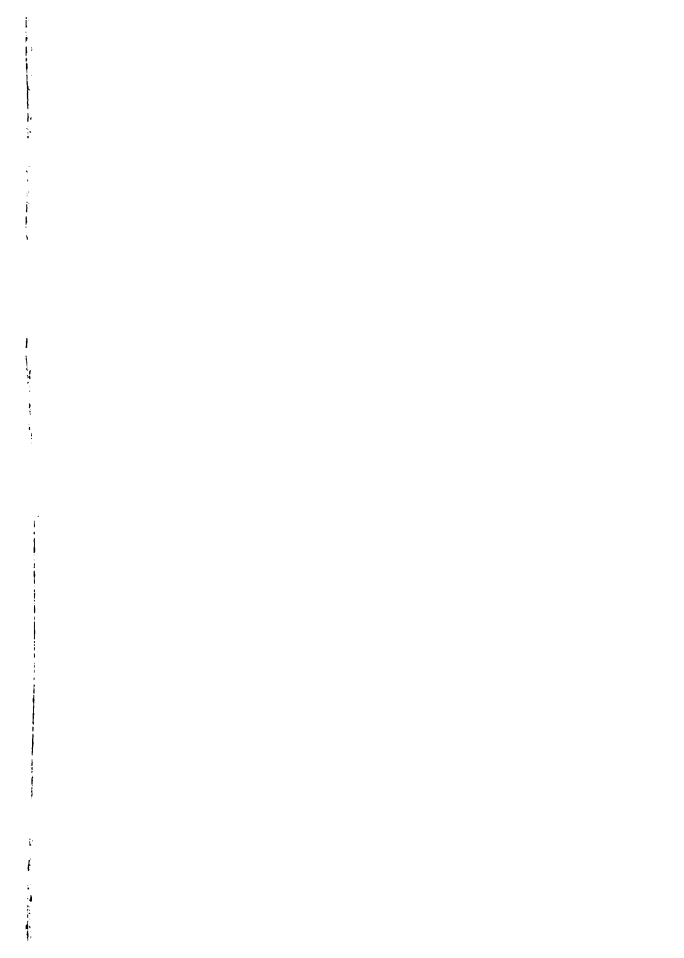
فصل پنجم

نقد بخش چهارم / ۳۸۱

۶۳. شبهه عدم رواج مباحث کلامی در میان جامعه شیعه در قرن دوم هجری ۳۸۳

۳۹۲ ۶۴. تأثیرپذیری کلام شیعه از کلام معتزله

۳۹۷ فهرست منابع



مقدمه حضرت آیت‌الله سید علی حسینی میلانی (دام‌ظله)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على خير خلقه محمد وآله الطاهرين لا سيما بقية الله في الأرضين ولعنة الله على أعدائهم أجمعين.

مبانی فکری تشیع از روز اول، قرآن و سنت و عقل سلیم، یعنی همان مبانی دین مبین اسلام بوده، چون تشیع چیزی غیر از اسلام نیست، و مکاتب دیگر هستند که باید انتساب خود را به اسلام ثابت کنند، و در مکتب تشیع هیچ یک از مسائل نظری و عملی خارج از مبانی یادشده نیست، و هر اعتقادی یا فتوایی که به این مبانی مستند نباشد مردود است.

کتاب (مکتب در فرآیند تکامل) به عنوان «نظری بر تطور مبانی فکری تشیع در سه قرن نخستین» نگارش شده، ولیکن اختصاص به مسئله «امامت و ولایت» یافته، و در این کتاب هیچ گونه استدلالی برای اثبات مدعا به کتاب و سنت و عقل دیده نمی‌شود، بلکه هدف نویسنده جدا کردن تشیع از کتاب و سنت و عقل است.

کتاب (مکتب در امتداد هدایت) - که شاید کامل‌ترین کاری است که تاکنون در نقد کتاب مذکور انجام شده - آمده تا ثابت کند مکتب تشیع مکتبی است لایتغیر، چون کتاب و سنت و عقل لایتغیر هستند، این مکتب اعتقادات و اقوال اشخاص نیست، و پیروان این مکتب غلات و مفوضه نیستند.

و از این جانب خواسته شده مقدمه‌ای بر این کتاب بنویسم، بنده عرض می‌کنم:

ما با آقای مدرسی طباطبایی رفت و آمد داشتیم و به بنده لطف داشت و احترام می گذاشت، و وقتی به خارج از کشور رفت این ارتباط قطع نشد. به یاد دارم وقتی در جلسه‌ای گفته شده بود که رسول الله صلی الله علیه و آله به جز اهل بیت علیهم السلام، فلان و فلان را نیز برای مباحله آورده بودند، در تلفن از حقیقت امر سؤال کرد. و نیز در یک تماس دیگر سؤال کرد که منظور محقق در شرائع از «أشبه بأصول المذهب» چیست؟ وهکذا.

مدتی گذشت تا ایشان را در قم دیدم، کتاب (مکتب در فرآیند تکامل) را به بنده داد و با خنده گفت: خواهش می‌کنم تکفیرم نکنید. من هم با خنده گفتم: تا تکلیف شرعی‌ام چه باشد.

کتاب را خواندم و خیلی متعجب شدم، شخصی را که می‌شناختم چنین نبود، القاء شک و شبهه در مبانی تشیع؟! همان مبانی اعتقادی که دائم از او می‌شنیدم و گفت و گو می‌کردیم؟! در این چاپ مقدمه‌ای وجود نداشت، بعداً شنیدم که در نسخه انگلیسی کتاب مطالبی نوشته که در ترجمه نیامده^۱. در انتظار بودم که او را در قم ببینم و صحبت کنم، اما ارتباط از جانب او قطع شد و دیگر ایشان را ندیدم.

هرچند در جامعه کم نیستند کسانی که فاقد تخصص هستند و از هر حرف شاذی به عنوان نوآوری، مخصوصاً با ادبیات جذاب، استقبال می‌کنند و تحت تأثیر قرار می‌گیرند، ولیکن این کتاب در محافل علمی حوزه علمیه حتی در بین افراد به اصطلاح روشن فکر مورد نقد قرار گرفت.

او که می‌دانست حرف‌های بی‌اساس و مطالب خلاف واقع نوشته، و از انتقادات دانشمندان حوزوی و دانشگاهی دارای تخصص در تاریخ اسلام و تشیع باخبر شده بود،

۱. عین عبارت اقرار او به این معنی خواهد آمد.

متأسفانه مصداق آیه مبارکه ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ﴾^۱ گشت و کتاب خود را با مقدمه‌ای طولانی تحت عنوان «حکایت این کتاب» در سال ۱۳۸۶ ش منتشر کرد و درصدد توجیه انظار خود گردید.

وی پس از اینکه «نیروهای اهریمنی جهانی و منطقه‌ای» را به «زشت‌نمایی چهره تشیع و پیروان آن» توصیف می‌کند، و اینکه «پرچم نبرد در این جبهه از آغاز بر دوش گرایش عقیدتی خاص در جهان اسلام بود» که البته منظورش «وهابیت» است اما نمی‌داند چرا تصریح نکرده! می‌گوید:

«فکر نگارش این کتاب در سال‌های پایان دهه شصت در چنین زمینه به‌عنوان تلاش در ارائه یک تحلیل قابل عرضه‌تر از مکتب تشیع در مجامع علمی شکل گرفت. در تصویری که این کتاب ارائه می‌داد، هسته اصلی تشیع اعتقاد به مرجعیت علمی اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در معارف اسلامی بر اساس حدیث ثقلین و نصوص دیگر بود، که البته با اعتقاد مستحکم به احقیت امیرمؤمنان و فرزندان او در رهبری جامعه همراه بوده، ولی با تقدیس افراطی‌ها و باورها و سنت‌های پیش از اسلام مناسبتی نداشته است».

چه خوب گفت استادم که هر کتابی را که خواستی مطالعه کنی، اول مقدمه کتاب را به دقت بخوان و فهرست را نگاه کن. با خواندن این چند خط فهمیدم چرا چاپ سال ۱۳۷۵ بدون مقدمه منتشر شد؟ و غرض از نگارش این کتاب چیست؟ و تا چه حد نویسنده عوض شده؟. او که می‌گوید دشمنان به فکر «زشت‌نمایی چهره تشیع و پیروان آن» هستند، در خدمت دشمنان قرار گرفته، هم چهره تشیع را بد تعریف کرد و هم چهره «پیروان» آن را!

لطفاً دقت کنید:

او که در این کلام به (حدیث ثقلین) اعتراف کرده، آیا نمی‌داند این حدیث چه دلالتی دارد؟

این حدیث «نص» است بر «امامت اهل بیت»، و دلالت روشن بر «عصمت» آنان دارد، و به همین جهت «مرجعیت علمی در معارف اسلامی» را دارا هستند. پس هسته اصلی اعتقاد شیعیان «نص» و «عصمت» است.

شیعیان نمی‌گویند «احقیت» امیرمؤمنان و فرزندان او در رهبری جامعه، بلکه شیعیان - به مقتضای آیات قرآن مجید و همین حدیث ثقلین، حدیث غدیر، حدیث منزلت و نصوص دیگر - می‌گویند رهبری جامعه در امیرمؤمنان و فرزندان او «تعیّن» دارد، و آن حضرات به جهت هدایت امت «منصوب» از سوی خدا هستند.

خوب بود مؤلف توضیح می‌داد منظور از «تقدیس افراطی و باورها و سنت‌های پیش از اسلام» چیست؟ در کدام کتاب از منابع معتبر مذهب تشیع «تقدیس افراطی» آن هم با «سنت‌های پیش از اسلام» وجود دارد؟

آقای مدرسی در همین جا (صفحه ۱۱) می‌گوید:

«تفسیری که دشمنان تشیع از دیرباز مطرح می‌کردند و آن را نوعی گرایش باطنی می‌دانستند... و نظراتی مشخص در مسائلی مانند تحریف قرآن و سب صحابه و طبیعت فوق بشری امامان و طینت و بدا و امثال آن که جزء ذاتیات لاینفک تشیع بود».

باید بگویم ایشان از زمانی که به خارج از کشور رفته عوض شده! بگذریم از آنچه در این کلام آمده، خود او با توجه به روایات کیفیت تدوین قرآن در کتب عامه، تمایل به تحریف قرآن داشت، خود او سب صحابه می‌کرد، فراموش نمی‌کنم وقتی کتاب (الأحادیث المقلوبة في فضائل الصحابة) را به او دادم گفت: این‌ها «صحابه» نیستند،

«قحابه» هستند! او به مفاد و مقتضای (حدیث نور) که در کتب فریقین روایت شده اعتقاد داشت.

کلام او در صفحه ۱۲ - که می‌گوید: «این اثر... اما به خاطر خواستگاه فرهنگی خود ناچار بود که اصول موضوعه و ذهنیت‌ها در حوزه‌های اسلام‌شناسی غربی را در نظر داشته باشد تا بتواند در آن مجامع توفیق قبول یافته... اصل انگلیسی کتاب بدین‌گونه بیست سالی پیش از این برای حال و هوایی دیگر و در پاسخ به نیازی در شرایط زمانی و مکانی و فرهنگی خاص تدوین شده بود» به‌طور آشکار «عوض» شدنش را بیان می‌کند. اما او در آخر صفحه ۱۳ به عوض شدن خود تصریح می‌کند، او می‌گوید: «طبعاً هر پژوهشگری خود در گذشت زمان، بسیاری از نظرات خویش را تعدیل می‌کند... تا آخر». شاید در خوش‌بینانه‌ترین توصیف گفته شود: او از محیط علمی غرب متأثر شده و به خیال خود خواسته تشیع را به‌طوری که آن‌ها می‌پسندند و دیگر مورد تهاجم «وهابیت» نباشد عرضه کند، اما تا چه اندازه می‌شود خوش‌بین بود؟ آیا این «تعدیل» به قول خودش در قم - که مرکز بحث‌های علمی و موطن بزرگان دینی است - امکان نداشت؟ آیا اگر حسن نیت در کار بود نباید «تعدیل» را با کسانی که خود قبول دارد در میان می‌گذاشت و سپس منتشر می‌کرد؟

او از صفحه ۱۴ به بعد تلاش می‌کند که این عوض شدن را که «تعدیل» می‌نامد به طرق مختلف توجیه کند، اما متأسفانه نه فقط موفق نبوده بلکه به قول عرب «زاد فی الطین بلّة» و به قول عجم «عذر بدتر از گناه» آورده، که جناب حجة الاسلام والمسلمین آقای دکتر محرمی به‌خوبی پاسخ داده‌اند، و از ایشان - که یکی از اساتید برجسته و محققین ارجمند حوزه و دانشگاه هستند - خواسته‌ام با نظر دقیق و تحلیل تاریخی، موارد مهم و نقاط ضعف اساسی کل کتاب را بیان کنند تا حجت بر همگان تمام شود.

در خاتمه تذکر چند نکته را لازم می‌دانم:

اولاً: پایه و اساس اعتقاد مذهب تشیع امامت امیرمؤمنان علیه‌السلام است، و این اعتقاد که در زمان حضرت رسول اکرم صَلَّی‌اللَّهِ‌عَلَيْهِ‌وآلِهِ در بین جمعی از صحابه وجود داشته به کتاب و سنت و عقل مستند است، و از این منابع عصمت و اعلمیت و افضلیت اهل بیت علیهم‌السلام به اثبات می‌رسد.

ثانیاً: هیچ‌گاه اقوال علما مستند عقاید نبوده، پس اگر نظری از فردی از اصحاب ائمه یا بزرگان علما نقل شود، الزاماً تشیع نخواهد بود، و چنانچه در داخل تشیع کسی که جامع بین علمیت و تقوی بوده نظر خاصی برخلاف مشهور ارائه کند، هرچند او مورد احترام است، اما قول او مردود خواهد بود.

ثالثاً: اغلب مطالب کتاب (مکتب در فرایند تکامل) در کتب بعضی از نویسندگان وهابی دیده می‌شود؟!

رابعاً: جوانان عزیز فکر نکنند هر طرح جدیدی قابل قبول است، در طول تاریخ تشیع، افرادی از داخل، حوزوی و غیرحوزوی، حتی از ذریه خود اهل بیت، نظراتی از خارج گرفته و خواسته‌اند وارد مکتب کنند، که البته بعضی از آن‌ها سوءنیت داشته‌اند، ولیکن مکتب با عنایات امام عصر حضرت حجت عَجَل‌اللَّهِ‌تَعَالَى‌فرجه پابرجا مانده است ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾.

خامساً: نویسندگان مواظب باشند در دام اجانب واقع نشوند و به یاد داشته باشند که خدای تعالی می‌فرماید: ﴿قَوْلٌ لَّهُمْ مِّمَّا كَتَبْتُ آيِدِيهِمْ﴾ و گویندگان را نیز برحذر می‌دارم و باید بدانند که ﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

علی‌الحسینی‌المیلانی

۱۴۳۳ ق ۱۴۰۱ ش

مقدمه مؤلف

کتاب مکتب در فرایند تکامل هرچند توسط نویسنده‌ای دارای تحصیلات حوزوی و دانشگاهی نگارش یافته، ولی با توجه به تأثیرپذیری از محیط علمی غرب، نگرش سکولاری و مادی‌گرایانه ایشان به‌سان سایر تحصیل‌کردگان غربی به دین، به‌خصوص مذهب شیعه، در نگارش کتاب کاملاً مشهود است. البته ایشان به‌خاطر سابقه حوزوی کوشیده که برخی ساختارهای دینی را رعایت کرده و از احترام ظاهری به ائمه اطهار علیهم‌السلام فروگذاری نکند و از این نظر با نوشته‌های مستشرقان و نویسندگان لائیک غربی متفاوت باشد. با این حال محتوای کتاب سوگیری جدی به سمت نفی مبانی اعتقادی شیعیان درباره ائمه اطهار علیهم‌السلام دارد. بلکه بالاتر هر قدر توانسته از آشنایی‌اش به فرهنگ تشیع و حوزه علمیه سود جسته و بدون تعرض ظاهری به ساحت ائمه و برانگیختن احساسات جامعه شیعه، با چینش هدفمند مطالب، مقصود خود را رسانده و در عین حال از پیامد حرفش مصون بماند. این کتاب با اینکه از لحاظ شکلی به‌صورت نوشته‌ای کاملاً مستند و به شیوه تحلیلی و با قلمی روان و در عین حال سنگین نگارش شده و به ظاهر علمی و تحقیقی و مبتنی بر گزارش‌های تاریخی جلوه می‌کند، ولی با تأمل و مطالعه دقیق آن، دید و نگرش خواننده نسبت به این کتاب عوض می‌شود و می‌تواند پی ببرد که این کتاب، به هیچ وجه کتابی نیست که بی‌طرفانه و براساس گزارش‌های تاریخی نگارش شده باشد و نویسنده به دنبال کشف حقیقت تاریخی باشد؛ بلکه داستان این کتاب از قبل پردازش شده و بعد برای آن سند

و مدرک درست شده و قضاوت ایشان نسبت به اسناد و مدارک به طور کامل پیش‌داورانه است و در اکثر موارد ترجیح‌های ایشان بلامرجح است؛ زیرا اولاً روش ایشان درباره تاریخ تشیع و اهل‌بیت، دیدگاهی مبتنی بر داده‌های منابع مخالفان و دیدگاهی حداقلی درباره اهل‌بیت است و آنان را تنها علمای ابرار می‌داند و حداکثر برجستگی علمیشان را می‌پذیرد و همانند مخالفان شیعه که اعتقاد به جنبه فوق بشری ائمه را ساخته شیعیان و به تعبیر آنان روافض می‌دانند، او این کار را به گروه مفوضه نسبت می‌دهد و اعتقاد قاطبه جامعه شیعه بعد از عصر امام صادق علیه‌السلام را درباره جایگاه معنوی ائمه اظهار علیهم‌السلام متأثر از این گروه معرفی کرده و با گروه دیگر به اصطلاح خودش معتدل شیعه^۱ همواره در جدال بودند و در نهایت گروه مفوضه پیروز میدان شدند.

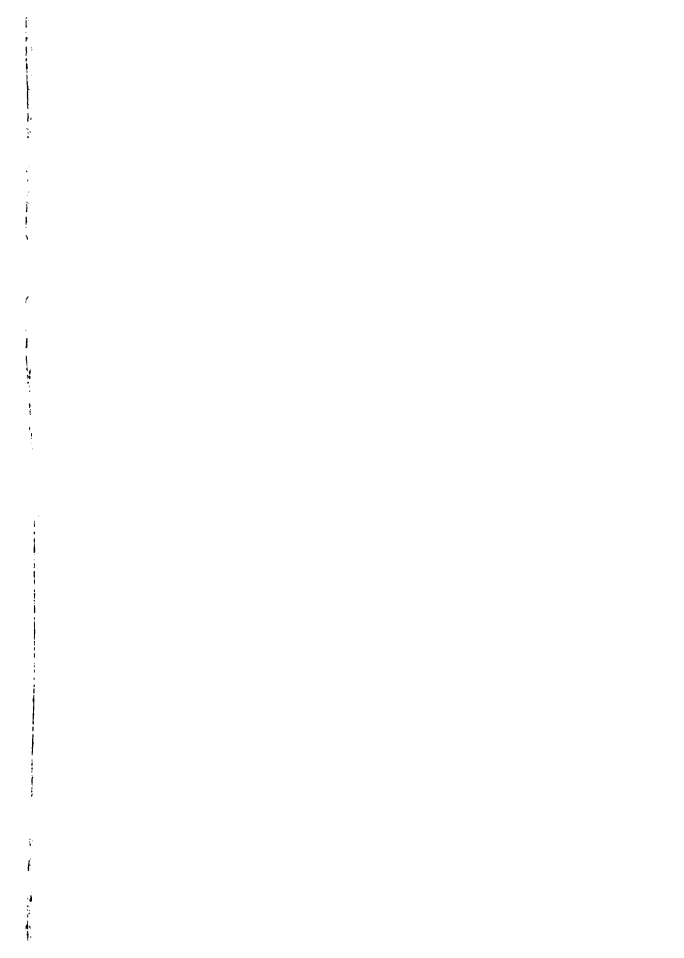
ثانیاً مستندات ایشان هم در این باره برخی روایات کتاب‌های شیعی است که به طور عمده یا خبر واحد و ضعیفند و یا اصلاً دلالتی بر مطلوب ایشان ندارند. ایشان برای نشان دادن اینکه سخنی علمی می‌گوید به هر مطلبی با کمترین ربط، یا بی‌ربط استناد می‌جوید. ایشان روایات متفق متواتر را با جابه‌جایی در یک کلمه در برخی منابع، متزلزل و دست‌کاری شده توسط مفوضه جلوه می‌دهد و همواره وجود کتاب الهدایة الکبریٰ خصیبه را از نشانه‌های ادعای خود مبنی بر تأثیر مفوضه و غلات معرفی می‌کند، اما خودش نزدیک چهل مرتبه به این کتاب استناد کرده است.

ثالثاً از مهمترین منابع ایشان در کتابش، منابع فِرَق است، درحالی‌که تصریحات زیادی بر ساختگی بودن بسیاری از مطالب این گونه منابع وجود دارد. ولی در کتاب

۱. تنها مدرک ایشان درباره این گروه به خبر واحدی ضعیف و دارای ابهام از عبدالله بن ابی‌یعفور برمی‌گردد که او ائمه را به عنوان علمای ابرار قبول داشته است (طوسی، اختیار معرفة الرجال (کشی)، ص ۲۴۷، ش ۴۵۶).

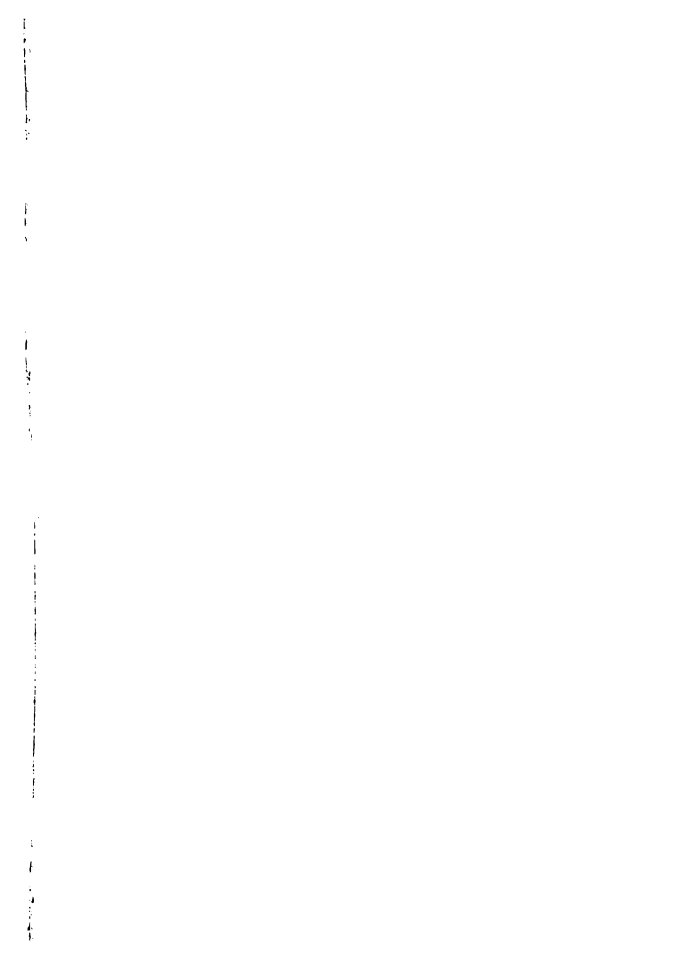
ایشان که کتاب نقد مکتب است، هیچ نقدی در این باره وجود ندارد و حتی به وفور به کتاب فرق الشیعه نوبختی استناد کرده، و حتی یک بار هم به یگانگی این کتاب با کتاب المقالات والفرق اشعری اشاره نکرده است، و اینکه چند فرق جزیی این کتاب با المقالات والفرق شاید کم و اضافه‌ای باشد که در برخی نسخه‌ها انجام شده و می‌تواند دلیل ضعف نسخه کتاب نوبختی باشد، که باید طبق قاعده داد سخن می‌داد و این اختلاف را دلیل بر دست‌کاری در این کتاب می‌دانست، چنان‌که با اختلاف لفظی یک کلمه در کتاب‌های حدیثی این کار را کرده است. ایشان فراوان به منابع فرقه‌ای عامه و نیز کتاب‌های نوشته شده توسط مستشرقان همچون گزارش‌های مسلم و بدون هیچ نقدی، استناد جسته است. به‌طور خلاصه می‌توان گفت که در این کتاب از روش تاریخی برای اثبات مطلبی غیرواقعی و واهی سوءاستفاده شده است.

در نگارش این کتاب باید از کمک و همکاری دو نفر از فضلی جوان تشکر و قدرانی کنم. نفر اول آقای دکتر سید محمد امام (جزایری) است، که استخراج اولیه شبیهات کتاب و نگارش اولیه بخشی از پاسخ‌ها با املای این جانب توسط ایشان انجام گرفت. نفر دوم که زحمت بسیار زیادی کشیده جناب آقای روح‌الله محرمی است که بیش از یک سوم از مدارک و مستندات پاسخ‌ها توسط ایشان گردآوری و استخراج شده است.



فصل اول

نقد مقدمه کتاب



۱. شبهه تقدیم فهم مردم عصر حاضر بر فهم گذشتگان (ص ۱۴):

متن کتاب: البته در اینجا چند نکته ظریف هست که نباید از آن غفلت کرد. یکی آنکه تحلیل و نظر را باید با تحلیل و نظر درست علمی نقد کرد، نه با نقل قول یا با استناد به مألوفات ذهنی. تا آنجا که به تاریخ و مسائل دوران ائمه اطهار مرتبط می شود همه کسانی که پس از دوران حضور آن بزرگواران تا روزگار حاضر در جامعه تشیع زندگی کرده اند از نظر منابع اطلاع و امکانات فحص و حق اظهار نظر، بیش و کم در وضعیت مشابهی بوده و هستند. شاید با این اختلاف که اهل عصر ما بر بسیاری منابع قدیم دسترسی دارند که قدما گاه حتی نام آن را هم نشنیده بودند. محدثان شیعه نیز در عصر غیبت صغری و قرن پس از آن، ظاهر آنچه ارزش نقل داشته است، حتی در متعارضات و متناقضات، در جوامع حدیثی خود جمع آوری و تدوین کرده اند. در یکی دو منبع مشهور گم شده نیز اگر فی الواقع نقل و روایتی بود که شق القمر می کرد لامحاله شیخ الطائفه در آثار خود نقل حکایت این کتاب فرموده بود..... اینکه کسی تصور کند بزرگان شیعه در قرن چهارم به خاطر نزدیک تر بودن به عصر حضور، آگاهی دست اول تری از مسائل داشته اند اندیشه ای به غایت نادرست است. پس اینکه یک نظریه معاصر صرفاً به این دلیل رد شود که فی المثل با گفته شیخ مفید یا بزرگان دیگر شیعه در آن ادوار نمی خواند یا با سخن نجاشی در مسأله ای که سه قرن بر زمان او مقدم است مخالفت دارد نقد علمی نیست چه رسد به آنکه سخنی را به خاطر مخالفت با گفته مرحوم شیخ آقابزرگ در ذریعه و امثال آن از درجه اعتبار ساقط دانند.

پاسخ: اولاً که نزدیک تر بودن (از لحاظ تاریخی) به عصر واقعه، گزارش را تقویت می‌کند. ثانیاً یکی از مرجحات و امتیازات پذیرش روایات، عبارت از کم بودن سلسله اسناد آن‌ها نسبت به صدور از معصوم (عالی الاسناد بودن) است که به روایت ارج و قرب بیشتری می‌دهد. برخی از علمای شیعه در این مورد کتاب‌هایی با نام قرب الاسناد تألیف کرده‌اند؛ از جمله عبدالله بن جعفر حمیری (قرن ۳)، و هیچ‌گاه نمی‌شود تحلیل‌ها و استحسان‌های عالمان متأخر را بر اخبار و گزارش‌های متقدم، مقدم نمود. در ثانی با پذیرش نظر یک عالم مانند شیخ مفید، از سوی علما در طول اعصار و قرون، این نظریه به صورت نظر قاطبه شیعه درمی‌آید و به این آسانی نمی‌توان آن را رد کرد؛ زیرا تنها یک عالم آن را بیان نکرده و دیگر علمای شیعه نیز آن را تأیید کرده‌اند.

اساساً شهرت اعتقادی یا فقهی در مکتب شیعه جایگاه بلندی دارد، و تعبیر کردن از آن به «مألوفات ذهنی» و یا «معهودات» به جهت کم‌ارزش کردن «شهرت» و داشتن «جرات» بر گفتارهای «شاذ» است و برای همین است که نویسنده قبل از هر چیز دیگری می‌خواهد راه را برای گفتارهای خلاف مشهور بلکه خلاف واقع خود هموار کند.

گذشته از این‌ها بسیاری از کتاب‌های شیعی در زمان‌های گذشته بوده و به دست ما نرسیده به عنوان مثال در عصر ائمه علیهم‌السلام ۶۶۰۰ کتاب نگاشته شده و به تصنیف درآمده،^۱ اما اکنون تعداد ۱۰ کتاب از این تعداد نیز موجود و در دسترس نیست. اصول اربعمائیه بیشتر در زمان امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام تدوین شد که حاصل تلاش نزدیک به چهارصد نفر بود که در درس صادقین علیهما‌السلام شرکت می‌کردند.^۲

۱. ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۳؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۰۸.

۲. محقق حلی، المعتمد، ص ۴ و ۵؛ شهید اول، الذکری، ص ۶.

۲. بزرگ‌نمایی اختلاف نظر دو مکتب فکری کوفه و قم (پاراگراف اول ص ۱۵):

متن کتاب: از سوی دیگر، از روزگار غیبت صغری تا اواخر قرن چهارم، اختلاف نظر و درگیری در جامعه شیعه، به خصوص میان دو مکتب فکری کوفه و قم، پاره‌ای از اهم اصول عقیدتی شیعه را در بوته ابهام و اجمال شدید نهاده بود تا سرانجام، عمدتاً به برکت نبوغ علمی شیخ مفید - اعلی‌الدرجته - و استدلالات و تحلیلات کلامی او، سر و سامان گرفت (هرچند حتی در مکتب فکری او نیز هنوز مسائلی مانند «ثم جعلت أجر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله مودتهم في كتابك» یا روایت «ما منّا إلّا مقتول أو مسموم» جا نیفتاده و وی با ایده اول در تصحیح الاعتقاد خود (طبع تبریز) و با ایده دوم در همان کتاب صریحاً و شدیداً مخالفت می‌کند.

پاسخ: در اینجا اختلاف آن‌گونه که آقای مدرسی ترسیم کرده، نیست بلکه اختلاف جزئی است که آن عبارت از پذیرش اصل یک حدیث و یا معنای آن بوده است؛ شیخ مفید روایت (ما منّا إلّا مسموم أو مقتول) را که شیخ صدوق نقل کرده، نمی‌پذیرد و نیز برداشت شیخ صدوق از متن روایت (جعلت أجر مودتهم) را رد می‌کند. آقای مدرسی طباطبایی این دو مورد را به عنوان نمونه‌ای از اختلاف دو مکتب قم و بغداد مطرح کرده، که حل نشده است. اما شیخ صدوق در بحث غلو می‌گوید یکی از اعتقادات غالیان این بوده که امامان نمی‌میرند. آنگاه پاسخ داده که آن‌ها اشتباه می‌کنند و ما معتقدیم که امامان و پیامبران می‌میرند؛ مؤید این اعتقاد هم عبارت است از حدیث «ما منّا إلّا مسموم أو مقتول». در واقع آنچه شیخ صدوق بر آن تأکید داشته، نفی اعتقاد به نمردن ائمه علیهم‌السلام است و نه تأکید بر این حدیث خاص.^۱ حال

۱. صدوق، الاعتقادات، باب نفی الغلو والتفویض، ص ۹۹.

مرحوم شیخ مفید این روایت را نپذیرفته است و انتساب قطعی آن را به معصوم قابل اثبات نمی‌داند، ولی اصل مطلب را که نفی اعتقاد به نمردن ائمه اطهار علیهم‌السلام است، قبول می‌کند.^۱ پس این مطلب، نشانگر اختلاف در عقیده نیست؛ چراکه اصلاً بحث شیخ صدوق چیز دیگری است و خود او هم چندان تأکید بر این روایت ندارد. اختلاف این دو تنها در پذیرش و عدم پذیرش یک حدیث است.^۲

نکته دیگر اینکه شیخ صدوق می‌گوید به اعتبار آیه قرآن، اجر رسالت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را مودت اهل بیت می‌دانیم.^۳ شیخ مفید می‌گوید: این بخش از روایت نیاز به توضیح دارد. اجر از جانب خدا داده می‌شود و نه از جانب مردم؛ پس معنای آیه این است که من اجر رسالت را از خداوند می‌گیرم، اما از شما می‌خواهم که اهل بیت من را دوست بدارید، یعنی عبارت ﴿إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ در آیه شریفه یک استثنای منقطع است. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است که من از شما چیزی نمی‌خواهم مگر فقط دوستی اهل بیت من را و این البته اجر پیامبر نیست.^۴

۳. تحقیر علمای گذشته و مساعی آنان (آخر ص ۱۵ و پاراگراف اول صفحه ۱۶):

متن کتاب: ... دیگر آنکه محدثان و روات اخبار در عصرهای نخستین، همه‌گونه منقولات را در مجامیع خود آورده و کمتر فرق میان اصیل و دخیل نهاده‌اند. این مسأله همواره از اهم مشکلات طالبین و موجب سردرگمی و سرگشتگی پژوهندگان بوده است.

۱. مفید، تصحیح الاعتقاد، فی الغلو والتفویض، ص ۱۳۱.

۲. مرحوم شیخ مفید خبر واحد را قبول ندارد و این روایت از نظر ایشان خبر واحد است و در کتاب ارشاد تصریح دارد به اینکه این روایت را مشایخ او نقل کرده‌اند.

۳. صدوق، الاعتقادات، باب الاعتقاد فی العلویه، ص ۱۱۱.

۴. مفید، تصحیح الاعتقاد، فی تفسیر آیه قل لا أسئلكم، ص ۱۴۰.

آشنایی و ذوقی که پژوهنده با استعداد در اثر تجربه و توغل و ممارست و مداومت در متون قدیم می‌یابد، کار او را در تمییز زبان و تشخیص وضع آن متون آسان‌تر می‌کند. این آشنایی را در حد خود باید نوعی ذوق التفقه متون قدیم خواند، چیزی از قبیل توانایی محدثان معاصر ائمه طاهرین در تمییز میان پاسخ جدی و اعطای از جراب نوره، از راه آشنایی با زبان آن بزرگواران یا تشخیص مناسبات حکم و موضوع، به‌خاطر مداومت و حضور طولانی در این صحنه. فهم و استنباط مراد متون و حدس صورت اصلی یک کلمه یا عبارت، و کشف اعتبار یا عدم اعتبار یک نقل یا یک کتاب، و ظرایف علم حدیث و رجال، چیزهایی نیست که با اجرای اصل عدم ازلی و استصحاب تأخر حادث، یا به مدد مباحث کلی قسم ثالث و صور علم اجمالی و امثال آن، بتوان در آن راه به جایی برد. ربط این‌گونه مقولات دانش عزیز اصول فقه با مشکلات فهم متون قدیم و یافتن راه در ظلمات جعل و تزویر و سنگلاخ تصحیف و تحریف، درحد ارتباط احکام ادغام و لخته و قلقله مضغه و سایر قواعد فن تجوید است با استنباط احکام فرعیه از ادله تفصیلیه.

پاسخ: مؤلف در اینجا سخن درست را با سخن نادرست درهم آمیخته است؛ هرچند مداومت در مطالعه متون قدیم و بررسی و مقایسه آن‌ها با یکدیگر در فهم این متون دخیل است، ولی بی‌اعتبار کردن تلاش‌های علمای اسلام چه در زمان گذشته و چه در زمان حاضر کار درستی نیست و گرنه طبق مدعا و گفته‌های مؤلف محترم، ما باید همه اصول و مساعی تمام علمای سلف را تا عصر حاضر تعطیل کنیم و علم اصول و کلام را کنار بگذاریم و فهم عالمان متضلع و استخوان خرد کرده در حدیث و تاریخ و معارف اهل بیت را دور بیندازیم و به فهم و استحسان و سلایق دانش‌آموختگان غربی و فرهیختگان دانشگاه‌های لندن و نیویورک و واشنگتن رجوع کنیم و آنان را اسلام‌شناسان واقعی بپنداریم. به نظر مؤلف کتاب، علمای اسلام در زمینه معارف

اسلامی تفاوتی بین قواعد اصولی و تجویدی نمی گذاشتند. پس این چه کسی بوده که این علوم را فهمیده و به نسل های بعدی منتقل کرده و چه کسی کتاب های این علوم را که ایشان گذشتگان را به خاطر خلط آن ها مسخره می کند، نوشته، تا به ایشان رسیده، که به گمان خودش خوب فهمیده است. آیا مؤسسان این علوم غیر از کسانی هستند که ایشان تنقیص می کند.

۴. تهمت نبود آزادی نظر در فرهنگ شیعه (پاراگراف دوم صفحه ۱۷):

متن کتاب: سنت شیعی مفتخر است که برخلاف برخی مکاتب دیگر، همواره حق آزادی نظر را برای همه واجدان صلاحیت پذیرفته و باب اجتهاد را در مسائل دین، باز نگه داشته است. این اصل اگر جدی گرفته می شد سنت مذهبی ما متری ترین و پویاترین فرهنگ اعتقادی و حقوقی جهان بود. تأسف بسیار باید داشت که علی رغم وجود آن اساس نظری مترقی، محدوده مجاز نوآوری در سنت علمی ما در عمل و واقع، چندان پهناور نبوده است.

پاسخ: مسائل کلامی مراتب دارند؛ بعضی از مسائل از ضروریات دین اسلام هستند و انکار آن ها مساوی با کفر است. به طور کلی دین اسلام، دین تسلیم است و مسلمان کسی است که باید در مقابل فرامین خداوند متعال و پیامبر و امامان معصوم تسلیم و فرمان بردار محض باشد؛ البته دانستن حکمت و علل احکام، طبق موازین علمی نه با تخیلات و استحسنات به عنوان نوآوری پسندیده و خوب است، ولی اصل در مسلمانی عبارت از تسلیم بودن در مقابل شارع مقدس می باشد. اختلاف بین فقیهان اهل ورع در امور جزئی آن هم در مسائل فقهی فرعی، امری پذیرفته و مقبول است و اجتهاد در مسائل و موضوعات فقهی و تشریعی معنا دارد، نه در ضروریات و اصول قطعی. و نیز اجتهاد در چارچوب اصولی به وسعت و گستردگی ای نیست که تمام مسائل اسلامی را

شامل شود و براساس آن بتوان در همه موضوعات اجتهاد کرد و بعد از ۱۴۰۰ سال فهمید که نماز صبح سه رکعت بوده است.

۵. تعمیم برخی موارد جزئی به کل فرهنگ شیعه (صفحه ۱۷ تا ۲۱):

متن کتاب: سی و پنج سال پیش، استاد مرتضی مطهری -رحمة الله علیه- در محفلی از اصحاب در قم، در سخن از قیدوبندها که رعایت حال عوام بر دست و پای بزرگان دین نهاده است نمونه‌ای جالب ذکر فرمود: شیخ عباس علی اسلامی واعظ، بنیان‌گذار جامعه تعلیمات اسلامی، که از فعالان طراز اول مذهبی دهه سی بود، گویا در مراجعت از سفری به خارج، به مرحوم آیت‌الله بروجردی مراجعه و با ایشان در میان نهاده بود که فتوای عدم طهارت اهل کتاب، موجب عسر و حرج مسلمانان در خارج کشور شده و شایسته است در آن نظر، تعدیلی صورت پذیرد. ایشان در جواب، نخست به مطابقت گفته بود که مگر خیالی برای ما در سر داری؟ آنگاه توضیح داده بود که وقتی پس از اتمام تحصیل از نجف به بروجرد بازگشت در آن شهر، روحانی دانشمندی را یافت که تبحر و دقت نظری شایان داشت اما متروک و منزوی بود و کسی بدو حرمت نمی‌نهاد. علت آن بود که وی فتوا به طهارت اهل کتاب داده و با این کار، خود را از چشم مردمان انداخته بود. این خود درسی برای مجتهد جوان تازه از نجف بازگشته می‌بود که یک رهبر مذهبی تا چه پایه باید به ذهنیت و عواطف جامعه، اهمیت داده و ظرافت‌های رابطه متقابل مردم را با رهبران خود در نظر داشته باشد. ایشان سپس فتوای سلف خود، آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی را، که هوادار طهارت اهل کتاب بود، به مخاطب خویش یادآوری نموده بود. چند سالی پیش از آنکه این داستان را از مرحوم مطهری بشنوم، در اواسط دهه چهل، خود در عتبات عالیات شاهد عکس‌العمل‌ها در برابر فتوای مرحوم آیت‌الله سید محسن حکیم، زعیم بی‌منازع شیعه در عراق، به حرمت قمه‌زنی

بودم و بعدها از برخی تندزبانی‌ها و بی‌حرمتی‌ها در مورد فتوای دیگر ایشان در همین مسأله طهارت اهل کتاب داستان‌ها شنیدم. اما همیشه هم نمی‌توان و نباید تنها عوام را به‌خاطر این چنین عکس‌العمل‌ها سرزنش کرد. ملا حبیب‌الله کاشانی در کتاب لباب الألقاب: ۱۱۹ ذیل سرگذشت ملا عبدالخالق یزدی، از معاصران خود، دارد که گروهی از علمای عصر او را تکفیر کردند از جمله به‌خاطر آنکه فتوا به طهارت اهل ذمه داده بود.

روزگاری شیخ بهایی، دانشمند نامور آغاز قرن یازدهم هجری، گفته بود که اگر کسی در راه تحری حقیقت بذل جهد کند و در تشخیص آن به خطا افتاده و دینی جز اسلام برگزیند چنین شخصی نزد پروردگار مسئول و معاقب نیست و با وجود اعتقاد نادرست خود در آتش دوزخ معذب و مخلد نخواهد بود،^۱ یادآور سخن غزالی در فیصل التفرقه که آن دسته از یهودیان و مسیحیان را که نه از سر عناد، بل به سوء تشخیص یا عدم دریافت پیام اصلی اسلام به شکل صحیح، بدان ایمان نیاورند ناجی می‌داند. اگر چنین است چرا در مکتب تشیع که قرن‌ها پرچم‌دار آزادی اجتهاد بوده و خود همواره آزادفکری را جزء امتیازات اصلی آن مکتب در برابر دیگران که قائل به انسداد باب اجتهادند به شمار آورده‌ایم، فقهای صاحب‌نظر حتی در مسأله‌ای فرعی نتوانند نظر خود را آزادانه و آشکارا بیان کنند؟ آن هم در مسأله‌ای مانند طهارت پیروان ادیان دیگر که در گذشته بر آن زبانی مترتب نبود و امروز که دست‌کم به‌صورت نظری، روزگار احترام به حرمت انسان است ما را به‌عنوان تنها مذهب زنده و شناخته‌شده جهان که قائل به نجاست انسان دگراندیش است به جهانیان معرفی نمی‌نمود.

۱. (خیراتیہ آقامحمدعلی کرمانشاهی ۲: ۳۹۹، به‌نقل از رساله ریاض الجنان عبدالله بن صالح سماهیجی).

بررسی مآخذ تاریخی و سرگذشت‌نامه‌ها و متون فقهی نمونه‌هایی بسیار از این دست، به دست می‌دهد. گاه مستند تضلیل و تکفیرها به اندازه‌ای پیش‌پاافتاده و کم‌ارزش است که انسان از سختی و درشتی عکس‌العمل‌ها متعجب می‌شود. از قصص العلمای تنکابنی به خاطر دارم که حجة الاسلام شفتی، فقیه میانه قرن سیزدهم اصفهان، ملا محمد تقی نوری پدر محدث نوری نگارنده مستدرک الوسائل را، که فاضل، صاحب اثر و در حد یک عالم محترم محلی در حوزه خدمت و مقرر ارشاد و تبلیغ خود مورد تکریم و احترام مسلمانان بود، صرفاً به خاطر آنکه استعمال دخانیات را مفطر روزه نمی‌دانست و شخصاً به اجتناب از آن در ماه رمضان پایبند نبود تفسیق نمود. یا در جایی دیگر دیدم که در دوره رضاخانی عالمی در توپسرکان به خاطر آنکه گوشت خرگوش را حلال دانسته بود از سوی همکاران خود و مردم به انحراف از شرع متهم و طرد شد. اگر آزادی اجتهاد، حتی مسائل بسیار فرعی اختلاف‌پذیر از این دست را شامل نباشد عملاً فرق مهمی میان نظر شیعی و غیرشیعی در افتتاح یا انسداد باب اجتهاد باقی نخواهد ماند.

اما وضع و حال آزادی اندیشه و بیان در جامعه شیعی همواره بر این منوال نبوده است. روزگاری بود که دانشمندان از بیان نظرات غیرسنتی و ارائه تحلیلات و به کار بردن تعبیرات غیرمعهود، هراسی نداشتند و ناگزیر از پیروی ذهنیت عامه و صحنه نهادن بر هرچه آنان پسندیدند نبودند. آنان خود را پیشوای مردم می‌دیدند و نه پیرو ایشان. اگر بزرگی چون محقق حتی در مقدمه کتاب معتبر: ۴ از حجت فتاوی ائمه سخن می‌گفت، یا فاضل مقداد در نضد القواعد الفقهیه: ۲۹۹ فتاوی ائمه اطهار را مشحون به تقیه می‌خواند، کسی به خود مجال بی‌حرمتی به آنان را به خاطر یک تعبیر غیرمعهود (بلکه غیرمألوف نه غیرمعهود، چه در کافی ۷: ۳۳۰ و ۳۹۳ هم در نقل متن رساله دیات ظریف بن ناصح دارد که: «أفتی أمير المؤمنين عليه السلام فكتب الناس فتياه») نمی‌داد. یا

اگر فقیه بلندقدری چون میرزای قمی در خطبه تقریباً تمامی رسائل متکثره عربی خود (که نگارنده روضات الجنات، شمار آن را پیرامون یک هزار رساله می‌داند و من خود نسخ اصل بسیاری از آن‌ها را در چند مجموعه در اختیار نواده دختری آن بزرگ، مرحوم حاج سید حسن سیدی، در قم دیدم) به درود فرستادن بر خاندان پیامبر و اصحاب او، گاه به صورت «وعلی آله وصحبه خیر صحب و آل»، التزام مؤکد داشت کسی او را به خاطر این رویه، متهم به مخالفت با روش عملی مرسوم میان شیعیان نمی‌نمود، چه آن روش باید از سیره این بزرگان الهام می‌گرفت و نه برعکس، و لازمه منطقی اصل شیعی آزادی نظر و اجتهاد، بالضروره آن است که دست کم چنین بزرگان در پیروی و انتخاب آنچه خود آن را صواب و صلاح می‌دانستند مجاز و محق و مختار باشند. مبانی اصولی مکتب تشیع در آزادی افراد صاحب صلاحیت در نظر و بیان به کنار، برای تداوم شکوفایی علمی و بقای حیات فرهنگی یک مکتب، چاره‌ای جز این نیست که حق دانشمندان و نخبگان علمی در نوآوری و نواندیشی محترم شناخته شده و از اهانت و هتک حرمت آنان در مواردی که نظر یا تعبیری غیرمألوف در پیش گیرند اجتناب گردد.

پاسخ: نگارنده در اینجا تنها از آزادی ابراز نظر مخالف دفاع کرده و مواردی را برای آن ذکر کرده و مثال‌هایی بیان نموده است که اتفاقاً در این‌ها عقیده مخالف ابراز شده و در کتاب‌ها آمده است. از جمله اینکه همواره عده‌ای از فقها قائل به طهارت اهل کتاب هستند، در این مورد به فقهایی چون شیخ مفید و شیخ طوسی، ابن جنید اسکافی، ابن ابی عقیل عمانی، موسوی عاملی صاحب مدارک الاحکام، فیض کاشانی، سبزواری در کفایة الاحکام، آخوند خراسانی، سید محسن حکیم، آیت‌الله خویی، سید صدرالدین صدر می‌توان اشاره کرد.^۱ ولی ایشان نگفته که در ابراز نظر مخالف تا چه حد باید به نظر

۱. ن.ک: طوسی، المبسوط، ج ۲، ص ۳۸؛ همو، التهذیب، ج ۱، ص ۲۲۴ و ۳۹۹ و ج ۶،

مخالف احترام گذاشت. آیا نظر مخالف مشهور در یک مسئله فقهی که بر اساس مبانی فقهی شیعی صورت می‌گیرد، آیا مقصود نگارنده همین است؟! یا منظور ایشان این است که هرکس هر نظر مخالفی را خواست ابراز کند، آزاد باشد، هرچند تمام فقه شیعه را زیر سؤال ببرد و یا در سست نشان دادن برخی از اصول دین تلاش کند؟ آیا باید تمام مساعی و کوشش انبیا و اوصیا را در ابلاغ و بیان احکام دین و شریعت نادیده بگیریم و به صرف شعار ظاهر فریب و گول‌زننده آزادی بیان چنین ادعایی را بپذیریم و جلوی بیان افکار انحرافی و التقاطی را نگیریم؛ پس یکی از مسلمات فقه شیعه که حرمت خواندن کتب ضاله توسط عامه مردم است، چه می‌شود؟ یا با روایاتی که در مذمت و نکوهش بدعت‌گزاران آمده است، چه کار باید کرد؟^۱ به نظر می‌رسد این سخنان و ادعاهای مؤلف محترم بر مبنای پلورالیسم و کثرت‌گرایی دینی مطرح می‌شود. علاوه بر تمام آنچه گفته شد، تمام گفته‌ها و سخنان مؤلف، صرف ادعایی بیش نیست و صحت آن اثبات نشده و شاید منظور علما که نگارنده سخنان و داستان آنان را نقل می‌کند، این گونه نبوده است. وجود سطحی‌نگری را در جوامع انکار نمی‌کنیم، اما با سطحی‌نگری عده‌ای عوام، مطلب را به تمام آحاد جوامع شیعی نمی‌توان تعمیم داد و به دور از انصاف است که دفاع از کیان شیعه را عوامی‌گری نامید.

ص ۳۸۵ و ج ۹، ص ۸۸؛ محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ۱، ص ۲۵۱؛ شهید ثانی، مسالک الافهام، ج ۱۲، ص ۸۸؛ سید ابوالقاسم موسوی خویی، دروس فی فقه الشیعه، ج ۳، ص ۹۴؛ سید محسن حکیم، مستمسک عروه، ج ۱، ص ۳۷۳.

۱. صحیفه سجادیه، ص ۹۶، دعای ۲۰؛ مصباح الشریعه، ص ۶۸؛ کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۷۵ و ۶۴۲؛ مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۲۳۱ و ۲۳۲؛ قطب راوندی، فقه القرآن، ج ۱، ص ۴۱۳.

۶. القای تأثیرپذیری علما از عامه مردم (پاراگراف سوم صفحه ۲۱ تا آخر پاراگراف اول

ص ۲۲):

متن کتاب: در مصادر حدیثی دو توصیف متفاوت از رهبران مذهبی جامعه اسلامی روایت شده است. یکی حدیث مشهوری که به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مقدمه صحیح مسلم و بسیاری از مآخذ دیگر حدیث اهل سنت، و در مآخذ شیعی در رجال کشی (و با ارجاع به اظهر مصادیق آن، ائمه اطهار، در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام و بصائر صفار و کمال الدین صدوق) آمده که «يحمل هذا العلم من كل خلف عدول ينفون عنه تحريف الغالين وانتحال المبطلين وتأويل الجاهلين». حدیث دیگر از امیرمؤمنان علیه السلام به روایت امام زین العابدین علیه السلام در کامل ابن عدی: ۱۰۶۳ و میزان الاعتدال ذهبی ۲: ۶۱۷ (و با متن و سندی متفاوت در جامع شعب الایمان بیهقی ۳: ۳۱۹) می گوید: «يوشك أن يأتي على الناس زمان لا يبقى من الاسلام إلا اسمه ولا من القرآن إلا رسمه، مساجدهم عامرة وهي خراب من الهدى، فقهاؤهم شر من تحت اديم السماء، من عندهم خرجت الفتنة وفيهم تعود».

در این دو حدیث همچنان که می بینیم، در واقع سخن از دو گونه زمانه و جامعه است: زمانه و جامعه ای که پیرو ارشاد و دانش رهبران دینی و نخبگان صاحب صلاحیت خود است و تعلیمات مذهبی خویش را از آنان فرامی گیرد، و زمانه و جامعه ای که خودسر و خودفرمان است و رهبران و نخبگان خود را نیز به دنبال خویش به تباهی می کشاند. اگر نخبگان علمی جامعه شیعی در بیان نظر خود آزادی نداشته و جامعه مذهبی نخواهد و نتواند داوری، نوآوری یا مصلحت اندیشی آنان را تحمل کند چنین جامعه ای سرانجام به کجا خواهد رسید؟ اگر صاحب نظران دلسوز و صاحب صلاحیت، و از همه بالاتر فقهای عالی مقام که در طول تاریخ ملاذ و پناه شیعیان و أحق من يتبع و تا

جایی که ما بر اساس عوامل ظاهری می‌بینیم رهبری آنان، بزرگ‌ترین عامل تداوم جامعه شیعی بوده است، نتوانند در برابر ذهنیت‌های مألوف عامه چیزی بگویند (حتی در مسائل فرعی دست‌هشتم که گاه، خود در طول عمر نه‌چندان دراز خویش، شاهد مراحل آغازین و نضج‌گیری‌های بعدی آن بوده، و دیده‌ایم که چگونه امری مبتدع، و گاه مستنکر، به‌گونه اصلی از مسلمات تغییر چهره می‌دهد) آیا از چنین جامعه‌ای می‌توان امید صلاح و فلاح داشت؟

پاسخ: اعتقادات جامعه شیعی بر اساس قرآن و سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و امامان معصوم علیهم‌السلام و پس از آنان، اجماع فقهای عادل شیعه شکل گرفته و فقها همواره پاسداران مرزهای اعتقادی مکتب تشیع بوده‌اند و در همین فرهنگ است که این عالمان بدعت‌ها را شناخته و کنار می‌زنند و احیاناً از غیرت دینی متدینین استفاده می‌گردد، یا به عبارت بهتر غیرت دینی دین‌داران اجازه ورود و راهیابی عقاید مشکوک و باطل را به میان جامعه مذهبی شیعه نمی‌دهند. و این مفاد حدیث اول است، که در سنت حدیثی شیعه کمی متفاوت از آنچه اهل سنت نقل کرده‌اند، آمده و این افراد در هر نسل، کسانی از اهل بیت پیامبرند که تحریف‌زدایی می‌کنند. البته طبق نظر نگارنده، باید حب و بغض را در عرصه دین کنار گذاشت، درحالی‌که در سخنان معصومان آمده دین چیزی جز حب و بغض نیست.^۱

حدیث دوم را که ایشان در جوامع مسلمان بر فقهاء و بزرگان مخالف نظرش، تطبیق داده، که سنت‌گرا هستند، باید از ایشان پرسید که چرا این حدیث را بر دانش‌آموختگان دینی که تحت تأثیر افکار روشن‌فکرانه عموم در عصر حاضر، متجدد

۱. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۲۵؛ فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات کوفی، ص ۴۳۰ و فتال

نیشابوری، روضة الواعظین، ج ۲، ص ۴۱۷.

شده‌اند و هر روز جهت خوشایند افکار عامه، سخن تازه‌ای می‌گویند و اصلی را زیر سؤال می‌برند، تطبیق نمی‌دهد که اتفاقاً قابل تطبیق تر است.

۷. کشف تدریجی معارف دینی مانند علوم مادی (آخرین پاراگراف صفحه ۲۲ تا

وسط ص ۲۳):

متن کتاب: واپسین سخن در آخرین سطر از این یادداشت، تأکیدی مجدد و مکرر بر این نکته است که آنچه در این دفتر آمده تاریخ فکر است نه تجزیه و تحلیل مبانی عقیدتی یا نقد و بررسی باورهای مذهبی. اینکه چگونه جامعه بر حقایق، آگاه و واقعیت‌ها در تضارب آراء و مباحثات فکری و کلامی آشکار می‌شود، ربطی به حقانیت آن معتقدات و مبانی ندارد. این دو، مقولاتی کاملاً جدای از یکدیگرند. سنت الهی همچنان که در امور عینی بر تحقق تدریجی امور از راه‌ها و مجاری طبیعی است، در مسائل نظری نیز نوعاً بر آن است که حقایق به مرور و در تداوم ایام آشکار شود و مردمان در چهارچوب آزادی و اختیار بشری و به نیروی اندیشه و تفکر و تجارب خویش بر آن آگاه گردند. وگرنه برای خداوند بسیار ساده بود که از روز نخست با نشان دادن معجزات و از طرق غیرعادی، اذهان آدمیان را در همه مسائل عقیدتی، مقهور و مجبور به ایمان کند. پس هیچ دور نیست که در آینده، همچنان که در مورد آیات قرآن نیز منصوص و مصرح است، باز ابعاد بیشتری از حقائق مربوط به امامت بر جامعه بشری مکشوف گردد.

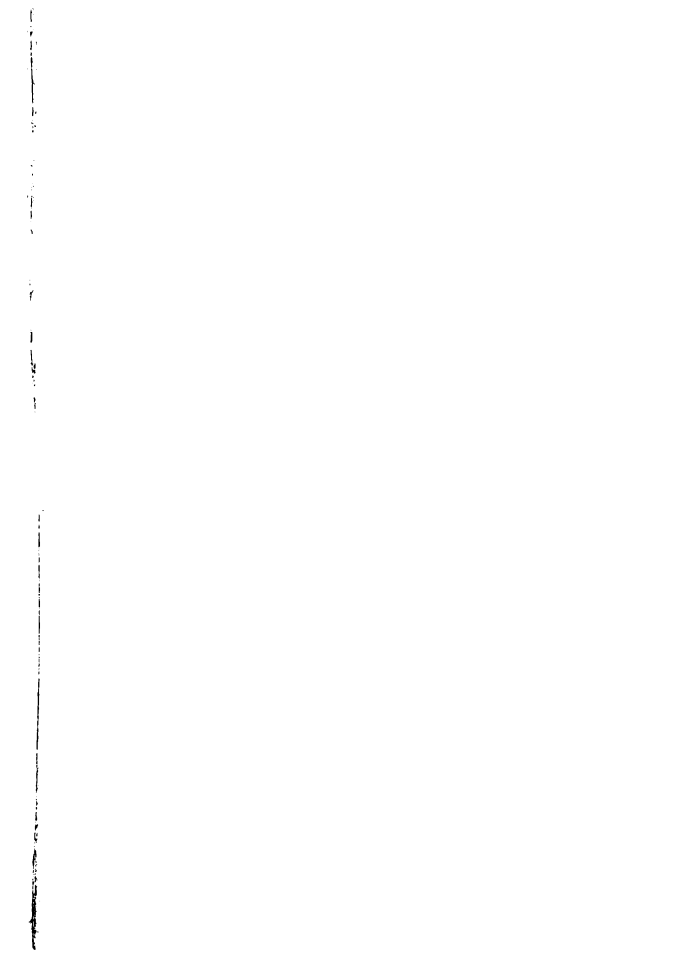
پاسخ: البته این مطلب درست است که بشر همواره در ترقی است و هر روز مطالب بیشتری برای او کشف می‌شود. حتی در حکمت مسائل دینی نیز با گذشت زمان ممکن است بشر به حقایق بیشتری دست پیدا کند؛ لذا خدای تعالی انسان‌ها را به تأمل و تدبیر فراخوانده است. ولی این‌گونه نیست که با گذشت زمان و ترقی مادی، بشر بتواند بهتر

از گذشتگان و انبیا و اوصیا مسائل دینی را بفهمد؛ زیرا انبیا انسان‌های کامل بوده و به خدای تعالی متصل بوده‌اند و دین را که برنامه متعالی حیات و سعادت بشر است از سوی خدا آورده و اعلام کرده‌اند که دین به تمام و کمال رسیده است^۱ و خدای تعالی با نشان دادن معجزه‌هایی از جمله قرآن فهمانده که پیامبران به خدا متصل می‌باشند. امامان معصوم نیز حافظان این دین تا روز قیامت هستند و دست بردن بشر در این دین به هیچ وجه سزاوار نیست و از آن تعبیر به بدعت می‌شود که شرالامور و گمراهی و ضلالت و مسیرش به سوی آتش است.^۲ در این میان عالمانی که عصرشان نزدیک به عصر معصومان بوده، دسترسی‌شان به منابع دین بیشتر می‌باشد. نکته آخر اینکه نویسنده در اینجا (صفحه ۲۲) کتاب خود را «تاریخ فکر نه تجزیه و تحلیل» اما در صفحه (۱۱) کتابش را «تلاشی در ارائه یک تحلیل قابل‌عرضه‌تر از مکتب تشیع» معرفی می‌کند، و این تناقض است. اما به نظر هر محقق منصف، این کتاب نه تاریخ است و نه تحلیل منصفانه بلکه تخریب است.

۱. «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (مانده، ۳).

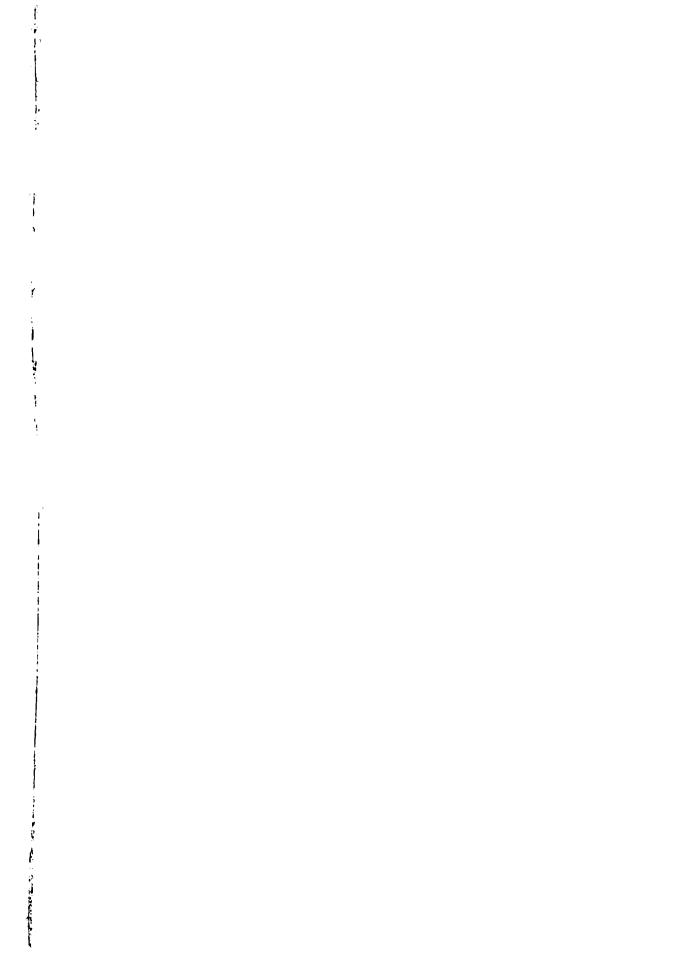
برای اطلاعات بیشتر ن. ک: محمود هدایت‌افزا، مقاله تأملی در کتاب مکتب در فرآیند تکامل، کتاب ماه دین، ش ۱۴۳، مرداد ۱۳۸۸ ش.

۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۶ و ۵۷؛ صدوق، الأمالی، ص ۵۷۷؛ جاحظ، البیان والتبیین، ص ۲۴۰؛ نعیم بن حماد، الفتن، ص ۸۹؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۳۷۷؛ مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۱؛ نسائی، السنن الکبری، ج ۱، ص ۵۵۰؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۹، ص ۹۶-۱۰۱؛ صنعانی، المصنف، ج ۱۱، ص ۱۱۶ و ۱۵۹؛ قاضی نعمان، دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۱۳ و ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۳، ص ۱۷۹ و ۱۸۱ و ج ۵۱، ص ۲۲۸.



فصل دوم

نقد بخش اول



۸. محدودیت تشیع به گرایش سیاسی در قرن اول و جنبه معنوی آن بعد از عصر امام

باقر علیه السلام (ص ۳۰ و ص ۳۱):

متن کتاب: جنبش تشیع، با این همه تا پایان قرن اول هجری جز در گرایش یادشده در بالا که نوعی گرایش سیاسی ضد نظام موجود دانسته می‌شد، راه خود را از سواد اعظم جامعه مسلمان جدا نکرده بود، اما به مرور از اوایل قرن دوم که مکاتب حقوقی و فقهی اسلامی رو به شکل گرفتن نهاد، مکتب تشیع هم به تدریج به صورت یک مکتب حقوقی مشخص و متمایز در آمد که بیشتر اعضای آن از تعالیم و نظرات فقهی دانشمندترین فرد خاندان پیامبر در آن زمان، امام محمد باقر علیه السلام پیروی می‌کردند.^۱

پاسخ: این مطالب صرفاً برداشت‌های مؤلف است و سابقه‌ای در منابع تاریخی

۱. در این باره به خصوص نگاه کنید به حدیثی از امام صادق علیه السلام در رجال کشی: ۴۲۵ که در آن آمده است: «كانت الشيعة قبله (یعنی امام باقر که در سطر قبل آن حدیث از وی سخن رفته است) لا يعرفون ما يحتاجون اليه من حلال وحرام الا ما تعلموا من الناس حتى كان ابو جعفر ففتح لهم وبين لهم وعلمهم». همچنین تفسیر عیاشی ۱: ۲۰۲ - ۲۰۳ که در حدیث مشابهی آمده است: «كانت الشيعة قبل أن يكون أبو جعفر وهم لا يعرفون مناسك حجهم ولا حلالهم ولا حرامهم حتى كان أبو جعفر فحج لهم وبين مناسك حجهم وحلالهم حتى استغنوا عن الناس وصار الناس يتعلمون منهم بعد ما كانوا يتعلمون عن الناس». الناس.

ندارد؛ بلکه از گزارش‌های فراوان برمی‌آید که شیعیان در عصر امیرمؤمنان،^۱ امام حسن^۲

۱. کلینی در خطبه‌ای نقل کرده که امام علی علیه‌السلام به شیعیان خود که به مقام امامت و وجوب طاعت حضرت باورمند بودند، استناد کرد (الکافی، ج ۸، ص ۵۹؛ هلالی عامری، کتاب سلیم، ج ۲، ص ۷۲۰؛ طبرسی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۶۳). هاشم مرقال در مورد شخصی به نام «محل بن خلیفه طائی» می‌نویسد: «یا امیرالمؤمنین! او از شیعیان تو می‌باشد (مفید، الجمل، ص ۲۴۳) حضرت امیر در دیدار گروهی که خود را از شیعیان حضرت می‌دانستند علانم شیعیان را بیان کرد (مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۲۳۷؛ طوسی، الامالی، ص ۲۱۶، ح ۳۷۷). همچنین حضرت در نامه‌ای به شیعیان، به پیشینه نام شیعه اشاره کرده و پیروان خود را شیعیانش نامید (سید ابن طاووس، کشف المحجبه، ص ۲۳۶). به گواهی مورخان متقدم، در نامه‌ای به اهل کوفه از شیعیان کوفه یاد کرد (دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۱۱). ابن ندیم می‌نویسد: علی در زمان شورش بر عثمان، شیعیان خود را جمع کرد (الفهرست، ص ۲۴۹، بیروت، دارالمعرفه، بی‌تا). عایشه، طلحه و زبیر که درباره مسیرشان از مکه به عراق، گفت‌وگو می‌کردند، گفتند: «به بصره می‌رویم و عامل علی را از آنجا بیرون می‌کنیم و شیعیانش را می‌کشیم (مفید، الجمل، ص ۲۳۵). آنگاه که خبر شهادت عده‌ای از شیعیان بصره را به دست طلحه و زبیر آوردند، آن حضرت بر آن‌ها نفرین کرد و فرمود: «بار خدایا! آنان شیعیان مرا کشته‌اند، تو نیز آنان را بکش! (مفید، الجمل، ص ۲۸۵؛ همچنین ن. ک: ابن طلحه شافعی، مطالب السؤل، ص ۱۵۹).

۲. امام حسن علیه‌السلام در مصالحه با معاویه بر امنیت شیعیان تصریح دارد (مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۴؛ ابن اعثم، الفتوح، ج ۴، ص ۲۹۱؛ طبرسی، اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۰۳؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابي طالب، ج ۴، ص ۳۳). در اعتراضات برخی از شیعیان به امام مجتبی علیه‌السلام نیز آنان ایرادات خود را به معشر الشیعه نسبت داده‌اند (طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۹۱؛ شامی، الدر النظیم، ص ۵۱۳). همچنین امام حسن مجتبی علیه‌السلام در توصیه‌ای به شیعیان، آنان را با عنوان معشر الشیعه خطاب کرده است (ابوالصلاح حلبی، تقریب المعارف، ص ۲۹۴).

و امام حسین^۱ علیهم السلام متمایز بودند، و در برخی از اشعار، آنان خود را بر دین علی معرفی می‌کردند.^۲ همچنین سخن ابان بن تغلب - در پاورقی ۱ - در مورد تعریف و ملاک شیعه^۳ و خطابات مستقیم امام باقر علیه السلام و تهنیت امام صادق علیه السلام به نام

۱. مورخان به تحرک شیعیان در عصر امام حسین و معاویه تصریح کرده و به اسم شیعه از آنان یاد کرده‌اند (ن.ک: طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۲۳۶ و ۳۵۲ و ۴۵۸ و ج ۶، ص ۱۴ و ۲۶؛ ابن قتیبه، الامامه والسیاسة، ج ۲، ص ۷؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۵۷ و ۲۱۰؛ ابن مسکویه، تجارب الامم، ج ۲، ص ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۵۵ و ۱۸۳؛ مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۱ و ۹۹ و ۱۰۰؛ ابن اعثم، الفتح، ج ۵، ص ۲۷ و ۷۱ و ۹۸؛ سید ابن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۳۲؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۴، ص ۱۶۱ و ۲۲۱). همچنین از مشخص‌ترین شواهد وجود شیعیان در این زمان، تصریح امام حسین علیه السلام در نامه‌اش به شیعیان کوفی و بصره با عنوان شیعه است (دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۳۰ و ۲۳۱). طبری می‌گوید: هشام بن محمد گفته: ابومخنف ما را حدیث کرد و گفت: یوسف بن یزید از عبدالله بن عوف ابن احمر ازدی مرا حدیث کرده که گفت: وقتی که حسین بن علی [علیه السلام] کشته شد و ابن زیاد از اردوگاهش در نخيله برگشت و وارد کوفه شد، شیعیان پشیمان شدند و خود را ملامت کردند و دیدند که خطای بزرگی نموده‌اند که حسین را دعوت نموده‌اند و یاری‌اش نکرده‌اند (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۵۵۲).

۲. شعر رفاعه بن شداد (ابن اثیر، الکامل، ج ۴، ص ۲۳۵) و عمرو بن یثربی (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۴، ص ۵۱۹) و ابیات قیس بن سعد از این موارد هستند (سید رضی، خصائص الانمه، ص ۴۳؛ قتال نیشابوری، روضة الواعظین، ج ۱، ص ۲۴۲؛ سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ص ۳۹؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۲۸).
۳. از ابان نقل شده که گفته شیعه کسی است که وقتی مردم در مورد سخن پیامبر اختلاف کردند (که چه گفته است) سخن علی را بگیرد و هنگامی که درباره سخن علی اختلاف کردند، سخن جعفر بن محمد علیه السلام را بگیرد (ابوالعباس نجاشی، رجال نجاشی، ص ۱۲).

شیعیان،^۱ نشان از تشخیص و تمایز آنان در جامعه آن زمان دارد.^۲ و اگر بنابر فرض این احتمال درست باشد که شیعیان احکام و مسائل خود را نمی‌دانستند و امام باقر علیه‌السلام تمام مسائل را بیان نموده، مطلبی نسبی است، مستمسک این ادعا فقط یک روایت و به اصطلاح خبر واحد و تا حدی متشابه از امام صادق علیه‌السلام در کتاب کافی کلینی و تفسیر عیاشی و رجال کشی است،^۳ و بیشتر نشان‌دهنده وجود فضای خفقان و تقیه در مورد شیعیان است که اعمال خود را طبق شریعت خودشان نمی‌توانستند انجام دهند، یا اینکه طبق ظاهر متن روایت، شیعیان فقط در مورد احکام حج و مناسک آن کم‌اطلاع بودند. توضیح دیگری نیز در مورد این حدیث می‌توان داد؛ از جمله اینکه مشخص است که معنای روایت آن نیست که تا آن زمان برای حج آداب و احکامی نبود؛ زیرا پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه اطهار علیه‌السلام خود به همراه یاران‌شان بارها حج را انجام داده بودند؛^۴ بلکه روایت ناظر به این مطلب است که شیعیان در زمان امام سجاد علیه‌السلام

۱. در ذیل آیه ۸۳ سوره صافات، ابوبصیر از امام ششم نقل نموده که حضرت فرمود: تهنیت می‌گویم شما را به این نام! گفتم: به کدام نام؟! فرمود: به نام شیعه! عرضه داشتم: مردم ما را به این نام سرزنش و تمسخر می‌کنند! امام فرمود: آیا سخن خدا در مورد ابراهیم را نشنیده‌ای که می‌فرماید: ان من شیعته لإبراهیم و یا می‌فرماید: واستغاثه الذی من شیعته علی الذی من عدوه (علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۳؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۸۱).
۲. به عنوان نمونه ن. ک: کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۴۹ و ج ۲، ص ۷۵ و ج ۳، ص ۱۶۲ و ج ۵، ص ۴۶۹ و ج ۶، ص ۴۸۰؛ فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات کوفی، ص ۳۶۰؛ نعمانی، الغیبه، ص ۵۵ و ۱۱۳؛ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۹؛ طوسی، الغیبه، ص ۶۶ و ۳۳۹.
۳. الکافی، ج ۲، ص ۲۰؛ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵۲ و اختیار معرفه الرجال، ص ۴۲۵، ش ۷۹۹.
۴. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۸۴ و ج ۱۰، ص ۶۷؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۳، ص ۱۵۹ و ۱۶۰؛ کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۲۴۴-۲۵۲؛ بیهقی، دلائل النبوه، ج ۵، ص ۴۴۴.

و ابتدای زمان امام باقر علیه السلام در چنان تنگنا و خفقانی قرار داشتند که حتی نمی توانستند احکام حج را بر اساس مکتب خویش از امامان و اندیشمندان خود بیاموزند و به ناچار مسائل خود را از علمای اهل سنت می پرسیدند، و ائمه شیعه پس از امام حسین علیه السلام علاوه بر پنهان کاری در مورد اصل امامت، از جهت فقهی و فتوی دادن نیز مجبور به رعایت تقیه بودند.^۱ اما بعد از رفع نسبی خفقان و ترویج فقه توسط امام باقر علیه السلام نه تنها این مشکل شیعیان برطرف شد، بلکه فقه شیعه تا اندازه ای پیشرفت کرد که غیر شیعیان نیز برای آموختن مسائل حج و سایر فروع فقهی به آنان مراجعه می کردند.^۲ دلیل این امر آن است که پایه های حکومت اموی در حال ضعیف شدن بود و برخلاف اوایل دوران اموی، حتی غیر شیعیان نیز با آنکه معتقد به امامت ائمه شیعه نبودند، اما آن بزرگواران را به عنوان مرجع علمی قبول داشتند؛ از این رو در زمان امام باقر علیه السلام زمینه برای شناخت دقیق احکام فقهی مهیا گشت.

توجیه دیگری نیز می توان در مورد این روایت و حدیث مشابه دیگری از امام صادق علیه السلام ارائه کرد که یکی از محققان معاصر آن را ابراز کرده است؛ امام صادق علیه السلام در مورد وضع علمی بنی الحسن نه شیعیان، چنین فرمود که آنان حتی حج و نماز خودشان را درست بلد نبودند تا زمانی که پدر من باب علم را برایشان گشود؛^۳

و ۴۵۴؛ ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۱۳۴ و ج ۳، ص ۱۳۲ و ج ۸، ص ۴۴ و ۱۶۶.

۱. طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۵۵.

۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۹۷ و ج ۴، ص ۲۶۸ و ۴۰۴؛ ابن تیمیه، منهاج السنه، ج ۴،

ص ۱۲۶. همچنین ن. ک: نوروز امینی، مقاله روایات اهل بیت در منابع اهل سنت، مجله

علوم حدیث، سال ۱۳، ش ۱.

۳. صفار، بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۱۷۹.

یعنی بنی‌الحسن اساساً حامل علم از پیامبر نبوده‌اند و لذا وظایف اولیه خودشان را هم بر اساس کتاب و سنت نمی‌دانستند.^۱

یعنی طبق ادعای نگارنده، مسائل و فروعاتی که در زمان امام باقر علیه‌السلام به صورت وسیع و مکرر مطرح شده، قبل از این زمان به این شکل مطرح نبوده است و هیچ سخنی از پیروی شیعیان از سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به میان نیامده است. درحالی‌که آنان از ابتدا پیرو فقه امیرمؤمنان بودند و نجاشی از شماری از شیعیان سخن به میان آورده که فقه را از امیرمؤمنان نوشته‌اند و رجوع به برخی از کتاب‌های فقهی امیرمؤمنان علیه‌السلام به مثابه رساله عملیه، همچون کتاب فقه عبیدالله بن ابی رافع و کتاب دیات یا فرائض در میان بنی‌هاشم و شیعه رایج بوده است.^۲ بلکه از سخن ایشان این گونه برمی‌آید، که ائمه اطهار علیهم‌السلام به ناچار در مقابل مخالفان، مسائل فقهی را ایجاد کردند، که این حرف بسیار سطحی و غیرمنصفانه است!

همچنین در روایاتی از امام صادق علیه‌السلام تصریح شده که امیرمؤمنان شیعیان را از علم به حلال و حرام بی‌نیاز نمود^۳ و در کتاب او حتی جریمه و دیه خراش نیز ثبت

۱. ابیطحی، مقاله چالش زبیدی پیرامون افتراض طاعت اهل بیت علیهم‌السلام در نیمه اول قرن دوم، فصلنامه امامت پژوهی.

۲. ابوالعباس نجاشی، رجال نجاشی، ص ۴ - ۷؛ آقابزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۲، ص ۱۶۰. یکی از محققین معتقد است نسخه‌های کتاب دیات و فرائض چندبار به ائمه اطهار علیهم‌السلام عرضه شده است (عدنان فرحان، ادوار الاجتهاد عند الشیعه الامامیه، ص ۹۵).

۳. صفار، بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۱۴۸ و ح ۱۱ و ص ۱۵۴، ح ۷ و ص ۱۶۶، ح ۱۸. همچنین ن. ک: کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۹۴؛ طوسی، التهذیب، ج ۹، ص ۲۷۱. ما ترك علي شيعة وهم يحتاجون إلى أحد في الحلال والحرام حتى إننا وجدنا في كتابه أروش الخدش قال ثم قال أما إنك إن رأيت كتابه لعلمت أنه من كتب الأولين.

شده است و کتاب علی علیه السلام^۱ از کتب اولیه است که در احادیث و گزارشاتی از امام

۱. روایات و اخبار زیادی حکایت دارند که کتاب علی علیه السلام نخستین کتاب حدیثی در میان مسلمانان و به املائی رسول خدا صلی الله علیه و آله و خط امیر مؤمنان علیه السلام بوده است. (صفار، بصائر الدرجات، ص ۱۴۹ و ۱۶۳؛ رامهرمزی، المحدث الفاصل، ص ۶۰۰). از این کتاب به طور عمده کتاب علی و جامعه تعبیر آورده شده و گاهی نیز عنوان هایی چون صحیفه، صحیفه الفرائض، کتاب امیر مؤمنان علیه السلام بر آن اطلاق شده است (ابوالعباس نجاشی، رجال النجاشی، ص ۳۶۰؛ صقار، بصائر الدرجات، ص ۱۶۷ و ۱۶۸ و ص ۱۶۴، ح ۷ و ص ۱۷۰ و ص ۱۸۴، ح ۵ و ص ۱۸۵، ح ۱۱ و ح ۱۴ و ص ۲۷۴، ح ۴؛ صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۰۸؛ آغا بزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۲، ص ۱۷۳؛ سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۱۳۱ و ۱۳۲؛ همچنین ر. ک: مهدی مهریزی، کتاب علی (میراث حدیث شیعه دفتر نوزدهم)، ص ۶۴؛ سید علی سجاذزاده، در جستجوی کتاب علی، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ص ۸۶-۱۳۸). در برخی منابع عامه و اهل تسنن از این تصنیف با عنوان صحیفه علی یاد شده است. (محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، کتاب الاعتصام بالکتاب و السنه، ح ۶۸۷؛ نیشابوری، صحیح مسلم، کتاب العتق، ح ۱۳۷۰؛ موصلی، مسند ابویعلی، ج ۲، ص ۴۴۶؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۲۵؛ ابن حزم اندلسی، المحلی، ج ۱۰، ص ۳۵۴؛ فواد سزگین، التدوین تاریخی، ج ۱، ص ۶، احمدی میانجی، مکاتیب الرسول، ج ۱، ص ۷۱). صفار در بصائر الدرجات و کلینی در الکافی بابی مستقل درباره صحیفه جامعه یا کتاب علی دارند (بصائر الدرجات، ص ۱۴۲ تا ۱۴۷؛ الکافی، ج ۱، ص ۵۷). بر اساس روایتی در کتاب کافی کلینی، کتاب صحیفه الفرائض همان کتاب علی و جامعه می باشد که به املائی پیامبر و به خط امیر مؤمنان بوده که در اینجا از آن به صحیفه الفرائض تعبیر آمده (الکافی، ج ۷، ص ۹۴، ح ۳)، ولی بر اساس گزارش های برخی منابع دیگر چون مصنف عبدالرزاق (مصنف صنعانی، ج ۴، ص ۵، ۶، ۷، ۱۲۲، ۱۳۳، ۱۳۴)، مسند احمد بن حنبل (المسند، ج ۱، ص ۱۴۱)، مصنف ابن ابی شیبه (المصنف، ج ۱۵، ص ۲۲۷)، صحیح بخاری (صحیح بخاری، ج ۲،

ص ۲۷۷)، امیرمؤمنان علیه السلام کتابی را که مشتمل بر احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله درباره فرائض (زکات)، بر عثمان عرضه کرده، ولی او نپذیرفته است. در سنن ابی داود آمده، امام چنین کتابی را برای عمرو بن حزم عامل زکات ایشان در یمن فرستاده است (سنن ابی داود، ج ۲، ص ۲۸) و در النهایه ابن اثیر آمده که چنین کتابی را برای عثمان بن حنیف فرماندار امیرمؤمنان علیه السلام در بصره نوشته است (النهایه، ج ۲، ص ۲۹۸). از این گزارش‌ها برمی‌آید که کتاب یا صحیفه الفرائض بخشی از کتاب بزرگ جامعه بوده که قسمت مربوط به زکات از آن نسخه‌برداری شده است (ن.ک: محرمی، نقش ائمه در علوم اسلامی، ص ۱۲۴ - ۱۲۸). اندازه این کتاب در روایات هفتاد ذراع گفته شده است (صفار، بصائر الدرجات، ص ۱۳۹ - ۱۶۰؛ صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۱۳؛ همو، معانی الاخیار، ص ۱۰۲؛ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۸۶). البته علامه آقابزرگ تهرانی در ذیل عنوان «امالی سیدنا و نبینا ابی القاسم رسول الله» می‌نویسد: «پیامبر آن را املاء کرد و امیرمؤمنان علیه السلام آن را نوشت و این نخستین مکتوب در اسلام است. و نسخه آن نزد حضرت حجت علیه السلام نگهداری می‌شود. بخش‌هایی از این امالی را شیخ صدوق در کتاب امالی آورده است. سپس می‌نویسد: این امالی با اینکه کتاب عظیمی است غیر از جفر و جامعه و صحیفه ملفوفه می‌باشد که هفتاد ذراع است» (الذریعه، ج ۲، ص ۱۷۳). طبق تحقیقات برخی محققان احادیث کتاب علی علیه السلام ۱۵۰ حدیث می‌باشد، که تعدادی از این احادیث با این عنوان و تعدادی دیگر با عنوان‌های دیگر نقل شده‌اند که به نحو زیر می‌باشند. کتاب علی ۱۱۸ حدیث، صحیفه الفرائض ۱۲ حدیث، الصحیفه ۴ حدیث، کتاب امیرالمؤمنین ۴ حدیث، الکتاب ۳ حدیث، الجامعه ۳ حدیث، فرائض علی ۲ حدیث، الفرائض ۱ حدیث، کتاب رسول الله ۱۰ حدیث و کتاب الذی هو املاء رسول الله ۲ حدیث (ر.ک: مهدی مهریزی، کتاب علی (میراث حدیث شیعه دفتر نوزدهم)، ص ۶۴). و روایان احادیث کتاب علی بر اساس تحقیق برخی پژوهشگران به ۷۴ نفر بالغ شده است (سید علی سجاذاده، در جستجوی کتاب علی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ص ۸۶ - ۱۳۸).

حسن علیه السلام^۱، امام باقر علیه السلام، امام صادق علیه السلام، و امام کاظم علیه السلام و اصحاب ایشان^۲ نیز از این کتاب نام برده شده است.^۳ همچنین در روایات مشابهی از امام باقر علیه السلام^۴ و امام صادق علیه السلام نقل شده که در صحیفه جامعه که به املائی پیامبر و

۱. امام حسن در احتجاجش با معاویه از این کتاب نام برده است (طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۸۷).

۲. ر.ک: طوسی، اختیار معرفه الرجال (کشی)، ش ۷۰۶؛ محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۱۸ و ج ۹، ص ۶۱۶؛ عسکری، معالم المدرستین، ج ۲، ص ۳۰۶ و ۳۵۰؛ رجال نجاشی، رقم ۹۶۶.

۳. ن.ک: اصول الستة عشر، ص ۳۶ و ۳۶۲؛ مسائل علی بن جعفر، ص ۱۱۵؛ حسین بن سعید، الزهد، ص ۳۹؛ علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۴۴؛ صفار، بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۱۴۶-۱۴۸ و ۱۵۱ و ۱۶۴ و ۱۶۵-۱۶۷ و ۱۶۹ و ۳۲۴ و ۴۵۲؛ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۰۷ و ج ۲، ص ۷۱ و ۱۳۶ و ۲۵۹ و ۲۷۸ و ۳۴۷ و ۴۸۶ و ۶۶۶ و ج ۳، ص ۹ و ۱۷۵ و ۵۰۵ و ج ۴، ص ۳۴۰ و ۳۶۸ و ۳۸۹ و ۵۳۴ و ج ۵، ص ۱۳۶ و ۲۷۹ و ۴۵۲ و ۵۴۱ و ج ۶، ص ۲۰۲ و ۲۰۷ و ۲۲۰ و ۲۳۲ و ۲۴۶ و ۲۵۵ و ج ۷، ص ۴۰ و ۷۷ و ۱۳۶ و ۱۷۶ و ۲۰۱ و ۲۱۴ و ۲۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۲۹ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۳۶ و ج ۸، ص ۲۳۳ و ۳۹۵؛ برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۱۰۷ و ۲۷۳؛ عیاشی سمرقندی، تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۲۳ و ۲۹۵ و ج ۲، ص ۲۵؛ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳۳۸ و ج ۳، ص ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۴۱۶ و ۴۵۲ و ج ۴، ص ۱۵۰ و ۲۰۴ و ۲۸۳ و ۳۰۶؛ همو، معانی الاخبار، ص ۲۱۷؛ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۹۳؛ طوسی، التهذیب، ج ۱، ص ۱۳۹ و ۱۴۲ و ۲۲۷ و ۳۲۹؛

طوسی، الامالی، ص ۲۱۰ و ۴۰۶، ح ۳۶۳ و ۹۰۹؛ قطب راوندی، فقه القرآن، ج ۲، ص ۳۶۶.

۴. از عذافر بن عیسی صیرفی نقل شده که من به همراه حَکَم بن عیینه نزد امام باقر علیه السلام بودیم که حَکَم از مسائلی می پرسید، تا اینکه در مورد مسئله ای اختلاف پیدا کردند، امام باقر علیه السلام فرمود، که کتاب علی علیه السلام را بیاورید. کتاب بزرگی را آوردند و به آن می نگریست، تا جواب مسئله را یافت و فرمود این خط علی علیه السلام و املاء

کتابت امیرمؤمنان علیه السلام بوده،^۱ تمام مسائل حلال و حرام مورد نیاز وجود دارد.^۲ یا در

رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد (ابوالعباس نجاشی، رجال النجاشی، ص ۳۶۰). همچنین ن. ک: به نقل محمد بن مسلم از امام محمد باقر (صفار، بصائر الدرجات، ص ۱۶۴، ح ۱۰).

۱. تعبیر املای رسول خدا صلی الله علیه و آله و خط علی علیه السلام که در وصف این اثر دیده می شود (صفار، بصائر الدرجات، ص ۱۴۹؛ صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۴۵) بیانگر اهمیتی است که پیامبر صلی الله علیه و آله از همان آغاز رسالتش، برای کتابت حدیث قائل بوده است (حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۱۰۴ و ج ۳، ص ۵۲۸؛ ابن عبدالبر، جامع بیان العلم و فضله، ج ۱، ص ۶۹ و ۱۰۴؛ احمد بن حنبل، المسند، ج ۲، ص ۱۶۲ و ۱۹۲ و ۲۱۵ و ۳۴۰ و ۳۶۰؛ محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، ج ۱، ص ۲۲؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۳۵۷ و ج ۱۰، ص ۱۳۵؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۲۶ و ۲۶۲؛ سنن دارمی، ج ۱، ص ۸۸، باب من رخص فی کتابه العلم، ح ۴۸۷ و ص ۹۰، ح ۴۹۹؛ ابن عبدالبر، التمهید، ج ۴، ص ۲۲۱؛ هیشمی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۷؛ سیوطی، الدر المنثور، ج ۶، ص ۱۲۲؛ ابن حجر، الاصابه، ج ۷، ص ۱۷۱). امام علی علیه السلام فرموده: رسول خدا صلی الله علیه و آله برای من ساعتی از شب را تعیین کرده بود که خداوند در آن زمان به واسطه ایشان مرا تعلیم و سود می بخشید (احمد بن حنبل، المسند، ج ۱، ص ۳۱۷، ح ۱۲۸۹؛ به علاوه ن. ک: کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۶۴؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۵۸). ابوالطفیل از امام باقر علیه السلام نقل کرده، که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرمؤمنان فرمود: آنچه را که به تو املاء می کنم بنویس». علی علیه السلام پرسید: «ای نبی خدا می ترسی که من فراموش کنم. فرمود: از فراموشی بر تو نمی ترسم، از خدا خواستم که تو فراموش کار نباشی، ولی برای شریکانت بنویس. علی علیه السلام فرمود، شریکانت چه کسانی هستند؟ فرمود: امامان از فرزندان» (صفار، بصائر الدرجات، ص ۱۶۷، ح ۲۲؛ صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۰۸).

۲. صفار، بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۱۴۲-۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۹ و ۱۵۲ و ۱۵۴ و ۱۵۹ و ۱۶۱ و ۱۶۴.

گزارش تاریخی که در قالب حدیث در تفسیر عیاشی و سایر منابع آمده، تصریح شده که شیعه در عصر پیش از عصر امام صادق علیه السلام در فقه خود، متمایز از دیگر مسلمانان و مخالف آنان بوده است.^۱ و اتفاقاً شاهد مثال یکی از فروع باب حج است.

در ثانی در زمان قبل از امام باقر علیه السلام تقریباً عصر صحابه بوده و در مسائل شرعی تحریف کمتر بوده و پس از سپری شدن عصر صحابه^۲ و پدید آمدن فقه‌های اهل

و ۱۶۵ و ۱۶۸، ح ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۵ و ۱۹، ۱۴ و ۳ و ۶ و ۲۶ و ۳۴ و ۵ و ۲۳؛ خصیصی، الهدایة الکبری، ص ۲۵۳؛ خزاز قمی، کفایه الاثر، ص ۲۴۳؛ صدوق، کمال الدین، ج ۱، ص ۳۲۰؛ طبری، دلائل الامامة، ص ۲۶۳.

۱. عیاشی سمرقندی، تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۰۲؛ صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص ۳۰۳. علی بن حاتم قال حدثنا علی بن محمد قال حدثنا العباس بن محمد عن أبيه عن ابن أبي عمير عن محمد بن المهاجر عن أمه أم سلمة قالت خرجت إلى مكة فصحبني امرأة من المرجئة فلما أتينا الزبدة أحرم الناس وأحرمت معهم فأخترت إحرامي إلى العقيق فقالت يا معشر الشيعة تخالفون في كل شيء يحرم الناس من الزبدة وتحرمون من العقيق وكذلك تخالفون في الصلاة على الميت يكثر الناس أربعاً وتكثرون خمساً وهي تشهد على الله أن التكبير على الميت أربع قالت فدخلت على أبي عبد الله عليه السلام فقلت له أصلحك الله صحبتني امرأة من المرجئة فقالت كذا وكذا فأخبرته بمقاتلتها فقال أبو عبد الله عليه السلام كان رسول الله صلى الله عليه وآله إذا صلى على الميت كبر فتشهد ثم كبر فصلّى على النبيّ ودعا ثم كبر واستغفر للمؤمنين والمؤمنات ثم كبر فدعا للميت ثم يكبر وينصرف فلما نهاه الله تعالى عن الصلاة على المنافقين كبر وتشهد ثم كبر فصلّى على النبيّ ثم كبر فدعا للمؤمنين والمؤمنات ثم كبر الزابعة وانصرف ولم يدع للميت.

۲. شهابی، ادوار فقه، ج ۱، ص ۳۹۲. در منابع حدیثی عامه از عبد الله بن عمر نقل شده که با پیامبر صلى الله عليه وآله در یکی از آخرین روزهای حیات مبارکش نماز خواندیم، هنگامی که سلام دادند برخاست و فرمود: رأیتکم لیتکم هذه فإن رأس مئة سنة منها، لا یقی ممن

رای و قیاس، تحریف در شریعت و دین کثرت پیدا کرد و شیعه راه خود را در مراجعه فقهی به ائمه اطهار علیهم السلام پیدا نمود و به تعبیر دیگر متمایز بودن راه شیعه از پیروان دیگر فرقه‌ها و مذاهب مشخص شد.

و از آنچه که ذکر شد معلوم می‌شود که تشیع از همان زمان عقیده و مذهب بوده نه صرفاً یک جنبش سیاسی. و خبر واحدی که نویسنده با استناد به آن چنین تحلیلی را ارائه کرده، در مقابل گزارش‌های فراوان که خلاف محتوای آن را می‌رسانند، قابلیت استناد ندارد، بلکه باید محتوای آن را تأویل کرد. بلکه خبر واحد ظنی است و چندان قابل اعتنا نمی‌باشد.

هو الیوم علی ظهر الأرض أحد (محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، کتاب العلم، باب ۴۱، ح ۱۱۶؛ مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، ح ۲۵۳۷). در مورد اینکه آخرین صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله که از دنیا رفت چه کسی بود، بین محدثان و مورخان اختلاف است؛ بیشتر علما و رجالیان چون جزری شافعی (م ۸۳۳ق) و دیگران، ابوالطفیل عامر بن واثله را گفته‌اند که پس از سال ۱۰۰ هجری از دنیا رفته است (اسنی المطالب فی مناقب سیدنا علی ابن ابی طالب، ص ۱۰۵؛ ابن حجر، الاصابه، ج ۳، ص ۲۴۳؛ سیوطی، تدریب الراوی، ج ۲، ص ۶۹۱؛ سخاوی، فتح المغیث، ج ۴، ص ۸۰۸؛ شهابی، ادوار فقه، ج ۱، ص ۳۹۳؛ قندوزی، ینابیع الموده، ص ۹۸). البته با توجه به بلاد و نواحی سکونت صحابه و نسبت به آن‌ها، نظرات و افراد دیگری را نیز به عنوان آخرین صحابی از جمله انس بن مالک (ابن اثیر، اسد الغابه، ج ۱، ص ۱۵۲؛ مقدسی، البدء والتاریخ، ج ۲، ص ۸۰۶؛ ابن حجر، الاصابه، ج ۱، ص ۲۷۷؛ سخاوی، فتح المغیث، ج ۴، ص ۱۲۸) و جابر بن عبدالله انصاری (شهید ثانی، الرعايه فی علم الدرایه، ص ۳۴۵؛ اربلی، پیشین، ج ۲، ص ۶۵۹ و ۶۶۰؛ ابن صباغ مالکی، پیشین، ج ۲، ص ۸۹۳ و ۸۹۴. همچنین ن.ک: ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۴، ص ۲۷۶ و ۲۷۷) یا سهل بن سعد ساعدی (فوت در ۹۱ ق در ۱۰۰ سالگی) ذکر کرده‌اند (سیوطی، تدریب الراوی، ج ۲، ص ۶۹۲).

۹. تصریح به عدم آشنایی اصحاب امام باقر با مفهوم منصوص امامت (ص ۳۲ پاورقی

دوم):

متن کتاب: البته بسیاری از شیعیانی که در آن دوره گرد امام باقر علیه السلام بودند با مفهوم امامت به شکل واقعی آن آشنا نبوده و ایشان را امام معصوم منصوص نمی دانستند ولی به هر حال، خلافت را حق خاندان پیامبر می دانستند و ایشان را بزرگ و رئیس آن خاندان می شناختند. چنین مفهوم از تشیع در آن روزگار بسیار شایع بود. پاسخ: اینکه ایشان گفته، بسیاری از شیعیان امام باقر علیه السلام را امام معصوم و منصوص نمی دانستند، نوعی تحمیل فهم و نظر شخصی بر نصوص تاریخی و کلامی بوده و تنها فهم نگارنده است و سندی بر این فرضیه نیاورده است. بلکه فرقه شناسان در بیان عقاید شیعه تا زمان امام صادق علیه السلام که زیدیه منشعب شده، به صراحت از اعتقاد شیعیان به نص و عصمت سخن به میان آورده اند.^۱

مخالفتان شیعه از عامه که امامت معنوی به ویژه نص را نمی پذیرند، سخنی

۱. سعد بن عبدالله اشعری قمی از اعتقاد شیعیان در مقطع بعد از رحلت پیامبر و قرن اول هجری درباره عصمت و نص ائمه خبر داده و در ضمن گزارشی از دیدگاه شیعیان درباره امامت می گوید: او [امیر مؤمنان] مستحق امامت و جانشینی پیامبر است به خاطر معصوم بودن، طهارت مولد، سابقه، علم، شجاعت، سخاوت، زهد و عدالت در میان رعیت و پیامبر به او نص نموده و به نام، نسب و شخصش اشاره کرده و امامت او را برای امت روشن نموده و او را به عنوان عَلم هدایت نصب کرده... و [شیعیان] گفته اند باید امامت در فرزندان او تا روز قیامت ادامه داشته باشد که از فرزندان او، از فرزندان فاطمه، دختر پیامبر، امام کسی باشد از آن‌ها معصوم از گناه، پاک از عیب و نقص، تقی و نقی مبری از آفات و عیوب در دین و نسب و تولد که نه از روی عمد و نه از روی خطا گناه نکند (سعد بن عبدالله اشعری، المقالات والفرق، ص ۱۵ - ۱۷).

درباره اینکه اعتقاد به نص بعد از عصر امام باقر علیه السلام پدید آمده، ندارند. هرچند به طور عموم اعتقاد به نص را رد کرده‌اند؛ لذا در این مورد می‌توان گفت:

اولاً بعید است شیعیان عصر امام باقر علیه السلام به دلالت‌های آیات قرآن بر امامت معنوی اهل بیت که عصمت و نص را هم شامل می‌شود، بی‌توجه باشند. بلکه بر اساس بسیاری از روایاتی که تاریخ صدور آن‌ها پیش از عصر امام باقر علیه السلام است، اعتقاد شیعه درباره امامت به آیات قرآن مستند شده و مصداق امام در قرآن،^۱ ائمه معصومین دانسته شده‌اند. و امامت عهد الهی بوده که تعیین امام و نصب او به دست خداست و پیامبر مأمور است تا این امر مهم را ابلاغ کند.^۲ همچنین در روایاتی که در برخی از

۱. کلمه امام و ائمه مجموعاً دوازده بار در قرآن و به معانی چون لوح محفوظ و پیشوای مطلق و امام و پیشوای صالح و گمراه و کافر و راه و طریق به کار رفته است (ر.ک: بقره، ۳۰؛ ص، ۲۶؛ انعام، ۱۶۵؛ نمل، ۶۲؛ نور، ۵۵؛ فرقان، ۶۲؛ زخرف، ۶۰؛ هود، ۵۷؛ اعراف، ۶۹ و ۷۴ و ۱۴۲؛ انعام، ۱۳۳ و ۱۶۵؛ فاطر، ۳۹؛ یونس، ۱۴ و ۷۳).

۲. «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (بقره، ۱۲۴)؛ «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» (مانده، ۶۷). مفسران و محدثان شیعه بر نزول این آیه در شأن امیر مؤمنان در غدیر خم و نصب حضرت به امامت، اتفاق و اجماع دارند (علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۷۳؛ طوسی، التبیان، ج ۵، ص ۳۸۹؛ طبرسی، جوامع الجامع، ج ۱، ص ۳۴۲؛ رازی، روح الجنان، ج ۵، ص ۴۰؛ فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج ۲، ص ۴۴۵؛ طباطبائی، المیزان، ج ۶، ص ۴۲ - ۶۴). و برخی از علمای عامه نیز به صحت این شأن نزول اعتراف کرده‌اند (حسکانی، شواهد التنزیل، ص ۱۸۷ - ۱۹۳، ح ۲۴۳ - ۲۵۰؛ ثعلبی، الکشف و البیان، ج ۴، ص ۹۰ - ۹۲؛ فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۱۲، ص ۴۹؛ سیوطی، الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۹۸). در این زمینه آیات دیگری از قرآن کریم را ناظر و شاهد بر جایگاه الهی امامت می‌توان دانست؛ «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» (سجده، ۲۴)؛ «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» (انبیاء، ۷۳)؛

تفاسیر و کتاب‌های حدیثی نقل شده، امام معصوم مصداق واژه خلیفه^۱ در قرآن، معرفی گشته است.^۲

ثانیاً بنابر تصریح کتاب‌های مقدس، که در منابع تاریخی مسلمانان نیز منعکس شده، همه انبیا اوصیائی داشته‌اند و وصایت از زمان آدم علیه‌السلام در سیره انبیا امری مرسوم بوده است.^۳ لذا انتظار مردم آن عصر مبنی بر اینکه پیامبر خاتم

﴿وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾ (قصص، ۵)؛ ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾ (ص، ۲۶)؛ ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ (مانده، ۵۵)؛ ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (نساء، ۵۹)؛ ﴿الْيَوْمَ يَنْسَى الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ (مانده، ۳)؛ ﴿وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي﴾ (طه، ۲۹ و ۳۰)؛ ﴿قَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَازِنٌ اخْلُقْنِي فِي قَوْمِي﴾ (اعراف، ۱۴۲).

۱. پانزده بار در قرآن واژه خلیفه آمده.

۲. علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶ و ۳۷؛ صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۰۵؛ مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۱۷؛ جوادی آملی، تفسیر تسنیم، ج ۳، ص ۳۹ و ۴۰ و ۹۳ و ۱۰۰ و ۱۰۱. رجوع شود به: قمی کاشانی، تفسیر منهج الصادقین، ج ۱، ص ۱۳۹؛ زمخشری، الکشاف، ج ۱، ص ۱۲۴؛ ابوحیان اندلسی، البحر المحیط فی التفسیر، ج ۱، ص ۲۲۵؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۳۰؛ طباطبائی، المیزان، ج ۱، ص ۱۱۵؛ شبر، تفسیر القرآن الکریم، ج ۱، ص ۴۶؛ آلوسی، روح المعانی، ج ۱، ص ۲۲۲. رجوع کنید به: قیصری، رسائل قیصری، ص ۳۸؛ یزدان پناه، مبانی و اصول عرفان نظری، ص ۶۰۹، جندی، شرح فصوص الحکم، ص ۱۴۶.

۳. ر.ک: ابن واضح، تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۷، ۱۶، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۱، ص ۳۱۴، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۶۹، ۱۵۸؛ مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۲۴ و رازی

نیز باید اوصیایی داشته باشد، امری عادی است. شیعیان از نصوصی مثل حدیث غدیر، حدیث منزلت... که امت، اجماع بر صدور آن‌ها از پیامبر دارند و شیعیان از ابتدا مدعی‌اند که ظاهر آن‌ها بر نص بر امامت و خلافت علی علیه‌السلام دلالت دارند، کسی تا به حال نگفته این‌گونه فهم اختصاص به زمان‌های بعد دارد. شیعه احادیث متواتری از پیامبر در نص بر امامت امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام^۱ و نصوصی از آن حضرت در نص بر همه دوازده امام^۲ و نص هر امامی بر

قروینی، النقص، ص ۷۳۱.

۱. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در خصوص امامت امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام فرمود: این دو فرزند من حسن و حسین هر دو امامند، خواه قیام به امر امامت نمایند و خواه (امر امامت را) از جور ظالمان پنهان دارند و صلح کنند (خزازه قمی، کفایة الاثر، ص ۳۸ و ۱۱۷؛ قاضی نعمان، دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳۷؛ صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۱۱؛ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۰؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۶۷ و ۳۹۴؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۴، ص ۵۱۱ و ج ۸، ص ۵۶۶). شخصی از امام صادق علیه‌السلام پرسید، آیا رسول خدا با وجود امیر مؤمنان به حسنین نیز وصیت کرده بود؟ امام صادق علیه‌السلام فرمود: بله در حالی که در پنج سالگی بودند (صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۲۳۷؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۳۷۶).

۲. حدیث لوح که توسط جابر بن عبدالله انصاری نقل شده (ن.ک: کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۲۷-۵۲۸؛ نعمانی، الغیة، ص ۶۳؛ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۳۰۸؛ همو، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۴۱؛ ابوالصلاح حلبی، تقریب المعارف، ص ۳۲۸؛ خزازه قمی، کفایة الاثر، ص ۲۴۱؛ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۵۹؛ همو، الاختصاص، ص ۲۱۰؛ طوسی، الامالی، ص ۲۹۱ و ۲۹۲؛ ابن شاذان قمی، الفضائل، ص ۱۱۳؛ اربلی، کشف الغممه، ج ۲، ص ۸۳؛ شعیری، جامع الاخبار، ص ۱۸) و حدیث دوازده امام (خلفای اثنی عشر) که فریقین به شکل متواتری از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله

نقل کرده‌اند (ر.ک: ابن بابویه، الامامه والتبصره من الحیره، ص ۱ و ۹ و ۱۱؛ صدوق، کمال الدین، ج ۱، ص ۶۸؛ همو، الامالی، ص ۹۷؛ سید بن طاووس، الطرائف، ج ۱، ص ۱۶۹؛ متشابه القرآن ومختلفه، ج ۲، ص ۵۴). جابر بن سمره می‌گوید از رسول خدا شنیدم که فرمود: «همواره این دین استوار خواهد بود و بر بدخواهانش پیروز، تا مادامی که دوازده خلیفه (و در نقل‌های مشابه دیگر امیر، قیم) باشند که همه از قریش هستند» (ابن واضح، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۲؛ بخاری، صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۸۵؛ مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۶، ص ۳؛ احمد بن حنبل، المسند، ج ۵، ص ۸۶-۹۰-۹۲-۱۰۱-۱۰۶-۱۰۸ و ص ۹۷ و ۱۰۱؛ نعمانی، الغیبه، ص ۱۰۳ تا ۱۰۷ و ۱۲۰ تا ۱۲۵؛ خزاز قمی، کفایه الاثر، ص ۵۱ و ۵۲؛ دیلمی، ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۳۳؛ سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۷؛ ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۱، ص ۱۵۳ و ج ۶، ص ۱۹۴ و ۱۹۸ و ۲۴۸ و ۲۴۹؛ ابوالفتوح رازی، تفسیر روض الجنان، ج ۹، ص ۲۴۱). جالب آنکه در یک طریق و نقل از این خبر، همه دوازده خلیفه از بنی هاشم معرفی شده‌اند؛ جابر می‌گوید: با پدرم خدمت پیامبر بودیم، از او شنیدم که فرمود: پس از من دوازده خلیفه خواهند بود، سپس صدایش را پایین آورد. من از پدرم پرسیدم، چه گفت؟ پدرم گفت که او فرمود: همه از بنی هاشم خواهند بود (قندوزی، ینابیع الموده، ج ۳، ص ۲۹۰؛ شوشتری، احقاق الحق، ج ۱۳، ص ۳۰؛ علامه حلی، نهج الحق و کشف الصدق، ص ۱۶۷ و ۲۳۰). از آنجا که این حدیث دلالت بر حقانیت و سابقه باور شیعه در اعتقاد به ائمه دوازده‌گانه دارد و خبری مسلم و قطعی الصدور از پیامبر اکرم بوده و در جوامع و مسانید حدیثی عامه موجود است؛ لذا علمای اهل سنت نتوانسته‌اند آن را منکر شوند و یا تضعیفش کنند، در نتیجه از دیرباز به تأویل و توجیه آن و تمییز و تطبیق مصادیق دوازده خلیفه و امام با خلفای مختلف پرداخته‌اند. با توجه به اینکه این تأویل‌ها، بر هیچ مبنا و معیار مشخص و قابل قبولی استوار نبوده و با متن حدیث نیز هیچ‌گونه سازگاری ندارند و هیچ‌یک از این اقوال و تأویل‌ها در میان دانشمندان اهل سنت جایگاه علمی نیافته و در حد فرضیه باقی مانده است، لذا برخی از علمای اهل سنت به عقیده شیعه روی آورده و آن را تأویل و تطبیق پذیرفتنی حدیث دوازده خلیفه معرفی کرده‌اند، اگرچه آنان امامت امامان

امام بعد نقل کرده است.^۱ و این‌ها توسط شیعیان در زمان‌های قبل از عصر امام

دوازده‌گانه شیعه را صرفاً در مسائل علمی پذیرفته و رجوع به آنان را در اخذ علوم اسلامی لازم دانسته‌اند؛ چنان‌که علامه محمد معین بن محمد امین سندی، کتابی به نام مواهب سید البشر فی حدیث الانمة الاثني عشر نوشته و در آن ثابت کرده که خلفای اثنی عشر، امامان معصوم در مسائل علمی هستند (ر.ک: صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ج ۲، ص ۳۷۶). همچنین زمانی که جابر از رسول خدا صَلَّی اللہ علیہ وآلہ منظور از اولی الامر در آیه اطاعت را می‌پرسد، پیامبر می‌فرماید: آن‌ها جانشینان و پیشوایان بعد از من هستند. اول آن‌ها علی بن ابی طالب، بعد حسن علیه السلام سپس حسین علیه السلام، بعد علی بن الحسین علیه السلام سپس محمد بن علی علیه السلام که در تورات معروف به باقر است و تو او را خواهی دید وقتی او را ملاقات کردی سلام مرا به او برسان. سپس صادق جعفر بن محمد علیه السلام بعد موسی بن جعفر علیه السلام سپس علی بن موسی علیه السلام بعد محمد بن علی علیه السلام سپس علی بن محمد علیه السلام آنگاه حسن بن علی علیه السلام سپس هم نام و هم کنیه من حجة الله در زمین و بقية الله در بین مردم پس از حسن بن علی، آن کسی که خداوند به دست او شرق و غرب را فتح می‌کند (صدوق، کمال الدین، ج ۱، ص ۲۵۳؛ خزاز قمی، کفایة الاثر، ص ۵۴؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۸۲).

۱. امام صادق علیه السلام در حدیثی می‌فرماید: هیچ امامی نمی‌میرد، مگر آنکه خداوند او را آگاه می‌کند که به چه کسی وصیت و نص کند (صفار، بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴۷۴؛ صدوق، علل الشرائع، ج ۲، ص ۵۸۹) که از آن تعبیر به لزوم نص هر امامی به امام بعد از خود می‌شود (سید مرتضی، الشافی فی الإمامة، ج ۲، ص ۸؛ طوسی، الاقتصاد فیما یتعلق بالاعتقاد، ص ۳۱۳؛ خواجه نصیر طوسی، تجرید الاعتقاد، ص ۲۲۳). شیخ صدوق در کتاب اعتقاد الامامیه می‌گوید: اعتقاد ما آنست که حجت‌های خداوند دوازده امامند: اولشان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است بعد از آن امام حسن علیه السلام پس امام حسین علیه السلام... تا برسد به محمد بن الحسن حجت خدا قائم به امر خدا صاحب زمان (اعتقاد الامامیه، ترجمه سید محمدعلی حسینی، ص ۱۱۴، تهران، مکتبه اسلامی، ج ۱، ۱۳۷۱ ش). این

باقر علیه السلام نقل شده اند.

همچنین با مراجعه به تاریخ می بینیم که امام علی علیه السلام چنین جایگاهی داشته و در آن زمان یکی از القاب ایشان وصی بوده و کسی منکر آن نشده است. و بر اساس نقل منابع اهل سنت از جمله کسانی که در اشعار و سخنانشان از امیرمؤمنان علیه السلام به عنوان وصی پیامبر نام برده اند، می توان افراد زیر را نام برد:

فضل بن عباس، عبدالله بن ابی سفیان بن حارث،^۱ خود امیرمؤمنان

نصوص در کتبی چون کافی کلینی، الامامه و التبصره ابن بابویه و الارشاد شیخ مفید، اثبات الوصیه مسعودی و... دیگر کتب تاریخی و حدیثی قرن دوم و سوم و چهارم ذکر شده اند؛ از نصوص امامت به عنوان نمونه به مورد ذیل می توان اشاره نمود: عبدالله بن عبدالله بن عتبّه می گوید خدمت حضرت امام حسین علیه السلام بودم که امام سجاد علیه السلام وارد شد. امام حسین علیه السلام او را نزد خود خواند و محکم در آغوش گرفته پیشانی اش را بوسید و فرمود: پدرم فدایت باد چقدر خوشبو و خوش خلقی! از این سخن مرا در دل خطوری رسید، عرض کردم: یا ابن رسول الله خدای نخواستہ اگر پیش آمدی شد، ما باید از چه کسی پیروی کنیم، فرمود همین پسر من علی، او امام و پدر امامان است (خزاز قمی، کفایه الاثر، ص ۲۳۴).

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۴، ص ۴۲۶.

الا ان خیر الناس بعد محمد
وصي النبي المصطفى وابن عمه
فمن ذا يدانيه ومن ذا يقاربه
فخار بن معد موسوی، ایمان ابی طالب، ص ۲۱۴؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۴۳.

وإن ولي الأمر بعد محمد علي
وصي رسول الله حقاً وصنوه
وفي كل المواطن صاحبه
وأول من صلى ومن لان جانبه
مفيد، الفصول المختاره، ص ۲۶۹ و ۲۸۹؛ کراجکی، التعجب، ص ۳۵؛ ابن شهر آشوب، مناقب

علی علیه السلام،^۱ ابوالهیثم بن تیهان،^۲ نعمان بن عجلان انصاری،^۳ عبدالرحمن بن حنبل،^۴

آل ابی طالب، ج ۳، ص ۵۲؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۳۱.
وصی رسول الله من دون أهله وفارسه إن قیل هل من منازل
منقری، وقعه صفین، ص ۴۱۶؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۵۰.

۱.

یا عجبا! لقد سمعت منكرا کذبا علی الله یشیب الشعرا
أن یقرنوا وصیه والأبترا شانی الرسول واللعمین الأخزرا
کلاهما فی جنه قد عسکرا قد باع هذا دینه فأفجرا
نصر بن مزاحم، وقعه صفین، ص ۴۳؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۴۸ و ج ۲، ص ۶۹.
۲.

إن الوصی إماننا وولیننا برح الخفاء وباحت الأسرار
ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۴۴.

۳.

کیف التفرق والوصی أماننا لا کیف إلا حیره وتخاذلا
وذروا معاویة الغویّ وتابعوا دین الوصی لتحمدوه آجلا
نصر بن مزاحم منقری، وقعه صفین، ص ۳۶۵؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱،
ص ۱۴۹. شعر نعمان بن عجلان انصاری خطاب به عمرو عاص پس از سقیفه:
وكان هوانا فی علي وإنه لأهل لها یا عمرو من حیث لا تدري
وصی النبی المصطفی وابن عمه وقاتل فرسان الضلالة والکفر
ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۳۱.

۴.

علیا وصی المصطفی وابن عمه وأول من صلی أخا الدین والتقی
مفید، الفصول المختاره، ص ۲۷۰؛ کراچکی، التعجب من اغلاط العامه، ص ۳۵ و ۳۶؛

سعید بن قیس همدانی،^۱ زیاد بن لبید انصاری،^۲ خزیمه بن ثابت انصاری،^۳ مردی

ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۴۳.

۱.

قل للوصي أقبلت قحطانها فادع بها تكفيكها همدانها

هم بنوها وهم إخوانها

ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۶۱؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱،

ص ۱۴۵.

۲.

ولا نبالي في الوصي من غضب وإنما الأنصار جدّ لا لعب

هذا علي وابن عبدالمطلب تنصره اليوم على من قد كذب

ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۴۵.

۳.

يا وصي النبي قد أجلت الحرب الأعادي وسارت الأضعان

واستقامت لك الأمور سوى الشام وفي الشام يظهر الأذعان

ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۴۵.

وصي رسول الله من دون أهله وفارسه مذ كان في سالف الزمن

وأول من صلى من الناس كلهم سوى خيرة النسوان والله ذو منن

طبرسی، اعلام الوری، ج ۱، ص ۳۶۲؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۳۱.

فديت عليا امام السوري سراج البريه ماوي التقى

وصي الرسول وزوج البتول امام البريه شمس الضحى

ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۶.

همچنین زمانی که خزیمه شنید عایشه به عیب جوئی از امیرمؤمنان مشغول شده، ابیات زیر را سرود:

ازدی در جنگ جمل،^۱ ام سنان مذهبیه،^۲ عمر بن اُحیحه پس از خطبه امام حسن در جنگ جمل،^۳ جریر بن عبدالله بجلی در جمل مقابل شرحبیل،^۴ عمر بن حارثه انصاری

أعانش خلی عن علی و عیبه بما لیس فیہ إنما أنت والدة
وصی رسول اللہ من دون أهله وأنت علی ما کان من ذاک شاهدة
کراچکی، التعجب من اغلاط العامه، ص ۳۵؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳،
ص ۵۰؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۴۶.

هَذَا عَلِيٌّ وَهُوَ الْوَصِيُّ أَخَاهُ يَوْمَ النُّجُوءِ النَّبِيِّ
وقال:

هَذَا بَعْدِي الْوَلِيُّ وَعَاهُ وَاعٍ وَنَسِي الشَّقِيِّ
ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۴۴.

قَدْ كُنْتُ بَعْدَ مُحَمَّدٍ خَلْفًا لَنَا أَوْصَى إِلَيْكَ بِنَا وَكُنْتَ وَفِيَا
ابن اعثم، الفتوح، ج ۳، ص ۶۶؛ قلقشندی، صبح الاعشى، ج ۱، ص ۳۰۵.

حَسَنُ الْخَيْرِ يَا شَبِيهَ أَبِيهِ قَمْتُ فِينَا مَقَامَ خَيْرِ خَطِيبٍ
وَأَبَى اللَّهُ أَنْ يَقُومَ بِمَا قَامَ بِهِ ابْنُ الْوَصِيِّ وَابْنُ النَّجِيبِ
أَنْ شَخَصًا بَيْنَ النَّبِيِّ لَكَ الْخَيْرِ وَبَيْنَ الْوَصِيِّ غَيْرَ مَشُوبِ
ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۴۶.

رَسُولُ الْمَلِكِ وَمَنْ بَعْدَهُ خَلِيفَتُنَا الْقَانِمُ الْمَدْعَمُ
عَلِيَا عَنِيتْ وَصِي النَّبِيِّ نَجَالِدُ عَنْهُ غَوَاةَ الْأُمَمِ

نصر بن مزاحم منقری، وقعه صفین، ص ۱۸؛ مفید، الفصول المختاره، ص ۲۷۰ و ۲۹۰؛

در توصیف محمد بن حنفیه به شبه الوصی (امیرمؤمنان)،^۱ بدیل بن ورقاء خزاعی در جنگ جمل،^۲ زحر بن قیس جعفی در جنگ جمل،^۳ اشعث بن قیس،^۴ فرد جوانی از

ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۴۷ و ج ۳، ص ۷۱.
 مقال ابن هند فی علی عَضِیْهَ وَللَّهِ فی صدر ابن اَبی طالب أَجَلٌ
 وما كان إلا لازما قعر بیته إلی أن أتى عثمان فی بیته الأجل
 وصی رسول اللّٰه من دون أهله وفارسه الحامی به یضرب المثل
 نصر بن مزاحم منقری، وقعه صفین، ص ۴۹؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۶۵؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۴۹ و ج ۳، ص ۸۱.
 ۱.

أبا حسن أنت فصل الأمور یبین بك الحل والمحرّم
 فأعجلته والفتی مجمع بما یكره الرجل المحجم
 سمي النبی وشبه الوصی ورايته لونها العندم
 ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۴۴.
 ۲.

یا قوم للخطة العظمی التي حدثت حرب الوصی وما للحرب من آسِی
 ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۴۶.
 ۳.

أضربکم حتی تقرّوا لعلی خیر قریش کلها بعد النبی
 من زانه اللّٰه وسماه الوصی إن الولی حافظ ظهر الولی
 ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۴۷.
 ۴.

أتانا الرسول رسول الإمام فسرّ بمقدمه المسلمونا

لشکر عایشه و اعتراف او به وصی بودن امیرمؤمنان علیه السلام،^۱ عبدالرحمن بن ذویب اسلمی،^۲ مغیره بن حارث بن عبدالمطلب،^۳ حجر بن عدی،^۴ منذر بن

رسول الوصي وصي النبي له السبق والفضل في المؤمنين
ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۴۷.
أتانا الرسول رسول الوصي علي المهذب من هاشم
وزیر النبي وذو صهره وخیر البریة والعالم
نصر بن مزاحم منقری، وقعه صفین، ص ۲۴؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳،
ص ۵۰؛ ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۴۸.

۱.

نحن بن ضبة أعداء علي ذلك الذي يعرف قدما بالوصي
وفارس الخيل على عهد النبي ما أنا عن فضل علي بالعمي
ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۴۴.

۲.

فإن تسلم وتبق الدهر يوما نزرک بجحفل عدد التراب
يقودهم الوصي إليك حتى يردک عن ضلال وارتیاب
نصر بن مزاحم، وقعه صفین، ص ۳۸۲؛ ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۴۹.

۳.

فيكم وصي رسول الله قائدكم وصهره وكتاب الله قد نشرنا
منقری، وقعه صفین، ص ۳۸۵؛ ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۵۰.

۴.

ياربنا سلم لنا عليا سلم لنا المهذب التقي
المؤمن المسترشد الرضيا واجعله هادي أمة مهديا

أبي حميصه،^۱ زفر بن یزید^۲ وحسان بن ثابت.^۳ ابن ابی الحدید درباره این اشعار می گوید: «این اشعار و رجزها را ابومخنف لوط بن یحیی در کتاب «واقعة الجمل» نقل کرده است و ابومخنف از محدثین و معتقد بر صحت امامت با اختیار و انتخاب مردم است و از رجال شیعه به شمار نمی آید و نیز نصر بن مزاحم نقل کرده که از رجال حدیث است.»^۴

ثالثاً در گزارش هایی که در منابع اهل سنت نقل شده از امام حسن علیه السلام به عنوان وصی امیرمؤمنان علیه السلام تعبیر آورده شده که علاوه بر جنبه سیاسی، جنبه دینی نیز در آن ملحوظ است؛ جندب بن عبدالله از امیرمؤمنان علیه السلام پرسید: اگر شما را از دست دادیم که ان شاء الله این گونه نشود، با فرزندان حسن بیعت کنیم؟ حضرت

فإنه كان لنا وليا ثم ارتضاه بعده وصيا

ابن اعثم، الفتوح، ج ۳، ص ۱۴۶ و ۱۴۷؛ نصر بن مزاحم منقري، وقعه صفين، ص ۳۸۱.
۱.

ليس منا من لم يكن لك في الله وليا إذا الولا والوصية

منقري، وقعه صفين، ص ۴۳۶؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۸، ص ۷۷.
۲.

فحوطوا عليا وانصروه فإنه وصي وفي الإسلام أول أول

ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۳۲.
۳.

ألت أخاه في الهدى ووصيه وأعلم منهم بالكتاب وبالسنن

ابن واضح، تاريخ يعقوبي، ج ۲، ص ۱۲۸؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۳۵.
۴. شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۴۷.

فرمود: بله!^۱ در سخنان اعور شنی از اصحاب امیرمؤمنان علیه‌السلام، تصریح به امامت امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام شده است.^۲ از همان زمان حیات امیرمؤمنان علیه‌السلام، یاران آن حضرت، رهبری و امامت پس از وی را از آن حسنین می‌دانسته‌اند. ابن عباس نیز بعد از شهادت امیرمؤمنان، مردم را به سوی امام مجتبی فراخوانده و گفت: او فرزند پیامبر شما و وصی امام شماست؛ با او بیعت کنید.^۳ ابوالاسود دوئلی نیز که در بصره بود در وقت گرفتن بیعت برای امام حسن علیه‌السلام گفت: او از

۱. طبری، تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۱۴۶؛ مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۱۳؛ قاضی عبدالجبار، تثبیت دلائل النبوه، ج ۱، ص ۲۹۳؛ خوارزمی، المناقب، ص ۳۸۴. آن جناب بن عبدالله دخل علی علی علیه السلام فقال: یا امیر المؤمنین ان فقدناک فلا نفقدک فنبایع الحسن؟ قال: نعم.

۲. فان تهلك فهذاان الحسن و الحسين ائمتنا من بعدك (منقری، وقعه صفین، ص ۴۲۵ و ۴۲۶؛ ابن اعثم، الفتوح، ج ۳، ص ۹۰؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۴۰۱). خداوند بر رهیابی و شادکامی ات بیفزاید، تو به پرتو نور الهی در نگرستی... تو پیشوایی و اگر کشته شوی، امامت و خلافت پس از تو از آن این دو تن - یعنی حسن و حسین - است. من نیز چیزی سروده‌ام بدان گوش بدار:

أبا حسن أنت شمس النهار وهذان في الداجيات القمر
وأنت وهذان حتى الممات بمنزلة السمع بعد البصر

ای ابوالحسن! تو خورشید فروزان نیروزی و این دو پسرانت در میان پدیده‌ها، ماه تابانند. تو و این دو نوباوه تا دم واپسین، همچون گوش و دیده همراه و از پی یکدیگرند.

۳. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۷۸؛ طبرسی، اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۰۷؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۳۰ و ۳۱.

سوی پدر به «وصایت و امامت» رسیده است.^۱ هیثم بن عدی از قول بسیاری از مشایخ خود نقل کرده که آنان گفتند حسن بن علی «وصی» پدرش بوده است.^۲ ابن کثیر و دیگران نقل کرده‌اند که امیرمؤمنان علیه‌السلام به امام حسن علیه‌السلام به‌عنوان وصی خود وصیت کرده است.^۳ امام مجتبی علیه‌السلام در نامه خود به معاویه نوشت: وقتی که پدرم در آستانه مرگ قرار گرفت، این «امر» را بعد از خود به من سپرد. این نامه در منابع معتبر عامه آمده است.^۴ و در خطبه‌ای که در آغاز خلافت امام حسن علیه‌السلام از آن حضرت نقل شده نیز معارف اعتقادی شیعه همانند نص و وصایت و افتراض طاعت و عصمت به چشم می‌خورد.^۵ سخن فردی به نام کدیر ضبی که در آن بر نبی و وصی،

۱. ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ج ۱۲، ص ۵۰۳؛ شوشتری، احقاق الحق، ج ۱۸، ص ۲۵۸.

۲. ابن عبدربه، العقد الفريد، ج ۵، ص ۲۱۸.

۳. البدایه والنهایه، ج ۶، ص ۲۴۹. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۷ و ۲۹۸؛ هلالی عامری، کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۹۲۴؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائع، ج ۱، ص ۱۸۳؛ مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۱۵۵؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۹، ص ۱۷۶؛ قاضی عبدالجبار، تثبیت دلایل النبوه، ج ۱، ص ۲۱۲؛ طبرسی، اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۱، ص ۴۰۴؛ محمد بن طلحه شافعی، مطالب السنول فی مناقب آل الرسول، ص ۲۳۷ و ۲۴۰ و ۲۴۱؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۶۹؛ اربلی، کشف الغمه، ج ۱، ص ۴۹۹؛ حر عاملی، اثبات الهداه، ج ۲، ص ۱۵ و ج ۴، ص ۵ و ۸ و ۱۰.

۴. ابن ائثم کوفی، الفتوح، ج ۴، ص ۲۸۵؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۰؛ ابوالفرج

اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۶۶؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۴.

۵. مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۳۱ و ۴۳۲؛ ابن عقده کوفی، فضائل امیرالمؤمنین،

ص ۱۳۲ و ۱۳۳؛ طوسی، الامالی، ص ۲۷۰، ح ۵۰۱.

درد فرستاده شده و سبب تضعیف او توسط رجالیان عامه شده است!^۱ حتی فردی مانند عمرو عاص که دشمنی او با اهل بیت، روشن و از بدیهیات تاریخ است، به طور ضمنی به خلافت الهی امیرمؤمنان علیه السلام اعتراف کرده است؛ جاحظ می نویسد: زمانی که عمرو عاص امام حسن علیه السلام را در طواف ملاقات کرد، گفت: «ای حسن! تو گمان می کردی که بدون تو و پدرت دین برپا نمی ماند؟ درحالی که دیدی خدا آن را به وسیله معاویه برپا نگه داشته است».^۲

رایعاً گزارش هایی در منابع اهل سنت وجود دارد که نشان می دهد که شیعیان بعد از رحلت پیامبر و در قرون اولیه اسلام معتقد به نص درباره امام بوده اند. رجزها و سخنان حماسی اصحاب سیدالشهدا علیه السلام در کربلا، مواردی به چشم می خورد که در آن ها به جایگاه دینی امام حسین علیه السلام اشاره شده است.^۳

۱. بسوی، المعرفة و التاريخ، ج ۲، ص ۷۹۶؛ عقیلی، الضعفاء الكبير، ج ۴، ص ۱۴؛ ابن حجر، الاصابه، ج ۵، ص ۴۳۱. اللهم صل على النبي والوصي.
۲. المحاسن والاضداد، ص ۱۴۰؛ ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۷. یا حسن! أزعمت أن الدين لا يقوم إلّا بك وبأبيك؟ فقد رأيت الله أقامه بمعاوية.
۳. مالک بن انس کاهلی در میدان می گفت: آل علی پیروان و شیعیان خداوند رحمن هستند و خاندان ابوسفیان (حرب) پیروان شیطان! (ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۵، ص ۱۰۹؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰۲). مسلم بن عوسجه بعد از مبارزه قابل توجهی کشته شد؛ حبیب بن مظاهر بر سر بالین او رفت و گفت کاش می توانستم وصیت های تو را اجرا کنم. مسلم در حال احتضار با دست امام حسین علیه السلام را نشان داد و گفت: وصیت من (حمایت از) این مرد است تا زمانی که در رکابش بمیری! (ابومخنف، وقعة الطف، ص ۲۲۶؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۳؛ ابن اعثم

زید بن علی در حضور هشام بن عبدالملک که به بنی‌امیه تفاخر می‌نمود، امیرمؤمنان علیه‌السلام را وصی پیامبر و برترین اوصیا دانست و در مقام احتجاج با خصم، اعتقاد خود و شیعیان را به خلافت امامت آن حضرت مطرح کرد.^۱ زنی به نام دارمیه حجونیه نیز به معاویه گفت: رسول خدا علیه‌السلام ولایت را برای علی علیه‌السلام قرار داد.^۲ یکی از اصحاب ائمه علیهم‌السلام فضیل بن مرزوق است که طبق گزارش ابن سعد، اندیشه رایج شیعیان امیرمؤمنان علیه‌السلام مبنی بر وصایت و نص و افتراض طاعت را در گفت‌وگو با عمر بن علی، تقریر کرده است.^۳ با توجه به اینکه سال مرگ عمر بن علی بن

کوفی، الفتح، ج ۵، ص ۱۰۶؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰۲؛ سید ابن طاووس، اللهوف فی قتلی الطفوف، ص ۱۰۷؛ ابن کثیر، البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۱۸۲؛ ابن نما حلی، مثیر الاحزان، ص ۶۳). سپس عبدالرحمن بن عبدالله یزنی برای مبارزه خارج شد و این رجز را می‌خواند: من پسر عبدالله و از قبیله یزن می‌باشم. دین من از دین حسین و حسن است. من شما را مانند یک جوان یمنی می‌زنم و امیدوارم بدین وسیله نزد خدای مؤتمن رستگار باشم (ابن اعثم کوفی، الفتح، ج ۵، ص ۱۰۶؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰۲؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۲۱). حجاج بن مسروق از دیگر اصحاب امام حسین و مؤذن سیدالشهدا بود که در مقابل لشکریان کوفه اینطور سخن راند: جانم به قربانت که هدایت‌کننده و هدایت‌شده‌ای، امروز به دیدار جدت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خواهیم شتافت. سپس پدرت علی آن انسان بزرگواری که او را وصی پیامبر می‌دانم را ملاقات می‌کنم (ابن اعثم کوفی، الفتح، ج ۵، ص ۱۰۹؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰۳؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۲۳).

۱. خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۱۳۲.

۲. ابن عبدربه، العقد الفرید، ج ۱، ص ۳۵۳؛ زمخشری، ربیع الابرار، ج ۳، ص ۱۵۲. و والیتیه علی ما عقد له رسول الله من الولاء.

۳. ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۴۹ و ۲۵۰. إن هذه منزلة ترعمون أنها كانت لعلی إن

الحسین حدود سال ۱۱۱ هجری ضبط شده،^۱ این گزارش تاریخی انعکاس دهنده باور شیعیان در پایان سدهٔ اوّل و پیش از عصر امام باقر علیه السلام به امامت معنوی ائمه بوده است. طبری تصریح می کند شیعیان عصر زید قائل به امامت جعفر بن محمد علیه السلام بودند.^۲ که منظورش امامت معنوی است.

۱۰. القای حتمی بودن وجود فرقه کیسانیه (ص ۳۲):

متن کتاب: کیسانیه که مرکب از هواداران مختار ثقفی در کوفه بود^۳ فرزند سومی از امام علی علیه السلام: محمد بن الحنفیه را به عنوان رهبر معنوی و روحانی خود اعلام کرد. این فرقه تا اواخر قرن دوم بیشتر در صحنه جامعه اسلامی دوام نیاورد و پس از آن ناپدید شد.

النبي صلى الله عليه وآله أوصى إليه ثم كانت للحسن إن علياً أوصى إليه ثم كانت للحسين إن الحسن أوصى إليه ثم كانت لعلي بن الحسين إن الحسين أوصى إليه ثم كانت لمحمد بن علي إن علياً أوصى إليه.

۱. ذهبي، تاريخ الاسلام، ج ۳، ص ۲۸۷.

۲. طبری، تاريخ الامم والملوك، ج ۷، ص ۱۸۰ و ۱۸۱. طبری که این گزارش را نقل کرده، کسی است که وقتی به طبرستان رفت، شیوع سب و برانت از خلفا را در میان شیعیان آنجا مشاهده کرد، لذا کتابی در فضائل شیخین در آنجا نگاشت و از ترس جانش به جای دیگری فرار کرد! (ياقوت حموي، معجم الأدباء أو إرشاد الأريب إلى معرفة الأديب، ج ۶، ص ۲۴۶۴).

۳. درباره این فرقه به خصوص نگاه کنید به ماده کیسانیه در دائرة المعارف اسلام به زبان انگلیسی، از ویلفرد مادلونگ (چاپ جدید ۴: ۸۳۸۸۳۶) و کتاب وداد القاضي: الکیسانیه فی التاريخ والادب (چاپ بیروت ۱۹۷۴). ۲.

پاسخ: اینکه کیسانیه در قرن اول در عالم خارج وجود داشته باشند، محل تردید جدی است و گزارش منابع فرقه‌شناسی درباره این فرقه^۱ با واقع تاریخی که در خارج بوده، تطابق ندارد،^۲ بلکه این عباسیان بودند که ادعا کردند جناب محمد حنفیه و بعد از او پسرش ابو هاشم ادعای امامت داشتند و ابو هاشم هنگام مرگش در حمیمه محل سکونت عباسیان در نزدیکی دمشق، آن‌ها را وصی قرار داده است.^۳ مؤلف لااقل باید در پاورقی به مطلب به این مهمی اشاره می‌کرد. البته اگر به ضرر تشیع بود، بر افسانه بودن وجود این فرقه پای می‌فشرد و یا حتماً مدارک زیادی را طوری در پاورقی ارائه می‌کرد، که خواننده به این نتیجه می‌رسید که وجود فرقه کیسانیه از اساس دروغ بوده است.

۱. نویختی، فرق الشیعہ، ص ۲۳ و ۲۷؛ اسفراینی، التبصیر فی الدین، ص ۲۶ و ۲۷ - ۳۵؛ بغدادی، الفرق بین الفرق، ص ۲۷ - ۳۷؛ ابن حزم، الفصل، ج ۳، ص ۱۱۲ - ۱۱۸؛ طوسی، تلخیص الشافی، ج ۴، ص ۱۹۱؛ ناشی اکبر، مسائل الامامه، ص ۱۸۷ - ۱۹۱.

۲. برخی گزارشات معدودی که در آن‌ها پیدایش کیسانیه به مختار نسبت داده شده (طوسی، اختیار معرفه الرجال، ص ۱۲۵، ش ۱۹۸)، از جهت سندی و تطابق تاریخی در غایت ضعف هستند؛ چراکه کیسانیه سال‌ها پس از مرگ مختار و در ابتدای دعوت و آغاز کار عباسیان پدید آمد؛ آیه الله خویی نقش مختار را در ایجاد فرقه کیسانیه رد کرده و می‌گوید: برخی از علمای اهل سنت، مختار را به مذهب کیسانیه نسبت می‌دهند و این قطعاً سخن باطلی است؛ زیرا محمد حنفیه مدعی امامت برای خود نبود، تا مختار مردم را به امامت او دعوت کند. مختار قبل از محمد کشته شد و محمد حنفیه زنده بود و مذهب کیسانیه بعد از مرگ محمد حنفیه به وجود آمد (موسوی خویی، معجم رجال الحديث، ج ۱۸ ص ۱۰۲ و ۱۰۳).

۳. ابن قتیبه، الامامه والسیاسه، ج ۲، ص ۱۴۹؛ بلاذری، أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۲۷۲ - ۲۷۵؛ مسعودی، التنبیه والإشراف، ص ۲۹۳.

۱۱. شبهه محدود کردن پیشینه تشیع به عصر عثمان (بخشی از پاراگراف صفحه ۳۳

کتاب):

متن کتاب: موضوع احقیت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نسبت به این مقام، دست کم از روزگار عثمان خلیفه سوم رسماً به وسیله طرف داران حضرتش علیه خلیفه شاغل مطرح می شد. در اعصار بعدی بسیاری از مسلمانان، از جمله بسیاری از هواداران سنت،^۱ معتقد بودند که ائمه اهل بیت احق از خلفای همزمان خود نسبت به مقام خلافت بوده اند.

پاسخ: بر اساس گزارش های مشهور تاریخی، مطرح شدن امامت و ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نه از روزگار عثمان، بلکه از سقیفه مطرح بوده است.^۲ در رجال برقی جریان احتجاج و اتمام حجت تعداد دوازده نفر از صحابه با ابوبکر، با عنوان اُسماء المنکرین علی اُبی بکر، آمده است.^۳ طبق نقل زبیر بن بکار و یعقوبی مورخ،

۱. به عنوان یک نمونه مراجعه کنید به سیر اعلام النبلاء از ذهبی ۱۲۰: ۱۳ که می گوید امام حسن، امام حسین، امام زین العابدین و امام باقر همه شایسته و جامع شرایط خلافت بودند. «و كذلك جعفر الصادق کبیر الشأن من أئمة العلم، کان أولى بالأمر من أبی جعفر المنصور، وکان ولده موسی کبیر القدر جید العلم أولى بالخلافة من هارون». نیز نگاه کنید به کتاب السنة خلال. ۱: ۲۳۸.

۲. ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۶؛ زبیر بن بکار، الاخبار الموفقیات، ص ۵۸۳؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۱ و ج ۶، ص ۲۳؛ صدوق، الخصال، ص ۴۶۱ - ۴۶۵؛ عاملی نباطی، الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۷۹ تا ۸۴ و طبرسی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۷۵ - ۸۰.

۳. رجال البرقی، ص ۶۳ - ۶۵. علامه مجلسی می گوید: علمای شیعه این حدیث را به طور متواتر نقل کرده اند (بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۱۴).

عموم مهاجر و انصار در حیات پیامبر در خلیفه و صاحب امر بودن علی علیه السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله شک نداشتند.^۱ ابن ابی الحدید نیز قول به افضلیت و احقیقت امام علی علیه السلام را در میان صحابه دارای سابقه می‌داند.^۲ در زمان خلیفه دوم،^۳ و در شورای شش نفره و در حاشیه آن نیز این مسائل مطرح بود که عمر تصمیم گرفت شورای شش نفره تشکیل دهد.

مضافاً بر اینکه هواداران سنت تعبیر مبهمی است و در میان عامه، بعدها چنین تعبیری پیدا شده است.^۴ و در زمان امام سجاد علیه السلام و امام باقر علیه السلام چنین تعبیری وجود نداشته است. اهل سنت و جماعت عنوانی است که در قرن سوم هجری بر عامه مسلمانان اطلاق شد، که برگرفته از اهل حدیث است که عنوان اهل حدیث، از

۱. ابن واضح، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۶ و ۱۲۸ و ۱۳۳؛ زبیر بن بکار، الاخبار الموفقیات، ص ۵۸۰.

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۲۲۱ و ۲۲۲.

۳. عمار گفته بود که لو مات عمر لبایعت علیا (محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، کتاب الحدود، باب رجم الحبلی، ج ۸، ص ۲۰۹؛ ابن قتیبه، الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۷۳؛ احمد بن حنبل، المسند، ج ۶، ص ۵۵؛ ابن واضح، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۸؛ ابن هشام، السیره النبویه، ج ۲، ص ۶۵۸؛ جوهری، السقیفه و الفدک، ص ۴۴ و ۷۰؛ قاضی نعمان، دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۸۵؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۳ و ۵۸۴ و ۵۹۱ و ج ۵، ص ۵۰۰؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۲۰۵؛ مقدسی، البدء و التاریخ، ج ۵، ص ۱۹۰؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۳ و ۲۶ و ۲۹ و ۵۰ و ج ۶، ص ۴۷). برخی این سخن را به زبیر نسبت داده‌اند (صالحی شامی، سبیل الهدی، ج ۱۲، ص ۳۱۱).

۴. جاحظ (م ۲۵۵ق) را می‌توان از اولین علمای عامه دانست که اصطلاح اهل سنت و جماعت در آثار او آمده است (رسائل الادبیه، ص ۲۹۰؛ رسائل السیاسیه، ص ۲۹).

ابتدای قرن دوم بر مخالفان معتزله و اهل رأی و بر پیروان مالک و شافعی اطلاق می‌شد.^۱ عنوان اهل سنت نیز در ابتدا بیشتر در مقابل معتزله بود و آن‌ها بیشتر دنباله‌رو مرجئه بودند؛ ابوحاتم رازی (م. ۳۳۲ ق) می‌گوید: از جمله نام‌های پیروان تفکر ارجاء، «اهل سنت و جماعت» است، آنان دارای فرقه‌های بسیاری‌اند، که به‌خاطر اختلافات مذهبی، عنوان‌هایی را بر هم اطلاق کرده‌اند، اما همگی در برگشت به اصل اولیه خود، پس از کشته شدن علی‌علیه‌السلام و در فرمان‌برداری از فرمانروایانی که بر آن‌ها چیره شوند و در پایبندی به ادعاهایشان هم‌داستان‌اند و به دو شاخه اصلی، «اصحاب حدیث» و «اصحاب رأی» تقسیم می‌شوند.^۲ نوبختی نیز پذیرندگان خلافت معاویه را در مقابل شیعه، مرجئه نامیده است^۳ و نیز اظهار می‌دارد فرقه‌هایی از مرجئه، خوارج و دیگران که با داشتن اختلاف‌های بسیاری خود را جماعه نامیده‌اند.^۴

۱۲. مساوی انگاشتن امامت با قیام (پاراگراف دوم صفحه ۳۵ تا آخر پاراگراف ابتدای

ص ۳۷):

متن کتاب: در سال‌های اواخر دهه سوم قرن دوم که مسلمانان در سرزمین اسلامی علیه حکومت جائزانه یکصدساله اموی برخاسته و جامعه شاهد یک انقلاب عظیم و قیام عمومی بود امام صادق علیه‌السلام محترم‌ترین فرد از خاندان پیامبر در نظر تمامی مسلمانان از شیعه و سنی بود.^۵ همه جامعه به وی به‌عنوان روشن‌ترین و

۱. سمعانی، الانساب، ج ۳، ص ۱۸۷؛ ابن کثیر، البدایه والنهایه، ج ۲، ص ۱۱۱.

۲. ابوحاتم رازی، الزینه، ترجمه علی آقا نوری، ص ۸۱.

۳. فرق الشیعه، ص ۶۰.

۴. همان، ص ۱۷.

۵. نگاه کنید به کافی ۸: ۱۶۰ / العبر ذهبی ۱: ۲۰۹.

شایسته‌ترین نامزد احراز خلافت می‌نگریستند و بسیاری انتظار داشتند که او برای به دست گرفتن آن و ایفای نقش سیاسی خود قدم پیش نهد.^۱ عراق مالامال از هواداران او بود. یک شیعه با حرارت به او خبر می‌داد که نیمی از جهان هوادار او هستند.^۲ مردم کوفه تنها منتظر دستور او بودند تا شهر را از دست اردوی اموی مستقر در آنجا بگیرند و آنان را اخراج کنند.^۳ حتی عباسیان که سرانجام قدرت را به دست گرفتند بر اساس روایات تاریخی در آغاز به او به مثابه اولویت نخست برای رهبری معنوی قیام می‌اندیشیدند.^۴ امتناع امام از دخالت و بهره‌برداری از موقعیت، عکس‌العمل‌های گوناگونی را در میان مردم به وجود آورد: عده‌ای از هواداران وی بی‌مجامله می‌گفتند که در آن وضعیت، سکوت و عدم قیام برای او حرام است.^۵ دیگران فقط اظهار یأس و ناامیدی می‌کردند که با وجود چنین موقعیت مناسب، روزگار رهایی و دوران طلایی موعود شیعیان همچنان دور به نظر می‌رسد.^۶ اما امام نه تنها خود مطلق از درگیری سیاسی دوری جست^۷ بلکه پیروان خود را نیز به شدت

۱. کافی ۱: ۳۰۷ و ۸: ۳۳۱/ رجال کشی: ۱۵۸ و ۳۹۸/ مناقب ابن شهر آشوب ۳: ۳۶۲. نیز نگاه

کنید به دعائم الاسلام ۱: ۷۵.

۲. کافی ۲: ۲۴۲. ۲. همچنین نگاه کنید به مناقب ابن شهر آشوب ۳: ۳۶۲.

۳. کافی ۸: ۳۳۱/ رجال کشی: ۳۵۴. ۳۵۳

۴. مناقب ابن شهر آشوب ۳: ۳۵۵ - ۳۵۶ به نقل از مآخذ قدیم تر / ملل و نحل شهرستانی ۱۷۹:

۱. همچنین نگاه کنید به کافی ۸: ۲۷۴.

۵. کافی ۲: ۲۴۲.

۶. کافی ۳: ۳۶۸ / غیبت نعمانی: ۱۹۸ و ۲۸۸ و ۲۹۴ و ۳۳۰ / غیبت شیخ: ۲۶۲، ۲۶۳ و

۲۶۵

۷. نگاه کنید به تاریخ طبری ۶: ۶۰۳ / ۷ / مقاتل الطالبین: ۲۷۳ / رجال کشی: ۳۶۲ و ۳۶۵. البته

از آن منع کرد^۱ و دستور فرمود که شیعیان حق ندارند به هیچ یک از گروه‌های مسلح فعال پیوسته^۲ یا تبلیغات شیعی کنند^۳ یا با استفاده از شرایط و جو موجود اجتماع که شعار آن طلب رضایت از اهل بیت پیامبر بود درصدد جذب افراد جدید به حلقه پیروان مکتب تشیع جعفری باشند.^۴ روایاتی که نشان می‌دهد حضرت صادق علیه‌السلام مایل نبودند خود را امام بخوانند.^۵ با آنکه این مسأله جای تواضع نیست. شاید در همین روند بوده است. وی به شیعیان خود صریحاً می‌فرمود که او قائم آل محمد نیست و در روزگار زندگی و امامت او تغییری در وضع سیاسی جامعه شیعه روی نخواهد داد.^۶

پاسخ: درست است که امام صادق علیه‌السلام، قائل به قیام مسلحانه در آن زمان نبود، اما اینکه آن حضرت نهی از قیام کرده باشد و مردم را از کمک به زید منع کرده باشد، ثابت نیست و چنین اخباری اگر هم باشند، از قوتی برخوردار نیستند. تنها آن

این روش سیاسی امام موجب نشد که خلیفه را از آزار دادن و سوءظن نسبت به آن حضرت بازدارد. نگاه کنید به العقد الفرید ۲۲۴: ۳.

۱. نگاه کنید به عیون اخبار الرضا ۳۱۰: ۱ / امالی شیخ ۲۸۰: ۲.

۲. نگاه کنید به رجال کشی: ۳۳۶ و ۳۸۴، ۳۸۳ / رجال نجاشی: ۱۴۴ - ۱۴۵.

۳. کافی ۲: ۲۲۱ - ۲۲۶ و ۳۶۹ - ۳۷۲. نمونه چنین فعالیت‌ها را در آن زمان در بصائر صفار: ۲۴۴ ببینید.

۴. محاسن برقی ۲۰۰: ۱ و ۲۰۱ و ۲۰۳ / کافی ۱۶۵: ۱ - ۱۶۷.

۵. برای مثال نگاه کنید به محاسن برقی ۲۸۸: ۱ - ۲۸۹ / تفسیر عیاشی ۳۲۷: ۱ / کافی ۱۸۱: ۱

/ رجال کشی: ۲۸۱ و ۳۴۹ و ۴۱۹ و ۴۲۱ و ۴۲۲ - ۴۲۳ و ۴۲۷. چنین عکس‌العملی از

امام کاظم نیز روایت شده است. نگاه کنید به رجال کشی: ۲۸۳.

۶. غیبت شیخ: ۲۶۳.

حضرت قیام را بی نتیجه می دانست^۱ و در نتیجه و فرجام قیام زید، صحت فرمایش امام مشخص شد به طوری که حتی مردم کوفه نتوانستند جنازه زید را که چند سال بالای دار بود، پایین بیاورند.^۲ و اگر امام جایی فرموده باشد که امام نیست، برای تقیه از مخالفین بوده است. شاید صریح ترین بیان امام صادق علیه السلام درباره امامت و خلافت، خطبه آن حضرت در عرفه است؛ عمرو بن ابی المقدام می گوید: امام صادق را در روز عرفه دیدم که با صدای رسا و بلیغ می فرمود: ای مردم! همانا رسول خدا صَلَّی اللہ علیہ وآلہ امام بود و پس از او علی بن ابی طالب امام بود و پس از او حسن بن علی و سپس حسین بن علی و سپس علی بن الحسین و سپس محمد بن علی و سپس با کلامی رمزی به خود اشاره کرد!^۳ و در بیانی دیگر فرمود: و همانا ماییم آن مردمی که خدای عزّ و جلّ فرمان برداری ما را واجب فرمود، و به راستی شما به پیشوایانی اقتدا

۱. صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۴۹؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۱،

ص ۲۸۱؛ قاضی نعمان، شرح الاخبار، ج ۳، ص ۳۰۶؛ اربلی، کشف الغمّه، ج ۲، ص ۱۴۴.

۲. ابن اعثم، الفتوح، ج ۸، ص ۲۹۳ و ۲۹۴؛ قاضی نعمان، شرح الاخبار، ج ۳، ص ۲۸۷؛

ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج ۱۹، ص ۴۵۶ و ۴۷۶.

۳. کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۴۶۶؛ سید ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۳۳۰. عن

عمرو بن ابی المقدام قال: رأیت أبا عبد الله يوم عرفة بالموقف وهو ينادي بأعلى صوته أيها الناس إن رسول الله صَلَّی الله عليه وآله كان الإمام ثم كان علي بن أبي طالب ثم الحسن ثم الحسين ثم علي بن الحسين ثم محمد بن علي ثم هه فينادي ثلاث مرات لمن بين يديه وعن يمينه وعن يساره ومن خلفه اثني عشر صوتاً وقال عمرو فلما أتيت منى سألت أصحاب العربية عن تفسيره فقالوا هه لغة بني فلان أنا فأسألوني قال ثم سألت غيرهم أيضاً من أصحاب العربية فقالوا مثل ذلك.

کرده‌اید که مردم در مورد نادانی و نشناختن آن‌ها معذور نیستند، و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: هرکس بمیرد و امام و پیشوایی نداشته باشد به مرگ زمان جاهلیت مرده است، بر شما باد به فرمان‌برداری که همانا شما اصحاب علی را دیده‌اید.^۱ ولی اینکه امام فرموده باشد قائم نیست، مطلب درستی است که منظور امام نفی باور منجی موعود بودن از خویش است.

۱۳. پایه‌گذاری اصل عصمت توسط هشام بن حکم و نظریه علمای ابرار (ص ۳۹):
متن کتاب: بدین ترتیب در ذهنیت جامعه شیعه در این دوره، انقلابی پدید آمد و تأکیدی که قبلاً روی مقام سیاسی امام می‌شد اکنون به مقام مذهبی و علمی امام انتقال یافت. نظریه عصمت ائمه که در همین دوره وسیله هشام بن الحکم - متکلم بزرگ شیعه در این عصر - پیشنهاد گردید،^۲ مساهمت و مدد شایانی به پذیرفته شدن و جا افتادن هرچه بیشتر ذهنیت جدید کرد.

پاسخ: آقای مدرسی تنها سندی که برای تأسیس لزوم عصمت امام به وسیله هشام بن الحکم ارائه داده، عبارت از دائرةالمعارف اسلام به زبان انگلیسی ماده عصمت (۴: ۱۸۴، ۱۸۵) چاپ جدید) می‌باشد. البته در سخنان عالمان و متکلمان اهل سنت

۱. اصول الستة عشر، ص ۷۸ یا ۲۴۷؛ عیاشی سمرقندی، تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۴۹؛ کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۱۴۶. انا قوم فرض الله طاعتنا فی کتابه وانتم تاتمون بمن لا یعذر الناس بجهالته وقد قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله من مات ولیس علیه امام فمیتة میتة جاهلیة علیکم بتقوی الله فقد رأیتم اصحاب علی.

۲. در این مورد به خصوص نگاه کنید به ماده عصمت در دائرةالمعارف اسلام به زبان انگلیسی ۱۸۴ - ۱۸۵: ۴ چاپ جدید.

مطالب فراوانی پیرامون عدم لزوم عصمت در مورد ائمه وجود دارد،^۱ ولی تنها عده‌ای از علمای اهل سنت چون قاضی عبدالجبار، شهرستانی و ابن قتیبه سخنانی نظیر این سخن آقای مدرسی دارند و عصمت را ابداع هشام می‌دانند؛^۲ در کتاب «مقالات الاسلامیین» ابوالحسن اشعری بعد از نسبت دادن لزوم عصمت ائمه به همه شیعه امامیه، درباره هشام بن حکم آمده که او نیازی نمی‌دید که پیامبر هم معصوم باشد؛

۱. قاضی عبدالجبار معتقد است که امام برخلاف پیامبر حجت خداوند نیست (المغنی، ج ۲۰، بخش اول، ص ۷۵ و ۷۶). ذهبی می‌گوید: شیعه قائل به عصمت ائمه خود و علم آنان به تمام دین است، حال آنکه جز ملانکه و پیامبران، عصمت ندارند و هرکسی ممکن است خطایی از او صادر شود یا نشود (سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۳۴۲). در این میان، برخی همچون ابن ابی الحدید به بخش کوتاهی از یکی از سخنان و خطبه‌های امیرمؤمنان علیه السلام استناد کرده‌اند که حضرت فرموده: پس همانا خود را برتر از آنکه اشتباه کنم و از آن ایمن باشم، نمی‌دانم مگر آنکه خداوند مرا حفظ فرماید (سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۲۱۷، ص ۳۳۵؛ کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۳۵۶) و ظاهر این سخن دستاویز افرادی چون ابن ابی الحدید و دیگران از روشن فکران عامه شده تا به تشکیک در عصمت ائمه و نفی آن بپردازند (شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۱۰۷؛ آلوسی، روح المعانی، ج ۲۲، ص ۱۷). از میان معاصران نیز افرادی چون علی عبدالرزاق و عرفان عبدالحمید این سخنان را به شکل‌های دیگری تکرار نموده‌اند (علی عبدالرزاق، فلسفه الحکم، ص ۱۵۸؛ عرفان عبدالحمید قتاح، الخلافه و نشأة المذاهب، ص ۱۶ و ۱۷؛ همو، دراسات الفرق والعقاید الاسلامیه، ص ۱۶ و ۱۷). رشیدرضا اندیشه عصمت را تفکری غالبانه از سوی شیعیان می‌داند (رسائل الشیعه و السنه، ص ۴۶) و برخی مدعی هستند، شیعیان آن را از صوفیان و متصوفه گرفته‌اند (کامل مصطفی شیبی، تصوف و تشیع، ص ۱۲۳، ترجمه علیرضا ذکاتوتی قراگوزلو).

۲. تثبیت دلائل النبوه، ج ۲، ص ۵۸۷؛ الملل و النحل، ص ۱۰۵؛ تأویل مختلف الحديث،

زیرا اگر اشتباه می‌کرد، فرشته بر او نازل می‌شد و او را از اشتباه درمی‌آورد، ولی چون بر امام فرشته نازل نمی‌شود، باید معصوم باشد و هیچ خطا نکند.^۱ عبدالقاهر بغدادی نیز می‌گوید که امامیه او را به خاطر این عقیده درباره پیامبر، تکفیر کردند.^۲

همچنین مستشرقان نظرات متنوعی درباره نوپدید بودن عصمت ابراز کرده‌اند؛ مادلونگ و هالم، مبتکر نظریه عصمت را امام صادق علیه‌السلام می‌دانند که به دست افرادی چون هشام بن حکم، شیخ صدوق، شیخ مفید و سید مرتضی به تکامل و تطور رسید و به کرسی نشست.^۳ دونالدسون شیخ صدوق و شیخ مفید را بنیان اندیشه و گزاره عصمت ائمه می‌داند.^۴ همو در جای دیگر در مورد امام محمد باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام می‌گوید: آن‌ها قائل به عصمت امامان بودند و ایشان را از گناه بری می‌دانستند.^۵ هالیستر نیز می‌گوید: نشانه‌ای از عصمت در متون اسلامی نبوده و این اعتقاد توسط شیعیان مطرح شد و عده‌ای از اهل سنت مانند فخر رازی هم به شکل محدود آن را پذیرفتند.^۶ ایگناس گلدزیهر معتقد است، ایرانی‌ها عصمت را وارد اندیشه شیعه کرده‌اند.^۷

درحالی‌که با دقت در روایات نقل شده در منابع شیعی و شماری از منابع عامه،

۱. مقالات الاسلامیین، ص ۴۷.

۲. الفرق بین الفرق، ص ۷۴.

۳. ویلفرد مادلونگ، فرقه‌های اسلامی، ص ۱۲۸ و ۱۸۳؛ تشیع، ص ۹۲ و ۹۳.

۴. دوايت دونالدسون، عقیده الشیعه، ص ۳۲۴ - ۳۳۰.

۵. همان، ص ۱۲۵ و ۳۲۹.

۶. هالیستر، تشیع در هند، ص ۷۰.

۷. گرایش‌های تفسیری در میان مسلمانان، ص ۱۲.

روشن می‌شود که مطرح شدن مسأله عصمت امام، مربوط به زمان هشام و بعد از آن نیست، بلکه در روایاتی که محدثان شیعه از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، امیرمؤمنان علیه‌السلام، امام سجاد علیه‌السلام و امام باقر علیه‌السلام که پیش از این زمان می‌زیستند، نقل کرده‌اند، به لزوم عصمت امام تصریح شده است که حاکی از عقیده به عصمت پیش از این زمان می‌باشد. در این زمینه می‌توان به احادیث زیر اشاره کرد:

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در بخشی از خطبه غدیر می‌فرماید: امر به معروف و نهی از منکری نیست مگر همراه امام معصوم.^۱ یا اینکه علی را اطاعت کنید که او مطهر و معصوم است، نه گمراه و نه شقی می‌شود.^۲ همچنین آن حضرت در واقعه‌ای بریده را توبیخ نمود که چرا علی را ملامت می‌کند و او را فردی دانست که پروردگار جهان و فرشتگان مقرب، او را درستکار می‌دانند و جبرئیل به من خبر داده که ملائکه برای علی از زمانی که متولد شده، هیچ خطا و لغزشی را ثبت نکرده‌اند!^۳

در حدیثی که از مصرح‌ترین مستندات روایی عصمت است، ابن عباس از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیده که حضرت فرمود: من و علی و حسن و حسین و نه نفر از اولاد

۱. الاحتجاج، ج ۱، ص ۶۵؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۲۱۵.

۲. صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۷۵؛ شهید اول، الاربعون، ص ۷۳؛ حر عاملی، اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۱. علیّ نفسی و آخی اطیعوا علیّاً فإنّه مطهّر معصوم لا یضل ولا یشقی.

۳. تفسیر منسوب به امام حسن عسکری، ص ۱۳۸؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۶۸. نظیر این حدیث از حضرت فاطمه علیها‌السلام، عمار، جابر بن عبدالله انصاری و عباس نیز نقل شده است (کراجکی، کنز الفوائد ج ۱ ص ۳۴۸، ابن بطریق، عمدة عیون صحاح الاخبار، ص ۳۶۰ و قاضی نعمان، شرح الاخبار، ج ۲ ص ۲۰۶ و ۲۰۷) شیخ حر عاملی ذیل این حدیث می‌نویسد: این سخن، نص و تصریح در عصمت است (اثبات الهداة ج ۳ ص ۲۴۱).

حسین، پاک و معصوم هستیم.^۱ یا اینکه نبی خاتم در فرمایشی مشابه فرمود: ای علی! تو امام و پدر یازده امامی هستی که همگی مطهر و معصوم‌اند!^۲ یا در احادیثی اعلام شده که نه تن از صلب و نسل امام حسین علیه‌السلام امام معصوم و مطهر خواهند بود.^۳

طبق نقل خزاز قمی، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در لحظات پایانی عمر شریفشان، به دخترش حضرت فاطمه علیها‌السلام فرمود: خداوند از صلب حسین، نه امام پاک و معصوم خارج می‌کند و مهدی این امت از ماست.^۴

همچنین پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در نقل صحابه‌ای چون ابوسعید خدری، ابن عباس، زید بن ثابت، زید بن ارقم، واثله بن اسقع، ابویوب انصاری، سلمان فارسی و حسنین، از ائمه اثنی عشر با عنوان اماناء معصوم نام برده است.^۵ جابر بن عبدالله انصاری در حدیثی از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله

۱. سمعت رسول الله يقول أنا وعلي والحسن والحسين وتسعة من ولد الحسين مطهرون

معصومون (خزاز قمی، کفایة الاثر، ص ۱۹؛ صدوق، کمال الدین، ج ۱، ص ۲۸۰؛ طبرسی،

اعلام الوری، ج ۲، ص ۱۸۱؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۹۵؛ قندوزی

حنفی، ینابیع الموده، ج ۲، ص ۳۱۶ و ج ۳، ص ۲۹۱ و ۳۸۴).

۲. خزاز قمی، کفایة الاثر، ص ۱۵۱؛ حر عاملی، اثبات الهداه، ج ۲، ص ۱۶۸.

۳. خزاز قمی، کفایة الاثر، ص ۷۶ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۲۴ و ۱۳۵ و ۱۸۲ و ۱۸۶؛ شعیری، جامع

الاجاب، ص ۱۷؛ عاملی نباطی، الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۱۱۳؛ حر عاملی، اثبات الهداه،

ج ۲، ص ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۷ و ۱۷۵.

۴. خزاز قمی، کفایة الاثر، ص ۱۲۴ و ۱۲۵؛ حر عاملی، اثبات الهداه، ج ۲، ص ۱۶۵.

۵. خزاز قمی، کفایة الاثر، ص ۱۸ و ۲۹ و ۴۵ و ۹۹ و ۱۰۴ و ۱۱۱ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۷۱ و ۳۰۳ و

۳۰۴؛ ابن عقده کوفی، فضایل امیرالمؤمنین، ص ۱۵۴ و ۱۵۵.

فرمود: هنگامی که فرزندان باقر را درک کردی، سلام مرا به او برسان،^۱ هفت تن از فرزندان او امناء معصوم و ابرار هستند.^۲

۱. خبر غیبی از دیدار امام باقر علیه السلام توسط جابر را کلینی با سند متصل و صحیح از طریق ابان بن تغلب از امام صادق علیه السلام نقل کرده (الکافی، ج ۱، ص ۴۶۹) و در کتاب تاریخ الانمه به شکل مرسل نقل شده (تاریخ اهل البیت نقلا عن الانمه، ص ۱۰). طبری امامی از طریق محمد بن همام با واسطه راوی مجهول از امام صادق (دلایل الامامه، ص ۲۱۸) قاضی نعمان با سند متصل از میمون قداح از امام صادق علیه السلام نقل کرده و گفته که سخن گفتن جابر با امام باقر علیه السلام روایت مشهور است که خاص و عام آن را نقل کرده اند؛ فقهای عامه از اهل مدینه و عراق آن را نقل کرده اند و نیز از بزرگان شان چون ابوحنیفه، مالک و شافعی نقل شده است (شرح الاخبار، ج ۳، ص ۲۷۶). شیخ صدوق نیز از طریق جابر جعفری از جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده است (علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۸۳). همچنین شیخ مفید در کتاب الارشاد به نحو مرسل از میمون قداح از امام صادق ذکر نموده (الارشاد، ج ۲، ص ۱۵۸)، ولی در اختصاص به طور مسند از هشام بن سالم و از ابان بن تغلب به نحو مرفوع نقل کرده است (الاختصاص، ص ۶۲) و ابن شهر آشوب این حدیث را با طرق زیادی از سعید بن مسیب، سلیمان اعمش ابان بن تغلب، محمد بن مسلم، زراره بن اعین و ابو خالد کابلی نقل کرده است (مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۹۶). از میان دانشمندان متقدم اهل سنت، ابن قتیبه آن را به طور مرسل (عیون الأخبار، ج ۱، ص ۳۱۲)، ابن عساکر با سند متصل از ابوالزبیر که زهری است و ابان بن تغلب از امام باقر (تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۴، ص ۲۷۶) و ابن هجر هیمی از ابن المدینی (الصواعق المحرقة، ص ۲۳۳) نقل کرده است. مورخان زیادی نیز آن را به صورت مرسل نقل کرده اند (ر.ک: ابن واضح، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۲۰؛ ابن خشاب، تاریخ موالید الانمه و وفیاتهم، ص ۱۸۲؛ سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ص ۳۰۳؛ مؤمن شبلنجی، نورالابصار، ص ۲۸۸).

۲. خزرا قمی، کفایة الاثر، ص ۳۰۳؛ حر عاملی، اثبات الهداه، ج ۲، ص ۱۸۴.

نعمانی می‌گوید: از بدر بن عیسی نقل شده که از پدرم عیسی بن موسی که مردی پرهیبت بود، پرسیدم: شما کدام‌یک از تابعین را درک کرده‌اید؟ پاسخ داد: من نمی‌فهمم تو چه می‌گویی ولی زمانی در کوفه بودم، شنیدم شیخی در مسجد جامع آن از عبد خیر روایت می‌کرد که از امیرمؤمنان علیه‌السلام شنیده که حضرت به نقل از رسول خدا صَلَّی‌اللَّهِ‌عَلَيْهِ‌وَاٰلِهٖ‌وَاٰلِهٖ‌سَلَام فرمود: ای علی! ائمه هدایت شده، هدایت‌گرو معصوم از نسل تو یازده امام هستند که تو اولین آنان هستی و آخرین آن‌ها هم نام من است.^۱

امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: امامی که مستحق امامت است، علامت‌هایی باید داشته باشد؛ از جمله آن‌ها این است که باید دانسته شود، او معصوم از همه گناهان چه صغیره و چه کبیره است و در فتوا دادن نمی‌لرزد و در جواب دادن خطا نمی‌کند و سهو و فراموشی به او راه ندارد و با امور دنیا لهو نمی‌کند.^۲ کلینی از طریق سلیم بن قیس هلالی از امیرمؤمنان علیه‌السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود است: خدای تعالی ما را پاک، معصوم، شاهد بر مردم و حجت در زمین و همراه قرآن و قرآن را همراه ما قرار داده، که از همدیگر جدا نمی‌شویم.^۳

امیرمؤمنان علیه‌السلام در حدیثی از رسول خدا صَلَّی‌اللَّهِ‌عَلَيْهِ‌وَاٰلِهٖ‌وَاٰلِهٖ‌سَلَام در ذیل آیه ﴿وَاطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ می‌فرماید: ... مراد از اوصیاء، کسانی از خاندان

۱. عن عبد خیر قال سمعت أمير المؤمنين صلوات الله عليه يقول قال لي رسول الله صَلَّی‌اللَّهِ‌عَلَيْهِ‌وَاٰلِهٖ‌وَاٰلِهٖ‌سَلَام - الأئمة الراشدون المهتدون المعصومون من ولدك أحد عشر إماماً (نعمانی، الغيبة، ص ۹۲ و ۹۳؛ طوسی، الغيبة، ص ۱۳۵ و ۱۳۶؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۸۱).

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۶۴ و ج ۹۰، ص ۶۴.

۳. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۹۱.

من هستند که بر حوض وارد می‌شوند و همه ایشان، هدایت‌کننده و هدایت‌یافته و همراه با قرآن‌اند که از آن جدایی ندارند.^۱ و از آن رو به طاعت اولی‌الامر دستور داده که معصوم و مطهر هستند.^۲ روشن است که این احادیث تصریح به عصمت ائمه دارند. همچنین امیرمؤمنان علیه‌السلام در ضمن خطبه‌ای خود را معصوم از خطا و لغزش و دروغ معرفی نموده^۳ و در حدیث دیگری نیز تصریح نموده که ما خدا را اطاعت نموده و معصیت او را انجام ندادیم!^۴ و در جای دیگری معصوم و مصون بودن از گناهان صغیره و کبیره و سهو و نسیان را از شرایط امام معرفی کرده است.^۵ همچنین در روایتی که

۱. هلالی عامری، کتاب سلیم، ج ۲، ص ۶۲۶؛ صدوق، کمال الدین، ج ۱، ص ۲۹۸. وقد أخبرني الله أنه قد استجاب لي فيك وفي شركائك الذين يكونون من بعدك قلت يا نبي الله ومن شركاني قال الذين قرنهم الله بنفسه وبني معه الذين قال في حقهم يا أيها الذين آمنوا أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولي الأمر منكم فإن خفتم التنازع في شيء فارجعوه إلى الله وإلى الرسول وإلى أولي الأمر منكم قلت يا نبي الله ومن هم قال الأوصياء إلى أن يردوا علي حوضي كلهم هاديين مهديين لا يضرمهم كيد من كادهم ولا خذلان من خذلهم هم مع القرآن والقرآن معهم لا يفارقونه.

۲. هلالی عامری، کتاب سلیم، ج ۲، ص ۸۸۴؛ ابن شاذان، الروضة فی فضائل امیرالمؤمنین، ص ۱۴۸. لأن الله أمر بطاعة أولي الأمر، لأنهم معصومون مطهرون لا يأمرهم بمعصية الله. ۳. ما وجد لي كذبة في قول ولا خطلة في فعل (سيد رضى، نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲، ص ۳۰۰). که شارحین نهج البلاغه و دیگر نویسندگان نیز برداشت عصمت را از کلام حضرت نموده‌اند (محمد جواد مغنیه، الشیعه فی المیزان، ص ۸۲؛ محمد عبده، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۵۷).

۴. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۷۷؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۶۳. ۵. انه معصوم من الذنوب كله صغیرها و کبیرها، لا یزل فی الفتیاء ولا یخطئ فی الجواب ولا یسهو ولا ینسى ولا یلهو بشيء من أمر الدنيا (مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۱۰۸).

کلینی از سلیم نقل کرده، امیرمؤمنان علیه‌السلام تصریح کرده که خداوند متعال برای ما مقام عصمت قرار داده و ما را شاهدان بر خلق و حجت‌های خود ساخته و ما را همراه قرآن و قرآن را همراه ما قرار داده که از همدیگر جدا نمی‌شویم.^۱ امیرمؤمنان علیه‌السلام حسین را سرور جوانان اهل بهشت و معصوم دانسته است.^۲ و در بخشی از نامه خود به معاویه با استناد به آیه تطهیر، خود را معصوم معرفی کرده است.^۳ همچنین امیرمؤمنان علیه‌السلام در یک نقل از حدیث موسوم به مناشده نیز به مطهر بودن خود اشاره کرده است.^۴ آن حضرت فرموده: نور در مواردی از آیات قرآن حجت معصوم بر بندگان است.^۵ و امام عادل معصوم است که حدود را اقامه می‌کند.^۶ و طبق فرمایشی از آن حضرت، معصوم بودن امام از خطا و اشتباه و گناه صغیره و کبیره، لازمه امام و از صفات و

و ۱۰۹ و ج ۲۵، ص ۱۶۴ و ۳۵۱ و ج ۹۰، ص ۶۴) به نقل از تفسیر نعمانی.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۴۷۰؛ هلالی عامری، کتاب سلیم، ج ۲، ص ۶۰۶؛ صفار، بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۸۳؛ صدوق، کمال الدین، ج ۱، ص ۲۴۰. ان الله تبارک وتعالی طهرنا وعصمنا وجعلنا شهداء علی خلقه وحجته فی أرضه وجعلنا مع القرآن وجعل القرآن معنا لا نفارقه ولا یفارقنا.

۲. خزاز قمی، کفایة الاثر، ص ۲۲۱ و ۲۲۲؛ حر عاملی، اثبات الهداة، ج ۴، ص ۱۱؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۶۵.

۳. ثقفی کوفی، الغارات، ج ۱، ص ۱۹۹. ما اهل بیتی هستیم که خداوند پلیدی را از ما دور کرده و ما را پاک گردانیده است.

۴. افیکم مطهر غیری (ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۴۳۲).

۵. مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۲۰ و ۲۱. والتور فی مواضع من التوراة والإنجیل و القرآن حجة الله عز وجل علی عباده وهو المعصوم.... و جمیع الاوصیاء المعصومین.

۶. مجلسی، همان، ص ۴۴. امام عادل معصوم یقیم حدود الله تعالی وأوامره فیهم.

نشانه‌های او بوده و وجه مایزه او از مأمومین و افراد عادی است.^۱ و بزرگ‌ترین و مهم‌ترین حدود ولایت امام مفروض الطاعه این است که امام این‌گونه شناخته شود که معصوم و مصون از هرگونه خطا و سهو و لغزشی است.^۲

همچنین از سخنان بسیاری از شیعیان عصر امیرمؤمنان علیه‌السلام از جمله مالک اشتر^۳

۱. مجلسی، همان، ج ۲۵، ص ۱۶۵ و ج ۶۵، ص ۳۹۰ و ج ۹۰، ص ۶۴. الإمام المستحق للإمامة له علامات فمَنْها أن يعلم أنه معصومٌ من الذنوب كلّها صغيرها وكبيرها لا يزل في الفتيا ولا يخطئ في الجواب ولا يسهو ولا ينسى ولا يلهو بشيء من أمر الدنيا.... الخامس العصمة من جميع الذنوب وبذلك يتميّز عن المأمومين الذين هم غير معصومين لأنّه لو لم يكن معصوماً لم يؤمن عليه أن يدخل فيما يدخل الناس فيه من موبقات الذنوب المهلكات والشّهوات واللذات ولو دخل في هذه الأشياء لاحتاج إلى من يقيم عليه الحدود فيكون حينئذٍ إماماً مأموماً ولا يجوز أن يكون إمامٌ بهذه الصّفة.

۲. مجلسی، همان، ج ۶۵، ص ۳۸۹. وكبار حدود ولاية الإمام المفروض الطاعة أن يعلم أنه معصومٌ من الخطاء والزّلل والعمد ومن الذنوب كلّها صغيرها وكبيرها لا يزل ولا يخطأ ولا يلهو بشيء من الأمور الموبقة للدين ولا بشيء من الملاحی.

۳. وی در مناظره با ذوالکلاع در جنگ صفین، اندیشه خود و شیعه در مورد عصمت امام را این‌گونه بیان کرد: ما به شکر خدا و به نعمت و فضل ممت او دیدگانی آرام گرفته و بی‌نگرانی، و دلی پاک داریم و در پیکار با ایشان به امید پاداش نیکو و ایمنی از بازخواست آخرت چشم دوخته‌ایم، همراه ما پسر عمّ پیامبر است، شمشیری از شمشیرهای الهی، علی بن ابی طالب که با پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نماز کرد، پیش از او هیچ‌کس از جنس ذکور نماز نکرده بود، و تا آنگاه که بزرگسال شد هرگز عملی کودکانه و کوتاهی و لغزشی از او سر نزد. نیک آگاه به دین خدا و دانا به حدود الهی، صاحب اندیشه‌ای بنیادی و صبری زیبا و پاکدامنی دیرینه (نصر بن مزاحم منقری، وقعة صفین، ص ۲۳۸؛ ابن اعثم، الفتوح، ج ۳، ص ۵۰). مالک اشتر پس از حکمیت، گفت: من به آنچه امیرمؤمنان به آن راضی است، راضی

و ابن عباس،^۱ و سلمان فارسی^۲ و ابوذر غفاری،^۳

هستم و در امری که وارد شود، داخل می‌شوم و از کاری که دوری کند، دوری می‌کنم که او به جز هدایت و درستی کاری نمی‌کند (منقروی، وقعة صفین، ص ۵۱۲).

۱. سعید بن مسیب به نقل از ابن عباس می‌گوید: شنیدم مردی از ابن عباس درباره علی بن ابی طالب علیه السلام پرسش کرد و او گفت: علی بن ابی طالب بر دو قبله (بیت المقدس و کعبه) نماز خواند، و در هر دو بیعت (بیعت قبل از هجرت و بیعت رضوان) شرکت جست، و هرگز بتی نپرستید، و قماری نباخت، او بر آئین پاک توحید بدنیا آمد، و به اندازه چشم‌بهم‌زدنی شرک نیاورد (مفید، الامالی، ص ۲۳۵ و ۲۳۶؛ اربلی، کشف الغمّه، ج ۱، ص ۳۷۹؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۱۴ و ۱۱۵). نقل شده که ابن عباس در جواب عمر گفت: هاشمیان را به غش در امر قریش متهم نکن؛ چون قلب آن‌ها از قلب رسول خداست که خداوند قبل او را پاک کرده است و آن‌ها اهل بیتی هستند که خداوند متعال در مورد ایشان می‌فرماید: خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد (اشاره به آیه ۳۳ احزاب) (فضل بن شاذان، الايضاح، ص ۱۶۹ و ۱۷۰، تحقیق سیدجلال الدین ارموی؛ جوهری، السقیفه و الفدک، ص ۱۲۹؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۲۲۴).

۲. سلمان خطاب به عده ای، امیرمؤمنان را از ضلالت و گمراهی که مساوی با عدم عصمت است، مبرا دانست و به آنان گفت:.... آیا در میان هزاران نبی و وصی، تنها وصی پیامبر ما گمراه شده؟! به خدا سوگند دروغ گفتید، او گمراه نشده بلکه هدایت شده و هدایت‌کننده است (قاضی نعمان، شرح الاخبار، ج ۱، ص ۱۲۴).

۳. او در ربذه خطاب به عیادت‌کنندگان می‌گوید: اگر پس از من فتنه‌ای رخ داد که خواهد شد، به قرآن و علی ابن ابی طالب متمسک شوید؛ زیرا شنیدم که پیامبر فرمود: علی نخستین ایمان‌آورنده و تصدیق‌کننده من و اولین فردی است که در قیامت با من مصافحه می‌کند و او صدیق اکبر و فاروق بعد از من و معیار جدایی بین حق و باطل است و پناه مؤمنان است (طوسی، اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، ص ۲۶، ش ۵۱).

اعور شنی،^۱ عمار،^۲ عدی بن حاتم،^۳ اصبع بن نباته،^۴ کردوس بن هانی،^۵ حضین بن

۱. نصر بن مزاحم منقری، وقعة صفین، ص ۴۲۵؛ ابن اعثم، الفتوح، ج ۳، ص ۹۰. فعلیک أن تقول وعلینا أن نفعل.

۲. او در محاجه با زبیر به او گفت: ... علی از زمانی که خداوند پیامبرش را مبعوث کرده، همراه حق بوده است (ابن عقده کوفی، فضائل امیرالمؤمنین، ص ۹۳؛ طوسی، الامالی، ص ۷۳۱، مجلس ۴۴).

۳. دو سخن از عدی بن حاتم در کتاب‌های تاریخی ضبط شده که به شکل غیرمستقیم بر عصمت و طهارت امیرمؤمنان اشاره دارد؛ پیش از نبرد جمل به امیرمؤمنان علیه‌السلام گفت: ... نزد تو آمدم تا تو را در حق یاری کنیم و در پیشگاه تو حاضریم، پس ما را به مسیری که دوست داری ببر! (مفید، الامالی، ص ۲۹۶ و ۲۹۷) و در نبرد صفین نیز خطاب به لشکریان جبهه حق گفت: اگر غیر از علی کسی ما را به جنگ با اهل قبله فرامی‌خواند، او را اجابت نمی‌کردیم و او در هیچ امری داخل نشده مگر آنکه از طرف خداوند، حجت و برهان دارد (ابن قتیبه، الامامه و السیاسة، ج ۱، ص ۱۴۱).

۴. مفید، الاختصاص، ص ۶۵ و طوسی، اختیار معرفه الرجال (کشی)، ص ۵، ح ۸ و ص ۱۰۳، ش ۱۶۴.

۵. در نبرد صفین، پس از به قرآن کردن نیزه‌ها و اختلاف سپاه امیرمؤمنان علیه‌السلام، گفت: ... همانا علی بر اساس دلیل روشنی از سوی پروردگارش در حرکت است و به دور از انصاف و عدالت سخن نمی‌گوید. هرکس خود را در اختیار علی گذاشت، نجات یافت و آن کس که با او مخالفت کرد، نابود و هلاک شد! (نصر بن مزاحم منقری، وقعة صفین، ص ۴۸۴؛ ابن قتیبه، الامامه و السیاسة، ج ۱، ص ۱۳۹؛ ابن اعثم، الفتوح، ج ۳، ص ۱۸۴). سخن او مبنی بر اینکه حضرت امیر علیه‌السلام برهانی از پروردگارش دارد، مشابه آیاتی از قرآن است که کلمه بینه در آن‌ها آمده است (انعام، ۵۷؛ هود، ۱۷؛ محمد، ۱۴) و بینه در اینجا به معنای بصیرت و قدرت تشخیص حق از باطل است و انصاف یعنی از مسیر صواب و عدالت خارج نشدن که معنای اصطلاحی عصمت است (طباطبایی، المیزان، ج ۷، ص ۱۱۵ و ج ۱۰، ص ۱۸۸).

منذر^۱ و ام سلمه^۲ برمی آید که آنان به عصمت امیرمؤمنان علیه السلام اعتقاد داشته اند.

سعد بن عبدالله اشعری قمی نیز از اعتقاد شیعیان در مقطع بعد از رحلت پیامبر و قرن اول هجری درباره عصمت و نص ائمه خبر داده و در ضمن گزارشی از دیدگاه شیعیان درباره امامت می گوید: «او [امیرمؤمنان] مستحق امامت و جانشینی پیامبر است به خاطر معصوم بودن، طهارت مولد، سابقه، علم، شجاعت، سخاوت، زهد و عدالت در میان رعیت و پیامبر به او نص نموده و به نام، نسب و شخصش اشاره کرده و امامت او را برای امت روشن نموده و او را به عنوان عَلم هدایت نصب کرده...» و [شیعیان] گفته اند باید امامت در فرزندان او تا روز قیامت ادامه داشته باشد که از فرزندان او، از فرزندان فاطمه علیها السلام، دختر پیامبر صلی الله علیه و آله، امام کسی باشد از آن ها معصوم از گناه، پاک از عیب و نقص، تقی و نقی مبری از آفات و عیوب در دین و نسب و تولد که نه از روی عمد و نه از روی خطا گناه نکند»^۳.

مسعودی می نویسد: امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: ما اهل بیت طاهر و طیب

۱. او گفته ما رهبری را قبول داریم که در هر گفتار و کرداری ایمن از خطاست، اگر چیزی را قبول کند، ما نیز می پذیریم و اگر آورد کند، ما نیز نمی پذیریم! (ابن قتیه، الامامه والسیاسة، ج ۱، ص ۱۴۰؛ دینوری، الاخبار الطوال، ص ۱۸۹؛ نصر بن مزاحم منقری، وقعة صفین، ص ۴۸۵ و ۴۸۶).

۲. شاهد بحث، این سخن ام سلمه به شداد بن اوس است که علی با حق و حق با علی است و ائمه از صلب حسین علیه السلام مطهر و معصوم هستند (خرزاز قمی، کفایه الاثر، ص ۱۸۱ و ۱۸۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۴۶). مشابه این حدیث را ابن عباس و ابویوب انصاری نیز نقل کرده اند (خرزاز قمی، همان، ص ۲۰ و ۱۱۷).

۳. المقالات والفرق، ص ۱۵ - ۱۷.

پیامبریم! و در موردی دیگر فرمود: ما پرچم‌های هدایت و نشانه‌های روشن پرهیزکاری هستیم.^۲ جاحظ نیز سخنی از امام مجتبی علیه‌السلام در مورد عدم گمراهی امیرمؤمنان (عصمت) و استدلال حضرت به آیه تطهیر را ذکر کرده است.^۳

به نقل شیخ طوسی، امام حسن مجتبی علیه‌السلام پس از مصالحه با معاویه در خطبه‌ای فرمود: ما اهل بیته هستیم که خداوند ما را با اسلام اکرام کرد و ما را اصطفاء و انتخاب کرد و رجس را از ما دور ساخت و طاهرمان کرد.^۴

امام حسین علیه‌السلام نیز در جواب مروان که حضرت را برای بیعت با یزید تحریک و مجبور می‌نمود، فرمود: دور شو ای پلید! که ما از اهل بیت طهارتیم و خداوند درباره ما به پیامبرش وحی کرده است که خداوند می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند، و کاملاً شما را پاک سازد!^۵

همچنین در نقل خزاز قمی و حر عاملی، امام حسین علیه‌السلام به نقل از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در مسجدالنبی فرمود: ... علی علیه‌السلام و دو فرزندش و نه نفر از فرزندان

۱. نحن... أهل بيته الطاهرون الطيبون (مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۳۱).

۲. إِنَّا لَأَعْلَامُ الْهُدَى وَمَنَارُ التَّقَى (ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۲۳۳؛ حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۳، ص ۱۷۲).

۳. المحاسن والاضداد، ص ۱۴۱؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۸. و الله إنك لتعلم أن علیاً... لم يشك في الله طرفه عين... ونحن أهل بيت الطهارة، أذهب الله عنا الرجس و طهرنا تطهیراً.

۴. إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ أَكْرَمَنَا اللَّهُ بِالْإِسْلَامِ، وَاخْتَارَنَا وَاصْطَفَانَا وَاجْتَبَانَا، فَأَذْهَبَ عَنَّا الرَّجْسَ وَطَهَّرَنَا تَطْهِيراً (الامالی، ص ۲۷۰ و ۵۶۲، مجلس ۲۱؛ همچنین ن. ک: ابن عقده کوفی، فضایل امیرالمؤمنین، ص ۱۳۳).

۵. ابن اعثم، الفتح، ج ۵، ص ۱۷ - ۲۴؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۸۸.

امام حسین علیه السلام، ائمه ابرار و امناء معصوم‌اند.^۱

امام سجاد علیه السلام فرموده است: امام از ما نمی‌باشد، مگر معصوم و عصمت در ظاهر خلقت نیست که بتوان فهمید، پرسیدند یا بن رسول الله صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ معصوم چیست، فرمود: او به ریسمان خدا که قرآن است چنگ زده که تا روز قیامت هم جدا نمی‌شوند، امام به‌سوی قرآن هدایت می‌کند و قرآن به‌سوی امام. خدای تعالی فرموده است: ﴿إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾.^۲

امام محمد باقر علیه السلام فرمود: در شبی که رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ از دنیا رفت، مردم ندایی را شنیدند که می‌گفت: همانا خداوند شما را انتخاب کرده و برتری داده و از لغزش‌ها عصمت بخشیده و پاک گردانیده است.^۳ امام محمد باقر علیه السلام در تأویل کلمه اولی الامر در ذیل آیه ۸۳ نساء فرمود: مراد ائمه معصوم هستند.^۴

امام صادق علیه السلام نیز علاوه بر تصریح بر عصمت امام در بیان صفات ائمه،^۵ در حدیثی به خلقت طاهر و مطهر نبی خاتم صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ و امیرمؤمنان علیه السلام پرداخته

۱. کفایه الاثر، ص ۱۷۱؛ اثبات الهداه، ج ۲، ص ۱۷۲.

۲. صدوق، معانی الاخبار، ص ۱۳۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۹۴.

۳. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۴۵ و ۴۴۶. إِنَّ اللّٰهَ اخْتَارَكُمْ وَفَضَّلَكُمْ وَطَهَّرَكُمْ وَجَعَلَكُمْ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّهِ وَعَصَمَكُمْ مِنَ الزَّلْزَلِ وَأَمَنَكُمْ مِنَ الْفِتَنِ.

۴. طبرسی، جوامع الجامع، ج ۱، ص ۲۷۴؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۲۰۰.

۵. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۰۴؛ مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۱۸۴؛ نعمانی، الغیبه، ص ۲۲۷، مجلسی، مرآة العقول، ج ۲، ص ۴۰۳ و ۴۰۴. وَانْتَجَبَ لِطَهْرِهِ...

مصروفاً عنه قوافر السوء مبرأً من العاهات محجوباً عن الآفات معصوماً من الزلات مصوناً عن الفواحش كلّها.

است.^۱ آن حضرت، طهارت از گناهان و عصمت را از ویژگی‌هایی دانسته که با وجود و استقرار آن‌ها، امامت به فردی استحقاق می‌یابد.^۲ امام صادق علیه‌السلام در تبیین صعود حضرت امیر علیه‌السلام بر شانه رسول خدا صَلَّی‌اللَّهِ‌عَلَيْهِ‌وَاٰلِهٖ‌وَاٰلِهٖ‌سَلَام برای از بین بردن و شکستن بت‌های کعبه، از معصوم و هم‌تا بودن امیرمؤمنان علیه‌السلام نسبت به پیامبر اکرم صَلَّی‌اللَّهِ‌عَلَيْهِ‌وَاٰلِهٖ‌وَاٰلِهٖ‌سَلَام جز در مقام نبوت سخن گفته است.^۳ در زیارت مرقد امام حسین علیه‌السلام که یونس کناسی از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده به عصمت و طهارت ذاتی امام تصریح شده است.^۴

علی بن رثاب از اصحاب امام صادق علیه‌السلام سؤالی از حضرت درباره تأویل و مراد یکی از آیات قرآن کریم و ارتباط آن با معصوم بودن امام علی علیه‌السلام و اهل بیت^۵ پرسیده که نشان می‌دهد شیعه در این زمان (عصر حضور ائمه) به عصمت ائمه معتقد بوده و در مورد شبهات و متشابهات پیرامون این اصل اعتقادی و کلامی دغدغه‌مند

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۴۲، ح ۹؛ قمی مشهدی، تفسیر کنز الدقائق، ج ۴، ص ۳۵۹.
۲. عیاشی سمرقندی، تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۲۲. عن أبي عبد الله أن مما استحققت به الإمامة التطهير والطهارة من الذنوب - والمعاصي الموبقة التي توجب النار.
۳. صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۷۵؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۸۱. و ما حمل [إلا] لأنه صَلَّی‌اللَّهِ‌عَلَيْهِ‌وَاٰلِهٖ‌وَاٰلِهٖ‌سَلَام لا يحمل وزراً فتكون [أقواله و] أفعاله عند [مجمع] الناس حكمةً و صواباً.
۴. کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۵۷۳ و ۵۷۴؛ ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۲۰۲ و ۲۳۳. أشهد أن أرواحكم وطینتکم طینة طابت وطهرت... وعرة أبانك الأخیار الأبرار الذین أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیراً.
۵. شوری، ۳۰. «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ»؛ هر چه از مصیبت به شما می‌رسد، به سبب اعمال شماست.

بوده است.^۱ از سید حمیری نیز اشعاری دال بر عصمت امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده است.^۲

در ثانی عقیده به عصمت، به باور علمای شیعه،^۳ خاستگاه و ریشه قرآنی دارد که بارزترین آیه در این زمینه، آیه تطهیر است^۴ که در بیان عده‌ای از علمای عامه، مراد از اهل بیت در این آیه، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام و حسنین علیهما السلام هستند. طبق نقل مفسران شیعه و اهل سنت پیش از عصر هشام بن حکم، شماری از صحابه و تابعان از جمله ابن عباس و ام سلمه نقل می‌کرده‌اند که روزی درحالی که علی علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها و حسنین علیهما السلام در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند، حضرت فرمود: خدایا این‌ها اهل بیت من هستند، ایشان را مطهر از هر پلیدی و معصوم از گناهان قرار ده!^۵ همچنین خود اهل بیت

۱. امام صادق علیه السلام در پاسخ فرمود: پیامبر در هر شب روز صدار استغفار می‌کرد، بدون اینکه گناهی داشته باشد، خداوند بدون اینکه اولیانش گناهی داشته باشند و معصیتی انجام دهند، مصائبی بر ایشان فرود می‌آورد تا اجر آنان را بیشتر و بالاتر ببرد (کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۵۰؛ علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۷۷).

۲. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۷۶ و ۱۷۷.

۳. و ذلك يدل على عصمتهم (طوسی، التبیان، ج ۸، ص ۳۴۰).

۴. احزاب، ۳۳.

۵. مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ص ۶۸۶، ح ۲۴۲۴ و ص ۶۸۳، ح ۲۴۰۸؛ احمد بن حنبل، المسند، ج ۴، ص ۲۰۲، ح ۱۳۶۲۶؛ علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۳؛ فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات کوفی، ص ۳۳۲-۳۳۷ و ۳۴۱ و ۴۲۱؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۰-۳۸ و ۵۰-۵۲ و ۶۱-۶۸ و ۷۲ و ۷۳ و ۸۶ و ۹۲-۱۳۹؛ خزاز قمی، کفایة الاثر، ص ۶۶؛ صدوق، الامالی، ص ۴۷۳ و ۴۸۶، مجلس ۷۲ و ۷۳؛ همو،

علیه‌السلام در موارد متعددی به آیه تطهیر (مبنی بر عصمت و طهارت خودشان) استناد و احتجاج کرده‌اند.^۱

پیش از عصر هشام، آیه تطهیر مورد استناد و موضوع اشعار فراوانی از شیعیان و غیرشیعیان بوده است.^۲

البته مسأله عصمت امام از مسائلی بود، که در این زمان بیش از گذشته روی آن تأکید می‌شد و با توجه به منابع روایی و حدیثی شیعه نمی‌توان تلاش هشام بن حکم، دانشمند بزرگ شیعی را در تبیین نظریه عصمت نادیده گرفت، ولی او شاگرد امام صادق علیه‌السلام به شمار می‌آمد؛ در معانی الاخبار آمده که حسین اشقر می‌گوید از هشام بن

کمال الدین، ج ۱، ص ۲۷۸؛ قاضی نعمان، شرح الاخبار، ج ۲، ص ۳۰۰ و ۳۳۹ و ۴۹۱ و ۴۹۲؛ بیهقی، السنن الكبرى، ج ۲، ص ۵۱۴؛ ح ۲۹۲۸؛ فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۸، ص ۸۰؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۸؛ طبری، بشارة المصطفی، ص ۱۷۷؛ طوسی، الامالی، ص ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۳۶۸ و ۵۵۹ و ۵۶۵؛ طبرسی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۴۸؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۳۷۶؛ سیوطی، الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۹۸؛ ابن تیمیه، منهاج السنه، ج ۵، ص ۱۳؛ آلوسی، روح المعانی، ج ۲۲، ص ۱۶؛ شوکانی، فتح القدیر، ج ۴، ص ۲۷۱. برای اطلاعات بیشتر ر.ک: جعفر مرتضی‌العاملی، اهل البيت فی آیه التطهیر، ص ۷۴ و ۷۵؛ آیت‌الله سید علی حسینی میلانی، نگاهی به آیه تطهیر، ص ۲۲ - ۲۷. مرحوم علامه طباطبایی روایاتی که اهل بیت را در وجود پیامبر و امام علی و حضرت زهرا و حسنین منحصر است، بیش از هفتاد حدیث می‌داند (المیزان، ج ۱۶، ص ۳۲۹).

۱. برای اطلاعات بیشتر ر.ک: محمد حسین فاریاب، مقاله بازخوانی براهین قرآنی عصمت در قرون نخستین، مجله معرفت کلامی، ش ۱، بهار ۱۳۸۹ ش.
۲. ن.ک: زهره اخوان مقدم، آیه تطهیر در آینه شعر عرب، تهران، انتشارات نبا، ۱۳۹۲ ش.

حکم پرسیدم، معنای این سخن شما چیست، که می‌گویید امام باید معصوم باشد، هشام گفت: در این مورد از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم، آن حضرت فرمود: معصوم کسی است که به‌وسیله خدا از تمام محارم منع شده و خدای تعالی فرموده، هرکس به خدا چنگ زند به صراط مستقیم هدایت شده است.^۱ در این رابطه محمد بن ابی عمیر می‌گوید: در طول زمانی که با هشام بن حکم مصاحبت داشتم، سخنی بهتر از سخن او درباره عصمت امام نشنیدم؛ از او پرسیدم، آیا امام معصوم است؟ گفت: آری، گفتم: عصمت امام چگونه است و چگونه او معصوم شده است. هشام گفت: تمام گناهان از چهار صفت نشأت می‌گیرند: حرص، حسد، غضب و شهوت که این‌ها از امام منتفی هستند.^۲ همچنین مناظره هشام با عمرو بن عبید از بزرگان معتزله معروف و مشهور است که در آن هشام بر وجوب وجود امامی معصوم و منصوص تکیه می‌کند.^۳

۱. صدوق، معانی الاخبار، ص ۱۳۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۹۴.

۲. صدوق، معانی الاخبار، ص ۱۳۳؛ همو، الامالی، مجلس ۹۲، ص ۶۳۲ و ۶۳۳.

۳. همو، الامالی، ص ۵۸۹ - ۵۹۱. کسی از یونس بن یعقوب نقل می‌کند که در محضر امام صادق علیه‌السلام شماری از اصحاب آن حضرت بودند از جمله حمران بن أعین، مؤمن طاق، هشام بن سالم و طیار که هشام جوان بود. امام صادق علیه‌السلام فرمود: ای هشام! گفت: لبیک یابن رسول الله! فرمود: آیا به ما خبر نمی‌دهی، که با عمرو بن عبید چگونه برخورد کردی؟ و چگونه از او پرسیدی؟ هشام گفت: من از شما حیا می‌کنم و زبانم در حضور شما نمی‌گردد. امام صادق علیه‌السلام فرمود: وقتی تو را به چیزی امر می‌کنم، انجام بده. هشام گفت: خبر عمرو بن عبید و تدریس او در مسجد بصره به من رسید و بر من گران آمد به آنجا رفتم و روز جمعه وارد بصره شدم و به مسجد بصره رفتم و حلقه بزرگی دیدم که عمرو بن عبید نشسته بود و مردم از او می‌پرسیدند، نزدیک رفتم و در آخر مردم روی زانوهایم نشستم و سپس گفتم: ای عالم! من مردی غریب هستم، آیا به من اذن می‌دهی که

هنگامی که امام صادق علیه السلام به او می فرماید که مناظره اش را با عمرو بن

از مسائلی بپرسم؟ گفت: آری پس به او گفتم: آیا چشم داری؟ گفت: ای پسر من این چه سؤالی است، که می پرسی گفتم: سؤال من این است؟ گفت: بپرس اگرچه سؤال احمقانه است. گفتم: جوابم را در این مورد بده گفت: بپرس گفتم که آیا چشم داری؟ گفت: آری گفتم، با آنچه می بینی؟ گفت رنگ و اشخاص را. گفتم: بینی داری؟ گفت: آری، گفتم با آنچه کار می کنی؟ گفتم: بویها را با آن استشمام می کنم، گفتم دهان داری؟ گفت: آری، گفتم با آنچه کار می کنی؟ گفت طعم ها را با آن تشخیص می دهم.

گفتم: آیا قلب داری؟ گفت آری، گفتم با آنچه کار می کنی، گفت: با آن، هر آنچه را که بر این جوارح وارد می شود، تشخیص می دهم، گفتم: آیا این اعضا و جوارح تو را از قلب بی نیاز نمی کند؟ گفت نه. گفتم این چگونه است، در حالی که اعضای تو سالم هستند؟ گفت ای فرزندم! وقتی در مورد چیزی که استشمام کرده ام یا دیده ام یا چشیده ام شک کردم، آن را به قلبم عرضه می کنم، پس قلبم شک را برطرف می کند و مرا به یقین می رساند، گفتم: آیا خدا قلب را برای شک جوارح گذاشته است؟ گفت: آری، [در این هنگام] گفتم ای ابامروان! خدا جوارح تو را رها نکرده، بلکه برای آن امامی قرار داده تا راه صحیح را به او بنمایاند و شک را برطرف کند آیا همه مردم را در حیرت و شگشان و اختلافشان رها می کند و برای آن ها امامی قرار نمی دهد، که هنگام شک و تردید به او رجوع کنند. در این هنگام او ساکت شد و چیزی نگفت، سپس به من نگاه کرد و گفت: آیا تو هشام هستی؟ گفتم: نه، گفت: آیا با او مجالست کرده ای؟ گفتم: نه، گفت: پس از کجا هستی؟ گفتم: از اهل کوفه هستم. گفت پس تو همویی. آنگاه مرا در کنار خود نشاند و سخن نگفت، تا اینکه من برخاستم. در این هنگام امام صادق علیه السلام خوشحال شد و فرمود: ای هشام! این مطلب را چه کسی به تو آموخته است؟ گفتم: یابن رسول الله همینطور بر زبانم جاری شد. حضرت فرمود: به خدا سوگند ای هشام همین گونه در صحف ابراهیم و موسی نوشته شده است (طوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۲۷۱ - ۲۷۳، ش ۴۹۰). در نقل کلینی آمده که این ها مطالبی است که از شما آموخته ام (کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۶۹ و ۱۷۰).

عبید بازگو کند که بیانگر لزوم عصمت در امام است، در آخر از او می‌پرسد که این مطالب را چه کسی به او آموخته است، هشام می‌گوید: این‌ها مطالبی است که از شما آموخته‌ام.^۱

۱۴. شبهه در روایات محور و قطب عالم آفرینش (ص ۴۰):

متن کتاب: در همان زمان (زمان امام صادق) که این تغییر ذهنیت‌ها و تحلیل‌های جدید شکل می‌گرفت نظریات و ایده‌های جدید دیگری توسط یک جناح جدید تندرو در مذهب شیعه مطرح شد. این جناح که افکار خود را از نظریات مذهب کیسانیه که اکنون دیگر تقریباً ناپدید شده بود می‌گرفت نوعی پیوند میان تشیع و غالی‌گری بود. اینان اصرار می‌ورزیدند که ائمه را موجوداتی فوق‌طبیعی وانمود کنند و می‌گفتند علت واقعی احتیاج جامعه به امام آن است که وی محور و قطب عالم آفرینش است و اگر یک لحظه زمین بدون امام ماند در هم فرو خواهد ریخت.^۲ نتیجه این نظرات جدید هم در مورد سخن ما با تحلیل‌ات ذکر شده در بالا یکی بود چه همه می‌کوشیدند جنبه سیاسی امام را کاسته و آن را تحت‌الشعاع و حداکثر امری فرعی و ثانوی قرار دهند.

پاسخ: مؤلف عقیده به قطب آفرینش بودن ائمه اطهار علیهم‌السلام را مربوط به عصر امام صادق علیه‌السلام و زمانی می‌داند که جایگاه امامت به‌خاطر عدم اقدام سیاسی

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۶۹.

۲. بصائر الدرجات: ۴۸۸ - ۴۸۹ / کافی ۱: ۱۷۹ / عیون اخبار الرضا ۲۷۲: ۱ / کمال الدین:

۲۰۱ - ۲۰۴. این مطلب که این گفته‌ها و روایات همه مربوط به غلات است بنا به تشخیص

و تأکید شریف مرتضی است در کتاب شافی ۴۲: ۱.

امام صادق علیه السلام در جنبه معنوی بیشتر مطرح شده و در این راستا شیعیان تندرو عقیده به قطب آفرینش بودن ائمه را از کیسانیه غالی و منقرض شده قبلی گرفته و وارد عقیده شیعه کردند و میان تشیع و غالی‌گری پیوند ایجاد نمودند و در پاورقی به احادیثی از کتاب‌های بصائر الدرجات، الکافی و کمال الدین استناد نموده است. درحالی‌که استناد به احادیث این کتاب‌ها درباره این مطلب درست نیست و در این احادیث و این کتاب‌ها دلالتی بر اینکه این عقیده از کیسانیه آمده وجود ندارد و سخن مؤلف، سخنی بدون دلیل است، بلکه این روایات را اصحاب و شاگردان ائمه نقل کرده‌اند که ارتباطی از این‌ها با کیسانیه نقل نشده است. حتی در کتاب‌های فرقه‌شناسی نیز چنین عقیده‌ای به کیسانیه نسبت داده نشده تا قرینه‌ای باشد بر اینکه شیعیان از آن‌ها گرفته‌اند.

این روایات متواتر هم نباشند، متضافر هستند و در میان روات آن‌ها بسیاری از بزرگان شاگردان ائمه چون ابو بصیر، ابو حمزه ثمالی، حسین بن سعید اهوازی، علی بن ابراهیم قمی و علی بن مهزیار اهوازی هستند که مورد وثوق جامعه شیعه بوده‌اند و حلال و حرام دین از طریق آن‌ها به نسل‌های بعدی رسیده و نمی‌توان آن‌ها را به این آسانی متهم به کذب کرد. همچنین در فرهنگ شیعه، هیچ مقاومتی در برابر نقل این‌گونه احادیث وجود نداشته و با ادعای یک شخص مثل آقای مدرسی نمی‌توان همه این روات و عالمان را کسانی دانست که نفهمیده و روایات مفوضه را نقل کرده‌اند و نیز از امامان بعد از عصر امام صادق علیه السلام هیچ‌گونه ردی نیست به این روایات نقل نشده است.^۱

۱. صدوق، کمال الدین، ج ۱، ص ۲۰۴ و ۲۰۵؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ج ۱، ص ۵۲؛

آقای مدرسی در این مورد در پاورقی به سخن سید مرتضی در کتاب الشافی استناد کرده و گفته «این مطلب که این گفته‌ها و روایات همه مربوط به غلات است، بنا به تشخیص و تأکید شریف مرتضی است در کتاب شافی، ۱: ۴۲». در این باره عرض می‌کنیم که سید مرتضی در مقام حکایت و نقل و نقد سخن قاضی عبدالجبار، آنچه را که از روایات غلات دانسته، عبارت از این روایت است: لولا الإمام لما قامت السماوات والأرض ولا صحَّ من العبد الفعل؛ اگر امام نباشد، آسمان‌ها و زمین برپا نمی‌ماند و اعمال بندگان صحیح نیست»^۱ درحالی که این روایت در کتاب‌هایی که ایشان آدرس داده و نیز در میان تمام احادیثی که در این باره وارد شده، وجود ندارد.^۲

مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۳۵. بعضی از این احادیث از پیامبر صلی الله علیه و آله، برخی از امام سجاد علیه السلام، برخی از امام حسن علیه السلام، برخی از امام باقر علیه السلام، امام صادق علیه السلام حتی از امام حسن عسکری علیه السلام نقل شده‌اند. ۱. الشافی فی الامامه، ج ۱، ص ۴۲. فاما ما حکاه عن بعضهم من أنه «لولا الإمام لما قامت السماوات والأرض ولا صحَّ من العبد الفعل» فليس نعرفه قولاً لأحد من الإمامية تقدم ولا تأخر، اللهم إلا أن يريده ما تقدم حکایته من قول.

۲. این احادیث عبارتند از:

۱ - قال عمرو بن دينارٍ حضرت یزید بن أسامة بن زيد الوفاة فجعل يبيكي فقال له علي بن الحسين عليه السلام ما يبكيك قال يبكيني أنَّ عليَّ خمسة عشر ألف دينارٍ ولم أترك لها وقال فقال علي بن الحسين عليه السلام لا تبك فهي عليَّ وأنت منها بريء فقصها عنه قال علي بن الحسين عليه السلام نحن أنفة المسلمين وحجج الله على العالمين وسادة المؤمنين وقادة الغر المحجلين وموالي المؤمنين ونحن أمان أهل الأرض كما أنَّ التجوم أمان لأهل السماء ونحن الذين بنا يمسك الله السماء أن تقع على الأرض إلا بإذنه وبنا يمسك الأرض أن تميد بأهلها وبنا ينزل الغيث وبنا ينشر الرحمة ويخرج بركات الأرض

ولولا ما في الأرض منّا لساخت بأهلها ثم قال عليه السلام ولم يخل الأرض مذ خلق الله آدم من حجة الله فيها ظاهر مشهود أو غائب مستور ولا تخلو إلى أن تقوم الساعة من حجة الله فيها ولو لا ذلك لم يعبد الله (فتال نيشابوری، روضة السواعظین و بصيرة المتعظین، ج ۱، ص ۱۹۹).

۲ - حدّثنا محمد بن عیسی قال حدّثني المؤمن حدّثني أبو هراسه عن أبي جعفر عليه السلام قال لو أنّ الإمام رفع من الأرض ساعة لساخت بأهله كما يمجج البحر بأهله. (صفار، بصائر الدرجات، ص ۴۸۸). کلینی از طریق علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی عن أبي عبد الله المؤمن عن أبي هراسه عن أبي جعفر (الكافي، ج ۱، ص ۱۷۹). نعمانی از طریق کلینی محمد بن یعقوب الكليني عن علي بن إبراهيم عن محمد بن عیسی عن أبي عبد الله المؤمن عن أبي هراسه عن أبي جعفر الباقر (الغیبة، ص ۱۳۹). صدوق به دو طریق نقل کرده، اولی حدّثنا أبي و محمد [بن الحسن رضي الله عنهما] قال حدّثنا سعد بن عبد الله قال حدّثنا محمد بن عیسی بن عبيد عن أبي عبد الله زكريّا بن محمد المؤمن عن أبي هراسه عن أبي جعفر (كمال الدين، ج ۱، ص ۲۰۲) و طریق دوم حدّثنا أبي و محمد بن الحسن رضي الله عنهما قال حدّثنا سعد بن عبد الله وعبد الله [بن جعفر] قال حدّثنا محمد بن عیسی و محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن أبي عبد الله المؤمن والحسن بن علي بن فضال عن أبي هراسه عن أبي جعفر (همان، ص ۲۰۳).

۳ - حدّثنا أبي رضي الله عنه قال حدّثنا سعد بن عبد الله قال حدّثنا أحمد بن محمد بن عیسی و ابراهیم بن مهزيار عن علي بن مهزيار عن الحسين بن سعيد عن أبي عليّ البجلي عن أبان بن عثمان عن زراره بن أعين عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث له في الحسين بن عليّ عليه السلام أنّه قال في آخره ولو لا من على الأرض من حجج الله لنفصت الأرض ما فيها وألقت ما عليها إنّ الأرض لا تخلو ساعة من الحجة (همان، ج ۱، ص ۲۰۲).

۴ - حدّثنا محمد بن عیسی عن محمد بن الفضيل عن أبي حمزة الثمالي قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام تبقى الأرض بغير إمام قال لو بقيت الأرض بغير إمام لساخت (صفار، بصائر الدرجات، ص ۴۸۸). کلینی از طریق علي بن ابراهیم عن محمد بن عیسی عن محمد بن

- الفضیل عن أبي حمزة (الكافي، ج ۱، ص ۱۷۹). نعمانی از طریق کلینی با این سند عن أبي حمزة (الغیبه، ص ۱۳۹)، صدوق در نقل از طریق محمد بن الحسن قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن محمد بن عیسی عن محمد بن الفضل عن أبي حمزة (علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۹۶) و در نقل دیگری حدثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال حدثنا سعد بن عبدالله عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب و محمد بن عیسی بن عییل عن محمد بن الفضیل الصیرفی عن أبي حمزة الثمالی (علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۹۸) و سند سومی حدثنا أبي و محمد [بن الحسن رضي الله عنهما] قال حدثنا سعد بن عبد الله قال حدثنا محمد بن عیسی بن عییل و محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن محمد بن الفضیل عن أبي حمزة الثمالی عن أبي عبد الله (كمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۰۱).
- ۵ - حدثنا محمد بن الحسين عن أبي داود المسترق عن أحمد بن عمر قال قلت لأبي الحسن عليه السلام هل يبقى الأرض بغير إمام فإنا نروى عن أبي عبد الله عليه السلام قال لا يبقى الأرض إلا أن يسخط الله على العباد قال لا تبقى إذا لساخت (صفار، بصائر الدرجات، ص ۴۸۸). صدوق: أبي رحمه الله قال حدثنا سعد بن عبد الله قال حدثنا محمد بن الحسين بن أبي الخطاب و الهیثم بن أبي مسروق التهیدی عن أبي داود سلیمان بن سفیان المسترق عن أحمد بن عمر الخلال عن أبي الحسن (علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۹۸).
- ۶ - حدثنا محمد بن علي بن إسماعيل عن العباس بن معروف عن علي بن مهزيار عن محمد بن الهیثم عن محمد بن الفضیل عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال قلت له يكون الأرض بلا إمام فيها قال لا إذا ساخت بأهلها (صفار، بصائر الدرجات، ص ۴۸۸) کلینی از طریق علي بن إبراهيم عن محمد بن عیسی عن محمد بن الفضیل عن أبي الحسن الرضا قال قلت له أتبقى الأرض بغير إمام قال لا قلت فإنا نروى عن أبي عبد الله (الكافي، ج ۱، ص ۱۷۹)، نعمانی از طریق کلینی (الغیبه، ص ۱۳۹)، صدوق در یک سند از پدرش أبي رحمه الله قال حدثنا سعد بن عبدالله عن أحمد بن محمد بن عیسی و علي بن إسماعيل عن عیسی عن العباس بن معروف عن علي بن مهزيار عن محمد بن القاسم عن محمد بن الفضیل عن أبي الحسن الرضا (علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۹۸ و عیون أخبار الرضا، ج ۱،

ص ۲۷۲) و در سند دیگر حدَّثنا مُحَمَّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال حدَّثنا مُحَمَّد بن الحسن الصَّفَّار قال حدَّثنا العباس بن معروف عن علي بن مهزيار عن مُحَمَّد بن الهيثم عن مُحَمَّد بن الفضيل عن أبي الحسن الرضا (كمال الدين، ج ۱، ص ۲۰). ۷- حدَّثنا مُحَمَّد بن سليمان عن سعد بن سعد عن أحمد بن عمر عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال قلت له هل تبقى الأرض بغير إمام قال لا قلت فإنما نرؤى عن أبي عبد الله أنه قال لا تبقى إلّا أن يسخط الله على العباد قال لا تبقى إذا لساخت (صفار، بصائر الدرجات، ص ۴۸۹)، صدوق از طريق پدرش أبي رحمه الله قال حدَّثنا سعد بن عبد الله عن عباد بن سليمان عن سعد بن سعد الأشعري عن أحمد بن عمر عن أبي الحسن الرضا (علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۹۸ و عيون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۷۲) و در سند دیگر حدَّثنا أبي رضي الله عنه قال حدَّثنا سعد بن عبد الله قال حدَّثنا مُحَمَّد بن الحسين بن أبي الخطاب عن أبي داود سليمان بن سفيان المسترق عن أحمد بن عمر الحلال (كمال الدين وتمام النعمة، ج ۱، ص ۲۰۲).

۸- أبي رحمه الله قال حدَّثنا سعد بن عبد الله عن الحسن بن علي الدينوري و مُحَمَّد بن أحمد بن أبي قتادة عن أحمد بن هلال عن سعيد بن سليمان بن جعفر الجعفري قال سألت الرضا فقلت تخلو الأرض من حجة فقال لو خلت الأرض طرفة عين من حجة لساخت بأهلها (صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۹۹).

۹- حدَّثنا الحسين بن مُحَمَّد بن معلی بن مُحَمَّد عن الحسن بن علي الوشاء قال سألت الرضا عليه السلام هل تبقى الأرض بغير إمام قال لا قلت فإنما نرؤى أنها لا تبقى إلّا أن يسخط الله على العباد قال لا تبقى إذا لساخت (صفار، بصائر الدرجات، ص ۴۸۹) كليني از طريق الحسين بن مُحَمَّد بن معلی بن مُحَمَّد عن الوشاء (الكافي، ج ۱، ص ۱۷۹)، نعماني از طريق كليني (الغيبة، ص ۱۳۹)، صدوق از طريق جعفر بن مُحَمَّد بن مسرور رضي الله عنه قال حدَّثنا الحسين بن مُحَمَّد بن عامر عن المعلی بن مُحَمَّد البصري عن الحسن بن علي الوشاء (عيون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۷۲ و علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۹۸).

۱۰- حدَّثنا أبي رضي الله عنه قال حدَّثنا سعد بن عبد الله عن الحسن بن علي الزيتوني

۱۵. تعمیم دادن اعتقاد گروهک واقفیه به همه شیعیان معاصر امام کاظم علیه السلام (پاراگراف دوم ص ۴۰ تا پایان پاراگراف اول ص ۴۲ کتاب):

متن کتاب: با این همه در دوره امامت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام با پیشامد مسائل جدید، انتظارات جامعه شیعه از نو سر برآورد. در آن دوره حدیثی در میان شیعیان دهان به دهان نقل می شد که برابر آن، هفتمین امام قائم آل محمد بود^۱ و این موجب شد در سراسر جامعه شیعه این شایعه و نظر به وجود آید که آن حضرت همان امامی است که حکومت قسط و عدل اسلامی را برپا خواهد نمود. مسائل دیگری نیز به این شایعه دامن می زد: در زمان آن امام و به دست او نهاد وکالت به وجود آمد که همچنان که خواهیم دید - زنجیره ارتباطی گسترده ای در سراسر جهان اسلام از وکلای

ومحمد بن أحمد بن أبي قتادة عن أحمد بن هلال عن سعيد بن سليمان عن سليمان بن جعفر الحميري قال سألت الرضا فقلت تملأ الأرض من حجة فقال لو خلت الأرض طرفة عين من حجة لساخت بأهلها (صدوق، عيون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۷۲).

۱۱ - حَدَّثَنَا أَبِي رضي الله عنه قال حَدَّثَنَا الحسن بن أحمد المالكي عن أبيه عن إبراهيم بن أبي محمود قال قال الرضا نحن حجج الله في خلقه وخلفاؤه في عباده وأماؤه على سرِّه ونحن كلمة التقوى والعروة الوثقى ونحن شهداء الله وأعلامه في بريته بنا يمسك الله السماوات والأرض أن تزولا وبنا ينزل الغيث وينشر الرحمة ولا تملأ الأرض من قائم منا ظاهر أو خاف ولو خلت يوماً بغير حجة لماجت بأهلها كما يمج البحر بأهله (صدوق، كمال الدين وتمام النعمة، ج ۱، ص ۲۰۳).

۱. اصل محمد بن المثنى الحضرمي: ۹۱/ الامامة والتبصرة على بن بابويه: ۱۴۷ / فرق الشيعة نوبختي: ۹۲/ المقالات و الفرق سعد بن عبدالله اشعري: ۹۱/ مقالات بلخي: ۱۸۰ / رجال كشي: ۳۷۳ و ۴۷۵ ارشاد مفيد: ۳۰۲/ ملل و نحل شهرستاني ۱۹۷۱ و ۱۹۸. نیز نگاه كنيد به كتاب الزينة ابو حاتم رازی: ۲۹۰.

ناحیه مقدسه تشکیل داد که همه با امام در ارتباط بوده و وجوه شرعی و حقوق و واجبات مالی شیعیان را از آنان دریافت کرده، برای امام می‌فرستادند. بدین وسیله جامعه شیعه در سراسر دنیای اسلام با امام به‌طور سیستماتیک در ارتباط قرار می‌گرفتند. خود این مسأله که امکان بسیج آنان را فراهم می‌ساخت، همراه با تأسیس تشکیلات مالی و تنظیمات مربوط به آن، آرزوهای شیعیان را از همه وقت به واقعیت نزدیک‌تر جلوه می‌داد. امام کاظم شخصاً بسیار شجاع و بی‌پروا عمل می‌فرمود و نسبت به حکومت رسماً تعرض می‌کرد^۱ و در حضور خلیفه مقتدر وقت اظهاراتی می‌نمود که در حد مبارزه طلبی تلقی می‌شد و خلیفه نیز به همین معنی می‌گرفت.^۲ تمام شواهد نشان می‌دهد که آن امام از نظر سیاسی و اجتماعی، برخلاف نظر متداول، کاملاً فعال بوده^۳ و شورش‌های بعدی برخی از فرزندان او و مسأله تصمیم آتی مأمون نیز تا حدود زیادی مؤید این بینش است که وی به‌عنوان رهبر مخالفین دولت وقت در جامعه شناخته می‌شده است. بسیاری مردم، از جمله بسیاری از سنیان،^۴ او را به‌عنوان خلیفه قانونی و رئیس مشروع حکومت اسلامی می‌شناختند^۵ که مرادف با اعلام غیرقانونی بودن خلیفه مستقر در بغداد بود. این وضع طبعاً خلیفه زمان، هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۳) را بیمناک ساخت و به دستور او امام در مدینه دستگیر و به عراق برده شد و پس از چند سال در زندان، سرانجام در سال ۱۸۳ به شهادت رسید. گروهی از هواداران وی نیز دستگیر و

۱. رجال کشی: ۴۴۱.

۲. کامل الزیارات ابن قولویه: ۱۸ / احتجاج ابو منصور طبرسی ۱۶۷: ۲.

۳. نگاه کنید به مسائل جارودیه شیخ مفید: ۳۹.

۴. فرق الشیعه نویختی: ۹۵ / المقالات و الفرق سعد بن عبدالله اشعری: ۹۴.

۵. کافی ۱: ۴۸۶.

بی‌رحمانه شکنجه و آزار گردیدند.^۱ خبر شهادت آن بزرگوار در زندان، ضربه‌ای چنان شدید بر آرزوها و انتظارات شیعیان بود که تا سالیان دراز، بیشتر آنان نمی‌خواستند شهادت او را باور کنند و امیدوار بودند که بالاخره روزی او دوباره ظاهر خواهد شد و حکومت حق را پایه‌گذاری خواهد نمود.^۲ اعتقاد به قائم بودن آن حضرت که مستند به حدیثی بسیار مشهور در آن دوره بود نمی‌توانست به این زودی و آسانی پایان گیرد.

پاسخ: اینکه ادعا شده امام کاظم علیه‌السلام دیگر تقیه نمی‌کرده، فهم نویسنده است و با تتبع در گزارش‌های تاریخی مربوط به این زمان، چنین مطلبی به دست نمی‌آید و کسی قبل از ایشان این‌گونه برداشتی نداشته است؛ حتی حضرت نامه‌ای در تسلیت مرگ هادی عباسی به مادر هارون خلیفه نوشت^۳ و نیز نامه‌ای در جواب یحیی بن عبدالله دارد که کاملاً در آن تقیه نموده و به ظاهر او را از مخالفت با خلیفه برحذر داشته است.^۴

این سخن که «خبر شهادت آن بزرگوار در زندان، ضربه‌ای چنان شدید بر آرزوها و انتظارات شیعیان بود که تا سالیان دراز، بیشتر آنان نمی‌خواستند شهادت او را باور کنند و امیدوار بودند که بالاخره روزی او دوباره ظاهر خواهد شد و حکومت حق را پایه‌گذاری خواهد نمود» ادعایی است که واقع تاریخی آن را تأیید نمی‌کند و از مطالعه احوالات

۱. نگاه کنید به عنوان نمونه به رجال کشی: ۵۹۱ - ۵۹۲/ رجال نجاشی: ۳۲۶ و ۴۲۴/ کافی: ۵۳.

۲. در آغاز شایعه‌ای بود که آن حضرت در فاصله هشت ماه مجدداً ظهور خواهد کرد (رجال کشی: ۴۰۶) ولی چون انتظار برآورده نشد بعد مدت را بدون تحدید زمانی تمدید کردند.

۳. حمیری، قرب الاسناد، ص ۳۰۶ و ۳۰۷؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۳۴.

۴. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۶۷.

جامعه شیعه در آن زمان چنین چیزی فهمیده نمی‌شود، مگر اینکه ایشان تعداد انگشت‌شمار اعضای فرقه واقفیه^۱ را مساوی با جامعه شیعه بدانند. و اگر سخن از

۱. از نظر فرقه‌نگاران، واقفیه در معنای عام به افراد و گروه‌هایی اطلاق می‌شود که در دوره‌های مختلف بر امامت یکی از امامان شیعه توقف کرده باشند؛ از جمله برخی از پیروان سبانیه، کیسانیه، باقریه و ناووسیه و اسماعیلیه (ابوالحسن اشعری، مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۸۵؛ نوبختی، فرق الشیعة، ص ۲۰ و ۲۳ و ۲۸ و ۵۷ و ۶۱ و ۶۲ و ۷۳؛ سعد بن عبدالله اشعری، المقالات و الفرق، ص ۲۰ و ۲۶؛ شهرستانی، الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۴۴ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۶۶ و ۱۶۷ و بغدادی، الفرق بین الفرق، ص ۳۸ و ۵۹). به عنوان مثال شیخ صدوق در کتاب کمال الدین و تمام النعمة به هنگام نقل مناظره میان ابن قبه و ابی زید علوی، عناوین «الواقفة علی امیرالمؤمنین» و «الواقفه علی موسی علیه السلام» و «الواقفه علی ابی عبدالله» را به کار برده و دیگر فرقه‌نگاران از گروه و افرادی با نام «الواقفه علی الحسن بن علی بن محمّد» یاد می‌کنند که عقیده داشتند امام حسن عسکری علیه السلام غایب شده و او همان مهدی قائم است (کمال الدین، ص ۴۰ و ۱۰۱-۱۰۳؛ نوبختی، فرق الشیعة، ص ۹۶؛ شهرستانی، الملل والنحل، ص ۱۵۱). اما نوبختی ضمن اشاره به وجود توقف‌کنندگانی بر هریک از امامان، تأکید می‌کند که واقفیه به طور مطلق و خاص عنوان کسانی است که بر امامت امام موسی بن جعفر علیه السلام توقف کرده‌اند (فرق الشیعة، ص ۸۲). بنابراین واقفیه گروهی هستند که در امامت امام کاظم علیه السلام توقف کرده و به غیبت او معتقد شده و امامت فرزندش امام رضا علیه السلام و امامان بعدی را نپذیرفتند (حسین صابری، تاریخ فرق اسلامی، ج ۲، ص ۲۹۵). بسیاری از واقفیه که امام رضا علیه السلام را به بهانه نداشتن فرزند، امام نمی‌دانستند (ن. ک: کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۲۰؛ طبری، دلائل الامامة، ص ۳۶۸؛ مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۲۱۷)، پس از تولد امام جواد علیه السلام از عقیده خود برگشته و با به دنیا آمدن این مولود با برکت، دعوی آنان مبنی بر بطلان امامت امام رضا علیه السلام به دلیل فرزند نداشتن آن حضرت باطل شد (کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۲۱؛ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۲۷۹؛ فتال نیشابوری، روضة

ضربه‌ای هم در زندانی شدن و شهادت امام کاظم علیه‌السلام مطرح شده، سخن یکی از برمکیان (یحیی بن خالد برمکی وزیر هارون الرشید) است که گفته بود: شیعیان قائلند باید از امام زنده و حاضر پیروی کنند و مردن آنان بدون شناخت امام، مساوی با مرگ جاهلی است، ولی اکنون نمی‌دانند امامشان مرده است یا زنده و دستور داد فریاد بزنند این موسی بن جعفر است که رافضه معتقدند او نمرده است!^۱ و به هیچ وجه نمی‌توان ادعا کرد که قائم بودن آن حضرت در زمان حیاتشان،^۲ بیش از زمان حیات امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام مطرح بوده است،^۳ بلکه اعتقاد به عدم موت و غیبت

الواعظین، ج ۱، ص ۲۳۷؛ طبرسی، اعلام الوری، ج ۲، ص ۹۵). در کتب فرقه‌شناسان به غیر از اختلاف واقعه با شیعه امامیه در تعداد ائمه و باور غیبت و قائمیت امام کاظم علیه‌السلام، عقیده شاخص و متمایز دیگری از آنان ذکر نشده است (شهرستانی، الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۴۹ و ۱۵۰؛ اشعری، مقالات الاسلامیین، ص ۲۸ و ۲۹، بغدادی، الفرق بین الفرق، ص ۳۹ و ۴۰).

۱. مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۲۴۳؛ طوسی، الغیبه، ص ۲۳ و ۳۱؛ طبرسی، اعلام الوری، ج ۲، ص ۳۴.
۲. ابن بابویه در مورد برخی اخبار که وارد شده امام قائم، هنگام قیام سی ساله، سی و یک ساله، یا چهل ساله خواهد بود و اگر از چهل سال گذشت، دیگر صاحب الامر نیست (الامامه والتبصره، ص ۱۴۶)، گفته این اخبار از ائمه به‌خاطر دفاع از خودشان، که آن‌ها قائم نیستند، صادر شده است (ابن بابویه، همان). چنان‌که گفته‌اند؛ قائم هفتمین نفر از فرزندان پنجمین امام خواهد بود (همان، ص ۱۱۳). اگر صاحب‌الامر بیش از چهل ساله نتواند نباشد، باید سن هر امام کمتر از چهل سالگی باشد و در تمام ائمه این سن شرط باشد و نیز پیامبر چند سال بعد از چهل سالگی قیامش را علنی کرد (ابن بابویه، همان. همچنین ن. ک: غلامحسین محرمی، بررسی تاریخی تفکر شیعه اثنی عشریه، ص ۶۸).

۳. یکی از فرقه‌نگاران از عده‌ای اندک موسوم به باقریه، که به مهدویت و غیبت امام باقر

ایشان، مسئله‌ای است که توسط واقفیه مطرح شد^۱ که طبق شواهد تاریخی، آنان انگیزه مالی از این امر داشتند^۲ و در صورت اقرار به امامت امام رضا علیه‌السلام ناچار بودند

علیه‌السلام معتقد بودند نام برده است (اسفراینی، التبصیر فی الدین، ص ۲۲). همچنین از گروهی مبهم و مجهول از شیعیان به نام ناووسیه توسط فرقه‌نگاران که ردپایی از آنان در تاریخ وجود ندارد، نام برده شده که مرگ امام صادق علیه‌السلام را انکار و مدعی مهدویت ایشان شدند (نوبختی، فرق الشیعة، ص ۵۷؛ ابن حزم اندلسی، الفصل فی الملل والأهواء والنحل، ج ۴، ص ۱۸۰؛ شهرستانی، الملل والنحل، ص ۱۴۴).

۱. به نظر می‌رسد جرقه‌های آغازین پیدایش واقفیه در سال‌ها و ماه‌های پایانی عمر امام کاظم علیه‌السلام و اندک زمانی قبل از شهادت امام علیه‌السلام بوده باشد و سخن یحیی بن خالد به نقل شیخ مفید که پس از شهادت امام علیه‌السلام، دستور داد تا فریاد زنند: این موسی بن جعفر است که رافضه معتقدند او نمرده است! این فرضیه را محتمل می‌کند (الارشاد، ج ۲، ص ۲۴۳؛ همچنین ن. ک: طوسی، الغیبه، ص ۲۳ و ۳۱؛ طبرسی، اعلام الوری، ج ۲، ص ۳۴). البته غیبت‌ها و زندان‌های مکرر و طولانی امام موسی بن جعفر علیه‌السلام در اواخر عمر شریف او، در بهانه‌یابی واقفیان برای تبلیغ و اشاعه باورشان بی‌تأثیر نیست (صدوق، علل الشرایع، ص ۲۳۵؛ طوسی، الغیبه، ص ۶۴؛ همچنین ن. ک: محمد حیدر مظفری، مقاله مهدویت در واقفیه و موضع‌گیری امام رضا، مجله انتظار موعود، ش ۳۳، پاییز و زمستان ۱۳۸۹ ش).

۲. این افراد از واقفیه سه نفر به نام‌های علی بن ابی حمزه بطنانی (وکیل امام در کوفه) (ابوالعباس نجاشی، رجال نجاشی، ص ۲۴۸ و ۲۴۹؛ موسوی خویی، معجم رجال الحديث، ج ۱۲، ص ۲۴۸) زیاد بن مروان قندی (وکیل امام در کوفه) (ابوالعباس نجاشی، رجال نجاشی، ص ۱۷۱؛ علامه حلی، خلاصه الاقوال، ص ۳۴۹) و عثمان بن عیسی روایی (وکیل امام در مصر) (علامه حلی، خلاصه الاقوال، ص ۳۸۲) از وکلای امام کاظم علیه‌السلام بودند و اموال و صدقات فراوانی که مربوط به آن حضرت بود و از شیعیان گرفته

آن اموال را تحویل ایشان دهند.^۱

این مطلب که در آن دوره حدیثی در میان شیعیان دهان به دهان نقل می‌شد که برابر آن، هفتمین امام، قائم آل محمد است، چیزی است که واقفیه مطرح کرده‌اند^۲

بودند را در اختیار داشتند (صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۳۵؛ همو، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۵۴۳؛ طوسی، اختیار معرفة الرجال {رجال کشی}، ش ۸۷۱، ص ۴۵۹ و ۴۶۰) و به جهت تصاحب این اموال و تحویل ندادن آن‌ها به امام رضا علیه السلام ادعا کردند که موسی بن جعفر زنده و غایب است! (ابن بابویه، الامامة و التبصرة، ص ۷۵؛ طوسی، الغيبة، ص ۶۴ و ۶۵ و ۳۵۲). همچنین درباره این افراد بنگرید: موسوی خویی، معجم رجال الحديث، ج ۷، ص ۳۱۵ تا ۳۲۰ و ج ۱۱، ص ۱۱۷ تا ۱۲۵ و ص ۲۱۴ تا ۲۳۱؛ تستری، قاموس الرجال، ج ۴، ص ۵۱۳ تا ۵۱۹ و ج ۷، ص ۲۶۸ تا ۲۷۷ و ۱۶۲ تا ۱۶۹.

۱. صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۷۶؛ طوسی، الغيبة، ص ۴۲ و ۴۳ و ۴۱۳؛ طوسی، اختیار معرفة الرجال {رجال کشی}، ص ۴۰۵ تا ۴۹۳. ابن بابویه روایتی را در کتاب خویش آورده که مؤید این سخن است؛ یونس بن عبدالرحمن می‌گوید: امام رضا علیه السلام پس از شهادت و فوت پدرش موسی بن جعفر علیه السلام به عثمان بن عیسی (یکی از سران واقفیه) نامه‌ای نوشت و در آن اموال و کنیزهای باقی‌مانده را از او طلب کرد. او از بازگرداندن وجوهات استکفاف کرد و در جواب امام علیه السلام نوشت: پدرت موسی بن جعفر علیه السلام هنوز نمرده و تو در این اموال حقی نداری! امام رضا علیه السلام در پاسخ او نوشت: پدرم از دنیا رفته و ارث او را تقسیم کردیم و خبرهای صحیح به مرگ او دلالت دارد. با این حال او از سر لجبازی و مخالفت با امام علیه السلام نوشت: اگر پدرت زنده است که تو حقی در این اموال نداری و اگر از دنیا رفته، چیزی به من نگفته که مال‌ها را به تو بدهم! (الامامة و التبصرة، ص ۷۵؛ همچنین ن.ک: صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۵۴۳؛ همو، علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۳۶).

۲. مانند روایتی که از امام صادق نقل شده و در آن آمده که امام هفتم مهدی موعود

عَجَّلَ اللهُ تَعَالَى فرجه است و امر فرج در آن زمان خواهد بود (طوسی، اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، ص ۴۵۷؛ همو، الغيبة، ص ۵۳؛ حر عاملی، اثبات الهداة، ج ۵، ص ۱۱۷). یا اینکه واقفیه روایتی را از زبان امام صادق علیه السلام جعل کردند که «نام قائم نام صاحب تورات، یعنی موسی علیه السلام است (شهرستانی، الملل والنحل، ج ۱، ص ۳۹). و در روایتی دیگر به حضرت نسبت می‌دادند که فرموده است: «روزها را از یکشنبه تا شنبه بشمر! هفت روز است، شنبه‌ی شنبه‌ها، خورشید روزگار و نور ماه‌ها، کسی که اهل لهو و لعب نیست، همو هفتمین امام و قائم شماس است (شهرستانی، الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۹۸). شیخ طوسی در کتاب شریف الغيبة روایات جعلی واقفیه یا اخبار متشابه و ضعیفی را که این فرقه برای مشروعیت خود از آن‌ها استفاده کرده‌اند را در یک باب آورده و به آن‌ها پاسخ داده و بسیاری را بنا به دلایلی چون ضعف سندی و محتوایی رد کرده و برخی را نیز توجیه نموده است (طوسی، الغيبة، ص ۲۹ تا ۴۲) و قبل از شیخ طوسی، مرحوم صدوق و مفید نیز به این روایات جعلی و تفاسیر نادرست اشاره کرده‌اند (صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۹۷ تا ۹۹؛ مفید، الفصول المختارة، ص ۳۱۳ و ۳۱۴). همچنین به دست بردن و تدلیس و جعل و دستکاری اخبار توسط واقفیه، در منابعی دیگر اشاره شده است (نوبختی، فرق الشیعه، ص ۶۷؛ ابوحاتم رازی، الزینه، ص ۲۳۳، ترجمه علی آقائوری)، به عنوان نمونه حسن بن قیاما می‌گوید: از امام رضا علیه السلام سؤال کردم چه اتفاقی برای پدر شما افتاد؟ (زنده است یا رحلت کرد؟) حضرت فرمود: از دنیا رفت همان طور که پدران او از دنیا رفتند. گفتم: پس این حدیث که زرع از محمد بن سماعه نقل کرده چیست که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: برای فرزندانم (امام کاظم) پنج حادثه رخ خواهد داد که برای پیامبران واقع شد. مورد حسادت واقع می‌شود همان گونه که یوسف مورد حسادت واقع شد، غایب می‌شود همان گونه که یونس غایب شد و... حضرت پاسخ داد: زرع دروغ گفته است؛ زیرا حدیث سماعه این است که امام صادق علیه السلام فرمود: در مورد قائم پنج حادثه رخ می‌دهد و نفرمود پسرما (طوسی، اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، ص ۴۷۵ و ۴۷۶). بنابراین، اضافه کردن کلمه پسرما (ابنی) از سوی واقفیه بوده است. یزید الصانغ می‌گوید:

و امام کاظم علیه السلام چنین نسبتی به خودش را نفی و آن را با اعلام امام بعدی باطل دانسته^۱ و فرمود: صاحب این امر (قائم آل محمّد) هنوز متولد نشده است^۲ و همچنین

وقتی خداوند موسی بن جعفر علیه السلام را به امام صادق علیه السلام عنایت کرد، من زینتی از نقره تهیه کردم و هدیه را به حضورش بردم. امام صادق علیه السلام فرمود: به خدا قسم این را به قائم آل محمد صلی الله علیه و آله هدیه کرد (طوسی، الغیبة، ص ۴۴؛ حر عاملی، اثبات الهداة، ج ۴، ص ۲۲۳)، این در حالی است که در رجال کشی یزید الصانغ از واقفیه و از کذابین معرفی شده است (طوسی، اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، ص ۵۴۶، ش ۱۰۳۳؛ علامه حلی، رجال، ص ۲۶۵) و در روایت دیگر که از علی علیه السلام نقل شده است، برقرارکننده قسط و عدل پس از ظلم و جور همنام شکافنده دریا (موسی) و در حدیث دیگر فرزند حمیده (مادر امام کاظم)، معرفی شده است. شیخ طوسی می گوید: توجیه این روایات این است که (بر فرض صحت صدور و سند این اخبار) بگوئیم قائم از اولاد مادر موسی بن جعفر علیه السلام نیز خواهد بود و لویه به شکل باواسطه و غیر مستقیم، مثل آنکه گفته می شود قائم و مهدی از فرزندان فاطمه است درحالی که از نسل حضرت فاطمه است و نه از اولاد صلب و بی واسطه او (طوسی، الغیبة، ص ۵۱ و ۵۲).

۱. صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۸؛ طوسی، الغیبة، ص ۴۱؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۲۵ و ۲۶. یکی از شیعیان به نام داود بن زریبی می گوید: حضور امام کاظم علیه السلام شرفیاب شده و پولی تقدیم کردم، حضرت مقداری از آن را گرفت و ما بقی را به من برگرداند، عرضه داشتم: خدا امور شما را اصلاح فرماید، برای چه ما بقی آن را به من بازگرداندی؟ فرمود: امام پس از من، مابقی آن را از تو درخواست خواهد کرد. چون خبر وفات آن حضرت را شنیدم، حضرت ابوالحسن (امام رضا) کسی را فرستاد و همان مقدار معلوم را خواست که من تقدیم حضرت نمودم (کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۱۳؛ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۲۵۲).

۲. صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۳۶۰؛ ابن بابویه، الامامة و التبصرة، ص ۱۰۹. همچنین امام

امام موسی بن جعفر علیه السلام و امام باقر علیه السلام انحراف عده‌ای موسوم به واقفیه خبر داده و پیدایش آن‌ها را پیش‌بینی نموده‌اند.^۱ اما اخبار جعلی واقفیه و یا تفسیر غلط آنان

کاظم علیه السلام فرموده است: پنجمین فرزند از امام هفتم غایب می‌شود و در غیبت او محتثی است که شیعیان با آن آزمایش می‌شوند (کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۳۶؛ مسائل علی بن جعفر، ص ۳۲۵؛ مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۲۷۰؛ نعمانی، الغیبه، ص ۱۵۴؛ خزاز قمی، کفایه الاثر، ص ۲۶۹).

۱. عیاشی سمرقندی، تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۷۲؛ طوسی، اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، ص ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۲ و ۴۶۳، ش ۸۶۶ و ۸۶۹ و ۸۸۱ و ۸۸۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۶۹. علی بن جعفر نقل می‌کند شخصی نزد برادرم (موسی بن جعفر) آمد و گفت: فدایتان گردم، صاحب این امر (ولایت و امامت) پس از شما کیست؟ موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: همانا آنان پس از مرگ من آزمایش خواهند شد و برخی مرا قانع خواهند دانست حال آنکه (ولادت و غیبت و ظهور) قانع پس از من خواهد بود (علی بن جعفر عریضی، مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها، ص ۳۱۹، ش ۸۰۰؛ طوسی، اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، ص ۴۵۹، ش ۸۷۰). در نقل ربیع بن عبدالرحمن نیز آمده که یکی از علل ملقب شدن موسی بن جعفر به لقب کاظم علیه السلام، کظم غیظ او نسبت به کسانی بود می‌دانست بعد از او در او توقف کرده و منحرف خواهند شد (صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۱۲؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۲۳).

حمران بن اعین می‌گوید از امام باقر علیه السلام سؤال کردم آیا کسی بعد از معرفت به ولایت شما از محبت و اطاعتتان، روی گردان خواهد شد؟ امام فرمود: بله! کسانی خواهند آمد که تو آن‌ها را درک نخواهی کرد، حمزه زیات می‌گوید درباره این حدیث منظره کردیم و از امام رضا علیه السلام در مورد افراد مورد نظر امام باقر علیه السلام پرسیدیم که امام رضا علیه السلام فرمود: منظور جدم امام باقر از ایشان، توقف‌کنندگان بر موسی بن جعفر علیه السلام هستند! (طوسی، اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، ص ۴۶۳، ش ۸۸۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۶۹).

از ظاهر برخی از روایات و همچنین پیدایش مدعیان دروغین مهدویت در وضعیت اختناق و خفقان و ظلم‌های موجود در عصر خلافت عباسی (بالاخص هارون الرشید)، موجب شده بود که شیعیان از موسی بن جعفر علیه‌السلام در این زمینه سؤال کنند.^۱ شواهد و نقل‌های تاریخی و رجالی در یک بررسی بدون پیش‌داوری، نشان می‌دهد که این فرقه و سران آن از لحاظ تعداد و آماری بسیار اندک بوده است.^۲ ضمن آنکه پس از زمان

۱. یونس بن عبدالرحمن از موسی بن جعفر علیه‌السلام می‌پرسد: آیا شما قائم و بر پا دارنده حق هستید؟ فرمود: من قائم و بر پا دارنده حق هستم، اما آن قائمی که زمین را از دشمنان خدا پاک می‌کند و زمین را بعد از آنکه از ظلم پر شده باشد، لبریز از عدالت می‌سازد، پنجمین نسل من خواهد بود. او غیبتی خواهد داشت طولانی، که از بیم جان خود نهانی زندگی می‌کند. در آن (غیبت) گروهی (از شیعیان) طریق ارتداد پیش می‌گیرند و گروه‌هایی دیگر ثابت قدم می‌مانند؛ سپس فرمود: خوش به حال آن شیعیان ما که در غیبت قائم ما به محبت ما تمسک جویند و به ولایت ما استوار، و از دشمنان ما بیزار باشند. آنان از ما و ما از آنان هستیم. ایشان در برابر امامت ما سر تسلیم و رضا نهادند و ما نیز از شیعه بودن آنان راضی و خشنودیم. خوش به حال آنان، به خدا سوگند که آنان در روز قیامت در درجات ما می‌باشند (صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۳۶۱؛ خزاز قمی، کفایة الاثر، ص ۲۶۹ و ۲۷۰؛ طبرسی، اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۳۹ و ۲۴۰).

۲. به‌عنوان مثال، ابن داوود افراد واقفیه را حدود ۶۶ نفر (رجال ابن داوود ص ۵۲۹ - ۵۳۲) و شیخ طوسی ۵۲ نفر می‌دانند (طوسی، رجال، ص ۳۴۲ تا ۳۶۶). افراد انگشت‌شماری از جمله علی بن حسن طاطری کوفی (طوسی، الفهرست، ص ۱۵۶، ش ۳۹۰؛ رجال نجاشی، ص ۲۵۴ و ۲۵۵، ش ۶۶۷) و حسن بن علی بن ابی حمزه بطنانی (رجال نجاشی، ص ۳۶ و ۳۷، ش ۷۳؛ عیاشی سمرقندی، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۷۲) و حسن بن محمد بن سماعه کوفی صاحب کتاب الغیبه (طوسی، الفهرست، ص ۱۳۴؛ رجال نجاشی، ص ۴۰ تا ۴۲، ش ۸۴) که در دفاع و تأیید دیدگاه واقفیه و در زمینه غیبت کتاب نوشته‌اند. همچنین

کوتاهی، اقوال و نظریات متعارض و متناقض واقفیه به کتاب‌ها راه یافته،^۱ و این فرقه در عالم خارج هم توسعه و رشد نیافته و بعد از مدتی نه چندان طولانی از بین رفتند که گواهی

شیخ طوسی در الغیبه از فردی با نام ابو محمد علی بن احمد علوی موسوی نام برده که کتابی به نام فی نصره الواقعة داشته که شیخ ۴۱ روایت از کتاب او را نقل و نقد نموده است (الغیبه، ص ۲۹ تا ۴۲). مادلونگ علاوه بر حسن بن محمد بن سماعه، افراد دیگری از خاندان او از جمله محمد بن سماعه، ابراهیم بن محمد بن سماعه و جعفر بن محمد بن سماعه و نیز نوه محمد بن سماعه، معلی بن حسن را در زمره واقفی مسلکان نام می‌برد (ویلفرد مادلونگ، فرقه‌های اسلامی، ترجمه ابوالقاسم سری، ص ۱۳۲؛ همچنین ن. ک: حسین صابری، تاریخ فرق اسلامی، ج ۲، ص ۳۰۴).

۱. از سخن نوبختی چنین فهمیده می‌شود که واقفیه به ۴ الی ۵ گروه کوچکتر با عقاید مخصوص و متفاوت تقسیم شدند (نوبختی، فرق الشیعه، ص ۷۹ تا ۸۱؛ حسین صابری، تاریخ فرق اسلامی، ج ۲، ص ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۲ و ۳۰۲). به عنوان مثال گروهی از واقفیه می‌گفتند: ما از اظهار نظر قطعی درباره آنچه بر موسی بن جعفر علیه السلام گذشته و اینکه آیا او اکنون زنده است یا رحلت کرده، خودداری می‌ورزیم. به این گروه موسانیه نیز گفته شده است (اشعری، مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۱۰۱؛ حسین صابری، تاریخ فرق اسلامی، ج ۲، ص ۳۰۴ و ۳۰۵). واقفیان دیگری نیز بودند که امام رضا و ائمه بعد از موسی بن جعفر علیه السلام را خلفا و جانشینان امام کاظم علیه السلام می‌دانستند (مفید، الفصول المختاره، ص ۳۱۴ و ۳۱۵). از دیگر تناقضات درونی واقفیه این است که برخی از واقفیه رحلت امام کاظم علیه السلام را پذیرفتند و او را قائم موعود که روزی زنده شده و ظهور خواهد کرد دانستند (نوبختی، فرق الشیعه، ص ۸۰ تا ۸۴؛ سعد بن عبدالله اشعری، مقالات والفرق، ص ۸۹ تا ۹۳؛ مفید، الفصول المختاره، ص ۳۱۳ تا ۳۱۵) ولی تصور اکثر واقفیان، این بود که امام از زندان خارج و از انتظار غایب گشته و نمرده و روزی به عنوان قائم ظهور خواهد کرد.

بطلان آن است.^۱ واقفیه از همان ابتدای پیدایش و پس از شهادت امام هفتم، از جانب چند تن از ائمه اطهار علیهم السلام خارج از دایره شیعه امامیه معرفی^۲ و لعن و طرد شدند^۳

۱. شیخ صدوق و مفید رحمه الله به گونه ای صحبت می کنند که گویا دیگر در زمان آنان خبری از واقفیه نیست (صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۹۷ تا ۹۹؛ مفید، الفصول المختاره، ص ۳۱۳ و ۳۱۴) و نوبختی و ابوحاتم رازی معتقدند در روزگار آنان (حوالی سال های ۳۰۰ هجری) به آنان مبطوره می گویند (نوبختی، فرق الشیعه، ص ۸۲). بنابراین واقفیه پس از غیبت صغرا و حدود سال ۳۵۰ به بعد جذب شیعه اثنی عشریه یا فرق دیگر اسلامی شدند.

۲. طوسی، اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، ص ۴۵۶ و ۴۶۰ و ۴۶۱، ش ۸۶۱ و ۸۶۲ و ۸۶۳ و ۸۷۶.

۳. به نقل شیخ طوسی در کتاب غیبه از علی بن ابی حمزه بطائنی که از بزرگان واقفه است، نقل شده: قال لي أبو إبراهيم (موسی بن جعفر): إنما أنت وأصحابك يا عليّ أشباه الحمير (طوسی، الغيبة ص ۶۷). همچنین از عثمان بن عیسی روایی و زیاد قندی و دو نفر از بزرگان واقفه نقل شده است که ما نزد امام کاظم علیه السلام بودیم؛ آن حضرت به ما فرمود: إن جحدتماه حقه فعليكما لعنة الله والملائكة والناس أجمعين؛ اگر شما دو نفر، او [امام رضا] را انکار نمایید یا بر او خیانت کنید، لعنت خدا و فرشتگان و همه مردمان بر شما باد.

(طوسی، الغيبة، ص ۶۸). امام رضا علیه السلام عثمان بن عیسی یکی از سران واقفیه را لعنت می نمود و شیعیان خود را به لعن او امر می کرد (ابن داود، رجال، ص ۲۵۸).

همچنین محمد بن سنان می گوید: نزد امام رضا علیه السلام بودم سخن از علی بن ابی حمزه به میان آمد. امام او را لعن فرموده، گفت: او می خواست خداوند در زمین و آسمان عبادت نشود؛ اما خداوند نور خود را تمام نمود؛ هر چند ملعون مشرک ناپسند دارد... ابن ابی حمزه و امثال او کسانی هستند که می خواهند نور خدا را خاموش کنند. (مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۵۸؛ طوسی، الغيبة ص ۵۰).

و آنان را معتقد به عداوت و نصب اهل بیت^۱ و حتی بالاتر از ناصبی‌ها، معرفی نموده^۲ و حتی لعن و نفرین آن‌ها را جایز دانسته‌اند.^۳

این گروهک اعتقادی، با نهی معصومین از ارتباط شیعه با آنان، در انزوا قرار گرفتند و تهدید و تطمیع آنان در مورد برخی از اصحاب موسی بن جعفر علیه‌السلام و شیعیان آن زمان به جهت همراه ساختن این افراد با خودشان و کسب مشروعیت^۴ در میان شیعیان، به جز در مورد یک یا دو نفر به نتیجه نرسید.^۵ بنابراین با دستاویز قرار دادن چند روایت

۱. طوسی، اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، ص ۴۶۰، ش ۸۷۳ و ۸۷۴.
۲. طوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۴۵۶ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱، ش ۸۶۱ و ۸۶۲ و ۸۶۹ و ۸۷۶ و ۸۷۸؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۶۷ و ۲۶۸.
۳. طوسی، اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، ص ۴۶۰ و ۴۶۱، ش ۸۷۵ و ۸۷۹.
۴. رساله‌هایی از سران فکری واقفیه در دفاع از این فرقه و مشروعیت‌سازی برای آن در منابع تاریخی و رجالی به چشم می‌خورد (ر.ک: طوسی، الفهرست، ص ۱۳۴ و ۱۵۶، ش ۳۹۰؛ همو، الغیبه، ص ۲۹ و ۳۰؛ ابوالعباس نجاشی، رجال نجاشی، ص ۳۶ و ۳۷ و ص ۴۰ تا ۴۲ و ۲۵۴ و ۲۵۵، ش ۸۴ و ۷۳ و ۶۶۷؛ ویلفرد مادلونگ، فرقه‌های اسلامی، ص ۱۳۲، ترجمه ابوالقاسم سری؛ حسین صابری، تاریخ فرق اسلامی، ج ۲، ص ۳۰۴).
۵. یونس بن عبدالرحمن و صفوان بن یحیی از بزرگان اصحاب امام کاظم علیه‌السلام که طرفدار امامت امام رضا علیه‌السلام بودند، تطمیع و دادن رشوه و اموال بسیار توسط واقفیه در قبال رها کردن امام رضا علیه‌السلام و عدم انتقاد از واقفیه و سکوت در برابر انحرافات آنان را طرد رد کردند (ابوالعباس نجاشی، رجال نجاشی، ص ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۴۴۶ تا ۴۴۸). همچنین او و علی بن اسماعیل بن میثم با افرادی از واقفیه مناظره کرده‌اند و یونس آن‌ها را سگان مبطوره (باران خورده) خطاب نموده است! (نوبختی، فرق الشیعه، ص ۱۸۱؛ سعد بن عبدالله اشعری، المقالات و الفرق، ص ۹۲؛ بغدادی، الفرق بین الفرق، ص ۵۳؛ ابوالحسن اشعری، مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۱۰۰). واقفیه نه تنها اموال امام و وجوهات شیعیان را

جعلی و ساختگی و دست کاری شده توسط واقفیه و چشم پوشی بر شواهد فراوان حدیثی و تاریخی خلاف این مدعا، نمی توان ادعا کرد که اکثریت شیعه در زمان امام کاظم علیه السلام به اندیشه واقفیه گرایش داشته و معتقدات آنان را قبول داشته اند.

اما در اینکه امام کاظم علیه السلام بی پروا سخن بگوید، در سیره آن حضرت به جز دو مورد، یکی اشاره به حدود فدک^۱ و دیگری در مسجد مدینه وقتی که هارون با افتخار گفت: السلام عليك یابن عم و حضرت فرمود: السلام عليك یا ابه!^۲ مورد دیگری یافت نمی شود و سبب آن وجود تقیه شدید در حیات موسی بن جعفر علیه السلام از ابتدای امامت آن حضرت پس از امام صادق علیه السلام تا اواخر عمر شریفش است^۳ و موردی را

غصب کرده و به ایشان تحویل ندادند (صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۷۶؛ طوسی، الغیبه، ص ۴۲ و ۴۳ و ۲۱۳؛ همو، اختیار معرفة الرجال، ص ۴۰۵ تا ۴۹۳)، بلکه از این امکانات در جهت فریب دادن شیعیان دیگر مانند حمزه بن بزیع، ابن مکاری، کرام خنعمی و دیگران استفاده کردند (محدث نوری، نجم الثاقب، باب چهارم، ص ۲۱۵).

۱. ابن واضح، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۱۴؛ مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۵۵؛ شهرستانی، الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۲۹؛ زمخشری، ربیع الابرار، ج ۱، ص ۳۱۵؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۲۰ و ۳۲۱؛ سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ص ۳۱۴.

۲. مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۲۳۴ و ۲۳۵؛ طبرسی، اعلام السوری، ج ۲، ص ۲۸؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۲۰؛ ابن اثیر، الكامل، ج ۶، ص ۱۶۴؛ طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۹۳؛ قتال نیشابوری، روضة الواعظین، ج ۱، ص ۴۸۸؛ ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۱۸؛ کلینی، الکافی ج ۴، ص ۵۵۳؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۷؛ مفید، الفصول المختاره، ص ۳۶.

۳. اولین مورد را رجوع شیعیان به موسی بن جعفر پس از امتحان عبدالله اقطاع (مفید، الارشاد،

که آقای مدرسی به عنوان شاهی برخلاف تقیه و بی‌پروایی دانسته،^۱ در واقع امری برخلاف تقیه نیست و مصداقی از منع شیعیان در مورد عون به ظالم و طاغوت است که در سیره ائمه اطهار (غیر از موسی بن جعفر) هم وجود داشته است. آن حضرت ملتزم به تقیه بود و عمل به آن را لازم می‌دانست، بلکه گفته شده که سخن هشام بن حکم در مناظره با برخی از متکلمان که هارون این مناظره را از پشت پرده می‌شنید و هشام در تنگنا قرار گرفت و مجبور به این اقرار شد که شیعیان به امام مفترض الطاعه معتقدند، باعث حساسیت هارون و گرفتار شدن امام کاظم علیه السلام گشت.^۲

ج ۲، ص ۲۲۱ - ۲۲۳؛ طوسی، اختیار معرفة الرجال (کشی)، ص ۲۸۲ - ۲۸۴، ش ۵۰۲؛ طبرسی، اعلام الوری، ج ۲، ص ۱۶ و ۱۷؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۹۰؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۳۳۱ و ج ۲، ص ۷۳۰ و یکی از آخرین مصداقی تقیه و اختناق را در سعایت از ایشان می‌بینیم که نزد خلیفه ادعا شده که برای موسی بن جعفر علیه السلام مالیات و خراج و وجوهات می‌برند! (نوبختی، فرق الشیعه، ص ۶۸؛ صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۷۳؛ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۲۳۸؛ ابن طقطقی، الفخری، ص ۱۹۶؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۴۱۵؛ طوسی، اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، ج ۳، ص ۲۶۴ و ۲۶۵؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۲۶).

۱. مراد نهی صفوان جمال توسط امام کاظم علیه السلام است که شترهایش را برای حج به هارون کرایه می‌داد (طوسی، اختیار معرفة الرجال (کشی)، ش ۸۲۸، ص ۴۴۰ و ۴۴۱؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۷۶) که این تاکتیک را مبارزه منفی می‌توان نامند، نه بی‌پروایی چنان که مدرسی گمان کرده است.

۲. ر. ک: طوسی، اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، ص ۲۵۸ - ۲۶۲ و ۲۷۰ و ۲۷۱، ش ۴۷۷ و ۴۸۸. در روایاتی از موسی بن جعفر علیه السلام و امام رضا علیه السلام آمده که یکی از

۱۶. انکار پیشینه خمس پیش از عصر امام هادی (پاراگراف صفحه ۴۴ تا آخر ص ۴۵)

کتاب):

متن کتاب: از وجوهی که اکنون دیگر به صورت منظم برای ناحیه ارسال می‌شد خمس. نوعی مالیات بر درآمد که در فقه شیعه به مأخذ بیست درصد شامل درآمد خالص سالانه می‌شود. بود. امامان نخستین شیعه، تا روزگار امام باقر^۱ و امام صادق^۲ این مالیات را از پیروان خود نمی‌ستاندند. اعتقاد عمومی بر آن بود که این مالیات را قائم آل محمد پس از آنکه دولت حق را تأسیس نماید دریافت خواهد فرمود.^۳ در واقع، آن جایگزین مالیات رایج دولت جور خواهد بود نه علاوه بر آن. دریافت منظم و سیستماتیک این مالیات به عنوان یک فریضه مالی همگانی^۴ ظاهراً از سال ۲۲۰ هجری آغاز شد که امام

علل گرفتاری و شهادت امام کاظم علیه السلام همین مناظره هشام بود (طوسی، اختیار معرفه الرجال (رجال کشی)، ص ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۹، ش ۴۸۳ و ۴۹۶ و ۴۹۸).
۱. کافی ۵۴۴: ۱.

۲. کافی ۴۰۸: ۱ / تهذیب ۱۳۸: ۴، ۱۴۳ و ۱۴۴.

۳. نگاه کنید به کافی ۴۰۸: ۱ / تهذیب ۱۴۴: ۴. همچنین به غیبت نعمانی: ۲۳۷ و عقد الدرر سلمی: ۴۰. برای ذهنیت تقابل میان حقوق و مسئولیت‌ها که در ورای این فکر وجود داشته است نگاه کنید به کافی ۲۲۴۰۸ که در آن از قول جناب اسماعیل فرزند حضرت صادق علیه السلام آمده است: «ان لکم علینا لحقاً کحقنا علیکم... والله ما انتم إلینا بحقوقنا أسرع متالیکم» (نیز ببینید مقاتل الطالبیین: ۳۷۵).

۴. در برخی روایات آمده است که امام کاظم علیه السلام نیز به پیروان خود دستور داد که آن را بپردازند (کافی ۵۴۸ - ۵۴۷: ۱). با این همه، روایت اشاره شده در بالا از حضرت جواد علیه السلام به خوبی نشان می‌دهد که آن مالیات تا سال ۲۲۰ به شکل منظم و همگانی از جامعه شیعه دریافت نمی‌شد و منظور ما در متن بالا نیز همین نکته است.

جواد علیه‌السلام به وکلای مالی خود در بلاد دستور فرمود از چند رقم درآمد مشخص که در سندی مکتوب تشریح شده است مطالبه خمس کنند.^۱ در آن سند امام تأکید فرمود که ایشان خمس را تنها در همان سال که از قضا سال آخر زندگانی آن حضرت بود به دلیلی که مایل به ذکر آن نبودند (امکان نیاز مالی برخی افراد خاندان پیامبر در آن سال‌ها) خواهد ستاند. از اسناد تاریخی برمی‌آید که پس از این در سال‌های آخر امامت حضرت امام هادی علیه‌السلام مسأله دریافت خمس به شکل منظم و مرتب با تشکیلات دقیق و متین توسط وکلای امام در نواحی مختلف کشور اسلامی انجام می‌شده است.^۲

ائمه اطهار از روزگار امام صادق علیه‌السلام هدایای مالی از شیعیان خود قبول می‌فرمودند.^۳ در آغاز، این وجوه عمدتاً از این اقلام تشکیل می‌شد: زکات که بسیاری از شیعیان ترجیح می‌دادند به امام بپردازند،^۴ صدقات و نذورات، موقوفات و هدایای عادی.^۵ در زمان امام صادق شیعیان وجوه مالی خود را شخصاً به امام یا خدمتکاران

۱. تهذیب ۱: ۱۴۱. ۴. همچنین نگاه کنید به مناقب ابن شهر آشوب ۳: ۳۸۹. ۴.

۲. نگاه کنید به وسائل الشیعه ۶: ۳۴۸-۳۴۹ و نقل‌های آن از مآخذ اصلی و مقدم.

۳. برای امتناع امام باقر علیه‌السلام از دریافت هدایای مالی پیروان خود نگاه کنید به غیبت نعمانی: ۲۳۷ (و عقد الدرر سلمی: ۴۰). برای قبول و پذیرفتن گاه‌به‌گاهی امام صادق علیه‌السلام نسبت به آن وجوه نگاه کنید به بصائر الدرجات: ۹۹/ کافی ۲: ۵۱۲/ عیون المعجزات: ۸۷/ الخرائج والجرائع: ۷۷۷: ۲.

۴. تهذیب ۴: ۶۰ و ۹۱.

۵. نگاه کنید برای موارد این‌ها به کافی ۵۳۸-۵۳۷: ۱/ رجال کشی: ۴۳۴/ تهذیب ۹۱۰۴ و غیر اینها. برای دوره‌های بعد مراجعه کنید به کافی ۵۲۴: ۱ و ۵۴۸، ۴: ۳۱۰، ۳۸۰۷ و ۵۹ / هدایه خصیصی: ۳۴۲ / لا یحضره الفقیه ۴: ۴۴۲، ۲، ۴: ۲۳۲ و ۲۳۷ / کمال الدین: ۴۹۸، ۵۰۱، ۵۲۲/ تاریخ قم: ۲۷۹ / تهذیب ۱۸۹: ۹ و ۱۹۵-۱۹۶، ۱۹۸، ۲۱۰ و ۲۴۲ / استبصار ۴: ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۹ و ۱۳۳ / غیبت شیخ: ۷۵، ۹۱ و ۲۲۵ / اثبات الوصیه:

خاص که عهده‌دار امور منزل ایشان بودند پرداخت می‌کردند. در سال ۱۶۷ منصور خلیفه عباسی دستور داد امام صادق علیه‌السلام را به دربار خلافت بیاورند و در آنجا ایشان را در موارد متعددی به بازخواست کشید از جمله اینکه مردم عراق وی را به‌عنوان امام پذیرفته و زکات خود را به او می‌پردازند.^۱ بر اساس روایت دیگر او امام را متهم کرد که از پیروان خود خراج دریافت می‌کند که امام این تهمت را تکذیب نموده و اشاره فرمود که آنچه شیعیان برای حضرتشان می‌آورند هدایای شخصی آنان است نه خراج دولتی.^۲ در زمان امام صادق علیه‌السلام تشکیلات وکالت هنوز ایجاد نشده و به نظر نمی‌رسد امام، کسی را به‌عنوان وکیل در اخذ مالیات برای این کار نصب فرموده باشد.^۳ نظام وکالت نخست به‌وسیله امام کاظم بنیادگذاری شد.

پاسخ: به هیچ وجه این‌گونه نیست که خمس دادن در جامعه شیعه، از سال

۲۴۷ / بحار الانوار ۱۸۵: ۵۰، ۲۹: ۵۱.

۱. مطالب السؤل ابن طلحه: ۸۲.

۲. بحار الانوار ۱۸۷: ۴۷. همین اتهام بعداً علیه امام کاظم هم در دوره امامت حضرتش مطرح شد.

نگاه کنید به رجال کشی: ۲۶۵ / عیون اخبار الرضا ۸۱: ۱

۳. در غیبت شیخ: ۲۱۰ گفته می‌شود که نصرین قابوس لخمی و عبدالرحمن بن حجاج به‌عنوان وکلای امام صادق علیه‌السلام فعالیت می‌کرده‌اند، مع‌ذلک در مآخذ اولیه شیعه مستندی برای این گفته دیده نمی‌شود. عبدالرحمن بن حجاج بعدها وکیل امام کاظم علیه‌السلام بوده و شاید همین، منشأ انتساب فوق شده باشد (نگاه کنید به قرب الإنسان حمیری: ۱۹۱ / رجال کشی: ۴۳۱). در این منبع اخیر: ۲۶۵ و ۲۶۹ دیده می‌شود که امام کاظم به‌وسیله عبدالرحمن بن حجاج پیمای برای یکی دیگر از هواداران خود فرستاده است که نشانه نزدیک بودن او به ایشان و اعتماد امام به او برای واگذاری این‌گونه مأموریت‌هاست). بر اساس نقل دیگر (کافی: ۴۴۶ / ۶ / مهج الدعوات: ۱۹۸) معلی بن خنیس خدمتکار امام صادق هم وجوه مالی مربوط به آن حضرت را از شیعیان دریافت می‌کرده است. روشن است که این با مفهوم وکیل و وکالت به صورتی که بعداً در جامعه شیعه وجود یافت فرق دارد.

۲۲۰ هجری به بعد مرسوم گشته و از آن تاریخ اخذ شده باشد، بلکه دریافت خمس توسط امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام از مسلمات فقه شیعه است. در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده که امام باقر علیه السلام خمس را به شیعیان بخشیده^۱ که ظاهراً به سبب فقر و تنگدستی شیعیان بوده است.^۲ در اینجا به تعدادی از احادیث در این باره اشاره می شود:

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۴۶ و ۵۴۷.

۲. کمیت شاعر نیز در شعری بنی امیه را به سبب فقر و گرسنگی شیعیان، این گونه مخاطب قرار می دهد: ای سیاستمدارانی که حکومت را به چنگ آورده و سخنوران توانابید، به این سؤال ها من جواب گویند: ما و شما اهل کتاب (قرآن) هستیم، پس بر اساس قرآن بیایید به حق و عدالت قضاوت کنیم. چگونه و از کجا میان ما و شما این قدر فاصله هست که شما چاق می شوید و ما لاغر؟! (تسمنون و نهزل) کمیت در شعری دیگر به سبب سیاست های اقتصادی بنی امیه، آن ها را نفرین می کند و چنین می سرايد: بنی امیه هر کجا که باشند به آنان این پیام مرا برسان، هر چند که از شمشیر هندی و آبدیده آن ها بررسی: اف بر روزگاری که من در آن زندگی می کنم و هر جا که باشند، مرا مطیع شما کرده است، خداوند گرسنه بدارد کسانی را که شما سیر کردید و سیر کنند کسانی را که با ستم شما به گرسنگی گرفتار شدند! (ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ج ۱۷، ص ۱۳؛ جاحظ، البیان و التبيين، ج ۳، ص ۲۳۷؛ زمخشری، ربيع الابرار، ج ۳، ص ۱۵۸؛ ابن اعثم، الفتوح، ج ۸، ص ۲۷۵؛ دیوان کمیت بن زید الاسدی، ج ۱، ص ۵۷ و ج ۲، ص ۲۲۴). عمر بن عبدالعزیز (۹۹ - ۱۰۱ق) برای سامان دادن به اوضاع عراق، طی نامه ای به والی عراق، عبدالحمید بن عبدالرحمن، او را به مدارا با مردم و اتخاذ تصمیماتی برای بهبود وضع اقتصادی آن ها مکلف می کند و می نویسد: بر اثر ظلم حکام، مردم کوفه گرفتاری ها و مصیبت هایی را متحمل شده اند (بلاذری، انساب الاشراف، ج ۸، ص ۱۴۷؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۰۵؛ ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۵، ص ۲۹۴؛ تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۵۶۹؛ ابن اثیر، الكامل، ج ۵، ص ۶۱). البته سیاست فقیر نگه داشتن مردم و شیعه در زمان خلافت عباسیان نیز پیگیری شد (ابن واضح، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۸۷؛ گوستاو لوبون، تاریخ تمدن اسلام و عرب، ص ۲۰۵ و ص ۲۱).

یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام می گوید: مقداری مال نزد امام صادق علیه السلام بردم و با خود فکر می کردم که چه مقدار از آن مال را به آن حضرت بدهم وقتی که به خدمتش رسیدم، غلامی را صدا کرد و طشتی در آن طرف خانه بود. به غلام فرمود آن طشت را بیاورد. مشغول حرف زدن شد، تا اینکه طشت آورده شد. دینارها از لبه های طشت ریختند، تا اینکه میان من و او حایل شدند. آنگاه متوجه من شد و فرمود: آیا خیال می کنیدی که ما به آنچه در دست شماست محتاج هستیم؟ ما آن ها را می گیریم تا شما را پاک نماییم!^۱

هدف عباسیان این بود که مردم نیازمند و گرسنه باشند تا همواره به فکر سیر کردن شکم خود بوده، مجال اندیشه در مسائل دیگر را نداشته باشند و برای تامین هزینه های ضروری خود، دست نیاز به سوی دولتمردان دراز کنند و در نهایت مطیع و فرمان بردار آنان باشند؛ منصور خلیفه عباسی در آستانه سفر به حج در سال ۱۵۸ فرزندش مهدی را فراخواند و درباره امور مربوط به خود و خانواده اش و مسلمانان سفارش هایی به وی کرد و دستورات لازم را داد. در میان سفارش هایش به فرزندش، بر این نکته تأکید کرد که تا زمان مرگ وی در هیچ یک از خزانه های مملکتی را نگشاید؛ زیرا موجودی نقدینگی آن ها به حدی است که چنانچه از سوی مردم تا ده سال هیچ گونه خراج و مالیاتی پرداخت نشود برای اداره کشور در طول این مدت کفایت می کند (ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۱۰، ص ۱۳۰). اموال و غنایم سرزمین های مفتوحه صرف عیاشی و خوشگذرانی و لهو و لعب خلیفه عباسی و اطرافیان او می شد (جاحظ، المحاسن والاضداد، ص ۳۳۱ و ۳۳۲؛ ابن عبدربه، العقد الفرید، ج ۸، ص ۱۰۹ - ۱۱۱؛ ابن اعثم، الفتح، ج ۸، ص ۳۹۵؛ مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۶۳ و ج ۴، ص ۲۲۵؛ سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۲۹۵؛ جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ج ۵، ص ۱۳۷). نمونه های آن در اشرافیت هارون الرشید و صله های هنگفت به مغنیان و شاعرها و خوراک و پوشاک مسرفانه دربار او و مأمون و معتصم و کاخ دارالسلام هارون است (ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ج ۴، ص ۲۸۸ و ۲۸۹ و ج ۵، ص ۱۹۲ و ج ۷، ص ۷۲ و ج ۱۸، ص ۴۱۱ و ۴۲۲ و ج ۲۳، ص ۵ و ۶؛ ابن قتیبه دینوری، عیون الاخبار، ج ۳، ص ۳۲۱؛ نویری، نهایه الارب، ج ۲، ص ۱۲۷).

۱. قطب راوندی، الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۶۱۴.

عبیدالله بن علی حلبی از امام صادق علیه السلام از گنج پرسید که امام فرمود: در آن خمس است، از معادن پرسید که چه چیزی در آن واجب است، فرمود: خمس، از مس و آهن پرسید که چه در آن واجب است، فرمود: مانند آنچه که از معادن طلا و نقره گرفته می شود.^۱

از امام کاظم علیه السلام درباره آنچه مانند لؤلؤ، یاقوت و زبرجد از دریا استخراج می شود از معادن طلا و نقره پرسیده شده که آیا زکات دارد، فرمود: وقتی قیمتشان به اندازه درهم شود در آن ها خمس است.^۲ چنان که علی بن یقطين به واسطه دو تن از شیعیان برای امام کاظم علیه السلام، خمس ارسال کرد.^۳ شیخ مفید نیز در الارشاد می نویسد: علی بن یقطين مقدار زیادی لباس را نزد امام موسی بن جعفر علیه السلام فرستاد و در میان آن ها پیراهنی را که هارون به وی داده بود و مقداری از مال خود را که هر ساله بر حسب معمول از خمس مال برای آن جناب می فرستاد، بر آن ها افزود. چون آن مال و لباس ها به دست امام علیه السلام رسید همه را پذیرفت، اما آن پیراهن مخصوص را به علی بن یقطين بازگرداند.... کسی به سعایت از علی بن یقطين پرداخت و گفت: این مرد معتقد به امامت موسی بن جعفر علیه السلام است و هر ساله خمس مال خود را نزد او می فرستد.^۴ همچنین در گزارش دیگری شیخ صدوق می نویسد: یحیی برمکی با سعایت از جعفر بن محمد بن اشعث (شیعی) به هارون عباسی گفت: هر مالی که از جایی به جعفر برسد، خمس آن را برای موسی بن جعفر علیه السلام می فرستد و شک ندارم که در مورد این بیست هزار دینار که شما دستور دادید به او بدهند نیز

۱. شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳۹.

۲. همان.

۳. طوسی، اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، ج ۱، ش ۸۲۱ و ۸۲۴، ص ۴۳۶ و ۴۳۷ و ص ۴۳۵.

۴. الارشاد، ج ۲، ص ۲۲۶. همچنین ر. ک: قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۳۳۴؛

فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ج ۱، ص ۴۸۵.

همین کار را کرده است.^۱

البته آنمه اطهار علیهم السلام دریافت خمس از جانب خودشان را در مقابل دستگاه خلافت و جاسوسان آن مخفی و کتمان کرده و در این زمینه تقیه می کردند؛ به خاطر اینکه خلفا، اخذ خمس را از شئون دستگاه خلافت می دانستند؛ نقل شده که وقتی خبر فرستادن اموال از سوی شیعیان عراق به امام صادق علیه السلام، به منصور خلیفه عباسی رسید، این کار موجب شد امام صادق علیه السلام از سوی منصور تهدید شود.^۲ همچنین طبق گزارش ابن شهر آشوب، امام صادق علیه السلام از سوی برخی از زیدیه به جهت دریافت وجوهات شیعیان، مورد حمله قرار گرفت.^۳ یونس بن عمار از همسایه قریشی خود نزد امام صادق علیه السلام شکایت کرد که وی هر جا می روم جار می زند که این رافضی اموالش را برای جعفر بن محمد علیه السلام می فرستد.^۴ زمانی که هارون به دلیل اهمیت و فراوانی سرازیر شدن خمس از اطراف و اکناف قلمروی اسلامی به سوی موسی بن جعفر علیه السلام، ایشان را احضار کرده بود، درباره خمس و اهل آن پرسید که امام علیه السلام به او فرمود: تا به حال هیچ کدام از خلفا و سلاطین بنی امیه و بنی عباس از آن سخن به میان نیاورده اند و تو نیز از من درباره آن نپرس! امام علیه السلام می دانست که نیت هارون از این سؤال اینست که از امام علیه السلام بر حق دریافت خمس توسط وی اعتراف بگیرد که امام علیه السلام تقیه کرده و جواب وی را نداد. هارون نیز امام علیه السلام را تهدید کرد که اگر از این به بعد پرده از این امر و راز برداشته شود، از جانب من ایمن و

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۷۱.

۲. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۳۰۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۸۷.

۳. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۲۵.

۴. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۵۱۲.

در امان نخواهی بود!^۱ و امام رضا علیه السلام برای جمع آوری خمس، به برخی از شیعیان و موالیانش نامه نوشت.^۲ یکی از تجار فارس که از پیروان امام رضا علیه السلام بود، به آن حضرت نامه نوشت و درباره خمس اجازه خواست.^۳ جماعتی از خراسان خدمت امام رضا علیه السلام رسیدند و درخواست کردند که ایشان را از پرداخت خمس معاف دارد، امام فرمود: «این چه نیرنگی است؟! به زبان خود با ما اظهار دوستی و اخلاص می کنید و حق را که خدا برای ما قرار داده و ما را برای آن، و آن خمس است، از ما دریغ می دارید! هیچ یک از شما را معاف نمی داریم.»^۴

گاهی عنوان خمس در گزارش ها نیامده و عناوینی چون اموال، وجوهات و حتی

۱. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۴۰۵.

۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۴۷، ح ۲۴ و ۲۵؛ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۴۲، ح ۱۶۵۲؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۴۰ و ۱۳۹، ح ۱۷. (... فی التوقعات الرضا الی ابراهیم بن محمد الهمدانی ان الخمس بعد المنونة).

۳. کتب رجل من تجار فارس من بعض موالی ابي الحسن الرضا علیه السلام یسأله الإذن فی الخمس فکتب الیه بسم الله الرحمن الرحیم * إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ کَرِیمٌ ضَمِنَ عَلَی الْعَمَلِ الثَّوَابَ وَعَلَی الضَّیْقِ الْهَمَّ - لَا یَحِلُّ مَالٌ إِلَّا مِنْ وَجْهِ أَحَلَّهُ اللَّهُ وَإِنَّ الْخُمْسَ عَوْنًا عَلَی دِینِنَا وَعَلَی عِیَالَتِنَا وَعَلَی مَوَالِنَا وَمَا نَبْذَلُهُ وَنَشْتَرِی مِنْ أَعْرَاضِنَا مَتْنٌ نَخَافُ سَطْوَتَهُ فَلَا تَزُووهُ عَنَّا وَلَا تَحْرَمُوا أَنْفُسَکُمْ دَعَاؤَنَا مَا قَدَرْتُمْ عَلَیهِ فَإِنَّ إِخْرَاجَهُ مِفْتَاحُ رِزْقِکُمْ وَتَمْحِیصُ ذُنُوبِکُمْ وَمَا تَهْدُونَ لِأَنْفُسَکُمْ لَیْسَ بِفَاقَتِکُمْ وَالْمُسْلِمُ مَنْ یَغِی لَئِلهُ بِمَا عَهِدَ إِلَیهِ وَلَیْسَ الْمُسْلِمُ مَنْ أَجَابَ بِاللَّسَانِ وَخَالَفَ بِالْقَلْبِ وَالسَّلَامُ (کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۴۷ - ۵۴۸؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۴۰).

۴. قدم قوم من خراسان علی ابي الحسن الرضا علیه السلام فسألوه أن یجعلهم فی حلٍّ من الخمس فقال ما أمحل هذا تمحضوناً بالمودة بالستکم وتزورون عَنَّا حَقًّا جَعَلَهُ اللَّهُ لَنَا وَجَعَلْنَا لَهُ وَهُوَ الْخُمْسُ لَا نَجْعَلُ لَا نَجْعَلُ لَا نَجْعَلُ لِأَحَدٍ مِنْکُمْ فِی حَلٍّ. (کلینی، همان، ص ۵۴۸؛ طوسی، همان).

زکات آمده، ولی معلوم است که منظور همان خمس است.^۱ چنان که گروهی از اشاعته (از نسل اشعث بن قیس) زکات اموالشان را به دو تن از وکلای امام کاظم علیه السلام در کوفه تحویل دادند.^۲ نیز داوود بن زُربی اموال خود را تقدیم امام کاظم علیه السلام نمود.^۳ در گزارشی از ابن شهر آشوب در مناقب آمده است که شیعیان نیشابور سی هزار دینار و پنجاه هزار درهم و مقداری لباس برای امام کاظم علیه السلام ارسال کردند.^۴ حسین بن محمد بن عمر بن یزید از عموی خود نقل کرد که گفت: ابتدای پیدایش مذهب واقفه این بود که نزد اشعث‌ها (خاندان ثروتمندی از شیعیان) از زکات مالشان و سایر پول‌هایی که واجب بود، بپردازند، سی هزار دینار جمع شد و آن‌ها این پول را به دو وکیل موسی بن جعفر علیه السلام در کوفه یکی به نام حیان سراج و مرد دیگری که با او بود، دادند. در آن زمان امام کاظم علیه السلام زندانی بود و آن‌ها از این فرصت استفاده کرده و با این پول خانه‌ها خریدند و معامله می‌کردند. و هنگامی که از شهادت امام علیه السلام خبردار شدند، مرگ امام علیه السلام را انکار کردند و در بین مردم منتشر کردند که او نخواهد مرد، چون قائم است! گروهی نیز بر سخن آن‌ها اعتماد کردند تا بین مردم این‌گونه مشهور شد. موقع مرگ آن‌ها که رسید، وصیت کردند که آن مال را به وارث موسی بن جعفر علیه السلام بپردازند، شیعیان فهمیدند که این کار آن‌ها از روی طمع در تصاحب اموال و وجوهات شیعیان بوده است.^۵

۱. نوری همدانی، خمس، ص ۶۰۳.

۲. طوسی، اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، ص ۴۵۹.

۳. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۱۰.

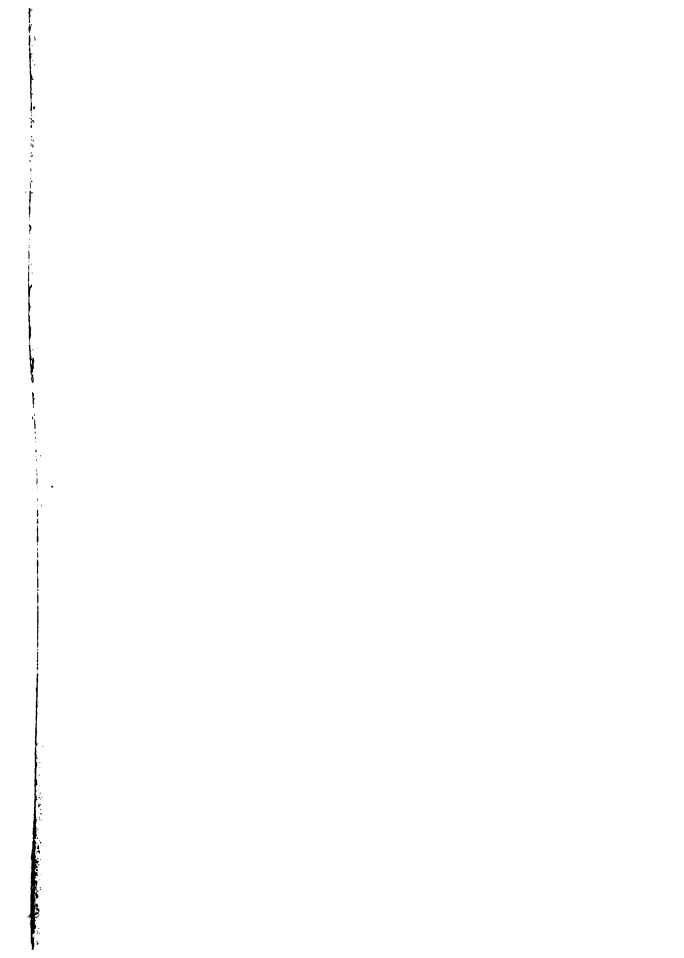
۴. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۹۱.

۵. طوسی، اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، ص ۴۵۹ و ۴۶۰، ش ۸۷۱؛ حسین صابری،

تاریخ فرق اسلامی، ج ۲، ص ۳۰۳.

فصل سوم

نقد بخش دوم



۱۷. داستان نفوذ مفوضه از زمان امام صادق علیه السلام به بعد (از ص ۶۱ تا ۱۰۷):

متن کتاب: در دهه های سوم و چهارم قرن دوم هجری، در دوره زندگی و امامت امام صادق علیه السلام، گروه دیگری از غلات در جامعه شیعه پدیدار شدند. این گروه به بسیاری از نظریات و عقاید گروه اکنون تقریباً ناپدید شده کیسانیه که خود را دنباله رو آنان می دانستند^۱. علاقه مند بوده و از آن جانب داری می کردند، از جمله به پیروی آنان، ائمه آل محمد را موجوداتی فوق بشری می خواندند^۲ که دارای علم نامحدود از جمله علم بر غیب^۳ و قدرت تصرف در کائنات بودند. این گروه جدید از غلات، پیامبر و ائمه را خدا نمی خواندند بلکه معتقد بودند که خداوند، کار جهان از خلق و رزق و اختیار تشریع احکام را به آنان تفویض فرموده است. نتیجتاً پیامبر و ائمه عملاً تمام کارهایی را که خداوند باید انجام دهد، انجام می دهند با این فرق که قدرت خدا اصلی و قدرت آنان

۱. این نکته مثلاً از این روایت که این گروه به امام صادق نسبت داده اند به خوبی روشن می شود: «ما زال سرنا مکتومة حتی صار فی ید ولد (کذا) کیسان فتحذثوا به فی الطرق والقری» کافی (۲۲۳: ۱). متفاهم از این عبارت آن است که کیسانیه بر اسرار الهی دست یافته و آن را افشا کرده بودند و آنچه این گروه جدید از غلات می گفتند همان اسرار الهی بود که کیسانیه افشا کرده بودند.

۲. برای تفصیلی مطلب به کتاب کیسانیه فی التاریخ والادب: ۲۳۸ - ۲۶۱ مراجعه کنید.

۳. فرق الشیعه: ۴۹ و ۵۱ و ۶۵ / المقالات والفرق: ۳۹ و ۴۱ / ملل و نحل شهرستانی ۱۷۰: ۱.

همچنین تاریخ طبری ۱۶۹: ۷.

تبعی و فرعی است.... اصول اعتقادی مفوضه شکل تکامل یافته عقائد غلات صدر اول بود. چنین به نظر می‌رسد که جریان فکری مفوضه پیوندی نامبارک از دو نظریه غالبانه از غلات کیسانی در اوایل قرن دوم بوده است.^۱ نظریه اول، نظریه حلول روح خداوند یا نور او در جسم پیامبر و ائمه بود. غلات قرن اول، پیامبر یا ائمه را به طور ساده: خدا و تجسم تمام هویت الهی می‌دانستند^۲ اما بنابر این نظر متأخرتر، امام مظهر بخشی از روح خدا یا محل استقرار اخگری از نور الهی بود که از آدم از طریق سلسله‌ای از پیامبران به آنان رسیده بود.... مذهب مفوضه که اندکی پس از کشته شدن ابوالخطاب، توسط یکی از هواداران پیشین او:^۳ مفضل بن عمر جعفری صیرفی (متوفی پیش از ۱۷۹)^۴ بنیاد نهاده شد به شکل روشن، صورت متطورتری از همان فکر بود.^۵

مفوضه معتقد بودند که پیامبر و ائمه، اولین و تنها مخلوقات^۶ هستند که

۱. رجوع شود درباره مبدأ و سیر این تحول فکری به کتاب الکیسانیة فی التاریخ والادب: ۲۴۶،

۲۴۸ و ۲۵۰-۲۵۳.

۲. نگاه کنید به معنی قاضی عبدالجبار ۲۰ (قسمت اول): ۱۳.

۳. رجال کشی: ۳۲۱ و ۳۲۴.

۴. همان.

۵. رجوع کنید به رجال کشی: ۳۲۴-۳۲۵. به همین دلیل است که ابوالحسن اشعری در

مقالات الاسلامیین خود ۷۹: ۱ مفوضه را از تقسیمات و فروع خطاییه می‌شمارد که تنها فرق آنان با سایرین در این بود که وقتی امام صادق علیه‌السلام ابوالخطاب را لعن فرموده و از وی تبری کرد از شخص او کناره گرفتند ولی همان افکار و عقاید وی را ادامه دادند.

۶. المقالات والفرق: ۶۱۰۶۰ / تصحیح الاعتقاد شیخ مفید: ۱۱۲. به طور دقیق‌تر، اولین و تنها مخلوق مستقیم خدا را یک هویت واحد و یک موجود کامل واحد (به تعبیر برخی از آنان: حقیقت محمدیه «کتاب الشجرة ابو تمام، ذیل فرقة طیاریه غلات» می‌دانستند که سپس در

مستقیماً به دست قدرت حق، از ماده‌ای متفاوت با سایر بشر^۱ آفریده شدند. خداوند آنگاه قدرت و مسئولیت امور عالم خلقت را به ایشان واگذار فرمود پس هرچه در این جهان روی می‌دهد از آنان است.^۲ ... پس از درگذشت او (مفضل)، ابوجعفر محمد بن سنان زاهری (متوفی ۲۲۰)^۳ جانشین او شد^۴ و این طرز تفکر در جامعه شیعه آن دوره

عالم به اشکال مختلف (نخست در صورت پیامبران و سپس در صورت امام علی و فاطمه زهرا و انمه هدی از نسل آن دو متجلی شد (المقالات والفرق: ۶۰-۶۱). حافظ رجب بررسی در مشارق انوار الیقین: ۲۵۸ از شخصی به نام جالوت قمی نام می‌برد که می‌گفت امام، انسان کامل و تجلی ذات الهی است. گفته اینان آن بود که صادر اول، تمام کمالات خدا را در مقام تنزل جز کمال قیام به ذات داراست. پس صادر اول، مظهر جمیع اسماء و صفات الهی است جز اسم قیوم که قابل تنزل نبود زیرا تنها خداست که قائم به ذات است و همه چیز دیگر به او محتاج است. بدین ترتیب در مقامات وجود، پیامبر، فاطمه زهرا و انمه دوازده‌گانه (یا به تعبیر مفوضه: «سلسله محمدین») تقدم وجودی بر جمیع ماسوا دارند. بعضی از مفوضه این مقام را مقام مشیت می‌خواندند که نخستین جلوه حق در مقام ظهور بود. پس معصومین چهارده‌گانه، تجسم «مشیت خداوند هستند یعنی آنچه خدا می‌خواهد در شکل کارهایی که آنان می‌کنند مجسم می‌شود. شرح این عقاید (هرچند به صورت متفرق) در بسیاری منابع کلامی آمده است مانند مغنی قاضی عبدالجبار ۲۰ (قسمت اول): ۱۳ و مشارق انوار الیقین ۳۸-۳۲ و ۴۵-۴۷.

۱. رجوع شود به روایاتی که مفوضه در این باب نقل کرده‌اند در منابعی مثل تفسیر عیاشی ۳۷۴: ۱ / بصائر الدرجات: ۱۴-۲۰ / کافی ۳۸۷: ۱ / هدایه خصبی: ۳۵۴ / خصال: ۴۲۸ / امالی شیخ

۳۱۵: ۱. همچنین مقاله کالبرگ درباره «امام و جامعه در دوره پیش از غیبت»: ۳۱.

۲. بصائر الدرجات: ۱۵۲ / المقالات والفرق: ۶۱ / مغنی قاضی عبدالجبار ۲۰ (قسمت اول): ۱۳.

۳. درباره این شخص، در منابع خارجی به کتاب هالم درباره باطنی‌گری اسلامی (به زبان

آلمانی): ۲۴۲-۲۴۳ رجوع شود.

۴. نگاه کنید به رجال کشی: ۵۰۸-۵۰۹.

هواداران بسیار یافت. چند دهه بعد در اواسط قرن سوم، محمد بن نصیر نمیری^۱ از دانشمندان برجسته بصره^۲ و از پیروان مفضل و محمد بن سنان. مکتب آن دو را با افزودن عقاید باطنی دیگر در باب حلول و تناسخ به صورت اولیه خطابی آن بازگرداند.^۳ اما قسمت اعظم مفوضه از پیوستن به این مذهب جدید. و به معنایی احیا شده. خودداری کرده و تا پایان دوره ائمه که مورد بحث ما در این فصل است همچنان در صفوف شیعه امامیه باقی ماندند.

از همان زمان که گرایش‌های غالیانه به جامعه شیعه امامی رخنه کرده و اندک‌اندک برخی از شیعیان را به خود جلب می‌نمود بسیاری از شیعیان و اصحاب ائمه اطهار به شدت با نسبت هرگونه صفات فوق بشری به آنان مخالف بوده و بر این نکته تأکید می‌کردند که آنان فقط دانشمندانی پرهیزکار (علماء ابرار) بوده‌اند....

در میان این دو نظریه، سرانجام نظریه دوم که نوعی حالت فوق طبیعی و خارق‌العاده به این مورد می‌داد جاذبه بیشتری در جامعه شیعه یافت و مورد قبول بخش بزرگ‌تری از شیعیان قرار گرفت و این به شکل مؤثری به جا افتادن و پذیرش بسیاری از عقاید و تحلیلات غلات و مفوضه درباره طبیعت فوق بشری ائمه کمک کرد

۱. درباره این شخص نگاه کنید به فرق الشیعه: ۱۰۲-۱۰۳ / المقالات والفرق: ۱۰۰-۱۰۱ / رجال کشی: ۵۲۰-۵۲۱ / تاریخ الاثمه ابن ابی الثلج: ۱۴۹ / هدایة خصیسی: ۳۲۳، ۳۳۸، ۳۶۷ و ۳۹۵.

۲. رجال ابن الغضائری ۶۲۰۶-۶۳ که می‌گوید: «کان من أفضل أهل البصرة علماء».

۳. نصیریه خود به این حقیقت واقف و معترفند و در آثار خود از ابو الخطاب با تجلیل و حرمت بسیار نام می‌برند. در واقع باید گفت که خطابی، مخمسه و نصیریه عملاً جریان فکری واحد بوده‌اند.

چه اذهان را برای قبول چنان سخنان آماده می‌نمود. از این پس^۱ مفوضه به گونه تحسین‌انگیزی تمام نیروی خود را صرف نشر آثار و افکار خود که اکنون شامل مجموعه بزرگی از روایات و احادیث بود، نمودند. این مجموعه را عمدتاً منقولاتی تشکیل می‌داد که مفضل جعفری و یاران و پیروان او در قرن پیش‌تر به عنوان روایت از امام صادق و سپس امام کاظم برای دیگران نقل کرده بودند....

تمام قرن سوم هجری به این‌گونه صحنه تلاش و کوشش خستگی‌ناپذیر مفوضه بود که برای آنان دوره پربار و موفق نیز بود زیرا در این قرن آثار غلات به طور عموم، و به خصوص آثار مفوضه، شکوفایی فراوان یافت.^۲

دانشمندان و راویان حدیث مدرسه قم که در آن دوره، مرکز اصلی و عمده علمی شیعه بود به شدت نسبت به بسط و رخنه افکار و آثار مفوضه عکس‌العمل نشان می‌دادند. آنان نیز با تمام قوا می‌کوشیدند جلوی سیل عظیم ادبیات غلات را که به سرعت گسترش می‌یافت بگیرند.^۳ در برابر تلاش‌های علمای قم، مفوضه هم طبیعتاً بی‌کار ننشستند و آنان و سایر شیعیان معتدل را مقصره خواندند.

پاسخ: مؤلف در بخش دوم غلو، تقصیر و راه میانه از صفحه ۵۷ تا صفحه ۱۰۷ در مورد جریان غلو و تقصیر در قرن دوم سخن گفته است؛ ایشان بعد از بیان مختصری درباره شکل‌گیری دوباره غلات توسط ابوالخطاب و تشعب آن به شعبه‌های مختلف و اینکه همه به خدایی امام صادق علیه‌السلام قائل شدند، سخن را به سمت مفوضه

۱. درباره وضع جامعه شیعه اندکی پیش از این، و اختلافات میان شیعیان بر سر این موضوعات

در اوایل قرن سوم، نگاه کنید به کافی ۴۴۱: ۱.

۲. ص ۸۲ کتاب.

۳. ص ۸۳ کتاب.

کشانده و آنان را تا پایان قرن چهارم ادامه‌دهنده راه همان غلات ملحد به شمار آورده است، با این فرق که آنان ائمه را دیگر خدا نمی‌دانستند و می‌گفتند که خدا ابتدا آنان را خلق کرده و بعداً امر خلق و رزق مخلوقات را به آنان واگذار کرده است و این را جریانی دانسته که علاوه بر واگذاری خلق و رزق به آن‌ها، همواره اوصاف فوق بشری چون علم غیب و علم به گذشته و آینده، قدرت تصرف در کائنات و اظهار معجزه، دانستن انواع زبان‌ها، دانستن زبان حیوانات، واجب‌الاطاعه بودن و اطلاع از ضمائر افراد را به ائمه علیهم‌السلام نسبت داده‌اند، که نماینده این‌ها مفضل بن عمر و بعد از او محمد بن سنان بوده‌اند. در مقابل از جریانی معتدل سخن به میان آورده که ائمه را تنها مرجع علم پیامبر می‌دانستند که مفوضه آنان را مقصره می‌خواندند و در آن زمان نماینده آن‌ها ابن ابی یغفور بوده و بعدها علمای قم دنبال کار آنان را گرفتند، ولی در نهایت جانب مفوضه تقویت شد و آنچه را که دوست داشتند، وارد میراث شیعه کردند.

اینکه در زمان امام صادق علیه‌السلام غلاتی بودند از جمله ابوالخطاب و همراه هفتاد نفر از پیروانش توسط نیروهای عباسی کشته شدند و باقی‌مانده آن‌ها طبق تصریح نوبختی و سعد بن عبدالله اشعری به محمد بن اسماعیل نوه امام صادق علیه‌السلام پیوستند و از جامعه شیعه جدا شدند.^۱ و تا زمان نوبختی و اشعری که اواخر قرن سوم می‌باشد، به قرامطه موسوم شدند.^۲ البته مبارزه ائمه با غلات درست است،

۱. فرق الشیعه، ص ۷۲؛ المقالات و الفرق، ص ۸۳ - ۸۶. همچنین ن. ک: مفید، الفصول المختاره، ص ۳۰۵؛ طبرسی، اعلام الوری، ص ۲۹۵.

۲. محمد بن اسماعیل هم در زمان امام کاظم علیه‌السلام از مدینه رفته و تا ده‌ها سال کسی از آن‌ها خبر نداشته است؛ لذا اسماعیلیان از آن‌ها به امامان مستور تعبیر می‌آورند. قرامطه از نیمه دوم قرن سوم ظاهر شده‌اند.

ولی غلات در آن زمان به این معنا نبود که نویسنده تصور کرده^۱ بلکه در همین احادیثی که مؤلف در مورد عقاید آنان آورده، حول محور پایین آوردن عظمت الهی است که دیگران را خدا دانسته و عظمت الهی را پایین می‌آورند.^۲

اما اینکه مفوضه‌ای باشند و بگویند خدا خلق و رزق مخلوقات را به ائمه واگذار کرده، نیز صحیح است و در منابع فرقه‌شناسی^۳ و رجالی^۴ و اعتقادی^۵ این مطلب آمده و در روایات بیشتر روی اعتقاد آن‌ها بر عدم شهادت امام حسین علیه‌السلام و ائمه ماضی

۱. مؤید این سخن گزارش سمعانی و اشعری از عقاید غالیانه است (المقالات والفرق، ص ۲۳۸؛ الانساب، ج ۵، ص ۳۵۷). همچنین ن. ک: محمد هادی گرامی، مقاله ملاحظات دربارۀ گفتن تقویض در نخستین سده‌های اسلامی، ص ۱۸۱ - ۲۱۰، فصلنامه امامت‌پژوهی، سال ۱، ش ۴.

۲. نمونه آن سؤال فتح بن یزید از امام هادی است که شبهاتی در مورد مقامات ائمه و منجر شدن آن به مقام ربوبی داشته که امام شبهات او را برطرف نمود (مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۲۳۵ و ۲۳۶؛ اربلی، کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۸۷).

۳. عبدالقاهر بغدادی، الفرق بین الفرق، ص ۲۲۵.

۴. در یک مورد در رجال کشی آمده که حجر بن زانده و عامر بن جذاعه از دی خدمت امام صادق رسیدند و به آن حضرت گفتند: مفضل بن عمر می‌گوید، که روزی‌های مردم را مقدر می‌کنید. حضرت فرمود: روزی ما را فقط خدا مقدر می‌کند (طوسی، اختیار معرفه الرجال (رجال کشی)، ص ۲۳۰).

۵. اعتقادات الإمامیه، ج ۲، ص ۱۳۳. والمفوضة صنف من الغلاة وقولهم الذي فارقوا به من سواهم من الغلاة اعترافهم بحدوث الأئمة وخلقهم ونفي القدم عنهم وإضافة الخلق والرزق مع ذلك إليهم ودعواهم أن الله سبحانه وتعالى تفرد بخلقهم خاصة وأنه فوض إليهم خلق العالم بما فيه وجميع الأفعال.

تأکید شده است.^۱ اما اینکه آنان تنها کسانی باشند که صفات فوق بشری را به ائمه نسبت دهند، این مطلب در هیچ منبع تاریخی نیامده است؛ لذا می‌توان گفت ایشان در این مورد بدون سند و مدرک سخن گفته و داستان‌سرایی کرده است. البته با شیوه خاص و به شکل بیان تاریخ و ظاهراً با اسناد و مدارکی که ربطی به مدعای ایشان ندارد. ایشان در ترسیم عقاید مفوضه تمام صفات فوق بشری درباره ائمه که کتاب‌های معتبر شیعی چون کافی، بصائر الدرجات، قرب الاسناد، کتاب‌های شیخ صدوق، الغیبه نعمانی، الامامه والتبصره پدر صدوق آمده، به مفوضه نسبت داده که سخنی تازه است و کسی پیش از ایشان چنین چیزی نگفته و مستند به گزارش تاریخی نیست. او این احادیث را ساخته مفضل بن عمر و محمد بن سنان دانسته و به‌طور کلی سیستم نقل روایات را در آن زمان نادیده گرفته، درحالی‌که نقل روایت در آن زمان بسیار دقیق بوده و روایت همواره سعی می‌کردند، روایات خودشان را از راوی قبلی و یا امام مستقیماً بشنوند و در سماع روایت از یک شخص کمال احتیاط را می‌کردند که او خود روایت را از امام یا کسی که از امام شنیده باشد، نقل کند و روایات را به ائمه ارجاع می‌دادند^۲ و کنترل دقیقی از سوی ائمه بر نقل روایات می‌شد و در مورد روایات جعلی و افراد دروغ‌گو تذکر می‌دادند.

در ثانی آیا می‌شود با چند روایت ضعیف در رجال کشی درباره قدح مفضل، چنین

۱. الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۳۸.

۲. کشی می‌گوید یونس بن عبدالرحمن در راستای رویارویی شدید با غالیان و نفی روایات آنان، آن‌ها را بر امام رضا علیه‌السلام عرضه کرد که امام آن متون را جعلی دانست (شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، ص ۴۸۹).

مطلب بزرگی را نتیجه گرفت که مفوضه و غالیان در کتاب‌های شیعیان دست‌کاری کرده‌اند. درحالی‌که بسیاری از کتاب‌های صحابه ائمه علیهم‌السلام پیش از این زمان با خط خودشان تا قرن‌های بعدی باقی مانده بود^۱ و بسیاری از کتاب‌های اصحاب و

۱. ابن‌ادریس در پایان کتاب سرائر می‌گوید: «باب زیادات درباره آنچه که از کتاب‌های مؤلفان و محدثان بزرگ برگزیدم و از جمله آن‌هاست، آنچه که موسی بن بکر در کتابش روایت کرده و احادیث زیادی آورده... از جمله این کتاب‌ها، کتاب معاویه بن عمار؛ کتاب نوادر احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی، از یاران امام رضا علیه‌السلام؛ کتاب ابان بن تغلب، از اصحاب امام باقر و امام صادق؛ کتاب جمیل بن دراج؛ کتاب سیاری ابوعبدالله، از اصحاب امام کاظم علیه‌السلام و امام رضا علیه‌السلام؛ کتاب جامع بزنطی، از اصحاب امام رضا علیه‌السلام؛ کتاب مکاتبات امام هادی علیه‌السلام؛ کتاب مشیخه حسن بن محبوب سَراد، از اصحاب امام رضا علیه‌السلام؛ کتاب نوادر المصنف نوشته محمد بن علی بن محبوب که به خط شیخ طوسی است و این احادیث از خط او نقل شده؛ کتاب من لا یحضره الفقیه شیخ صدوق؛ کتاب قرب الاسناد محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری؛ کتاب جعفر بن محمد بن سنان دهقان؛ کتاب تهذیب الاحکام؛ کتاب عبدالله بن بکیر بن اعین؛ کتاب ابی القاسم بن قولویه؛ کتاب انس العالم، نوشته صفوانی؛ کتاب محاسن، نوشته احمد بن ابی عبدالله برقی؛ کتاب عیون و محاسن، نوشته شیخ مفید هستند» (ابن‌ادریس حلی، السرائر، ج ۳، ص ۵۴۹ و ۶۴۱). برخی از این کتاب‌ها نزد سید بن طاووس هم بوده‌اند، چنان‌که وی در کتاب کشف المحجبه تصریح می‌کند که کتاب عبدالله بن حماد انصاری، از اصحاب امام کاظم علیه‌السلام، نزد اوست. او خطاب به فرزندش چنین می‌گوید: «ای فرزند! از گذشتگان پاکت روایت‌ها نقل شده، و از آن جمله روایتی است که من از کتاب ابومحمد عبدالله بن حماد انصاری که از اصحاب مولای ما، امام کاظم علیه‌السلام است، نقل و آن را از کتابی روایت می‌کنم که به سال ۳۷۰ هجری نوشته شده و بر شیخ صدوق هارون بن موسی تلکبیری مینو جایگاه قرائت کرده‌اند» (سید بن طاووس، کشف المحجبه، ص ۲۷). همچنین سید بن طاووس، در کتاب محاسبه

شاگردان صادقین علیهما السلام و امام موسی بن جعفر علیه السلام به صورت متواتر و مشهور در میان شیعیان نقل می‌گردید.^۱ محدثان شیعه وسواس شدیدی نسبت به نقل حدیث

النفس، افزون بر کتاب‌های حدیثی موجود، از کتاب‌های حدیثی گذشتگان شیعه، با عنوان «کتاب فلان» یاد کرده یا اسم کتاب را ذکر و از آن‌ها حدیث نقل کرده که اکنون در دسترس نیستند. مانند: کتاب محمد بن علی بن محبوب؛ کتاب معدة بن زیاد ربیع، از اصول شیعه؛ کتاب فضل دعا، نوشته محمد بن حسن صفار؛ کتاب تفسیر القرآن، نوشته ابوالعباس بن عقیقه؛ کتاب محمد بن عباس بن مروان، به نام فیما نزل من القرآن فی النبی والائمة؛ کتاب التذیل، نوشته محمد بن نجار؛ کتاب العلل، نوشته قزوینی؛ کتاب خطب مولانا علی علیه السلام، نوشته جلودی؛ کتاب ربیع بن محمد مسلمی. از جمله اینها، کتاب مشیخه، نوشته حسن بن محبوب، از اصحاب امام رضا علیه السلام است که بسیاری از احادیث غیبت در آن آمده است (ر.ک: سید بن طاووس، محاسبه النفس). پیش از روزگار این سه بزرگوار نیز، ابن ندیم، (ر.ک: ابن ندیم، الفهرست، ص ۳۰۷). شیخ طوسی، نجاشی و ابن شهر آشوب، فهرست کتاب‌های شیعه را ذکر کرده و نام نویسندگان کتاب‌ها را آورده‌اند. آنان بیشتر این کتاب‌ها را در اختیار داشته‌اند. اجازه بسیاری از عالمان به کتاب‌های اصحاب امامان، از طریق شیخ طوسی بوده است.

۱. چنان‌که محقق می‌گوید: «از شاگردان امام جواد افراد فاضلی بودند، مانند حسین بن سعید و برادرش حسن، احمد بن محمد بن ابی نصر بزئطی، احمد بن محمد بن خالد برقی، شاذان قمی، ایوب بن نوح بن دراج، احمد بن محمد بن عیسی و دیگران که تعدادشان بسیار و کتاب‌هایشان در میان شیعیان رایج است و بر دانش فراوان آنان دلالت می‌کند» (محقق حلی، المعبر فی شرح المختصر، ج ۱، ص ۲۷). پس از آن گفته: «... من از کتاب‌های این بزرگان، آنچه که اجتهادشان در آن روشن، و اهتمامشان شناخته شود و بر آن‌ها اعتماد داشته‌اند، برگزیدم که از جمله آن‌ها کتاب‌های حسن بن محبوب، احمد بن محمد بن ابی نصر، حسین بن سعید، فضل بن شاذان، یونس بن عبدالرحمان و از متأخران، ابوجعفر

داشته‌اند،^۱ گذشته از اینکه هنوز عصر حضور ائمه است و آنان با انحرافات به‌ویژه از نوع

محمد بن علی بن بابویه و محمد بن یعقوب کلینی هستند» (همان، ص ۳۳).

۱. مرحوم مجلسی در اثبات نسبت کتاب‌ها به مؤلفانشان از قرائن مختلف چون خط مؤلف، یا خطی نزدیک به عصر مؤلف و نقل بزرگانی چون کلینی و سید بن طاووس از آن‌ها، سود برده و از اعتبار آن‌ها سخن گفته است (علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۶-۶۲). در مورد بعضی از کتاب‌ها نیز گفته که از روایات آن‌ها فقط به‌عنوان شاهد استفاده کرده و این کتاب‌ها به‌خودی‌خود نزد او چندان اعتباری ندارند، از جمله: کتاب مشارق الانوار و کتاب الالفین نوشته حافظ رجب برسی، که می‌گوید: «به آنچه که او به تنهایی نقل کرده، اعتماد ندارم؛ زیرا این دو کتابش مشتمل بر مطالبی می‌باشند، که موهم اختلاط و ارتقاع (غلو) است و از آن‌ها مطالبی را که موافق اخبار اصول معتبره است، گرفته‌ایم» (همان، ص ۱۰). چنان‌که کتاب «امالی شیخ» را در اعتبار، کمتر از سایر کتاب‌هایش می‌داند (همان، ص ۲۷). کتاب مشکاة الانوار و اختصاص را مشتمل بر اخبار غریب می‌داند (همان، ص ۲۸). در مورد کتاب مستدرک می‌گوید: «نسخه قدیمه‌ای از آن دارم که گمان می‌کنم خط مؤلف است» (همان، ص ۲۹). در مورد کتاب تنبیه الخاطر می‌گوید: «خوب را از بد تمیز نداده و اخبار امامیه را با آثار مخالفین در هم آمیخته است» (همان، ص ۲۹). کتاب طب الانمه را در درجه سایر کتاب‌ها نمی‌داند؛ زیرا مؤلفش مجهول است (همان، ص ۳۰). کتاب ربیع الشیعه سید بن طاووس را با کتاب اعلام الوری یکی می‌داند (همان). در مورد کتاب عوالي اللئالی می‌گوید: «اگرچه مشهور است و مؤلفش در فضل معروف، ولی مؤلف میان پوست و مغز تمیز نداده و اخبار بعضی از مخالفان متعصب را میان روایات شیعه وارد کرده است». (همان، ص ۳۱). به نظر او کتاب نشر اللئالی و کتاب جمع الاخبار نیز این‌گونه هستند. کتاب روضه را خیلی موثق نمی‌داند، کتاب صفوه الاخبار و ریاض الجنان را مشتمل بر اخبار مناقبی غریب می‌داند که تنها اخبار موافق با کتاب‌های معتبر را از آن‌ها نقل می‌کند. از کتاب مقصد نیز به‌خاطر اشتمالش بر اخبار غریب به‌عنوان تأیید نقل می‌کند (همان، ص ۴۰).

علمی آن مقابله می‌کنند، و این کتاب‌ها نیز به گونه‌ای نبود که بتوان در آن‌ها دست برد. با استناد به وجود اختلاف جزئی و موردی در دو نسخه یک کتاب نمی‌توان چنین ادعای بزرگی را مطرح کرد و گفت در کتاب‌های شیعه دست‌کاری می‌شده است. البته استثنائایی وجود دارد که قبل از مؤلف و از سال‌های بسیار دور، علمای گذشته در مورد آن‌ها حساسیت داشته و تذکر داده‌اند که این استثناءها نشان درستی سیستم نقل حدیث در میان محدثان و علمای شیعه است. در همان عصر ائمه محدثان نسب به کتاب‌ها و احادیث افراد مشکوک حساس بودند. ضمن آنکه یکی از دلایل نقض‌کننده ادعای دست‌کاری غالیان عصر ائمه در نسخه‌های کتاب‌های حدیثی، عرضه این تصنیفات بر ائمه و نظارت و کنترل و ارزیابی معصومان بر آن‌هاست.^۱

۱. به‌عنوان نمونه ن. ک: شیخ طوسی، اختیار معرفه الرجال (رجال کشی)، ج ۲، ص ۴۸۹. سلیم بن قیس می‌گوید: احادیثی از سلمان، ابوذر، مقداد و علی علیه‌السلام می‌شنیدم و آن‌ها را بر بقیه این بزرگان عرضه می‌نمودم (هلالی عامری، کتاب سلیم، ص ۱۸۱-۱۸۶). همچنین ابو حمزه ثمالی سخنانی از امام سجاد علیه‌السلام در زمینه زهد کتابت کرده بوده که به امام سجاد علیه‌السلام عرضه نموده و حضرت محتوای آن را تأیید نموده است (کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۱۴؛ مفید، الامالی، ص ۱۹۹ و ۲۰۰؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۱). شیخ طوسی نقل کرده، که محمد بن قیس بجلی کتابی داشته که گویا نسخه‌برداری شده از روی یکی از کتاب‌های فقهی املاء شده توسط امیر مؤمنان علیه‌السلام بوده که آن را بر امام باقر علیه‌السلام عرضه کرده و آن حضرت فرموده است: این سخن علی بن ابی‌طالب است (الفهرست، ص ۲۰۲). کتاب عبیدالله حلبی بر امام صادق علیه‌السلام عرضه شد و امام علیه‌السلام فرمود: آنان (اهل سنت) چنین کتابی ندارند (کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۳۱؛ ابوالعباس نجاشی، رجال النجاشی، ص ۲۳۱، ش ۶۱۲؛ و شیخ طوسی، الفهرست، ص ۲۰۳، ش ۴۵۵). محمد بن مسلم بسیاری از روایاتی را که از امام باقر

همچنین در صورت صحت مفوضی بودن مفضل و محمد بن سنان، در سند این

علیه السلام شنید، بر امام صادق علیه السلام عرضه کرد (شیخ طوسی، اختیار معرفه الرجال (رجال کشی)، ج ۱، ص ۳۹۱). امام کاظم علیه السلام به یکی از اصحاب خود می فرماید: برو فقه بیاموز و حدیث فراگیر. او می پرسد از چه کسی؟ امام می فرماید: علوم را از فقهای اهل مدینه بیاموز و سپس احادیث آن ها را بر من عرضه کن (کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۵۳). طبق نقل نجاشی کتاب عبدالله بن ابیجر که بعدها در میان محدثان، کتاب معروفی شده، به امام رضا علیه السلام عرضه شده است (ابوالعباس نجاشی، رجال النجاشی، ص ۲۱۷). کتاب های بنی فضال که منحرف شده بودند که به امام عسکری علیه السلام عرضه شد و حضرت فرموده که آنچه را روایت کرده اند، بپذیرند و نظرهای خودشان را نه! (شیخ طوسی، اختیار معرفه الرجال (رجال کشی)، ج ۲، ص ۸۱۷، ش ۱۰۳۲). کتاب عمل الیوم و اللیله یونس بن عبدالرحمن (که مثابه یک رساله عملیه بوده) به امام جواد علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام عرضه شده و از سوی آنان تأیید شده است (شیخ طوسی، اختیار معرفه الرجال (رجال کشی)، ص ۵۳۸ و ۷۸۰، ش ۹۱۳ و ۹۱۴؛ ابوالعباس نجاشی، پیشین، ص ۴۴۷؛ سید ابوالقاسم خویی، معجم رجال الحدیث، ج ۲۰، ص ۱۹۸). همچنین مطالبی از کتب اصحاب صادقین که در آن زمان به سبب تقیه شدید کتمان شده بود، به فرموده امام جواد علیه السلام مجبور نشر یافت (کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۳). پس از انحراف شلمغانی (ابی العزافر) در عصر غیبت صغری برای شیعیان شبهه پیش آمد که آیا همچنان به کتاب تکلیف او - که در میان شیعیان رایج بود و مثل رساله عملیه از آن استفاده می کردند - عمل کنند یا نه؟، لذا این مشکل را با حسین بن روح در میان گذاشتند و او پس از مطالعه کتاب تکلیف گفت: تمام احادیث این کتاب از ائمه علیهم السلام روایت شده، مگر دو یا سه روایت که نادرست است (شیخ طوسی، الغیبه، ص ۴۰۹). در همین زمان حسین بن روح کتابی را که خود نوشته بود، برای علمای قم فرستاد، تا درباره آن اظهار نظر کنند که علمای قم هم همه آن را جز یک فقره تأیید کردند (کلینی، الکافی ج ۷، ص ۹۵).

روایات تنها این دو نیستند و معلوم نیست که ایشان از کجا فهمیده همه این روایات را در آن زمان مفضل ساخته، درحالی که در سند اکثر آن‌ها مفضل نیست. هرچند مفضل توسط ابن داوود و غضائری^۱ و نجاشی^۲ تضعیف شده، ولی علمایی چون شیخ مفید^۳ و ابن شهر آشوب^۴ و برخی رجالیان متأخر او را توثیق کرده‌اند.^۵ برخی همچون برقی و شیخ طوسی بدون ارزشیابی او، وی را در زمره اصحاب امام صادق علیه‌السلام و امام کاظم علیه‌السلام آورده‌اند.^۶ در رجال کشی همچنان که روایات قدح او هست،^۷ روایات مدحش نیز هست^۸ و بزرگانی چون آیت‌الله خویی و مرحوم محدث نوری روایات مدح و توثیق او را ترجیح داده‌اند، ضمن آنکه مرحوم آیت‌الله خویی، تضعیف نجاشی را توضیح داده و به سبب در تعارض بودن با سخن شیخ مفید، رد کرده است.^۹

خود مؤلف در پاورقی ۶ صفحه ۶۶ کتابش بر اساس آماری که ابن داوود در رجالش

۱. رجال ابن داوود، ص ۵۱۸ و ۵۱۹ که از ابن غضائری نقل می‌کند.

۲. رجال نجاشی، ص ۴۱۶، ش ۱۱۱۲.

۳. الارشاد، ج ۲، ص ۲۱۶.

۴. ابن شهر آشوب در یکجا از کتابش، مفضل را از خواص اصحاب امام صادق علیه‌السلام و در جای دیگر از ثقات بر شمرده است. (مناقب آل أبي طالب، ج ۴، ص ۲۸۱ و ۳۲۱).

۵. مامقانی، تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۳۸؛ تستری، قاموس الرجال، ج ۹، ص ۹۳؛ حائری، منتهی المقال، ج ۶، ص ۳۱۰، ش ۳۰۲۹.

۶. رجال البرقی، ص ۳۴؛ طوسی، الفهرست، ص ۲۵۱؛ همو، الرجال، ص ۳۰۷؛ همو، التهذیب، ج ۷، ص ۳۶۱.

۷. طوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۳۲۱ و ۳۲۳ و ۵۹۲، ش ۵۸۱ و ۵۸۶ و ۵۸۷ و ۵۹۲.

۸. طوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۳۲۸، ش ۵۹۳ و ۵۹۴.

۹. معجم رجال الحديث، ج ۱۹، ص ۳۱۵ و ۳۳۱؛ مستدرک الوسائل، ج ۲۲، ص ۹۵ - ۱۳۵.

داده،^۱ تمام راویان غالی و متهمان به غلو را ۶۵ نفر دانسته که ابن داوود می‌گوید بعضی از آن‌ها غالی هستند و اختلاف در آن نیست و در مورد بعضی اختلاف است.^۲ حتی اگر بپذیریم که همه ۶۵ نفر غالی بوده‌اند و همواره در حال جعل روایت باشند، چگونه آن‌ها با این عدد کم بر جامعه شیعه غلبه کردند و توانستند جامعه شیعه را همراه خود کنند، درحالی‌که تنها صاحبان اصول اربعمائه از شاگردان امام صادق علیه‌السلام را ۴۰۰ نفر نوشته‌اند^۳ و همه شاگردان امام صادق علیه‌السلام را چهار هزار نفر نوشته‌اند.^۴ مواردی که مؤلف در ساختن این داستان به آن‌ها استناد جسته، در اکثر موارد بر مدعای او دلالت ندارند.

۱۸. القای حتمی بودن وجود سبائیه و کیسانیه (صفحه ۶۰ کتاب):

متن کتاب: از اوایل قرن دوم هجری به بعد افراد و گروه‌های متعددی پیدا شدند که

۱. رجال ابن داود، ص ۵۳۷ - ۵۴۲.

۲. همان، ص ۵۴۲.

۳. طبرسی در اعلام می‌گوید: «از جواب‌های امام صادق علیه‌السلام به پرسش‌ها، چهارصد کتاب معروف تصنیف شد که اصل نامیده می‌شوند، آن‌ها را اصحاب آن حضرت و اصحاب فرزندش موسی علیه‌السلام روایت کرده‌اند» (اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۱، ص ۵۳۵). محقق در معتبر می‌گوید: «از جواب‌های امام صادق علیه‌السلام به سؤالات اصحابش چهارصد مصنف جمع شد که آن‌ها را اصول نامیدند» (المعتبر، ص ۵ و ۴). شهید اول نیز در کتاب ذکری می‌گوید: «جواب‌های ابی عبدالله امام صادق علیه‌السلام به مسائل را چهارصد نفر نوشته‌اند» (ذکری، ص ۶).

۴. مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۷۹؛ طبرسی، اعلام الوری، ج ۱، ص ۵۳۵؛ اربلی، کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۶۶.

افرادی از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را به عنوان خدا می شناختند. برخی گزارش ها سابقه این فکر را به قرن اول می رساند که پس از شهادت امام علی علیه السلام، عده ای ادعا کردند که او خدا بوده و اکنون چهره خود را به نشانه غضب از بندگان خویش پوشانیده است.^۱ در منابع متأخرتر، تاریخ حدوث این نظر را حتی به زمان زندگی خود امام علی علیه السلام رسانیده و گفته اند که در روزگار خلافت ظاهری آن حضرت، گروهی به دلیلی نامعلوم ادعا کردند او خدای آنان است و چون حاضر به توبه از گفته خود نشدند امام فرمان داد که آنان را بسوزانند. صحت این گزارش اخیر از دیر زمان مورد تردید قرار گرفته است.^۲

پاسخ: در غیر از کتاب های فرقه شناسی و ملل و نحل در بیان عقاید غالبانی که آن ها به شیعه نسبت داده اند،^۳ ادعای عدم شهادت امیرمؤمنان علیه السلام در تاریخ را نداریم.^۴ ادعای خدایی درباره امیرمؤمنان علیه السلام در زمان خود حضرت مشهورتر است

۱. المقالات و الفرق سعد بن عبدالله اشعری: ۲۱.

۲. نگاه کنید به همان مقاله وداد القاضی: ۳۰۷ و منابع ذکر شده در آن.

۳. صاحبان کتاب های ملل و نحل و فرق، فهرست های بلندبالایی از فرقه های غلات شیعه (از سبانی تا کیسانیه در عصر بنی امیه که در اصل وجود عبدالله بن سبا و پیدایش کیسانیه در زمان مختار و ابن حنفیه تردید و انکار واقع شده) ارائه داده و تا جایی که توانسته اند در تکثیر فرقه برای شیعه کوشیده اند؛ ابوالحسن اشعری (م ۳۳۰ ق) برای غلات بیش از بیست و پنج فرقه شمرده است. (مقالات الاسلامیین، ص ۱۲ - ۱۸ و ۱۹ - ۲۵) شهرستانی (م ۵۴۸ ق) گفته: غلات را دوازده فرقه دانسته است (الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۵۴ - ۱۶۷). مقریزی (م ۸۴۸ هـ) فقط خطابییه را که یکی از گروه های غلات است، دارای پنجاه فرقه دانسته و به شیعه نسبت داده است (المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الآثار المشهور بخطط مقریزی، ج ۴، ص ۱۷۹ - ۱۸۲).

۴. نوبختی، فرق الشیعه، ص ۲۱ و ۲۲؛ سعد بن عبدالله اشعری، المقالات و الفرق، ص ۱۹؛

و در کتاب‌های تاریخی موجود است.^۱ البته نمی‌توان بر اساس گفته‌ای از کتب فرق اعتماد کرد؛ زیرا دست‌کاری و فرقه‌تراشی و فرقه‌سازی و بزرگ‌نمایی اختلافات درون مذهبی در کتاب‌های فرقه‌نگاری و ملل و نحل مسلم است.^۲ حتی برخی از کتب

-
- اشعری، مقالات الاسلامیین، ص ۱۵؛ ملطی شافعی، التنبیه و الرد، ص ۱۶ و ۱۷ و ۱۱۴؛ ناشی اکبر، مسائل الامامه، ص ۱۸۴؛ ابن قتیبه، المعارف، ص ۶۲۲.
۱. کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۱۸۱ و ۱۸۲؛ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۵۰؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۶۵؛ طوسی، اختیار معرفه الرجال، ص ۱۰۹، ش ۱۷۵.
۲. ابوالحسن اشعری (که از اولین فرقه‌نویسان در میان عامه است) علاوه بر فرقه «کاملیه» (فرقه‌ای که حضرت علی را کافر می‌شمرد!) فرقه‌های امامی (رافضی) را ۲۴ فرقه می‌داند. نکته جالب در نقل گزارش او، بیان عقاید فرقه اول شیعه و تکرار همان سخنان در فرقه بیست و چهارم است که وی جز شمارش جداگانه و فرقه‌سازی، هیچ وجه تمایزی برای این دو فرقه نمی‌آورد که در نوع خود بدون توجیه و معرفی تفرقه افکنانه جامعه یکپارچه شیعه است (مقالات الاسلامیین، ص ۸۸ و ۱۰۱). همچنین او فرقه «مغیریه» را یک بار در «غالیان» چهاردهمین گروه غالی، (همان، ص ۶۸) و بار دیگر در شمار رافضیان، سیزدهمین گروه رافضه، ذکر نموده است! (همان، ص ۹۶). به هر حال، شمارش و نام بردن از فرقه‌هایی که علاوه بر ادعای الوهیت و نبوت بزرگان آن‌ها، به انکار قیامت و ترویج اباحی‌گری پرداخته‌اند (همان، ص ۶۸، ۶۷، ۷۷، ۸۲) در زمره فرقه‌های شیعی، اگر حاصل غرض‌ورزی وی نباشد، بی‌تردید حکایت از بی‌ضابطگی او در تعریف ماهیت شیعه و کاربرد «فرقه» و احتمالاً سردرگمی وی در شناخت دیدگاه‌های مسلمانان و مصادیق اهل صلات و مصلین (به اعتبار نام کتاب وی) دارد. از دیگر نمونه‌ها عبدالقاهر بغدادی است که اگرچه فرقه‌های غالی را از فرقه‌های اسلامی خارج دانسته و آنان را در جرگه فرقه‌های شیعی به حساب نیاورده، اما در فرقه‌سازی برای شیعیان با دست باز عمل کرده و از فرقه‌هایی با

عقاید غالیانه به نام «هشامیه»، «یونسیه»، «زراریه» و «شیطانیه» نام برده و عقایدی را به آن‌ها نسبت داده که مورد قبول بزرگان شیعی نبوده است (الفرق بین الفرق، ص ۷۰ و ۷۱). همچنین برخی از مواضع وی بر ضد شیعه (همان، ص ۱۰ و ۱۴ و ۴۱ و ۴۳). تعصب و یک‌سوگیری بغدادی در ردّ فرقه‌های غیر خودی به حدّی است که هم‌کیش او، یعنی فخر رازی، درباره وی می‌نویسد: وی دارای تعصب شدید بوده و دیدگاه‌های فرق را بدان صورت که بوده‌اند، بیان نکرده است (ر.ک: همان، مقدمه مترجم استاد محمد جواد مشکور، «تاریخ مذاهب اسلام»، ص ۱۳) ردّ عقاید او را درباره شیعه (ن.ک: علامه امینی، الغدير، ج ۳، ص ۵۱ به بعد). ابن حزم اندلسی ظاهری در کتاب الفصل فی الملل والنحل با قضاوت غیر منصفانه و پیش‌داوری درباره شیعه، عقاید و فرقه‌هایی را به شیعه امامیه نسبت داده که به هیچ وجه مورد پذیرش بزرگان شیعی نبوده‌اند و در ادعایی گزاف و بدون دلیل، ریشه همه کفریات را شیعه و صوفیه می‌داند (ابن حزم اندلسی، الفصل فی الملل والنحل، ج ۲، ص ۴۱، ۴۲، ۴۸، ۴۶ و ۵۰). به جرأت می‌توان گفت مدرسی از او متأثر بوده و در موارد متعددی از صفحات کتابش به الفصل ارجاع داده است (مکتب در فرآیند تکامل، ص ۱۱۳ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۲۷ و ۱۵۶ و ۱۵۹ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۹). در کتاب قاضی عبدالجبار معتزلی (م. ۴۱۵.ق) و شهرستانی (م. ۵۴۸.ق) و اسفراینی (م. ۴۷۱.ق) و ابن قتیبه دینوری (م. ۲۷۶.ق) و نیز برخی از فرقه‌هایی که آن‌ها بدون ارائه سندی به شیعه نسبت داده‌اند، گاهی وجود خارجی نداشته و در مواردی خارج از دایره امامیه بوده و از زیر مجموعه‌های غلات هستند و در مواردی نیز برخی اصحاب ائمه همچون هشام بن حکم، رانیس فرقه جعلی هشامیه (مقدسی در یکجا هاشمیه و در جای دیگر از کتابش هشامیه ضبط کرده) و صاحب عقاید تشبیه و تجسیم معرفی کرده‌اند (المعارف، ص ۶۲۲ و ۶۲۳؛ المغنی فی ابواب التوحید والعدل، ج ۲، ص ۱۷۷ - ۱۸۲؛ شهرستانی، الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۵۲ و ۱۵۶ و ۱۶۲ و ۱۶۴ و ۱۶۸؛ التبصیر فی الدین، ص ۲۲ و ۲۳) قبل از شهرستانی، اتهامات به هشام بن حکم در کتب اشعری و بغدادی و اسفراینی و مسعودی و مقدسی نیز آمده است (مقالات الاسلامیین، ص ۲۷ و ۴۷؛ الفرق

بین الفرق، ص ۷۱؛ التبصیر فی الدین، ص ۳۴ و ۸۳؛ مروج الذهب، ج ۴، ص ۲۱؛ البدء والتاریخ، ج ۱، ص ۳۹ و ۴۰ و ۸۵ و ۱۰۴ و ج ۲، ص ۵۱ و ۵، ص ۱۳۲ و ص ۱۳۹ و ۱۴۰. در ذکر و معرفی فرقه هشامیه نیز تناقضاتی به چشم می خورد مانند آنکه برخی آن را به هشام عمرو قوطی یا فوطی (فخر رازی، اعتقادات فرق المسلمین، ص ۱۵؛ اسفراینی، التبصیر فی الدین، ص ۶۴؛ بغدادی، الفرق بین الفرق، ص ۱۴۷؛ جرجانی، شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۸۱) و برخی به هشام بن سالم جوالیقی (بغدادی، اصول الدین، ص ۲۶۵) و برخی به هر دو نفر هشام بن سالم و هشام بن حکم نسبت داده اند (اشعری، مقالات الاسلامیین، ص ۳۱ و ۳۴؛ اسفراینی، التبصیر فی الدین، ص ۳۴ و ۱۰۱؛ بغدادی، الفرق بین الفرق، ص ۱۷ و ۴۷ و ۴۸؛ سمعانی، الانساب، ج ۱۳، ص ۴۱۴؛ جرجانی، شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۸۷) که این امر ضعف مدعا را تشدید می کند. در میان علمای شیعه، سید مرتضی (م. ۴۳۶ ق) این نسبت های ناروا به هشام را از جانب جاحظ و نظام عنوان کرده (الشافی فی الامامه، ج ۱، ص ۸۴) که افرادی همچون خیاط و ابن قتیبه، این اقوال را مسلم انگاشته و ترویج کرده اند (الاتصاف، ج ۱، ص ۸۵ و ۱۰۳ و ج ۵ ص ۱۳۹ و ۱۴۰) و کراجکی (م. ۴۳۵ ق) و علامه مجلسی اتهامات به هشام را بی اساس دانسته و از آن پاسخ داده اند (کنز الفوائد، ج ۱، ص ۱۹۸ و ۱۹۹؛ بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۹۰). این رویه و جریان بزرگ نمایی اختلافات و فرق درونی شیعه پس از فرقه نگاران عامه، به مورخان اهل تسنن نیز سرایت کرده و نویسندگانی همچون مقدسی (م. ۵۰۷ ق)، سمعانی (م. ۵۶۲ ق)، مقریزی (م. ۸۴۸ ق) و شاطبی (م. ۷۹۰ ق) و ابن خلدون (م. ۸۰۸ ق) فهرستی از فرقه ها و گروه های ساختگی از غلات خطاییه و غیر آن را به امامیه نسبت داده اند (البدء والتاریخ، ج ۵، ص ۱۲۴؛ الانساب، ج ۱۱، ۶۱ و ج ۱۳، ص ۴۱۴؛ المواقف والاعتبار بذكر الخطط والاثار المشهور بخطط مقریزی، ج ۴، ص ۱۷۹-۱۸۲؛ الاعتصام، ص ۴۷۷؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ص ۲۴۸). مسعودی (م. ۳۴۸ ق) و عبیدالله سدآبادی (م. ۴۱۳ ق) فرقه خود ساخته راوندیه را جعل و ساخته و پرداخته جاحظ (م. ۲۵۰ ق) در دفاع از بنی العباس می دانند که به جهت کسب مادیات و مطامع دنیوی بوده است (المقنع فی الامامة، ص ۵۲؛ مروج الذهب، ج ۳،

فرق شیعه هم غیرمتأثر از آنها نیستند.^۱ و از سخنان فرقه‌نگاران عامی‌مذهب، تأثیر پذیرفته و تقلید نموده‌اند که غرض‌ورزی و کم‌دقتی در سخنانشان مشهود است. این مسئله تا جایی پیش رفته که علامه عسکری در سخنی جالب می‌نویسد: «اگر به ما

ص ۲۳۶ و ۲۳۷). شاهد و مؤید دیگر بر صحت فرقه‌سازی و پی‌جویی اهداف مادی و دنیوی توسط جاحظ، دفاع او از مروانیان و کتاب عثمانیه اوست که نشان از اندیشه مذذب او در هر برهه‌ای از حیاتش می‌باشد (مسعودی، پیشین، ص ۲۳۷ و ۲۳۸؛ همو، التنبیه والاشراف، ص ۲۹۱؛ ابن تیمیه، منهاج السنه، ج ۴، ص ۴۰۰. برای اطلاعات بیشتر ن. ک: محرمی، پژوهش در زندگی امامان مبانی و روش‌ها، ص ۵۸ و ۵۹).

۱. ایراد مهمی که به کتاب فرق الشیعه نوبختی در صورت صحت نسبتش به او، می‌توان گرفت، این است که برای شیعه در این کتاب فرقه‌تراشی اگر نتوان گفت، فرقه‌شماری شده است؛ ایشان از فرقه‌هایی در این کتاب نام برده، که یا اصلاً فرقه نبوده‌اند مانند اختلاف اقوال گروه‌های بعد از رحلت امام عسکری علیه‌السلام و یا فرقه‌های چون سبائیه و مختاریه، که به گواهی تاریخ اصلاً وجود نداشته‌اند و نمی‌توان هم چشم‌پسته هرکسی را که او صاحب فرقه دانسته، به‌عنوان فرقه پذیرفت، انگیزه ملل و نحل‌نویسان اهل سنت درباره تکثیر فرقه برای شیعه روشن است، آن‌ها چون مخالف عقیده شیعه هستند، سعی در شدید جلووه دادن اختلاف میان شیعیان می‌باشند، تا نشان دهند که شیعه خودش، هم خودش را قبول ندارد. ولی انگیزه فرد شیعی دانشمندی مثل حسن بن موسی نوبختی نمی‌تواند این مطلب باشد و او نام‌های این فرقه‌ها را از منابع اهل سنت که پیش از او نوشته شده بودند، گرفته است و اینکه چرا نقد نکرده است، مگر در موارد نادری ولی او عقیده شیعه امامیه را به خوبی بیان کرده و با عقاید منحرق درنیامیخته است. در صورت صحت نسبت کتاب به او، شاید هدف او علاوه بر ارائه آگاهی درباره فرقه‌های شیعه نشان دادن دیدگاه صحیح شیعه در لابه‌لای سخن از این فرقه‌ها بوده است (ر. ک: محرمی، بررسی تاریخی تفکر شیعه اثنی عشریه، ص ۶۴ و ۶۵)

اجازه داده می‌شد، ما هم فرقه‌ای به فرقه‌های مذکور در کتب ملل و نحل می‌افزودیم و آن را فرقه مبتکرانه نام می‌گذاشتیم که این فرقه، صاحبان کتب ملل و نحل هستند که فرقه‌هایی را برای مسلمانان اختراع کرده و به آنان نسبت می‌دهند که تهمت‌ها به شیعه است.^۱ علامه عسکری در کتاب مفصلی که نوشته دروغ بودن شخصی به نام عبدالله بن سبا و گروه سبئیه و غلات را ثابت کرده است.^۲ و این نظر ایشان مورد قبول بسیاری از محققان و دانشمندان قرار گرفته و محققانه بودن دیدگاه ایشان ثابت گشته است. همچنین پدید آمدن کیسانیه به عنوان فرقه که در کتب ملل و نحل و تاریخ ذکر شده،^۳ بلافاصله پس از رحلت محمد بن حنفیه و قبل از پایان قرن اول به شدت مورد تردید است؛^۴ چراکه محمد حنفیه اساساً ادعای امامت نکرده تا مختار پیرو او شود و فرقه‌ای به وجود آورد و مختار به علت انتقام از قاتلان امام حسین علیه‌السلام، همواره در معرض تهمت و جعلیات مخالفان بوده است.^۵

۱. عبدالله بن سبا، ج ۲، ص ۱۷۲.

۲. ن.ک: سید مرتضی عسکری، عبدالله بن سبا و اساطیر اخری، ج ۲، ص ۳۲۸ - ۳۷۵.

۳. ابن قتیبه، المعارف، ص ۶۲۲؛ نوبختی، فرق الشیعه، ص ۲۳ و ۲۷ و ۳۱؛ مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۷ و ۷۸ و ۱۱۶ و ۲۰۹؛ شهرستانی، الملل والنحل، ج ۱، ص ۳۷ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۴؛ مقدسی، البدء و التاریخ، ج ۵، ص ۱۳۱ و فخر رازی، اعتقادات فرق المسلمين، ص ۳۵ و ۵۳؛ همو، المحصل، ص ۵۷۷.

۴. زمان پدید آمدن این فرقه متأخر از زمان محمد حنفیه و در نتیجه متأخر از زمان مختار است؛ زیرا مختار پیش از مرگ جناب محمد حنفیه و در زمان حیات او کشته شده است (دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۹؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۸۷ و ۲۹۴؛ ابن اثیر، الكامل، ج ۴، ص ۲۵۲ و رجال ابن داود، ص ۵۱۴ و ۵۱۵).

۵. رجال ابن داود، ص ۲۷۷؛ خویی، معجم رجال الحديث، ج ۱۸ ص ۱۰۲ و ۱۳؛ محرمی،

۱۹. نسبت اعتقاد به علم غیب ائمه به غلات (ص ۶۱ و ۶۲):

متن کتاب: در دهه‌های سوم و چهارم قرن دوم هجری، در دوره زندگی و امامت امام صادق علیه‌السلام، گروه دیگری از غلات در جامعه شیعه پدیدار شدند. این گروه... ائمه آل محمد را موجوداتی فوق بشری می‌خواندند^۱ که دارای علم نامحدود از جمله علم بر غیب و قدرت تصرف در کائنات بودند.

پاسخ: اینکه مؤلف ادعا کرده تنها غلات بودند که ائمه آل محمد را صلی‌الله‌علیه‌وآله را موجوداتی فوق بشری می‌خواندند که دارای علم نامحدود از جمله علم بر غیب و قدرت تصرف در کائنات بودند، ادعایی بدون دلیل است و در هیچ کتابی چنین عقیده‌ای بر غلات به عنوان غلات نسبت داده نشده و در هیچ کتابی حتی کتب اهل سنت، اعتقاد به علم غیب ائمه و تصرف در کائنات، از عقاید اختصاصی غلات به شمار نیامده است؛ تنها شیخ مفید در کتاب اوائل المقالات، اطلاق علم غیب ائمه (یعنی اینکه مثل خدا علمشان مطلق و بی‌حد و حصر باشد) را به مفوضه نسبت داده و آن را منکر شده و بین الفساد می‌داند.^۲ در حالی که اخبار علم غیب ائمه را غیرقابل انکار^۳ و در جای دیگر علم امام به حوادث آینده را مطلبی دانسته که اجماع شیعه بر آن است.^۴

بررسی تاریخی تفکر شیعه اثنی عشری، ص ۴۲ و ۴۳.

۱. برای تفصیلی مطلب به کتاب الکیسانیه فی التاریخ والادب: ۲۳۸ - ۲۶۱ مراجعه کنید.

۲. اوائل المقالات، ص ۳۹ و ۶۷. و اتفقت الإمامیه علی أن إمام الدین لا یكون إلا معصوماً من الخلاف لله تعالی عالماً بجميع علوم الدین... إن الأئمة من آل محمد ص قد كانوا یعرفون ضمائر بعض العباد و یعرفون ما یكون قبل کونه و لیس ذلك بواجب فی صفاتهم ولا شرطاً فی إمامتهم وإنما أکرهم الله تعالی به و أعلمهم إیاه للطف فی طاعتهم و التمسک بإمامتهم.

۳. مصنفات شیخ مفید، ج ۶ (المسائل العکبریه)، ص ۶۹.

۴. شیخ مفید معتقد است: علم از طریق الهام را نمی‌توان نفی کرد؛ زیرا عمده معجزات انبیا

هرچند ایشان و تعداد دیگری از متکلمان عقل‌گرای شیعه معتقدند، که براساس براهین عقلی، اعتقاد به اعلم بودن امام در غیر امور شریعت واجب نیست.^۱ همچنین علمای شیعه به تبع آیات قرآن^۲ و روایات اهل بیت علیهم السلام^۳ علم غیب ائمه

و اوصیا و خبر از غیب توسط آنان از این طریق است. ایشان شناخت ائمه علیهم السلام به همه صنایع و زبان‌ها را ممکن می‌دانند، گرچه از جهت عقل و قیاس واجب نیست، اما اخباری وجود دارد که آن را تصدیق می‌کند. وی علم ائمه علیهم السلام به ضمائر و کائنات را نیز می‌پذیرد، اما واجب نمی‌داند؛ زیرا در صفات و شرایط امام نیست، و تنها کرامت و لطف الهی است (اوائل المقالات، ص ۳۹ و ۶۷).

۱. اوائل المقالات، ص ۳۹ و ۶۷. سید مرتضی می‌گوید: به خدا پناه می‌بریم از اینکه برای امام علمی، به غیر از آنچه لازمه ولایت و نیاز احکام شرعی است، واجب بدانیم و علم غیب از این موارد خارج است. وی معتقد است واجب نیست امام به همه حرفه‌ها و صنایع، که ربطی به شریعت ندارد، علم داشته باشد؛ زیرا هرکدام از این امور متخصص خود را دارد و بر امام تنها لازم است علم به احکام داشته باشد (رسائل، ج ۱، ص ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۳۹۴؛ همو، الذخیره، ص ۴۳۶؛ الشافی، وج ۳، ص ۱۶۴ وج ۴، ص ۱۷۵ و ۱۷۸).

۲. آل عمران، ۱۷۹؛ یونس، ۲۰؛ هود، ۳۱؛ انعام، ۵۰؛ جن، ۲۶؛ انعام، ۵۹؛ نمل، ۶۵.

۳. در ادامه روایاتی که در تأیید علم غیب وجود دارد به روایتی، از امام صادق علیه السلام برمی‌خوریم که راوی از امام می‌پرسد: امام از کجا به چیزهایی که نمی‌داند، جواب می‌دهد؟ امام می‌فرماید: بر قلب فرود می‌آید یا در گوش ظنین می‌اندازد (صفار، بصائر الدرجات، ص ۳۳۷؛ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۴۰۸) این روایت منشأ غیبی علم امام را بیان می‌کند. همچنین عمار ساباطی از امام صادق علیه السلام پرسید: آیا امام علم غیب می‌داند؟ امام پاسخ داد: نه، و لکن هرگاه بخواهد چیزی را بداند خداوند به او آگاهی می‌دهد (کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۵۷). همچنین امیرمؤمنان علیه السلام در پاسخ به فردی از قبیله کلب که از علم غیب حضرت سؤال کرد، فرمود: این (علوم من) از جنس علم

علیهم السلام حتی پیامبر صلی الله علیه و آله را مطلق نمی دانند.^۱

غیب نیست، بلکه تعلیم الهی است و علم غیب واقعی و ذاتی، دانستن زمان قیامت است (سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۱۲۸، ص ۱۸۶).

۱. کنز الفوائد، ج ۱، ص ۲۴۵. و آنه سبحانه أظهر علی أیدیهم الآیات وأعلمهم كثيرا من الغائبات والأمر المستقبالات ولم یعطهم من ذلك إلا ما قارن وجهها یعمله من اللطف والصلاح. و لیسوا عارفین بجمیع الضمانات والغائبات علی الدوام ولا یحیطون بالعلم بكل ما علمه الله تعالی). شیخ طوسی رحمه الله امام را بنده ای از بندگان خدا می داند که در طبیعت و صفات، همانند دیگر مردم است و تنها امتیاز او ریاست عام در دین و دنیاست که لازمه آن علم به احکام شریعت است و نسبت دادن شیعه امامیه در قول به اینکه ائمه غیب می دانند، درست نیست؛ زیرا شیعیان به کتاب خدا ایمان دارند و در آن می خوانند که پیامبر فرمود: ﴿لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْبَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ﴾ (اعراف: ۱۸۸)؛ و اگر غیب می دانستم قطعا خیر بیشتری می اندوختم، و ﴿إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ﴾ (یونس: ۲۰)؛ بگو: غیب فقط به خدا اختصاص دارد و ﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ (نمل: ۶۵)؛ بگو: هر که در آسمان ها و زمین است جز خدا غیب را نمی شناسند (تلخیص الشافی، ص ۳۲۱؛ همو، الاقتصاد، ص ۱۹۲؛ همو، تمهید الاصول، ص ۳۶۶). ابن شهر آشوب در ذیل آیه ۵۰ سوره انعام، استدلال خود بر ممکن نبودن علم به تمامی حوادث و معلومات آینده را ذکر کرده (مشابه القرآن و مختلفه، ج ۱، ص ۲۱۱) که به نظر می رسد کیفیت این استدلال را از سید مرتضی اخذ کرده (رسائل، ج ۱، ص ۱۰۵ و ۳۹۵ و ج ۳، ص ۱۳۱). طبرسی در تفسیر آیه ۱۲۳ سوره «هود» می نویسد: کسانی که به شیعه امامیه قول به «علم غیب ائمه» را نسبت می دهند، به شیعه ظلم کرده اند؛ ما شیعه ای نمی شناسیم که صفت علم غیب را برای احدی جایز بدانند، مگر خدای متعال که آگاه به همه دانایی هاست. وی اخبار منقول از امیر المؤمنین علیه السلام در خطب ملاحم و دیگر روایات شبیه به آن را مأخوذ از پیامبر صلی الله علیه و آله و از علوم الهی آن حضرت می داند (طبرسی، مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۱۳ یا ۳۵ و ۳۵۳). مشابه چنین سخنی در نفی علم غیب ذاتی از سید ابن طاووس نیز

وارد شده (سعد السعود، ص ۱۸۴ - ۱۸۶). در میان علمای معاصر نیز برخی علم غیب را از انمه عليهم السلام نفی می‌کنند (مغنیه، الشیعه فی المیزان، ص ۵۷). به نظر می‌رسد علمایی که منکر و نافی علم غیب هستند، علم غیب ذاتی باری تعالی منظورشان باشد (صفار، بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۱۱۰ و ۱۱۲؛ طبرسی، پیشین)؛ لذا شیخ حر عاملی باب مربوط به این مبحث را در کتاب الفصول المهمة چنین می‌نامد: باب «إِنَّ النَّبِيَّ وَالْأَنْمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ لَا يَعْلَمُونَ جَمِيعَ عِلْمِ الْغَيْبِ وَأَمَّا يَعْلَمُونَ بَعْضَهُ بِإِعْلَامِ اللَّهِ إِيَّاهُمْ وَإِذَا أَرَادُوا أَنْ يَعْلَمُوا شَيْئًا عَلِمُوا»؛ پیامبر و انمه عليهم السلام همه علم غیب را نمی‌دانند، بلکه هرگاه خدای تعالی به آن‌ها اعلام کند، برخی از آن را درمی‌یابند و هرگاه اراده بر آگاهی از چیزی کنند، درخواست یافت (الفصول المهمة، ج ۱، ص ۳۹۴). میرزا حبیب الله خویی در جمع بین روایات و آیات نافی علم غیب از غیر خدا چندین وجه ذکر کرده است (منهاج البراءه، ج ۸، ص ۲۲۰). طبق تقسیمی بر مبنای برخی روایات و ابواب کتب حدیثی، علم باری تعالی از جنس علم بالفعل است و علم و آگاهی معصومین از قسم بالقوه، این ابواب با عنوان (ان الانمه اذا شاءوا ان يعلموا علموا) ضبط شده است (ن.ک: صفار، بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۳۱۵؛ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۵۸؛ مرآة العقول، ج ۳، ص ۱۱۸). ضمن آنکه در قرآن کریم خبر دادن از غیب و حوادث آینده به انبیا نسبت داده شده است (یوسف، ۹۵؛ آل عمران، ۴۹) و عاقبت برخی از صحابه نیز از لسان رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است؛ چنانچه حضرت در مورد اباذر فرمود: رحم الله اباذر یمشی وحده و یموت وحده و یبعث وحده (ابن هشام، السیره النبویه، ج ۴، ص ۱۰۱؛ قطب راوندی، الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۹۹) و در مورد عمار در سخنی که به تواتر روایت شده فرمود: یا عمار تقتلک الفتنه الباغیه (ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۴۹۶ و ۴۹۷؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۹۳؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۸۵ و ج ۳، ص ۱۹۰ تا ۱۹۲؛ خزاع قمی، کفایه الاثر، ص ۱۲۲؛ احمد بن حنبل، المسند، ج ۳، ص ۳۰۰ و ج ۴، ص ۱۹۹، ح ۱۷۸۱۳؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۶۸؛ ابونعیم اصفهانی، حلیه الاولیا، ج ۲، ص ۲۰۳؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۸۵؛ ابن واضح، تاریخ یعقوبی، ج ۲،

البته روایاتی در نفی علم غیب نقل شده،^۱ که حمل بر تقیه شده و موارد دیگری

ص ۱۸۸؛ بیهقی، دلائل النبوه، ج ۲، ص ۵۴۶ و ۵۴۷؛ طبرسی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۸۲؛ قاضی نعمان، شرح الاخبار، ج ۱، ص ۴۰۷ تا ۴۱۳؛ خوارزمی، المناقب، ج ۴، ص ۴۵؛ طبرسی، اعلام الوری، ج ۱، ص ۹۱؛ طبری، المسترشد، ص ۶۵۷ و ۶۵۹ و ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۸، ص ۱۰ تا ۲۴؛ ذهبی، سیر اعلام النبلا، ج ۱، ص ۲۰۱؛ طوسی، اختیار معرفه الرجال، ص ۵۲، ش ۱۰۱).

۱. دسته‌ای از روایات، علم غیب را از انمه علیهم السلام نفی کرده‌اند؛ هنگامی که امیرمؤمنان علیه‌السلام از حوادث آینده بصره خبر داد، یکی از اصحاب پرسید: آیا این سخنان از علم غیب است؟ حضرت خندید و فرمود: این علم غیب نیست، بلکه علمی است که از آموزگاری فرا گرفته‌ام؛ علم غیب آگاهی به قیامت است. و اشاره به آیه ۳۴ سوره لقمان نمود که پنج امر غیبی مختص به خدا در آن ذکر شده است (سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۱۲۸). امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: در شگفتم از گروهی که گمان می‌کنند ما به علم غیب آگاهییم، حال آنکه جز خدای متعال به غیب آگاه نیست. در ادامه همین روایت، سدید که از کلام امام در نفی علم غیب از خاندان نبوت به شگفت آمده بود، پرسید: ما شما را به غیب نسبت نمی‌دهیم، ولی می‌دانیم که شما دانش زیادی دارید، و توضیح بیشتری طلبید. امام علیه‌السلام با اشاره به آیه «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» (رعد: ۴۳)؛ و کسانی که کافر شدند می‌گویند: تو پیامبر و فرستاده نیستی، بگو: کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است، میان من و شما گواه باشد. دو بار فرمود: سوگند به خدا که همه علم کتاب نزد ماست (صفار، بصائر الدرجات، ص ۲۳۳؛ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۵۸). این روایت بیان می‌کند که منشأ علوم انمه علیهم السلام قرآن است. یا روایتی که امام صادق علیه‌السلام در مجلس عمومی به جهت تقیه، به صراحت علم غیب را از خود نفی کرده می‌گوید به دنبال کنیزم هستم تا او را تنبیه کنم ولی او را پیدا نمی‌کنم که پس از خصوصی شدن مجلس به علم الهی و علم الکتاب خود اشاره می‌کند (صفار، بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۳۱).

چون عدم ظرفیت شخص سؤال کننده از مقامات ائمه اطهار علیهم السلام و نفی اعتقاد غالیان در مورد علم غیب ذاتی و بدون واسطه ائمه را باید در آن‌ها کاملاً لحاظ کرد.

در ثانی اگر این مطلب از عقاید غلات بود که در زمان امام صادق علیه السلام توسط آن‌ها ایجاد شده باشد، باید ائمه بعدی از آن جلوگیری و مانع پخش شدن آن در میان عموم شیعه می‌شدند، تا شیعیان از امامان بعدی طلب علم غیب نکنند، درحالی که بنابر گزارش‌های غیرقابل انکار عکس این قضیه صادق است و همواره شیعیان در ابتدای امامت ائمه از آن‌ها طلب علم غیب می‌کردند؛ از جمله مصادیق این امر، امتحان عبدالله افطح پس از شهادت امام صادق علیه السلام و عجز او و رجوع شیعیان به امام کاظم علیه السلام^۱ و آزمایش امام جواد علیه السلام با توجه به صغر سن آن حضرت^۲ و یا ادعای جعفر کذاب و عجز او در پاسخ به سؤالات شیعیان که مربوط به علم غیب و علم به شرع بود.^۳ به گزارش کشی زمانی که زید بن علی به سوره بن کلیب می‌گوید: تو چگونه دانستی که امامتان به واقع و حقیقت امام است، او می‌گوید مسائلی را از برادرت

۱. پس از شهادت امام صادق علیه السلام و حیرت موقتی شیعیان که طبق قول مشهور به سبب وجود اختناق و تقیه شدید، امام به چند نفر وصیت کرده بود و زمانی که مدعیان امامت و خلافت، از پاسخ به سؤالات شیعیان ناتوان شدند، شیعیان از جمله هشام بن سالم و مؤمن طاق بنابر قرائنی همچون علم و نصوص و معجزات، به مرور امام خود پس از امام صادق علیه السلام، یعنی امام کاظم علیه السلام را شناختند و به او رجوع کردند (مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۲۲۱-۲۲۳؛ طوسی، اختیار معرفة الرجال (کشی)، ص ۲۸۲-۲۸۴، ش ۵۰۲؛ طبرسی، اعلام الوری، ج ۲، ص ۱۶ و ۱۷؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۹۰؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائع، ج ۱، ص ۳۳۱ و ج ۲، ص ۷۳۰).

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۹۹-۱۰۰.

۳. قاضی نعمان، شرح الاخبار، ج ۳، ص ۳۱۳؛ خصیبی، الهدایة الکبری، ص ۳۸۲ و ۳۸۳.

محمد بن علی علیه السلام پرسیدیم که بر اساس کتاب خدا و سنت رسولش پاسخ ما را داد و پس از امتحان شما سراغ پسر برادرت جعفر علیه السلام رفتیم که هرآنچه را پدرش می گفت برای ما بدون کم و کاستی بیان نمود!^۱

۲۰. نسبت عقاید شیعه به مفوضه (ص ۶۱ و پاراگراف دوم صفحه ۶۲ تا ص ۶۹ کتاب):
متن کتاب: در دهه های سوم و چهارم قرن دوم هجری، در دوره زندگی و امامت امام صادق علیه السلام، گروه دیگری از غلات در جامعه شیعه پدیدار شدند. این گروه به بسیاری از نظریات و عقاید گروه اکنون تقریباً ناپدید شده کیسانیه که خود را دنباله رو آنان می دانستند^۲. علاقه مند بوده و از آن جانب داری می کردند، از جمله به پیروی آنان، ائمه آل محمد را موجوداتی فوق بشری می خواندند^۳ که دارای علم نامحدود از جمله علم بر غیب^۴ و قدرت تصرف در کائنات بودند. این گروه جدید از غلات، پیامبر و ائمه را خدا نمی خواندند بلکه معتقد بودند که خداوند، کار جهان از خلق و رزق و اختیار تشریع احکام را به آنان تفویض فرموده است گروه مزبور را به این اعتبار «مفوضه» نامیدند.

۱. طوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۳۷۶، ش ۷۰۶.

۲. این نکته مثلاً از این روایت که این گروه به امام صادق علیه السلام نسبت داده اند به خوبی روشن می شود: «ما زال سرنا مکتومة حتی صار فی ولد (کذا) کیسان فتحدثوا به فی الطرق والقرى» کافی (۲۲۳: ۱). متفاهم از این عبارت آن است که کیسانیه بر اسرار الهی دست یافته و آن را افشا کرده بودند و آنچه این گروه جدید از غلات می گفتند همان اسرار الهی بود که کیسانیه افشا کرده بودند.

۳. برای تفصیلی مطلب به کتاب کیسانیه فی التاریخ والادب: ۲۳۸ - ۲۶۱ مراجعه کنید.

۴. فرق الشیعه: ۴۹ و ۵۱ و ۶۵ / المقالات والفرق: ۳۹ و ۴۱ / ملل و نحل شهرستانی ۱۷۰: ۱

همچنین تاریخ طبری ۱۶۹: ۷.

پاسخ: در منابع شیعه غلات مفوضه کسانی دانسته شده‌اند که معتقدند خداوند امر رزق و خلق و آفرینش را به ائمه اطهار علیهم السلام واگذار نموده است و کسی که چنین باوری داشت را مفوضه می‌گفتند.^۱ اما اینکه به کسانی که اعتقاد داشته باشند ائمه دارای علم نامحدود و توانایی‌های فوق بشری و معجزه و تفویض شریعت هستند، از سوی علمای شیعه طرد شده‌اند، چندان با واقعیت تاریخی مطابقت ندارد. حتی فردی مانند ابن قبه (م. قبل از ۳۱۹ ق.) که آقای مدرسی او را از منکرین برخی از مقامات ائمه اطهار همچون علم غیب شناسانده،^۲ رکن بودن صفت علم کامل امام که شامل علم غیب و نوعی از علم مستفاد است را در مناظراتش با مخالفین معتزلی و زیدی بیان کرده و گفته معنای عقلی جدا نبودن اهل بیت علیهم السلام از قرآن در حدیث ثقلین، به معنای آن است که همواره در میان عترت کسی وجود دارد، که عالم به قرآن و احکام آن از جمله ناسخ و منسوخ و عام و خاص و واجب و مستحب و جامع علوم دین است.^۳

شیعیان قم کسانی بودند که همواره مخالف غلو بودند و غلات را از قم بیرون

۱. صدوق، الاعتقادات، ص ۱۰۰ و ۱۰۱؛ مفید، تصحیح اعتقادات الامامیه، ص ۱۳۱.

۲. مکتب در فرآیند تکامل، ص ۱۰۱ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و مدرسی طباطبایی، مقدمه‌ای بر فقه شیعه، ص ۳۳. مدرسی به ظاهر سخنان او توجه کرده است. در حالی که توجه به قرانتی نشان می‌دهد که او فقط علم غیب ذاتی و نامحدود در مورد ائمه که مخصوص خداست (نظریه مفوضه و غلات) را منکر شده است (نقض الاشهاد، ص ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۱۳ و ۱۱۶ و ۱۱۷؛ صدوق، کمال الدین، ص ۱۳۱ و ۲۰۹ و ۲۱۷).

۳. ابن قبه رازی، المسألة المفردة في الإمامة {ضمن کمال الدین صدوق}، ص ۶۱؛ همو، نقض الاشهاد {ضمن کمال الدین صدوق}، ص ۹۵ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۷ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۲۰؛ همو، الانصاف {ذیل معانی الاخبار صدوق}، ص ۷۵ و ۷۸. همچنین ن. ک: اوجاقي، علم امام از دیدگاه کلام امامیه، ص ۱۴۱ و ۱۴۵.

راندند و غلات از سوی آنان تهدید به مرگ می شدند؛ چنان که در شرح زندگی محمد بن اورمه در رجال نجاشی آمده برخی از قمی ها اعتقاد پیدا کردند، که او غالی است و تصمیم گرفتند شبانه او را بکشند. زمانی که در پشت بام کمین کردند، دیدند او برای اقامه نماز صبح برخاست؛ لذا منصرف شدند و فهمیدند او غالی نیست.^۱ مردم قم همواره از ائمه معجزه و علم غیب می خواستند. تفویض احکام به ائمه علیهم السلام هم در بسیاری از کتب علمای مکتب فکری و کلامی قم آمده و اختصاص به شیعیان کوفه نداشته است.^۲ به عبارت دیگر اعتقاد به اینکه احکام شریعت به امام تفویض شده و امام دارای علم غیب و توانایی معجزه است، در عموم کتاب هایی که فرهنگ شیعه آن

-
۱. ابوالعباس نجاشی، رجال نجاشی، ص ۳۲۹، ش ۸۹۱؛ ابن غضائری، رجال، ص ۹۳ و ۹۴.
 ۲. از جمله به نقل کلینی، امام جواد علیه السلام به محمد بن سنان در مورد اختلافات شیعه که مورد سؤال او بود، فرمود: ای محمد! همانا خدای تبارک و تعالی همواره بیگانگی خود یکتا بود (یگانه ای غیر او نبود) سپس محمد و علی و فاطمه را آفرید، آن ها هزار دوران بماندند، سپس چیزهای دیگر را آفرید. و ایشان را بر آفرینش آن ها گواه گرفت و اطاعت ایشان را در میان مخلوق جاری ساخت بر آن ها واجب کرد و کارهای مخلوق را به ایشان وا گذاشت. پس ایشان هر چه را خواهند حلال کنند و هر چه را خواهند حرام سازند، ولی هرگز جز آنچه خدای تبارک و تعالی خواهد، نخواهند. سپس فرمود: ای محمد! اینست آن دیانتی که هر که از آن جلو رود غلو کند، از دایره اسلام بیرون رفته و هر که عقب بماند و وارد دایره نشود نابود گشته (دینش را باطل کرده) و هر که به آن بچسبد، به حق رسیده است، ای محمد همواره ملازم این دیانت باش! (کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۴۱). علامه مجلسی در توضیح این روایت، تفویض و واگذاری امور مخلوقات به ائمه اطهار علیهم السلام را به معنای دعا و درخواست آنان در این زمینه می داند که چیزی جز اراده الهی را حلال و حرام نمی کنند (مرآة العقول، ج ۵، ص ۱۹۲).

زمان را منعکس می‌کند، آمده است.^۱ اینکه گفته شود، که صاحبان این افکار غلات بوده‌اند و به آنان غلات خطاب می‌شد، یا هرلفظ دیگری که مؤلف گفته، برداشت شخصی خود مؤلف است و در منابع گذشته چنین چیزی نداریم و تمام اخباری که از عصر ائمه اطهار علیهم‌السلام باقی مانده، دلالت بر اعتقاد و باور شیعیان بر تفویض شریعت به امام، علم غیب امام، توانایی امام در اظهار معجزه حکایت دارد.^۲

۲۱. نسبت نقل اخبار خلقت نوری امامان به مفوضه (ص ۶۹ و ۷۰):

متن کتاب: مفوضه معتقد بودند که پیامبر و ائمه، اولین و تنها مخلوقات هستند

۱. ن. ک: برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۱۶۲؛ صفار، بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۳۷۸-۳۸۷؛ عیاشی سمرقندی، تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۲۵؛ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۶۵-۲۶۸ و ج ۲، ص ۱۸۲ و ج ۸، ص ۲۶؛ صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۰۲.
۲. مانند نامه‌ای که شیعیان عصر غیبت به حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی فرجه از طریق محمد بن عثمان نوشته و در آن از اختلاف خودشان در مورد اندیشه تفویض امور به معصومین (خلق و رزق) سؤال و کسب تکلیف نمودند که در توقیع امام زمان عجل‌الله‌تعالی فرجه به آنان چنین آمده است: به تحقیق خدای تعالی همو است که اجسام را آفریده، و روزی‌ها را پخش کرده، زیرا او نه جسم است و نه در جسمی حلول نموده، هیچ چیزی مانند او نیست و اوست شنوای بصیر. و اما ائمه علیهم‌السلام، از خداوند درخواست آفریدن می‌کنند و خداوند نیز می‌آفریند، و درخواست رزق و روزی می‌کنند پس خداوند روزی می‌رساند، اینها را همه از جهت ایجاب درخواست و بزرگداشت حق ایشان کند (طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۷۱). همچنین برای اعتقاد شیعیان اولیه به مقاماتی همچون ولایت تکوینی و قدرت تصرف ائمه در کائنات، ن. ک: صفار، بصائر الدرجات، ص ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۷۳ و ۳۹۴ و ۴۲۱ و ۴۲۷ و ۴۲۸؛ مفید، الاختصاص، ص ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۶۶ و ۳۶۷.

که مستقیماً به دست قدرت حق، از ماده‌ای متفاوت با سایر بشر^۱ آفریده شدند. در پاورقی در توضیح این مطلب آمده، که در مقامات وجود، پیامبر، فاطمه زهرا و ائمه دوازده‌گانه (یا به تعبیر مفوضه: «سلسله محمدین») تقدم وجودی بر جمیع ماسوا دارند. بعضی از مفوضه این مقام را مقام مشیت می‌خواندند که نخستین جلوه حق در مقام ظهور بود. پس معصومین چهارده‌گانه، تجسم مشیت خداوند هستند؛ یعنی آنچه خدا می‌خواهد در شکل کارهایی که آنان می‌کنند مجسم می‌شود.

پاسخ: این فرضیه در حالی از سوی مؤلف ابراز شده که علمای بزرگی از فریقین،^۲ روایات و اخبار خلقت نوری را در کتبشان نقل کرده‌اند که نشان از پذیرش آن‌ها دارد.^۳

۱. رجوع شود به روایاتی که مفوضه در این باب نقل کرده‌اند در منابعی مثل تفسیر عیاشی ۳۷۴: ۱ / بصائر الدرجات: ۱۴ - ۲۰ / کافی ۳۸۷: ۱ / هدایه خصیصی: ۳۵۴ / خصال: ۴۲۸ / امالی شیخ ۳۱۵: ۱. همچنین مقاله کالبرگ درباره «امام و جامعه در دوره پیش از غیبت»: ۳۱.

۲. یکی از محققان معاصر، علمایی از عامه و اهل تسنن که احادیث خلقت نوری را نقل و ثبت کرده‌اند تا ۶۱ نفر احصا نموده است (مصطفی سلیمانیان، مقامات امامان، ص ۱۳۷) و اسناد و دلالات احادیث خلقت نوری از نظر عامه در یک جلد از کتاب نفحات الازهار توسط آیت‌الله سید علی حسینی میلانی مورد نقد و بررسی قرار گرفته است (نفحات الازهار فی خلاصه عبقات الانوار، ج ۵، حدیث نور).

۳. ن.ک: صفار، بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۰؛ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۸۹ و ۴۴۰ - ۴۴۲، ح ۳ - ۱۰ و ص ۵۳۱؛ فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات کوفی، ص ۵۶؛ خزرجی، کفایه الاثر، ص ۷۱ و ۱۱۱؛ نعمانی، الغیبه، ص ۹۳؛ قاضی نعمان، شرح الاخبار، ج ۱، ص ۲۲۰؛ احمد بن حنبل، فضائل الصحابه، ص ۲۵۳؛ طبری، المسترشد فی الامامة، ص ۶۳۰؛ همو، دلائل الامامه، ص ۵۷؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائع، ج ۲، ص ۸۳۸؛ سید ابن طاووس، الطرائف، ج ۱، ص ۱۵ و ۱۶؛ دیلمی، ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۳۳ و ۲۳۴.

حتی شیخ صدوق که یکی از برجسته‌ترین مخالفان غالیان است^۱. که این روایات را که طبق طراحی و ترسیم آقای مدرسی باید رد کند و از میراث غالیان بداند. در آثار خود بدون هیچ نقد و نظری نقل و ضبط کرده که نشان‌دهنده پذیرش این احادیث از طرف ایشان است.^۲ کسی تا به حال غیر از ایشان نقل این احادیث را به غلات نسبت نداده است و این سخن تنها استنباط ایشان است و سند تاریخی ندارد. البته عموم مخالفان شیعه این‌گونه احادیث را جعلی و غلو می‌دانند، ولی جعل آن‌ها را به غلات نسبت نمی‌دهند، بلکه مانند سایر احادیث حتی احادیث فقهی، ساخته دست شیعیان می‌دانند و جعل آن‌ها را به خود شیعه نسبت می‌دهند.

حتی در یکی از اخباری که در آن کلمه علماء بررة (ابرار) آمده،^۳ کلمه هداة

- و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۱۵؛ ابن بطریق، عمدة عیون صحاح الاخبار، ص ۸۸ و ۲۰۹؛ خوارزمی، المناقب، ص ۳۶؛ طوسی، الامالی، ص ۱۸۳ و ۲۹۵ و ۳۰۵ و ۳۴۰ و ۶۵۵؛ سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ص ۵۰ و ۵۱؛ گنجی شافعی، کفایه الطالب، ص ۳۱۴-۳۱۹؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۷ و ۲۱۴ و ج ۳، ص ۲۶۹؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۱۷۱؛ اربلی، کشف الغمّه، ج ۱، ص ۲۹۶؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۰ و ۲۴ و ج ۲۵، ص ۱ و ۲۱ و ج ۳۵، ص ۲۴ و ج ۴۰، ص ۷۷.
۱. صدوق، الاعتقادات، ص ۹۷؛ مدرسی طباطبایی، مکتب در فرآیند تکامل، ص ۱۱ و ۳۰ و ۳۵ و ۳۹ و ۷۷ و ۹۴ و مصطفی سلیمانان، مقامات امامان، ص ۱۴۱.
۲. صدوق، الخصال، ج ۱، ص ۳۱ و ۴۶۰ و ج ۲، ص ۶۴۰؛ همو، کمال الدین، ج ۱، ص ۳۱۸ و ج ۲، ص ۳۳۵؛ همو، معانی الاخبار، ص ۵۶؛ همو، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۹؛ همو، علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۰۸ و ۲۰۹.

۳. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۴۲. الحسن بن محمد بن عبدالله عن محمد بن سنان عن الفضل بن جابر بن یزید قال قال لی أبو جعفر علیه السلام یا جابر إنّ الله أول ما خلق خلق

مهدیین که نشانگر عصمت ائمه اطهار و نیزسخن از خلقت نوری ائمه علیهم السلام آمده است.^۱

ما در خصوص اول مخلوق بودن انوار پیامبر و ائمه به روایاتی از پیامبر و ائمه برمی‌خوریم که مربوط به عصر پیش از مفضل و محمد بن سنان هستند. این روایات را برخی از اصحاب پیامبر مانند ابن عباس،^۲ ابوسعید خدری،^۳ سلمان فارسی،^۴ انس بن مالک^۵ و جماعتی از اصحاب ائمه^۶ نقل کرده‌اند. در سند برخی از این روایات خبری از

مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعُتْرَتِهِ الْهَدَاةَ الْمَهْتَدِينَ فَكَانُوا أَشْبَاحَ نُورٍ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ قُلْتُ وَمَا الْأَشْبَاحُ قَالَ ظِلُّ النَّورِ أَبْدَانُ نُورَانِيَّةٍ بِلَا أَرْوَاحٍ وَكَانَ مُؤَيَّدًا بِرُوحٍ وَاحِدَةٍ وَهِيَ رُوحُ الْقُدُسِ فِيهِ كَانِ يَعْبُدُ اللَّهَ وَعُتْرَتُهُ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ حُلَمَاءَ عُلَمَاءَ بَرَّةً أَصْفِيَاءَ يَعْبُدُونَ اللَّهَ بِالصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ وَالسَّجُودِ وَالتَّسْبِيحِ وَالتَّهْلِيلِ وَيَصَلُّونَ الصَّلَوَاتِ وَيَحْجُونَ وَيَصُومُونَ.

۱. در سلسله سند روایت، محمد بن سنان و مفضل و جابر بن یزید جعفی قرار دارند، که این مطلب نظریه آقای مدرسی را مبنی بر اینکه نظریه علمای ابرار توسط جریان مخالف این سه نفر ایجاد شده، باطل می‌کند.

۲. کراجکی، کنز الفوائد، ص ۳۷۴ و ۳۷۵ و حلی، المحتضر، ص ۱۲۹.

۳. صدوق، فضائل الشیعه، ص ۸ و ۷.

۴. حلی، المحتضر، ص ۱۵۲ و ۱۵۳.

۵. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۶ به نقل از کتاب ریاض الجنان نوشته فضل الله بن محمود فارسی.

۶. این افراد عبارتند از: جعفر بن محمد فزاری، قبیسه بن یزید جعفری، حسن محمد بن سعید، فرات بن ابراهیم، محمد بن ظهیر، احمد بن عبدالملک، حسین بن راشد، فضل بن جعفر، اسحاق بن بشر، لیث بن ابی سلیم، عمر بن شمرو، جابر بن یزید جعفری، سعید بن عبدالله اشعری، احمد بن محمد بن عیسی، محمد بن خالد برقی، فضاله، ابو بصیر، حسن بن محبوب، بشر بن غالب، محمد بن عیسی، ابوالحجاج، محمد بن حسین، نصر بن

مفضل و محمد بن سنان نیست. این روایات در عموم کتاب‌های شیعه نقل شده‌اند و عالمان بزرگی چون علی بن ابراهیم قمی، شیخ صدوق، شیخ مفید، فرات کوفی، کراجکی، صفار، کلینی، مسعودی این احادیث را در کتاب‌هایشان نقل کرده‌اند. هرچند طبق نقل برخی از کتاب‌های رجال، فرقه‌ای به نام مخمسه معتقد بودند که گردانندگان جهان پنج تن از اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله عمار، مقداد، ابوذر، سلمان و عمر بن ضمیه عمری بودند^۱ که به این روایات ارتباطی ندارد.

۲۲. انکار اعتقاد به واجب‌الاطاعه بودن ائمه در میان شیعه (ص ۷۳):

متن کتاب: از همان زمان که گرایش‌های غالبانه به جامعه شیعه امامی رخنه کرده و اندک‌اندک برخی از شیعیان را به خود جلب می‌نمود بسیاری از شیعیان و اصحاب ائمه اظهار به شدت با نسبت هرگونه صفات فوق بشری به آنان مخالف بوده

شیع، عبدالغفار الجازی، ابن....، محمد بن اسماعیل، ابوحمزه ثمالی، احمد بن الحسین احمد بن علی، ادريس، محمد بن سنان، عمران بن موسى، ابراهيم بن مهزيار، حسين بن سعيد، حسن بن ميمون، محمد بن حماد، احمد بن حماد ابراهيم بن عبدالحميد، صالح بن سهل، احمد بن موسى، حسن بن موسى، علي بن حسان، عبد الرحمن بن كثير، يعقوب بن محمد بن عيسى، زيادى عبدى، فضل بن عيسى هاشمى، محمد بن حسين، عثمان بن عيسى، عبد الرحمن بن حجاج، ابى يحيى واسطى، عمران بن موسى، على بن مهزيار اسماعيل بن جابر، كرام محمد بن مضارب، اسحاق زعفرانى، محمد بن مروان، حسين بن علوان، سعيد بن ظريف، اصبع بن نباته ابن ابى الظباب، ابو سعيد عصفري، عمرو بن ثابت، على بن سماعيل، على بن حسن بن رباط مفضل بن عمر، حسن بن رباط، عبدالله بن مبارك جابر بن عبدالله (ر.ك: علامه مجلسى، بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱ - ۲۴).

۱. طوسی، اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، ص ۲۵۳.

و بر این نکته تأکید می‌کردند که آنان فقط دانشمندانی پرهیزکار (علماء ابرار) بوده‌اند. هواداران این گرایش البته از نظر اطاعت و تبعیت از امام، پیرو و فرمان‌بردار بی‌چون‌وچرا و تسلیم محض بودند. چه ائمه از نظر آنان جانشینان برحق پیامبر بودند که خود، مسلمانان را به پیروی از ایشان به‌عنوان مفسرین برحق کتاب خدا و وارث علم پیامبر فرمان داده بود و همین، وجه تمایز این گروه از اصحاب ائمه از سایر مسلمانان بود که به خدمت ائمه برای استفاده علمی یا محبت و ولای خاندان پیامبر می‌آمدند و از آنان می‌آموختند و نقل حدیث و فتوا می‌کردند اما نه به‌عنوان امام مفترض الطاعه، بلکه به‌عنوان دانشمندانی از خاندان پیامبر. برخی اصکائاً ائمه‌ای چون امام باقر و امام صادق را داناترین و پرهیزکارترین عالم دین در روزگار خود می‌دانستند ولی باز اطاعت آنان را به نص پیامبر واجب نمی‌شمردند.

پاسخ: گزارش‌های تاریخی بسیاری داریم که عموم شیعیان در آن زمان امامت را به همان مفهوم معنوی امامت و وجوب اطاعت می‌فهمیدند؛ چنانچه طبری مورخ در گزارشی که متضمن نامه هشام بن عبدالملک به یوسف بن عمر (حاکم کوفه) است، آورده که هشام به او نوشت: ... تو می‌دانی که مردم عراق چه اندازه به اهل بیت علاقه دارند و آنان را بالاتر از حد خود می‌دانند، چراکه اطاعت از آنان را بر خود واجب می‌شمردند و شرایع خود را از آنان می‌گیرند و آنان را عالم به همه چیز می‌دانند!^۱ هشام در موضعی دیگر، از امام باقر علیه‌السلام با عنوان پیامبر اهل کوفه که مردم آن مفتون و شیفته او

۱. تاریخ الامم والملوک، ج ۷، ص ۱۶۹؛ ابن مسکویه، تجارب الامم، ج ۳، ص ۱۳۸. و ذکر عن هشام بن عبدالملک، انه كتب الى يوسف بن عمر في امر زيد بن علي: اما بعد فقد علمت بحال اهل الكوفة في جبههم اهل هذا البيت، و وضعهم إياهم في غير مواضعهم، لانهم افترضوا على انفسهم طاعتهم، ووظفوا عليهم شرائع دينهم، و نحلوه علم ما هو كائن.

شده‌اند، یاد کرده است.^۱ روشن است که این سخنان و اعترافات هشام که از خلفای بنی‌امیه و دشمنان ائمه است، سند تاریخی دال بر باور شیعیان عصر امام باقر علیه‌السلام به افتراض و وجوب طاعت ائمه معصوم است!

بر اساس روایات بسیاری واجب‌الاطاعه بودن ائمه، در زمان قبل از عصر امام صادق علیه‌السلام به‌طور شایع در میان شیعیان مطرح بوده است و این اخبار به‌حدی هستند که نمی‌توان آن‌ها را نادیده گرفت و حداقل از نظر معنوی متواتر هستند. و نمی‌توان پذیرفت که مفوضه از عصر امام صادق علیه‌السلام شروع کردند که این عقیده را پدید بیاورند و در عصر امام رضا علیه‌السلام جا افتاده باشد. در اینجا به شماری از اخبار و گزارش‌ها اشاره می‌کنیم:

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله اطاعت از امیرمؤمنان علیه‌السلام را همانند اطاعت خود فرض و واجب اعلام نموده است.^۲ امیرمؤمنان علیه‌السلام در حدیث حبابه والبیه، امام واجب‌الاطاعه را دارای معجزه دانسته است.^۳ و نیز آن حضرت پس از سرباز زدن عده‌ای از بیعت، خطاب به مردم فرمود: بر امام لازم است که وظایف خود را به نحو احسن

۱. علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۸۴؛ کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۱۲۰؛ قاضی نعمان، شرح الاخبار، ج ۳، ص ۲۸۰؛ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۶۳؛ قتال نیشابوری، روضة الواعظین، ج ۱، ص ۲۰۳؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۹۸؛ طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۲۳.

۲. صدوق، الامالی، ص ۱۴، مجلس ۴؛ کراجکی، کنز الفوائد، ج ۲، ص ۱۳؛ ابن شاذان، مانه منقبة، ص ۴۶؛ طبری، بشارة المصطفی، ص ۱۶۰. إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ عَلَيْكَ طَاعَتِي وَنَهَاكَ عَنْ مَعْصِيَتِي وَأَوْجِبَ عَلَيْكَ اتِّبَاعَ أَمْرِي وَفَرَضَ عَلَيْكَ مِنْ طَاعَتِهِ طَاعَةَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ بَعْدِي كَمَا فَرَضَ عَلَيْكَ مِنْ طَاعَتِي وَنَهَاكَ عَنْ مَعْصِيَتِهِ كَمَا نَهَاكَ عَنْ مَعْصِيَتِي.

۳. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۴۶؛ صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۵۳۶.

انجام دهد و در این راه استقامت داشته باشد و بر مردم نیز واجب است که تحت فرمان و تسلیم او باشند.^۱ همچنین در خبری، لزوم بیعت و اطاعت از خود را به دستور رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم به صحابه یادآور شده است.^۲ حضرت امیر علیه السلام در جایی از کسانی که معتقد بودند اطاعت از هرکسی که در جای رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم بنشینند و ادعای خلافت کند واجب است، گله نموده است.^۳ در ماجرای هجوم به خانه خلیفه سوم (عثمان) فردی از بنی امیه در دفاع از عثمان از وجوب طاعت او سخن گفته که نشان می دهد این باور و اندیشه در این زمان نیز امری غریب نبوده است.^۴ امام حسن علیه السلام در نقل سعید عقیصا خود را مفترض الطاعة معرفی نمود^۵ و در جای دیگر در ایام خلافتش، طاعت اهل بیت و معصومین را فرض و واجب دانست^۶ و در مقابل

۱. مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۲۴۳؛ اسکافی، المعیار و الموازنه، ص ۱۰۵. وَاِنَّ عَلٰی الْاِمَامِ الْاِسْتِقَامَةَ وَعَلٰی الرَّعِيَّةِ التَّسْلِيْمَ وَهَذِهِ بَيْعَةٌ عَامَّةٌ مِنْ رَغْبٍ عَنْهَا رَغْبٌ عَنْ دِيْنِ الْاِسْلَامِ.

۲. دیلمی، ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۳۸۳. اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم اَمْرُکُمْ بِبَیْعَتِي وَفَرْضَ عَلَیْکُمْ طَاعَتِي.

۳. مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۸۲ و ج ۹۰، ص ۵۷، به نقل از تفسیر نعمانی. اِنَّمَا هَلٰکَ النَّاسُ حِيْنَ سَاوَوْا بَیْنَ اَنْفَعَةِ الْهَدٰی وَبَیْنَ اَنْفَعَةِ الْکُفْرِ وَقَالُوْا اِنَّ الطَّاعَةَ مَفْرُوضَةٌ لِّکُلِّ مَنْ قَامَ مَقَامَ النَّبِیِّ بَرًّا کَانَ اَوْ فَاجِرًا.

۴. ابن اعثم، الفتوح، ج ۲، ص ۴۲۸.... وَتَقَدَّمَ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مَرْوَانَ بْنِ الْعَوَامِ حِيْنَ وَقَفَ فِیْ وَجْهِ الْقَوْمِ فَقَالَ: یَا هٰؤُلَاءِ! اَمَّا تَتَّقُوْنَ اللّٰهَ فِیْ هٰذَا الشَّیْخِ؟ وَقَدْ عَلِمْتُمْ اَنَّهُ اِمَامٌ مَّفْرُوضُ الطَّاعَةِ! یَا هٰؤُلَاءِ بَیِّنَا وَبَیْنَكُمْ کِتَابُ اللّٰهِ وَسُنَّةُ نَبِیِّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم.

۵. خزاز قمی، کفایه الاثر، ص ۲۲۵؛ صدوق، کمال الدین، ج ۱، ص ۳۱۶؛ طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۸۹؛ طبرسی، اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۳۰.

۶. مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۳۲؛ ابن عقده کوفی، فضایل امیرالمؤمنین، ص ۱۳۳؛ مفید، الامالی، ص ۳۴۹؛ مجلس ۴۱؛ طوسی، الامالی، ص ۱۲۱ و ۲۷۰ و ۶۹۱؛ مجلس ۵

معاویه، خود را فرزند کسی دانست که اطاعت از او، اطاعت از امر خداست.^۱ در روایتی که کشی از امام حسین علیه السلام نقل کرده، حضرت تمام موجودات را مأمور به اطاعت از معصومین عنوان کرده است.^۲ در دعای عرفه از امام سجاد علیه السلام به مقام افتراض طاعت امام معصوم اشاره شده است.^۳ در گفت‌وگوی بین امام سجاد و ولید بن عبدالملک هم ادعای زید بن حسن پسرعموی امام، در مورد امام مقتضای الطاعه بودن خودش مورد بحث و استناد ولید قرار گرفته است.^۴ در این برهه از زمان و در عصر امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام، شواهدی از رواج باور شیعیان به اندیشه وجوب طاعت از ائمه معصوم وجود دارد^۵ که مورد حساسیت طبقه حاکم بوده و همواره به آن واکنش نشان می‌داده‌اند.^۶ و لو اینکه تعدادی از مستندات و شواهد نشان‌دهنده انکار

و ۳۹؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۶۷؛ طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۹۹. فاطمونا، فَإِنَّ طَاعَتَنَا مَفْرُوضَةٌ إِذْ كَانَتْ طَاعَةَ اللَّهِ وَالرَّسُولِ وَأُولِي الْأَمْرِ مَقْرُونَةً.

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۱. انا ابن من طاعته طاعة الله.
۲. طوسی، اختیار معرفه الرجال (کشی)، ص ۸۸، ش ۱۴۱؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۵۱. واللّه ما خلق الله شیئاً إلّا وقد أمره بالطّاعة لنا.
۳. اللَّهُمَّ إِنَّكَ آتَيْتَ دِينَكَ فِي كُلِّ أَوَانٍ يَا مُمَامٍ أَقَمْتَهُ عُلَمَاءُ عِبَادِكَ، وَمَنَارًا فِي بِلَادِكَ بَعْدَ أَنْ وَصَلْتَ حَبْلَهُ بِحَبْلِكَ، وَجَعَلْتَهُ الذَّرِيعَةَ إِلَى رِضْوَانِكَ، وَافْتَرَضْتَ طَاعَتَهُ، وَحَذَرْتَ مَعْصِيَتَهُ، وَأَمَرْتَ بِامْتِثَالِ أَوَامِرِهِ (صحیفه سجاده، ص ۲۱۸).
۴. اخبار الدوله العباسیه، ص ۱۷۶.
۵. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۷۴؛ طوسی، اختیار معرفه الرجال، ص ۱۵۳ و ۱۸۷ و ۴۱۲؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۵۹.

۶. ن. ک: سید عبدالحمید ابطحی، مقاله چالش زیدیه پیرامون افتراض طاعت اهل بیت علیهم السلام در نیمه اول قرن دوم، امامت پژوهی، بهار ۱۳۹۲، سال ۳، ش ۹. مشخص ترین نمونه

این باور و گزاره معرفتی توسط برخی از غیرشیعیان شده باشد،^۱ باز هم نشان می‌دهد که اعتقادی نزد شیعیان به این امر وجود داشته است. در گزارش‌های زیادی از عصر امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام که در منابع شیعی نقل شده، از واجب‌الاطاعه بودن ائمه علیهم‌السلام سخن به میان آمده است.

زمانی که یکی از شیعیان به نام اسماعیل بن جابر باور خود مبنی بر لزوم اطاعت از ائمه تا زمان امام باقر علیه‌السلام را به حضرت عرضه کرد، امام باقر علیه‌السلام او را تأیید کرد و فرمود: این دین خدا و ملائکه اوست!^۲

حساسیت خلفا، نامه هشام بن عبدالملک به یوسف بن عمر (حاکم کوفه) در مورد شیعیان امام صادق علیه‌السلام است که چنان‌که گذشت در آن از گزاره‌های اعتقادی چون ولایت و افتراض طاعت معصومین، سخن گفته شده است (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۷، ص ۱۶۹؛ ابن مسکویه، تجارب الامم، ج ۳، ص ۱۳۸).

۱. همانند گزارش منابع اهل سنت از انکار وجوب طاعت توسط عمر بن علی بن حسین (ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۴۹؛ ابن حجر، لسان المیزان، ج ۸، ص ۱۱۱؛ همو، تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۴۸۵). این هذه منزلة تزعمون أنها كانت لعلي بن النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله أوصی إليه. ثم كانت للحسن بن علیا أوصی إليه. ثم كانت للحسين بن الحسن أوصی إليه. ثم كانت لعلي بن الحسين بن الحسن أوصی إليه. ثم كانت لمحمد بن علي بن عليا أوصی إليه.

۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۸۸. عن إسماعيل بن جابر قال: قلت لأبي جعفر عليه‌السلام أعرض عليك ديني الذي أدين الله عزّ وجلّ به قال فقال هات قال فقلت أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأنّ محمداً عبده ورسوله والإقرار بما جاء به من عند الله وأنّ علياً كان إماماً فرض الله طاعته ثمّ كان بعده الحسن إماماً فرض الله طاعته ثمّ كان بعده الحسين إماماً فرض الله طاعته ثمّ كان بعده علي بن الحسين إماماً فرض الله طاعته حتّى انتهى الأمر

در حدیثی از امام باقر علیه السلام، اعتقاد به وجوب طاعت حضرت فاطمه علیها السلام بر جن و انس نقل شده است.^۱

امام صادق علیه السلام در بیانی فرمود: ما (ائمه) گروهی هستیم که خداوند در کتابش، طاعت ما را واجب کرده است.^۲ یا اینکه فرمود: به خدا سوگند روی زمین، جایگاه و منزلتی بالاتر از مفترض الطاعه بودن وجود ندارد که خداوند متعال آن را به نبی مکرم اش ابراهیم تفضل کرد،^۳ که خداوند متعال آن را علی رغم حسد بسیاری به امامان اعطا کرده است.^۴ یا زمانی که امام صادق علیه السلام از زیارت امام حسین علیه السلام و دفن نواده اش امام رضا علیه السلام در طوس خبر داد، کسی را که آن ها را عارف به حقشان زیارت کند، تضمین بهشت داد و معرفت حق امام را اعتقاد به مفترض الطاعه بودن وی دانست.^۵ به نقل خراز قمی، امام صادق علیه السلام امام را هم ردیف نبی دانسته و طاعت

إليه ثم قلت أنت يرحمك الله قال فقال هذا دين الله ودين ملائكته.

۱. طبری، دلائل الامامه، ص ۱۰۶. ولقد كانت صلوات الله عليها طاعتها مفروضة على جميع

من خلق الله من الجن، والانس، والطير، والبهائم، والأنبياء، والملائكة.

۲. وانا قوم فرض الله طاعتنا في كتابه وأنتم تاتمون بمن لا يعذر الناس بجهالة و قد قال رسول

الله ص من مات و ليس عليه امام فميته ميتة جاهلية عليكم بقوى الله فقد رأيتم اصحاب

على (أصول الستة عشر، ص ۷۸ یا ۲۴۷؛ عیاشی سمرقندی، تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۴۹؛

کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۸۶).

۳. صفار، بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۵۰۹، باب ۱۸، ح ۱۲.

۴. عیاشی سمرقندی، تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴۸.

۵. صدوق، من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۵۸۴؛ همو، عيون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۵۹؛ فتال

نیشابوری، روضه الواعظین، ج ۱، ص ۲۳۵؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۰۸.

او را مساوق با طاعت خدا معرفی کرده است.^۱ به نقل از ابی الصباح امام صادق علیه السلام بر افتراض و وجوب طاعت تک تک امامان قبل از خود تصریح کرده است.^۲ منصور بن حازم که از بزرگان فقها و اصحاب ائمه است،^۳ باور خود مبنی بر افتراض طاعت معصومین را به امام صادق علیه السلام عرضه نموده که مورد تشویق امام قرار گرفته و امام سر او را بوسیده است!^۴ ابن ابی یعفور نیز در عرضه اعتقادات خود، آیه وجوب طاعت از اولی الامر^۵ را قرائت کرد که نشان از باور به افتراض طاعت دارد.^۶ خالد بجلی نیز از دیگر صحابه‌ای است که وقتی در محضر امام صادق علیه السلام دین خود را برای حضرت توصیف کرد، به مفروض بودن طاعت امیرمؤمنان علیه السلام و سایر ائمه تا زمان امام ششم اعتراف نمود که با تأیید امام مواجه شد.^۷ در هر صورت تمام این نقل‌ها نشان

۱. کفایه الاثر، ص ۲۶۳. وأدنی معرفة الإمام أنه عدل النبي إلا درجة النبوة ووارثه وأن طاعته طاعة الله وطاعة رسول الله والتسليم له في كل أمر والرتة إليه والأخذ بقوله.

۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۸۶؛ عن أبي الصباح قال أشهد أنني سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول أشهد أن علياً إمام فرض الله طاعته وأن الحسن إمام فرض الله طاعته وأن الحسين إمام فرض الله طاعته وأن علي بن الحسين إمام فرض الله طاعته وأن محمد بن علي إمام فرض الله طاعته.

۳. ابوالعباس نجاشی، رجال نجاشی، ص ۴۱۳، ش ۱۱۰۱؛ طوسی، الفهرست، ص ۴۵۸؛ رجال ابن داوود، ص ۳۵۳.

۴. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۸۸ و ۱۸۹؛ صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۹۲ و ۱۹۳؛ طوسی، اختیار معرفه الرجال (کشی)، ص ۴۲۰ و ۴۲۱، ش ۷۹۵.

۵. نساء، ۵۹.

۶. عیاشی سمرقندی، تفسیر، ج ۱، ص ۳۲۷؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۱۸۷.

۷. طوسی، اختیار معرفه الرجال (کشی)، ص ۴۲۲ و ۴۲۳، ش ۷۹۶؛ همچنین ن. ک. قاضی

می‌دهد که در زمان امام صادق علیه‌السلام گروه قابل توجهی از شیعیان، عقیده داشتند که امام صادق علیه‌السلام از طرف خدا امام واجب‌الاطاعه است.

البته در موارد متعددی، ائمه معصوم از جمله امام صادق علیه‌السلام، به سبب وجود خطر و سرعت رشد عقیده به وجوب طاعت در کوفه و عراق، در فشار بودند و گاهی بنابر مصالحی و از روی تقیه مجبور می‌شدند، از این وضعیت تبری جسته و این باور را در ظاهر و به شکل موردی انکار کنند.^۱ که این استثنا مستمسک و بهانه‌ای برای افراد مغرض و متعصبی چون ذهبی و مزی و ابن حجر هیتمی شده که از امام صادق علیه‌السلام سخنی مبنی بر انکار اندیشه وجوب اطاعت از ائمه نقل کنند^۲ که در پاسخ باید گفت علاوه بر تقویت محمول تقیه، احتمال جعلی بودن این نقل نیز دور از انتظار نیست. لزوم تقیه و کتمان موردی و موقتی نسبت به این اندیشه شیعه زمانی بهتر مشخص می‌شود که بدانیم در زمان‌هایی که این باور شیعه امامیه مورد کتمان و تقیه واقع نشده، موجبات گرفتاری و تهدیداتی برای ائمه و شیعیان شده است؛ چنانچه در رجال

نعمان، شرح الاخبار، ج ۳، ص ۴۶۲ و ۴۶۳.

۱. صفار، بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۱۷۵ و ۱۷۶؛ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۳۲ و ۲۳۳.
۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۴۴۱؛ همو، تاریخ الإسلام، ج ۹، ص ۹۱؛ الصواعق المحرقة، ج ۱، ص ۱۶۴. همچنین ر.ک: مزی، تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۸۲؛ دارقطنی، فضائل الصحابه، ج ۱، ص ۸۸ (من زعم انی امام (معصوم) مفترض الطاعة فانا منه بری). علاوه بر این سخن که ذهبی از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده و ساختگی بودن آن روشن است، تمجید از دو خلیفه اول از لسان صادقین، توسط ابن سعد و ذهبی ذکر شده که شیعیان این اخبار را (ولو بر فرض صحت سند) حمل بر تقیه می‌کنند (ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۵۷؛ تاریخ الاسلام، ج ۹، ص ۹۰).

کشی آمده که یحیی برمکی به هارون گزارش می‌دهد، که هشام معتقد است که در روی زمین غیر از تو امام واجب‌الاطاعه دیگری است،^۱ که اگر به او دستور دهد، برضد تو قیام کند، او قیام خواهد کرد و در مناظره‌ای که نقشه آن از پیش طراحی شده بود، هشام را وادار به اظهار این مطلب می‌کنند، که بعد از آن مورد تعقیب مأموران هارون الرشید قرار می‌گیرد و مخفی می‌شود و در خفا از دنیا می‌رود.^۲ که در برخی احادیث، یکی از اسباب گرفتاری و نهایتاً شهادت امام کاظم علیه‌السلام، همین عدم رعایت تقیه توسط هشام در بیان نظریه امام مفترض‌الطاعه عنوان شده است.^۳

شهرستانی می‌گوید: هشام بن حکم در مورد علی غلو کرد و او را واجب‌الاطاعه دانست.^۴ در این زمان نماینده فکری مکتب اعتدالی به‌زعم آقای مدرسی یعنی ابن ابی‌یعفور، در خبری به امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: اگر اناری را نصف کنید و نیمی را حلال و نیم دیگر را حرام اعلام کنید، ما می‌پذیریم.^۵ و زراره در حال احتضار به اطاعت از امام منصوصی که اطاعت او واجب است، شهادت می‌دهد.^۶ پیش از این عصر، زمانی که ابو‌خالد کابلی نزد محمد حنفیه می‌رود، از او در مورد امامی که اطاعتش فرض و واجب است، می‌پرسد و راهنمایی می‌خواهد که ابن حنفیه او را به امام سجاد

۱. ابن ندیم نوشته است یحیی بن خالد برمکی، وزیر هارون الرشید، هشام بن حکم را به ریاست متکلمان در مجالس مناظره برگزید؛ زیرا هشام از متخصصان علم کلام بود (الفهرست، ص ۲۳۳).

۲. طوسی، اختیار معرفه الرجال (رجال کشی)، ص ۲۵۸ - ۲۶۲، ص ۴۷۷.

۳. طوسی، اختیار معرفه الرجال، ص ۲۵۸ - ۲۶۲ و ۲۷۰ و ۲۷۱، ص ۴۷۷ و ۴۸۸.

۴. الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۶۵.

۵. طوسی، اختیار معرفه الرجال (کشی)، ص ۲۴۹، ص ۴۶۲ و ۴۶۳.

۶. صدوق، کمال الدین، ج ۱، ص ۷۴ و ۷۵؛ طوسی، اختیار معرفه الرجال، ص ۱۵۵، ص ۲۵۴.

علیه السلام رهنمون می شود.^۱ زمانی که او به محضر امام زین العابدین علیه السلام شرفیاب می شود، سؤال خود را مجدداً از امام می پرسد که حضرت، اسامی ائمه را برای او بیان می کند.^۲ این امر نشان می دهد که این باور حداقل در میان افراد سرشناسی از عصر حضور معصومین، همچون محمد حنفیه و ابو خالد کابلی شناخته شده بوده است.

در پیشینه شناسی اعتقاد شیعیان به افتراض طاعت، به مصادیق و مواردی قبل از آن برمی خوریم؛ قیس بن سعد در گفت و گو با معاویه، به اعتقاد خود مبنی بر مساوی بودن وجوب اطاعت از امام با اطاعت خدا اشاره کرده است.^۳ محمد بن ابی بکر از شیعیانی است که در هنگام بیعت با امیرمؤمنان علیه السلام بر افتراض طاعت حضرت تصریح کرده است.^۴ حجر بن عدی نیز در نبرد صفین به امیرمؤمنان علیه السلام گفت: ما گوش به فرمان و مطیع تو هستیم و هر کاری انجام دهی ما پیرو تو هستیم!^۵ همچنین سخن عمرو بن حمق در صفین که اطاعت از حضرت را مساوی با اطاعت از خدا دانسته

۱. طوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۱۲۰، ش ۱۹۲؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائع، ج ۱، ص ۲۶۱ و ۲۶۲؛ خصیعی، الهدایة الكبرى، ص ۲۲۱ و ۲۲۲؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۴۷. فأسألك بحرمة رسول الله وأمر المؤمنين إلا أخبرتني أنت الإمام الذي فرض الله طاعته على خلقه قال، فقال يا أبا خالد حلفتني بالعظيم، الإمام علي بن الحسين عليه السلام علي وعليك وعلى كل مسلم.

۲. صدوق، کمال الدین، ج ۱، ص ۳۱۹؛ طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۱۸؛ همو، اعلام الوری، ج ۲، ص ۱۹۴ و ۱۹۵.

۳. مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۷. فإننا كنا مع رجل نرى طاعته طاعة لله.

۴. مفید، الاختصاص، ص ۷۰؛ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۶۴، ش ۱۱۳. أشهد أنك إمام مفترض طاعتك وأن أبي في النار.

۵. نصر بن مزاحم، وقعة صفین، ص ۱۰۴. أزمنا منقاداً لك بالسمع والطاعة فإن شرقت شرقنا وإن غربت غربنا وما أمرتنا به من أمر فعلناه.

است^۱ و روشنگری ابویوب انصاری و اصبع بن نباته با این شعار که در هر حالی مطیع امیرمؤمنان علیه السلام هستیم!^۲ اعور شنی نیز از شیعیان مستحکم و صحیح الاعتقادی است که ضمن بیان اعتقاد خود به امامت حسنین علیهما السلام پس از امیرمؤمنان علیه السلام، خطاب به امام فرمود: بر توست که امر کنی و بر ما واجب و لازم است که اطاعت کنیم!^۳ زید بن صوحان از دیگر شیعیان مخلصی است که در لحظه شهادت خود، اطاعت و تمکین محض از امیرمؤمنان علیه السلام را مستند به روایت غدیر به نقل از ام سلمه از رسول خدا صلی الله علیه و آله می کند که عدم نصرت و اطاعت از علی، موجب خواری و خذلان هر فردی خواهد بود.^۴ زمانی که یکی از شیعیان از جابر بن عبدالله انصاری در مورد حدیث منزلت پرسید، او گفت: به خدا سوگند رسول خدا صلی الله علیه و آله با این حدیث، علی علیه السلام را در زمان حیات خود و پس از رحلتش در میان امت خلیفه قرار داد و اطاعت او را واجب نمود.^۵

۱. نصر بن مزاحم، وقعة صفین، ص ۴۸۲. إنا والله ما أجبناك ولا نصرناك عصبية على الباطل ولا أجبنا إلا الله عز وجل ولا طلبنا إلا الحق ولو دعانا غيرك إلى ما دعوت إليه.
۲. اسکافی، المعیار و الموازنه، ص ۱۷۶؛ مفید، الاختصاص، ص ۶۵؛ طوسی، اختیار معرفه الرجال، ص ۵، ش ۸. ونحن نرد الأمر إلى أمير المؤمنين إن قادنا أتبعناه، وإن دعانا أجبناه.... سیوفنا كانت على عواتقنا فمن أومى إليه ضربناه بها.
۳. نصر بن مزاحم، وقعة صفین، ص ۴۲۵ و ۴۲۶؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۸، ص ۶۸. عليك أن تقول وعلينا أن نفعل. نکته ای که در این گزارش آمده که اصحاب امیرمؤمنان و سپاهیان حضرت، به اعور تحفه و صله دادند، نشان از تأیید باور او توسط آنان و اعتقاد ایشان به نص و افتراض طاعت دارد.
۴. طوسی، اختیار معرفه الرجال، ص ۶۷، ش ۱۱۹؛ مفید، الاختصاص، ص ۷۹.
۵. صدوق، معانی الاخبار، ص ۷۴؛ حر عاملی، اثبات الهداه، ج ۳، ص ۳۸ و ۳۹.

۲۳. ارائه نظریه علمای ابرار درباره ائمه (صفحه ۷۳ کتاب):

متن کتاب: در دهه‌های نخستین قرن دوم، مهم‌ترین و محترم‌ترین شخصیت در این گرایش، یک دانشمند برجسته کوفه^۱ به نام ابومحمد عبدالله بن ابی‌یعفور عبدی (متوفی ۱۳۱)^۲ بود که از نزدیک‌ترین اصحاب امام صادق علیه‌السلام به ایشان به شمار می‌رفت.^۳ او یک صحابی مؤمن و وفادار امام بود^۴ و به‌عنوان تنها^۵ یا یکی از دو^۶ صحابی که کاملاً مطیع و فرمان‌بردار او بوده و وی از آنان کمال رضایت داشته است، توسط امام ستایش شده است. در کلمات منقول از امام صادق علیه‌السلام درباره عبدالله بن ابی‌یعفور، از او با توصیفات نادر و بی‌سابقه ستایش می‌شود مانند آنکه او در

۱. نگاه کنید به رجال کشی: ۱۶۲ و ۴۲۷/ رجال نجاشی: ۲۱۳.

۲. به نقل کشی: ۲۴۶ وی در سده طاعون در ایام امامت امام صادق علیه‌السلام درگذشته است. این طاعون در سال ۱۳۱ بوده است (طبقات ابن سعد ۵: ۳۵۵، ۷ (بخش دوم): ۲۱ و ۶۰ نیز نگاه کنید به همان بخش از جلد ۱۱: ۷ و ۱۳ و ۱۷ / تاریخ خلیفه بن خیاط ۶۰۳: ۲ / کتاب التعازی مبرد: ۲۱۲ / معارف ابن قتیبه: ۴۷۰ [همچنین ۴۷۱ و ۶۰۱ / منتظم ابن الجوزی ۷: ۲۸۸ - ۱۷۸ / تاریخ الاسلام ذهبی ۵: ۱۹۹ / النجوم الزاهرة ۱: ۳۱۳). ولی برخی مورخان آن را در وقایع سال ۱۳۰ آورده‌اند که باید شروع آن را منظور داشته باشند. نگاه کنید مثلاً به تاریخ طبری ۷: ۴۰۱ / کامل ابن اثیر ۵: ۳۹۳.

۳. رجال کشی: ۱۰. همچنین رجوع کنید به کافی ۶: ۴۶۴.

۴. رجال کشی: ۲۴۹ (بند ۴۶۲). همچنین نگاه کنید به کتاب درست بن ابی منصور: ۱۶۲ /

تفسیر عیاشی ۳۲۷: ۱ / اختصاص: ۱۹۰.

۵. رجال کشی: ۲۴۹، ۲۴۹ و ۲۵۰ (بند‌های ۴۵۳، ۴۶۳ و ۴۶۴).

۶. همان منبع: ۱۸۰.

بهشت در خانه‌ای میان خانه پیامبر و امیرالمؤمنین جای خواهد داشت.^۱ مع‌هذا باید توجه داشت که این دانشمند، ائمه را تنها علماء ابرار اتقیاء می‌دانست^۲ و یک‌بار گفت‌وگویی بر سر همین موضوع با معلى بن خنيس^۳. یک خدمتکار امام صادق علیه‌السلام که ائمه را هم‌ردیف پیامبران می‌شمرد. داشت که امام، سخن عبدالله بن ابی‌یعفور را تأیید کرده و نظر معلى بن خنيس را به شدت رد فرمود.^۴

۱. همان منبع: ۲۴۹.

۲. همان منبع: ۲۴۷. برای نظایر چنین نظراتی میان صحابه خاص امام صادق علیه‌السلام همچنین می‌توان به تعریف ابان بن تغلب (دانشمند نامور شیعه در این دوره از تشیع که در رجال نجاشی: ۱۲ آمده است اشاره کرد به این شرح: «الشیعة الذین اذا اختلف الناس عن رسول الله اخذوا بقول علی، و اذا اختلف الناس عن علی اخذوا بقول جعفر بن محمد» (در این مورد باز نگاه کنید به عده شیخ ۳۷۹: ۱ / بصائر صفار: ۵۲۵). شهید ثانی در حقائق الایمان: ۱۵۰ - ۱۵۱ می‌گوید که بسیاری از اصحاب ائمه اطهار و شیعیان متقدم، آنان را تنها علمای ابرار می‌دانسته‌اند و حتی قائل به عصمت آنان هم نبوده‌اند. بحرالعلوم در رجال خود ۲۲۰: ۳ این نظر را به اکثریت شیعیان متقدم نسبت می‌دهد (همچنین نگاه کنید به رجال ابوعلى: ۴۵ و ۳۴۶). با این وجود باید در نظر داشت که در زمان شیخ مفید تنها اقلیتی از علمای شیعه، عصمت ائمه را انکار می‌کرده‌اند. (اوائل المقالات: ۳۵).

۳. درباره این شخص، نگاه کنید به رجال کشی: ۳۷۶ - ۳۸۲ / رجال نجاشی: ۴۱۷ / رجال ابن الغضائری ۶: ۱۱۰.

۴. رجال کشی: ۲۴۷ (بند ۴۵۶) / مناقب این شهر آشوب ۳۵۴۰۳. البته در متن خبر آمده است که معلى بن خنيس می‌گفت «الائمة انبیاء». ولی با توجه به اینکه وی نه‌تنها مسلمان بلکه خدمتکار امام صادق علیه‌السلام بوده طبعاً منظور او همدوشی آنان با انبیاء است نه پیامبری به معنی واقعی، والا با توجه به ضروری بودن ختم نبوت بر رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به نص صریح قرآن کریم، وی نه‌تنها شایسته خدمتگزاری امام معصوم

نظرات عبدالله بن ابی‌یعفور به‌وضوح طرف‌داران بسیاری در جامعه شیعه آن زمان داشته است. در تشیع جنازه او جمعیت بزرگی از شیعیان شرکت کرده بودند.^۱ برخی دانشمندان علم ملل و نحل اسلامی، نخستین آنان ابن‌المقعد^۲ در روزگار خلافت مهدی عباسی (۱۰۸-۱۹۹)، از یک گروه شیعه به نام یعفوریه نام می‌برند که در مسائل مذهبی اختلافی دارای نقطه نظرات معتدل و مسالمت‌جو بوده‌اند. مثلاً جدال در مسائل

نمی‌بود بلکه مسلمان هم نبود. این تفسیر به خوبی با روایتی دیگر در همان منبع تأیید می‌شود که بر اساس آن عبدالله بن ابی‌یعفور ائمه را محدث و مفهوم (یعنی ملهم از جانب خداوند می‌داند. چه این اصطلاح گرچه در ادوار بعد با تفاسیر خاصی از سوی غلات و مفضوه روبرو شده، ولی در استعمال نخستین خود به وضوح، مفهومی ضد غالی و در برابر اعتقاد و نظر غلات به تداوم وحی و همدوشی ائمه با انبیاء بوده است) رجوع کنید به روایات باب در بحار ۲۶: ۶۶-۷۹. درباره اصطلاح محدث در ادب قدیم شیعی مقاله اتان کالبرگ در مجموعه مقالات او با نام عقیده و شریعت در تشیع امامی به زبان انگلیسی مقاله پنجم، مفید است. تنها چیزی که باید بر آن مقاله اضافه کنم آن است که در شریعت یهود نیز چنین مفهومی از دیرزمان شناخته بود و احبار یهود معتقد بودند که پس از درگذشت آخرین پیامبران که دیگر وحی جدیدی از جانب خداوند فروز نمی‌آمد (صدیقین) همچنان الهاماتی به صورت بث قل (بنت قول = عبارت کوتاه از سوی حق دریافت می‌نمودند. چنین پیام‌های کوتاه را پیامبران نیز پیش از وصول به مقام نبوت در دوره‌ای که خداوند آنان را برای تصدی آن خدمت آماده می‌نمود گاه می‌شنیدند. تفصیل این مطلب را در تلمود، مکت: ۲۳^۲ می‌توان دید. اکنون نوشته‌های متعددی نیز از نویسندگان و متکلمان یهودی معاصر، ذیل همان کلمه bat kol در گوگل قابل دستیابی است).

۱. رجال کشی: ۲۴۷ (بند ۴۵۸).

۲. همان منبع: ۲۶۵-۲۶۶. نیز نگاه کنید به مشاکلة الناس لزمانهم یعقوبی: ۲۴.

مذهبی را روا نمی‌دانستند و برخلاف غلات،^۱ منکران امامت ائمه را کافر نمی‌شمردند.^۲ چنین به نظر می‌رسد که اشاره نویسندگان این کتاب‌ها به گروه هواداران عبدالله بن ابی‌یعفور است همچنان که برای سایر بزرگان علمای شیعه مانند زرار و هشام بن حکم و مؤمن الطاق نیز گروه‌هایی با نسبت به آنان ذکر کرده‌اند.^۳ ... آنان جمعیت بزرگی را که در تشییع جنازه عبدالله بن ابی‌یعفور شرکت جسته بودند مرجئه شیعه لقب دادند.^۴

پاسخ: سند مؤلف درباره نظریه علمای ابرار خبری واحد و تنها یک روایت است که ابن ابی‌یعفور در مقابل سخن معلى بن خنيس که می‌گفت: ائمه انبیا هستند، گفته: ائمه علمای ابرار هستند و پیامبر نیستند، که وقتی خدمت امام صادق علیه‌السلام می‌رسند، امام بدون اینکه بپرسد، می‌فرماید: ائمه پیامبر نیستند.^۵ این سخن معلى،

۱. نگاه کنید به فرق الشیعه: ۶۵ / المقالات و الفرق: ۶۹.
۲. مقالات الاسلامیین ۱: ۱۲۲. این گروه به این ترتیب به وضوح غیر از فرقه دیگری به همین نام است که جزء فرقه‌های غلات بوده و از شخصی به نام محمد بن یعفور پیروی می‌کرده‌اند مفاتیح العلوم خوارزمی: ۵۰).
۳. درباره گرایش‌های کلامی ابن ابی‌یعفور می‌توانید به این منابع هم مراجعه کنید: کافی ۲۷۷: ۱ و ۱۳۳۰۳ / رجال کشی: ۳۰۵ و ۳۰۷ / بحار الانوار ۵۳: ۲۳.
۴. این را در قالب حدیثی به نقل از امام صادق علیه‌السلام در آورده بودند که در رجال کشی: ۲۴۷ دیده می‌شود.
۵. طوسی، اختیار معرفة الرجال (کشی)، ص ۲۴۷، ش ۴۵۶. از امام رضا علیه‌السلام نیز نقل شده که نسبت نبوت را از ساحت ائمه اطهار علیهم‌السلام دور دانسته است (مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۵۷). امام صادق علیه‌السلام به معلى بن خنيس فرموده است: «امر ما را پنهان دار و آن را بروز نده؛ زیرا هرکس که آن را پنهان دارد و آشکار نکند خداوند او را در این جهان تعالی بخشد و در جهان دیگر نوری در بین چشمانش قرار دهد و به سوی بهشت

سخن خطرناکی بود و ممکن بود، برای ائمه و شیعیان مشکلاتی ایجاد کند، شاید این سخن ابی یعفور فقط در مقام جواب بوده و لفظ دیگری پیدا نکرده و این سخن را گفته است. درحالی که احادیث دیگری از ابن ابی یعفور، درباره جایگاه فوق بشری ائمه، مانند مفترضة الطاعة بودن، تفویض شریعت، معجزه، علم غیب نقل شده است.^۱ از جمله اینکه ایشان می گفته: «اگر امام صادق علیه السلام بفرماید یک نیمه یک انار حلال و نیمه دیگرش حرام است، بدون شک می پذیرد!»^۲ البته در فرهنگ شیعه مصداق کامل علماء، امامان معصوم هستند.^۳ همچنین در روایتی از امام حسن مجتبی علیه السلام آمده

رهنمونش سازد. ای معلی! هرکس که امر ما را آشکارا فاش کند و آن را پنهان نگه ندارد، خداوند او را در این جهان ذلیل خواهد کرد و نور را از میان دو چشمانش در آن جهان بردارد و تاریکی را برای او مقرر خواهد داشت که در نتیجه به سوی آتش روان خواهد شد. ای معلی! ضروری است که خدا را پنهان عبادت کنند؛ همچنان که لازم است آشکارا عبادت کنند. ای معلی! کسی که امور ما را فاش کند چون کسی است که آن ها را انکار می نماید.» (کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۲۴).

۱. طوسی، اختیار معرفة الرجال (کشی)، ص ۲۴۹، ش ۴۶۲ و ۴۶۳.

۲. طوسی، اختیار معرفة الرجال (کشی)، ص ۲۴۹، ش ۴۶۲. عن عبدالله بن أبي يعفور، قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام والله لو قلت رمانة بنصفين، فقلت هذا حرام وهذا حلال، لشهدت أن الذي قلت حلالاً وأن الذي قلت حراماً، فقال رحمه الله رحمتك الله.

۳. ر.ک: هلالی عامری، کتاب سلیم، ص ۱۵۶؛ عیاشی سمرقندی، تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۶۳؛ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۵۱. ذیل آیه ۷ سوره آل عمران ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۵۲، ذیل آیه ۲۸ سوره فاطر ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾.

که هرآنچه که در قرآن کلمه ابرار آمده منظور امیرمؤمنان علیه‌السلام، حضرت فاطمه علیها‌السلام، من و حسین علیه‌السلام است. زیرا ما به واسطه پدران و مادرانمان ابرار هستیم و قلب‌های ما با اطاعت خدا و بر نیکی تعالی یافته و از دنیا و حب آن دور شده است. ما خدا را در جمیع فرایض اطاعت کردیم و به وحدانیتش ایمان آوردیم و رسولش را تصدیق کردیم.^۱

اما اینکه طرف‌داران و شاگردان ابن ابی یغفور کسانی باشند که این عقاید را داشته باشند، دلیلی بر آن نیست و تنها ادعای نویسنده است. در رجال کشی مطلبی نیست که از آن برآید که شاگردان ابن ابی یغفور دسته‌ای باشند که عقاید خاص داشته باشند، مگر روایت بسیار ضعیفی، که امام صادق علیه‌السلام به کسی که در تشییع جنازه ابن ابی یغفور حضور داشته فرموده، در آن تشییع افراد زیادی از مرجئه شیعه بودند.^۲ اگر این روایت صحیح بوده باشد، قبح بزرگی بر ابن ابی یغفور بوده و بر اساس نظر آقای مدرسی، مفوضه با آن نفوذ قدرتمند نمی‌گذاشتند، او یکی از راویان محوری شیعه به شمار آید و مورد وثوق رجالیان شود. سخن از فرقه یغفوریه تنها در گزارش هشام بن حکم از فرقه‌سازی شخصی به نام ابن المقعد آمده است.^۳ البته آقای مدرسی طباطبایی ادعا کرده که مفوضه به زبان ابن ابی یغفور این روایات را جعل کرده‌اند و در این کتاب‌ها آمده است، با اینکه خود او مستنداتش را از همین کتاب‌ها برداشته و روایت بالا نیز در این کتاب‌ها نقل شده و او با یک روایت ضعیف وجود گروهی را ثابت کرده است.

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲؛ عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین،

ج ۵، ص ۴۷۳ و ۴۷۴؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۳.

۲. طوسی، اختیار معرفه الرجال (کشی)، ص ۲۴۷، ش ۵۸.

۳. همان، ص ۲۶۶، ش ۴۷۹.

۲۴. خلط بحث درباره منابع علم ائمه با اختلاف درباره امام (ص ۷۸، ۸۰):

متن کتاب: نقطه عطف در تاریخ فرقه مفوضه با رحلت حضرت رضا علیه السلام در سال ۲۰۳ هجری فرا رسید. در فصل پیش اشاره شد که چون تنها فرزند ذکور آن بزرگوار در حین وفات پدر هفت ساله بود بحث‌ها و گفت‌وگوهایی در جامعه شیعه در گرفت که آیا کودکی در این سن، واجد شرایط امامت است یا نه. سواد اعظم جامعه شیعه در نهایت، آن حضرت را به عنوان امام پذیرفتند، ولی توجیه‌ها و استدلال‌ات برای این امر یکسان نبود: عده‌ای می‌گفتند معنی امامت آن جناب این است که امامت حق ایشان است و هنگامی که به سن بلوغ رسیده و شرایط علمی لازم را به دست آورد آنگاه امام خواهد بود (عیناً مثل مسأله حیا زت میراث در اموال و اعیان). بحثی بود که این صلاحیت علمی از کجا به دست خواهد آمد. نظر غالب آن بود که وی با نگرستن به کتب آباء و اجداد بزرگوار به آن مرتبه دست خواهد یافت. اصولاً یک نظر شایع آن بود که دانش ائمه در امور شریعت مقتبس از کتابی است که امیرمؤمنان علی علیه السلام در طول مصاحبت طولانی خود با پیامبر صلی الله علیه و آله از افاضات آن بزرگوار گرد آورده بود و این دانش بود که دیگران بدان دسترسی نداشتند، و همچنین کتب دیگر که از اختصاصات خاندان عصمت و طهارت به شمار می‌رفت.^۱ گروه دیگری از شیعیان در این مسأله راه دیگری می‌پیمودند. آنان می‌گفتند خداوند می‌تواند علم شریعت را به طور کامل به هر کس می‌خواهد بدهد و او را امام سازد حتی اگر آن شخص، کودکی خردسال باشد همچنان که عیسی مسیح و یحیی بن زکریا به نص قرآن کریم^۲ در کودکی پیامبر

۱. بنگرید به دعائم الاسلام ۶۴: ۱ / بحار الانوار ۲۲: ۲۶ - ۲۵ و ۵۳. ۳۳ (نیز بنگرید به ۱۷۳:

۱۷۹ - ۲).

۲. قرآن کریم ۱۹: ۱۲ و ۲۹ - ۳۰.

بودند.^۱

پاسخ: اینکه نویسنده گفته در زمان امام صادق علیه السلام عده‌ای مفوضه بودند و پس از آغاز امامت امام جواد علیه السلام، جانب آن‌ها تقویت شد و به طور کلی جامعه شیعه عقاید آنان را پذیرفتند، فقط فهم نویسنده از تاریخ و گزارشات تاریخی است و نگارنده فهم و ادراک خودش را بدون سند و مدرکی به عنوان سیر تاریخی شکل‌گیری عقاید شیعه مطرح کرده و الا چنین سخنی هیچ‌گونه سند و مدرکی ندارد و اگر در شروع امامت امام جواد علیه السلام با توجه به صغر سن آن حضرت بحث‌هایی درباره اینکه ایشان چگونه به امور شریعت احاطه علمی پیدا خواهد کرد و شبهه‌ای در بدو امر برای برخی ایجاد شده بود،^۲ دلیل ادعای مؤلف نمی‌شود که جامعه شیعه پس از شهادت امام رضا علیه السلام عقاید مفوضه را پذیرفته باشند و این طبیعی است که شیعیان تا به آن زمان که امامان‌شان افراد بزرگسال و بالغ بودند، ولی اکنون فرد خردسالی به عنوان امام مطرح می‌شود، در بدو امر شک کنند. اصلاً به جهت خفای نص در این اعصار به خاطر وجود خوف و اختناق شدید، شیعیان همواره در مورد مدعی امامت، ابتدا با دیده شک و تردید می‌نگریستند و از او دلیل و نشانه بر امامتش طلب می‌کردند. هیچ‌گاه این مطلب نشان‌دهنده گرایش گروهی و جمعی در عدم پذیرش امامت شخص خردسال نبود؛ زیرا طبق نقل فرقه نویسان بعد از امام رضا علیه السلام انشعابی در میان شیعه به وجود نیامده

۱. بصائر الدرجات: ۲۳۸ / فرق الشیعه: ۹۹ / المقالات و الفرق: ۹۵ - ۹۶ و ۹۹ / کافی ۳: ۳۲۱

۱، ۳۲۲ و ۲۸۳ - ۳۸۴ / مقالات الاسلامیین ۱: ۱۰۵ / مقالات ابو القاسم بلخی: ۱۸۱ -

۱۸۲ / ارشاد مفید: ۳۱۷ و ۳۱۹ / مجالس او ۹۶: ۲. نیز بحار الانوار ۲۰: ۵۰، ۲۱، ۲۴،

۳۴ و ۳۵ که از سایر منابعی که در بالا نام برده نشده‌اند نقل می‌کند.

۲. اشعری، المقالات و الفرق، ص ۹۶ - ۹۸؛ نوبختی، فرق الشیعه، ص ۸۷ - ۹۰.

و کسانی که به امامت امام رضا علیه السلام و به امامت سایر ائمه علیهم السلام، تا زمان غیبت صغری معتقد شدند، قطعیه نام گرفتند.^۱ و عنوان قطعیه تنها نام معتقدان به امامت امام رضا علیه السلام تا امام زمان علیه السلام می باشد.

۲۵. نسبت رد صفات فوق بشری ائمه به علمای قم (صفحه ۸۳ و ۸۴ کتاب):

متن کتاب: دانشمندان و راویان حدیث مدرسه قم که در آن دوره، مرکز اصلی و عمده علمی شیعه بود به شدت نسبت به بسط و رخنه افکار و آثار مفوضه عکس العمل نشان می دادند. آنان نیز با تمام قوا می کوشیدند جلوی سیل عظیم ادبیات غلات را که به سرعت گسترش می یافت بگیرند.... شیعیان قم در آن زمان فرقی میان دو مفهوم غلو و تفویض و میان دو گروه غلات و مفوضه نمی گذاشتند و معتقد بودند که تمام کسانی که ائمه را موجودات فوق بشری می دانند مسلمان و اهل صوم و صلاة و سایر عبادات نیستند. به این دلیل چون آن مرد را مشغول به نماز یافتند نتیجه گرفتند که اتهام غلو در مورد او بی اساس بوده است چه آن با نماز خواندن قابل جمع نیست.^۲

۱. مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۱۲؛ نوبختی، فرق الشیعه، ص ۷۹؛ ابوالحسن اشعری، مقالات الاسلامیین، ص ۱۷؛ قاضی عبدالجبار، المغنی، ج ۲۰، ص ۱۷۶ و ۱۷۸؛ اسفراینی، التبصیر فی الدین، ص ۳۳؛ شهرستانی، الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۳۱.

۲. به شرحی که قبلاً گذشت غلات تندرو که ائمه را خدا می خواندند معمولاً شریعت را منسوخ می دانسته و خود را مشمول احکام و واجبات از جمله نماز و همچنین محرمات نمی دانستند. به نظر آنان این احکام برای کسانی بود که به حقائق عالم وجود و مقام واقعی ائمه مطلع نشده و دچار کوتاهی فکر و قصور ادراک بودند (المقالات و الفرق: ۶۱) و گر نه معرفت امام کافی از عبادات و نماز بود (همان منبع: ۳۹/ رجال کشی: ۳۲۵). این نظر را مردم می دانستند و لذا فکر می کردند غلات را می توانند با دقت در رفتار آنان در وقت

پاسخ: البته علمای قم به غلات حساسیت داشتند به ویژه احمد بن محمد بن عیسی که از بزرگان قم بود و غلات را از شهرشان بیرون می کردند، ولی غلو در نظر آن‌ها به معنایی نبود که نویسنده القا کرده، بلکه همچنان که نویسنده خودش در صفحه ۸۴ ذکر کرده، غلو در نظر آنان عبارت از به حد خالق رساندن ائمه و تفویض خلق و رزق به آنان بود و بی اعتنایی به احکام شریعت، از نشانه های غلو در نظر آنان محسوب می شد،^۱ گاهی نیز در تشخیص و تعیین مصداق اهل غلو اشتباه می کردند، چنان که در شرح حال محمد بن اورمه آمده که امام هادی علیه السلام به مردم قم نامه نوشت و او را تأیید کرد.^۲ همچنین احمد بن محمد بن خالد برقی را که احمد بن محمد بن عیسی به گمان غالی

نمازهای یومیه تشخیص دهند چه اگر طرف، غالی بود طبیعت نماز نمی خواند (رجال کشی: ۵۳۰). در نقل قولی که از مفضل در رجال کشی: ۳۲۷ آمده است او نیز امر نماز را در برابر خدمتگزاری به امام، ناچیز جلوه داده است. گزارش دیگری در همان منبع: ۳۲۵ میگوید که او خود شخصا در سفر زیارت کربلا در خواندن نماز صبح خود کوتاهی کرده بود. این گزارش ظاهراً از این نظر برای راوی اهمیت داشته که مفضل را به عنوان یک غالی تندرو (و نه تنها یک مفوض) معرفی می کند. نمونه حالت مقابل این، اظهار یک راوی حدیث اواسط قرن سوم است که برای تکذیب غالی بودن محمد بن سنان می گوید او کسی بود که وضو گرفتن را به من آموخت (فلاح السائل: ۱۱). این نکته روشن می کند چرا مردم قم که درصدد قتل محمد بن اورمه بودند با دیدن او در حال نماز از تصمیم خود منصرف شدند. در ذهنیت آنان اگر او غالی بود که نماز نمی خواند. آنان نمی دانستند که غلات دو شاخه بودند و شاخه مفوضه آنان در رعایت شعائر مذهبی با سواد اعظم شیعیان اختلاف و فرقی نداشتند و نماز و تکالیف شرعی خود را مانند بقیه مسلمین انجام می دادند.

۱. اشعری، المقالات والفرق، ص ۲۳۸؛ سمعانی، الانساب، ج ۵، ص ۳۵۷.

۲. ابوالعباس نجاشی، رجال نجاشی، ص ۳۲۹، ش ۸۹۱؛ ابن غضائری، رجال، ص ۹۳ و ۹۴.

بودن از شهر قم اخراج کرده بود، دوباره به شهر برگرداند و در تشییع جنازه او پابره‌نه شرکت کرد و هیچ قدحی از اهل بیت نیز در مورد او وارد نشده است.^۱ بلکه حجم عمده میراث حدیثی که مؤلف آن‌ها را از روایات مفوضه می‌داند، علمای قم روایت کرده‌اند.

۲۶. پیش بردن تاریخ وجود مقصره (ص ۸۴ و ۸۵):

متن کتاب: در برابر تلاش‌های علمای قم، مفوضه هم طبیعتاً بیکار ننشستند و سایر شیعیان معتدل را مقصره خواندند، نامی که پیش از آن در تداول طرف‌داران اهل بیت علیهم‌السلام در اعصار اولیه، بر عثمانیه و طرف‌داران امویان اطلاق می‌شد که نسبت به مقام امیرمؤمنان علیه‌السلام بی‌احترامی می‌کردند.^۲

۱. طوسی، الفهرست، ص ۵۱ و ۵۲؛ علامه حلی، رجال، ص ۱۴، ش ۷؛ ابن داوود، رجال، ص ۴۰ و ۴۱؛ ابن غضائری، رجال، ص ۳۹؛ تستری، قاموس الرجال، ج ۱، ص ۵۹۰. ابن داوود او را ثقه می‌داند که پابره‌نه راه رفتن احمد بن محمد بن عیسی (حاکم قم) در تشییع جنازه او، وثاقتش را تقویت می‌کند (رجال ابن داوود، ص ۴۰؛ ن. ک. رجال نجاشی، ص ۷۶). ابن غضائری معتقد است که طعن قمی‌ها مربوط به روایانی است که احمد از آن‌ها حدیث نقل کرده نه خود او (رجال، ص ۳۹). و بهبهانی نیز می‌گوید روش او در نقل حدیث، مورد نقد علمای قم بوده است (الفوائد الرجالية، ص ۴۳).

۲. مثلاً رجوع کنید به المعیار والموازنه: ۳۱ که می‌گوید: «افراط فيه قوم فعبده وقصر فيه قوم فشموه وقذفوه» (نیز نگاه کنید به صفحات ۳۲ و ۳۳ از همین منبع). همچنین به روایت نقل شده از امام سجاد در کشف الغمه اربلی ۳۱: ۲ که دارد: «وذهب آخرون إلى التقصير في امرنا واحتجوا بمتشابه القرآن فتأولوه بآرائهم واتهموا متأثر الخبر بما استحسنا» یعنی اهل تستن (همچنین نگاه کنید به دیباچه مقتضب الاثر: ۱۷ و منابع ذکر شده در آن). حدیثی دیگر منسوب به امام صادق علیه‌السلام می‌گوید: «الينا برجع الغالي فلا نقبله وبنا بالحق المقصر فنقبله... الغالي قد اعتاد ترك الصلاة والزكاة والصيام والحج فلا يقدر على

پاسخ: مؤلف در ضمن سخن از مفوضه از مقصره سخن به میان آورده و مدعی شده بعد از قرن دوم مفوضه از این گروه با عنوان مقصره تعبیر می‌آوردند، که به جنبه علمی ائمه توجه داشتند و ائمه را به هیچ وجه انسان‌هایی در سطح انبیا نمی‌دیدند و منکر نسبت صفات فوق بشری ائمه چون علم غیب، توانایی اظهار معجزه، آشنایی به زبان‌های مختلف و زبان حیوانات، به ائمه علیهم‌السلام بودند درحالی‌که در این زمان منظور از مقصره عبارت از عامه است. بلکه نیمه دوم قرن سوم زمانی است که سخن از مقصره به میان می‌آید و در روایتی آمده که مفوضه و مقصره کامل بن ابراهیم مدنی را خدمت امام عسکری علیه‌السلام می‌فرستند.^۱ و نیز در اواخر قرن سوم در روایتی سخن از مقصره به میان می‌آید^۲ و بعد از آن در قرن چهارم شیخ صدوق از مقصره سخن بر میان می‌آورد که هرکس علمای قم را متهم به تقصیر کند، غالی است^۳ و شیخ مفید در اواخر

ترک عاده و علی الرجوع الی طاعة الله عزّ وجلّ أبدا، والمقصر اذا عرف عمل واطاع» (امالی شیخ ۲۶۴: ۲). صورت مختصرتری از این روایت در تفسیر عیاشی ۶۳/۱ به امام باقر نسبت داده شده است، در این روایت چنان‌که روشن است کلمه مقصر در معنی یک فرد مسلمان غیرشیعه به کار رفته است چه از کسی سخن می‌گوید که درحال حاضر پیرو ائمه نیست و بعداً بدانان ملحق می‌شود. روشن است که این نام در اصطلاح ائمه هدی همواره در همین معنی به کار می‌رفته است (باز نگاه کنید به روایتی از حضرت رضا در عیون اخبار الرضا ۱: ۳۰۴) هرچند اطلاق آن بر شیعیان غیرغالی از طرف غلات شاید از قرن دوم آغاز شده بود (نگاه کنید به المقالات والفرق: ۵۵).

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۲۹۰. به نقل از الغیبه شیخ.

۲. مجلسی، بحار الانوار ج ۵۰، ص ۲۵۳. به نقل از کمال الدین صدوق.

۳. الاعتقادات، ص ۹۷ - ۱۰۲.

همان قرن یا اوایل قرن پنجم از مقصره بودن برخی از قمیان سخن گفته است.^۱ البته در سخنان ائمه بر راه میانه تأکید شده، اما راه میانه و اعتدال این نیست که نویسنده بدون هیچ دلیل و مدرکی آن را به همان معنای نفی هرگونه علم غیب و صفات فوق بشری از ائمه حمل بکند، اما اینکه فقط مفوضه، منکران صفات فوق بشری ائمه را مقصره بخوانند، درست نیست. بلکه این‌ها توسط خود اهل بیت و شیعیان، مقصره دانسته می‌شدند.

۲۷. اثبات وجود جریان مفوضه در عصر امام عسکری با روایتی جعلی (صفحه ۸۹

و ۹۰ کتاب):

متن کتاب: در نیشابور، به عنوان مثال، در جامعه شیعیان دودستگی کامل افتاد، و هر گروه، گروه دیگر را کافر می‌شمرد. یک گروه، از نظریات مفوضه در مورد فوق بشری بودن ائمه جانب‌داری میکرد و می‌گفت آنان با همه زبان‌هایی که مردم دنیا بدان سخن می‌گویند و با زبان پرندگان و حیوانات آشنا هستند و از آن چه در عالم می‌گذرد آگاهند. معتقد بودند که وحی با درگذشت پیامبر پایان پذیرفته و همچنان به ائمه می‌رسد. گروه دیگر که رهبر آن دانشمند بزرگ شیعه در آن قرن، فضل بن شاذان نیشابوری (متوفی ۲۹۰) بود، تمام این ادعاها را انکار می‌کرد و می‌گفت امام یک انسان عادی است که فرق اساسی او با سایرین این است که او بر دین خدا و احکام وی آگاهی کامل دارد و تفسیر صحیح آیات قرآن کریم نزد اوست.^۲ نقطه اوج این درگیری هنگامی

۱. مفید، تصحیح الاعتقاد، ص ۱۳۱ - ۱۳۷.

۲. رجال کشی: ۵۳۹ - ۵۴۱. همچنین نگاه کنید به عیون اخبار الرضا ۲۰: ۲ / رجال نجاشی:

۳۲۵ و ۳۲۸. در کتاب موسوم به «ایضاح» نیز که به نام فضل بن شاذان چاپ شده - در

فرارسید که چند ماهی پیش از درگذشت این دانشمند^۱ نماینده‌ای از ناحیه مقدسه حضرت عسکری علیه‌السلام برای جمع‌آوری وجوه شرعی به نیشابور فرستاده شد. تصادفاً این نماینده به هر دلیل بر گروه اول که پیرو افکار مفوضه بودند وارد شد. این مسأله اشکالات مهمی برانگیخت. گروه فضل بن شاذان نماینده اعزامی را بی‌اعتبار دانسته و از پرداخت وجوه خود به او خودداری کردند. خبر به ناحیه مقدسه رسید. حضرت

صفحه ۴۶۱ مطالبی مؤید چنین نظر هست ولی این انتساب نادرست است و کتاب مزبور از محمد بن جریر بن رستم طبری است (عجالتاً نگاه کنید به قاموس الرجال: ۲: ۴۱۱ و ۳: ۱۴۷، هرچند این مؤلف نیز در ۴: ۲۱۵ و ۸: ۶۴۰ در تشخیص درست نام مؤلف این اثر به خطا رفته بود).

۱. این تعیین تاریخ بر اساس نقل کشی است که نامه امام در مورد واقعه بالا در سال ۲۶۰ دو ماه پس از درگذشت فضل بن شاذان ارسال، یا حداقل دریافت شده بود. با توجه به این نکته که آن حضرت خود در اوایل ماه ربیع الاول آن سال رحلت فرمود باید بیشتر واقعه بالا در سال قبل (۲۵۹) روی داده و فضل بن شاذان در ماه‌های اول سال ۲۶۰ وفات کرده باشد. البته این نکته که فضل بن شاذان در اوایل سال ۲۶۰ فوت شده از روایتی دیگر نیز در رجال کشی استفاده می‌شود. در آن کتاب: ۵۳۸ نقل می‌کند که یکی از شیعیان خراسانی در راه مراجعت از سفر حج در سامراء به خدمت حضرت عسکری علیه‌السلام شرفیاب شد و گفت‌وگویی با ایشان در باب فضل بن شاذان داشت و پس از بازگشت دریافت که در همان زمان که او با امام سخن می‌گفته است فضل بن شاذان درگذشته بود. اگر فاصله مکه از سامراء و زمان اعمال حج را در نظر بگیریم تشرف آن مرد خدمت امام در راه بازگشت به حسب قاعده باید در پایان ماه محرم انجام شده باشد که ماه اول سال قمری است (ببینید «اخبار الراضی بالله والتمتی بالله» از صولی، چاپ قاهره - ۱۳۵۴: ۲۳۵ در وقایع سال ۳۳۰ که دارد: «ورد الحاج بغداد سالمین فی اول صفر»). پس درگذشت فضل در اوایل سال مزبور روی داده بود.

عسکری علیه‌السلام نامه‌ای به اهالی نیشابور مرقوم فرمودند که طی آن عقائد مفوضه و گروه طرفدار افکار آنان را شدیداً محکوم نموده،^۱ ولی همزمان از فضل بن شاذان نیز که مردم را از پرداخت وجوه به نماینده اعزامی نهی کرده بود گله فرمودند.^۲ کشی که این نامه را در رجال خود نقل کرده احتمال می‌دهد که نامه در اصل توسط جناب عثمان بن سعید عمری نوشته و ارسال شده باشد که در این زمان متصدی منحصر امورات ناحیه مقدسه بود و همه امور مالی امام توسط او اداره می‌شد.^۳ اهمیت این ماجرا در آن است که در این جریان به وضوح، ناحیه مقدسه از درگیری میان دو دسته نگران بوده و از اینکه چنین مباحثات عقیدتی موجب اخلاف در ادای تکالیف عام مهم‌تر گردد خشنود نبوده است. دلیل آن هم روشن است. فشارهای شدید سیاسی و اجتماعی بر جامعه شیعه در آن سال‌ها بالا گرفته بود و زمان چنین کارها نبود. در نمونه‌ای دیگر، دو گروه مفوضه و مقصره از منطقه‌ای دیگر (شاید خود سامراء) نماینده‌ای به ناحیه مقدسه فرستادند که تعیین تکلیف کنند. امام مجدداً مفوضه را به نام محکوم کرده و آنان را دروغ‌گو خواندند.^۴

پاسخ: تحلیل آقای مدرسی در اینجا مستند به گزارش جعلی در رجال کشی است که شامل اختلاف فکری و نظری شیعیان از جمله فضل بن شاذان و عده‌ای از مفوضه و

۱. رجال کشی: ۵۴۰.

۲. همان، ۵۴۲ - ۵۴۳.

۳. همان، ۵۴۴.

۴. غیبت شیخ: ۱۴۸ - ۱۴۹. همچنین هدایة خصیصی: ۳۵۹، با این فرق که چون این نویسنده خود از مفوضه است به جای «وجه قوم من المفوضه والمقصرة» که در روایت شیخ است می‌گوید: «وجه قوم من المؤمنین والمقصرة».

غالیان در نیشابور قبل از ورود وکیل امام یازدهم، مخالفت و امتناع فضل بن شاذان و پیروانش از دادن وجوهات به وکیل امام عسکری و توقیع امام در مذمت فضل وحتى تهدیدش به نفرین است.^۱ خود کُشی از احمد بن یعقوب بیهقی نقل کرده، آنچه در این توقیع آمده باطل می باشد و توسط دهقان فرستاده شده است.^۲ دهقان از کذابین بوده که بر امام هادی علیه السلام و عسکری علیه السلام دروغ می بسته و امام عسکری علیه السلام او را نفرین کرده و در اثر نفرین ایشان به وضع بدی مرده است.^۳ آیت الله خویی می گوید: این توقیع از طرف عروة بن یحیی کذاب غالی معروف به دهقان به عبدالله بن حمدویه بیهقی فرستاده شده بود، که علی بن محمد بن قتیبۀ از روی نسخه عبدالله بن حمدویه نوشته است و کُشی از علی بن محمد بن محمد بن قتیبۀ نقل می کند و این سخن کُشی در آخر عبارت، که گفته این توقیع از سوی عثمان بن سعید عمری به ابراهیم بن عبدة فرستاده شده، سخن تحریف شده ای است.^۴

همچنین آیت الله خویی در مورد علی بن محمد بن قتیبۀ می گوید که او توثیق نشده است؛ لذا به این روایت نمی توان اعتماد کرد و این توقیع به طور حتم به دروغ به امام نسبت داده شده، زیرا چگونه می توان تصور کرد که امام دو ماه بعد از وفات فضل، چنین مطلبی درباره او نوشته باشد.^۵

به نظر می رسد این برخورد و مخالفت فضل بن شاذان با اندیشه های برخی از

۱. طوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۵۴۰ و ۵۴۱ و ۵۴۳، ش ۱۰۲۶ و ۱۰۲۹.

۲. همان، ص ۵۴۳، ش ۱۰۲۹.

۳. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۳۵.

۴. معجم رجال الحديث، ج ۱۳، ص ۲۹۷.

۵. همان، ج ۱۳، ص ۲۹۷.

غلات که در خراسان حضور داشتند و به ترویج عقاید خود می‌پرداختند^۱ و مواردی از تنقیه سیاسی که در حیات او گزارش شده،^۲ در نشر اکاذیب بر ضد او بی‌تأثیر نبوده باشد. طبق نقلی امام حسن عسکری علیه‌السلام به صراحت در مورد او فرموده که غالیان در مورد سخنانش بر او دروغ بستند^۳ و یکی از معاصرین او به نام احمد بن یعقوب در جواب از سؤالی گفته آنچه در مورد لعن امام یازدهم بر او به واسطه اعتقاد بر جسم بودن خدا نقل می‌شود، کذب و باطل است!^۴

این در حالی است که فضل بن شاذان همواره مورد تأیید و تمجید امام حسن عسکری علیه‌السلام بوده است؛^۵ زمانی که کتابی از فضل به دست امام حسن عسکری

۱. طوسی، الفهرست، ص ۳۶۱ و ۳۶۲، ش ۵۶۴.

۲. زمانی عبدالله بن طاهر از عوامل حکومت عباسیان در نیشابور، فضل بن شاذان را از نیشابور اخراج کرد و سپس دوباره وی را به نیشابور دعوت نمود؛ ولی به این شرط که اعتقادات خود را برای فرماندار بنویسد. فضل نیز مسائل اعتقادی خود را از توحید، عدل و نبوت برای او نوشت و به نظر عبدالله رسانید. او گفت: «این قدر کافی نیست. می‌خواهم که اعتقاد تو را درباره خلفای سلف بدانم.» پس فضل نیز گفت: «ابابکر را دوست دارم و از عمر بیزارم.» عبدالله گفت: «چرا از عمر بیزاری؟» گفت: «زیرا عباس را از شورا بیرون کرد و به سبب القای این جواب لطیف که متضمن خوشامد عباسیان بود از دست آن ظالم شقی نجات یافت (خویی، پیشین، ج ۱۴، ص ۳۱۳). همچنین ن. ک: مهدی بیات مختاری، مقاله خورشید شرق در سده سوم، فضل بن شاذان نیشابوری، مؤسسه کتاب‌شناسی شیعه، ۱۳۹۲ ش.

۳. طوسی، اختیار معرفه الرجال، ص ۵۳۸، ش ۱۰۲۳.

۴. همان، ص ۵۴۲ و ۵۴۳، ش ۱۰۲۹.

۵. همان، ص ۵۳۸ و ۵۴۲ و ۵۴۳، ش ۱۰۲۳ و ۱۰۲۷ و ۱۰۲۸.

علیه‌السلام رسید، امام به مطالعه کتاب آن پرداخته، فرمود: خدایش رحمت کند، من به سبب موقعیت فضل بن شاذان و حضورش در میان اهل خراسان، به آن‌ها غبطه می‌خورم.^۱ فضل بن شاذان در سلسله اسناد بسیاری از احادیث امامیه قرار گرفته است؛ کثی در مواضع بسیاری به نظرات و جرح و تعدیل‌های او درباره محدثان استناد جسته است.^۲ شیخ طوسی و نجاشی او را به عنوان فقیه و متکلم جلیل‌القدر توصیف نموده‌اند.^۳ از فضل بن شاذان در کتاب «علل الشرایع» بسیاری از علل و فلسفه احکام و اصول شرعی نقل شده و در پایان فضل بن شاذان هم تصریح دارد که همه را از حضرت رضا علیه‌السلام شنیده و حفظ کرده است. این امر، شاهد واضحی بر هوشمندی، قدرت فهم، کسب اعتماد معصوم و ظرفیت بالای اوست که امام رضا علیه‌السلام وی را لایق دانسته و بسیاری از فلسفه احکام را به او آموخته است.^۴

۲۸. ادعای وجود تشنت داخلی در میان شیعه در عصر غیبت صغری (صفحه ۹۱

و ۹۲ کتاب):

متن کتاب: تشنت و اختلاف داخلی در جامعه شیعه امامی تا روزگار غیبت صغری ادامه یافت.^۵ مسأله چند بار برای تعیین تکلیف و دریافت راهنمایی به نواب امام ارجاع

۱. همان، ص ۵۳۸ و ۵۴۲، ش ۱۰۲۳ و ۱۰۲۷.

۲. طوسی، همان، ص ۴۴۶.

۳. الفهرست، ص ۳۶۱ و ۳۶۲، ش ۵۶۴؛ همو، الرجال، ص ۳۹۰ و ۴۰۱؛ رجال نجاشی، ص ۳۰۶، ش ۸۴۰.

۴. صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۷۳، باب ۱۸۲.

۵. نگاه کنید به غیبت شیخ: ۱۷۸ و ۲۳۸.

گردید. در توقیعی که از ناحیه مقدسه رسید^۱ امام از «جهال و حمقاء» شیعه که به ائمه طاهرین نسبت علم غیب یا قدرت فوق بشری می دادند و در حق آنان غلو می کردند شکایت فرمودند. در موردی دیگر، در پاسخی که جناب محمد بن عثمان عمری، سفیر دوم ناحیه مقدسه، به جامعه شیعه ارسال کرد، نقطه نظرهای مفوضه در نسبت دادن خلق و رزق به ائمه تکذیب و انکار شد لیکن برکت و عنایت خاص حق درباره ائمه که میامن برکات الهی به دعای آنان بر روی مردم گشوده می شود، تأکید گردید.^۲ این توقیع دوم، موضع رسمی نواب ائمه را که همان نقطه نظر توده علاقه مندان به اهل بیت و جامعه شیعه و در واقع خط میانه است، تأیید می نمود.

پاسخ: مؤلف از دو توقیع که به هیچ وجه دلالتی بر مدعای او ندارند، بر اختلاف گسترده در میان شیعیان استدلال نموده است؛ در توقیعی که به نام محمد بن علی بن هلال صادر شده و در آن تعبیر جهال و حمقاء شیعه و نفی علم غیب در سخن ایشان آمده است،^۳ در این باره باید گفت که سخن در این توقیع هرچند کلی و عمومی است،

۱. احتجاج ۲۸۸: ۲ و ۲۸۹ (و از آنجا در بحار الانوار ۲۶۶: ۲۵ - ۲۶۷). این توقیع برای محمد بن علی بن هلال کرخی صادر شده و در آخر آن به او دستور داده شده است که آن را نشان دیگران بدهد تا آنکه همه شیعیان از متن آن مستحضر شده و از مضمون آن مطلع گردند.

۲. غیبت شیخ: ۱۷۸.

۳. طبرسی، الإحتجاج، ج ۲، ص ۷۳ و ۷۴. ومما خرج عن صاحب الزمان صلى الله عليه وآله ردّاً على الغلاة من التوقيع جواباً لكتاب كتب إليه على يدي محمد بن علي بن هلال الكرخي يا محمد بن عليّ تعالى الله وجلّ عما يصفون* سبحانه وبحمده ليس نحن شركاؤه في علمه ولا في قدرته بل لا يعلم الغيب غيره كما قال في محكم كتابه تباركت أسماؤه - قل لا يعلم من في السماوات والأرض الغيب إلا الله وأنا وجميع آبائي من

ولی درباره قضیه شخصیه و ادعای یک نفر غالی است^۱ و نیز آن حضرت در مقام آموزش

الأولین آدم ونوح وإبراهیم وموسى وغيرهم من التَّبیّین ومن الآخرین محمّد رسول الله وعلی بن أبی طالب وغيرهم ممّن مضى من الأنمة صلوات الله علیهم أجمعین إلى مبلغ آیامی ومنتهی عصری عبید الله عزّ وجلّ يقول الله عزّ وجلّ ن أعرض عن ذکرى فإنّ له معیشتاً ضنکاً ونحشره يوم القيامة أعمى. قال ربّ لم حشرتني أعمى وقد كنت بصيراً. قال كذلك أنتک آیاتنا فنسيتها وكذلك اليوم تنسى یا محمّد بن علیّ قد أذانا جهلاء الشیعة وحمقاؤهم ومن دینه جناح البعوضة أرجح منه فأشهد الله الذی لا إله إلاّ هو وكفى به شهیداً ورسوله محمّداً صلی الله علیه وآله وملانکته وأنبیاءه وأولیاءه وأشهدک وکلّ من سمع کتابی هذا آتی بریء إلى الله وإلى رسوله ممّن يقول إنّنا نعلم الغیب ونشاركه فی ملکه أو یحلّنا محلاً سوى المحلّ الذی رضیه الله لنا وخلقنا له أو یعدّی بنا عمّا قد فسرته لك ویتنّه فی صدر کتابی وأشهدکم أنّ کلّ من نبرأ منه فإنّ الله یرأ منه وملانکته ورسله وأولیاءه وجعلت هذا التّوقیع الذی فی هذا الكتاب أمانة فی عنقک وعنق من سمعه أن لا یکتبه لأحد من موالیّ وشیعתי حتّی یظهر على هذا التّوقیع الکلّ من الموالی لعلّ الله عزّ وجلّ یتلافاهم فیرجعون إلى دین الله الحقّ وینتهون عمّا لا یعلمون منتهی أمره ولا یبلغ منتهاه فکلّ من فهم کتابی ولا یرجع إلى ما قد أمرته ونهیته فقد حلّت علیه اللّعة من الله وممّن ذکرته من عباده الصّالحین.

۱. همان. روى أصحابنا أن أبا محمد الحسن السريعي كان من أصحاب أبي الحسن علي بن محمد عليه السلام وهو أول من ادعى مقاما لم يجعله الله فيه من قبل صاحب الزمان عليه السلام وكذب على الله وحججه عليهم السلام ونسب إليهم ما لا يليق بهم وما هم منه براء ثم ظهر منه القول بالكفر والإلحاد وكذلك كان محمد بن نصير النميري من أصحاب أبي محمد الحسن عليه السلام فلما توفي ادعى البابية لصاحب الزمان ففضحه الله تعالى بما ظهر منه من الإلحاد والغلو والتناسخ وكان يدعي أنه رسول نبي أرسله علي بن محمد عليه السلام ويقول بالإباحة للمحارم.

این سخنان را گفته و در نفی علم غیب چنان که علامه مجلسی گفته، امام علیه السلام مانند امامان قبل علم غیب مطلق و بدون تعلیم خدا را نفی کرده است.^۱

نامه‌ای که علی بن احمد قمی نقل کرده که تعدادی از شیعیان عصر غیبت به حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه از طریق محمد بن عثمان نوشته و در آن از اختلاف خودشان در مورد اندیشه تفویض امور به معصومان (خلق و رزق) سؤال و کسب تکلیف نمودند که در توقیع امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه به آنان چنین آمده است: به تحقیق خدای تعالی هموست که اجسام را آفریده، و روزی‌ها را پخش کرده، زیرا او نه جسم است و نه در جسمی حلول نموده، هیچ چیزی مانند او نیست و اوست شنوای بصیر. و اما ائمه علیهم‌السلام، از خداوند درخواست آفریدن می‌کنند و خداوند نیز می‌آفریند، و درخواست رزق و روزی می‌کنند پس خداوند روزی می‌رساند، این‌ها را همه از جهت ایجاب درخواست و بزرگداشت حق ایشان کند.^۲ در اینجا شبهه پیش آمده بوده و طبق معمول همه زمان‌ها از

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۶۶ - ۲۶۸. بیان المراد من نفی علم الغیب عنهم أنهم لا يعلمونه من غیر وحی وإلهام وأما ما كان من ذلك فلا يمكن نفيه إذ كانت عمدة معجزات الأنبياء والأوصياء عليهم السلام الإخبار عن المغيبات وقد استثناهم الله تعالى في قوله ﴿إِلَّا مَنْ أَزْنَضَ مِنْ رَسُولٍ﴾ وسيأتي تمام القول في ذلك إن شاء الله تعالى.

۲. طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۷۱. أبو الحسن علي بن أحمد الدلائل القمّي قال: اختلف جماعة من الشيعة في أن الله عز وجل فوّض إلى الأئمة صلى الله عليه وآله أن يخلقوا ويرزقوا فقال قوم هذا محال لا يجوز على الله تعالى لأن الأجسام لا يقدر على خلقها غير الله عز وجل وقال آخرون بل الله أقدر الأئمة على ذلك وفوّض إليهم فخلقوا ورزقوا وتزاعوا في ذلك نزاعاً شديداً فقال قائل ما بالكم لا ترجعون إلى أبي جعفر محمد بن عثمان فتسألوه عن ذلك ليوضح لكم الحق فيه فإنه الطريق إلى صاحب الأمر فرضيت الجماعة بأبي جعفر وسلمت وأجابت إلى قوله فكتبوا المسألة وأنفذوها إليه فخرج إليهم من جهته توقيع نسخته

امام پرسیده‌اند و پاسخشان را دریافت کرده‌اند و درست نیست که هر پرسش و شبهه‌ای را دلیل بر اختلاف و وجود جریانی انحرافی گرفت. شاید تحت تأثیر عقاید غلات چنین شبهه‌ای در میان شیعیان پدید آمده و بعد از صدور توقیع شریف برطرف شده است. به‌ویژه اینکه این شبهه ظاهراً در شهر قم بوده که فضایی ضد غلو داشته است.

۲۹. استفاده از دو حدیث ضعیف بروجود مقصره (ص ۹۳):

متن کتاب: با این همه، خطی که از نسبت دادن هرگونه صفت فوق بشری به ائمه احتراز داشت و اکنون توسط مفوضه به «مقصره» شهرت یافته بود در سراسر این دوره تا دهه‌های آخر قرن چهارم قوی و پرقدردن باقی ماند. در گزارشی که به‌روشنی توسط یکی از عناصر طرف‌دار مفوضه تألیف شده است، گفته می‌شود که از سی نفر حجاج شیعه که در روز ۶ ذیحجه سال ۲۹۳ هجری در کنار بیت الله الحرام حضور داشتند تنها یک نفر مخلص بود و بقیه همه مقصره بودند.^۱ در یک گزارش رمان‌گونه دیگر که باز به‌طور روشن پس از دوره غیبت صغری تنظیم شده - در طی یک گفت‌وگوی خیالی میان جابر بن یزید جعفی (متوفی ۱۲۸) و امام باقر علیه‌السلام گفته می‌شود که اکثریت شیعه را مقصره تشکیل می‌دهند؛^۲ آنان که در معرفت مقام واقعی

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى هُوَ الَّذِي خَلَقَ الْأَجْسَامَ وَقَسَمَ الْأَرْزَاقَ لِأَنَّهُ لَيْسَ بِجَسَمٍ وَلَا حَالٌ فِي جَسَمٍ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ وَأَمَّا الْأَنْمَةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - فَإِنَّهُمْ يَسْأَلُونَ اللَّهَ تَعَالَى فَيُخَلِّقُ وَيَسْأَلُونَهُ فَيَرْزُقُ إِيحَابًا لِمَسْأَلَتِهِمْ وَإِعْظَامًا لِحَقِّهِمْ.

۱. کمال الدین: ۴۷۰ و ۴۷۳. همچنین رجوع کنید به دلایل الامامه: ۲۸۹ - ۳۰۰ و غیبت شیخ: ۱۵۶ که در این دو منبع اخیر اشاره به مقصره حذف شده ولی جمله‌ای که می‌گوید فقط یک تن از سی تن حاجی شیعه مخلص بود به جا گذاشته شده است.

۲. بحار الانوار ۲۶: ۱۵.

امام کوتاه آمده‌اند یعنی در اینکه اوست که با قدرتی که خداوند به او داده است خلق می‌کند و روزی می‌دهد و او با عنایت خدا بر همه چیز عالم و بر همه کار قادر است.^۱

پاسخ: ادعای مؤلف در مورد گزارشی در دلائل الامامه طبری و الغیبه شیخ طوسی که کلمه مقصره حذف شده (پاورقی شماره ۱ ص ۹۳) و در کتاب کمال الدین (ص ۷۰ و ۷۳) در همان گزارش کلمه مقصره آمده و از آن استفاده شود که در دو کتاب دیگر مقصره حذف شده و بر اساس آنان تحلیل و بررسی صورت گیرد، کار درستی نبوده و ترجیح بلامرجح است؛ زیرا شاید در کتاب کمال الدین مقصره اضافه شده و به قول معروف باید اول ثابت کرد که این چنین بوده و بعد نتیجه گرفت که حذف شده، درحالی که تعارض باعث بی اعتبار شدن می‌شود که همان تساقط است. همچنین بنابر روایت جابر جعفی اگر گفته شده که اکثریت شیعه در شناخت امام تقصیر کرده‌اند، این نسبی است یعنی آن گونه که باید امام را بشناسند، به حقه نمی‌شناخته‌اند و از درک معارف عمیق در مورد امام عقب مانده‌اند.

۳۰. استناد وجود مقصره در عصر امام هادی با سخنی از خصیبی (ص ۹۷ و پاورقی):

متن کتاب: بسیاری از روایات مفوضه همچنین برای متهم ساختن مخالفین خود به سنی‌گری و ضعف ایمان و انکار فضائل اهل بیت علیهم السلام و مخالفت با آنان، تألیف و با چنین متن‌هایی تدوین می‌گردید.

پاورقی: برای مثال رجوع کنید به هدایه خصیبی: ۳۸۵ که می‌گوید پس از درگذشت غیرمنتظره حضرت سید محمد فرزند امام هادی علیه السلام که همه او را امام بعدی می‌دانستند «وقعت الشبهة عند المقصرة والمرتابین من الشيعة». درحالی که

کسانی به حسب قاعده باید دچار اشکال می‌شدند که قائل به علم غیب امام بودند نه مقصره که هیچ مشکلی با این ماجرا نمی‌توانستند داشته باشند.

پاسخ: مؤلف در اینجا با سخنی از خصیبه به وجود مقصره در زمان امام هادی علیه‌السلام استدلال کرده است. درحالی‌که این فقره از نوشته، تنها سخن و استدلال خود خصیبه می‌باشد که در قرن چهارم و در آن فضا انجام شده و به عبارت دیگر تعلیقه‌ای از او به گزارش تاریخی است، نه اینکه این واژه در ضمن گزارش تاریخی باشد و وضع آن زمان را منعکس کند و دلیلی باشد بر وجود کسانی که در عصر امام هادی مقصره نامیده می‌شدند، بلکه این مربوط به قرن چهارم است که غلات سعی می‌کردند شیعیان را مقصره بنامند. گذشته از این، به اصل گزارش هم نمی‌توان اطمینان داشت؛ زیرا خصیبه از غلات نصیری است. سخن او نمی‌تواند باور عمومی شیعه در مورد حیرت و شک شیعه پس از فوت سید محمد، فرزند امام هادی را منعکس کند. مؤلف در سراسر کتاب از دست‌کاری غلات در کتاب‌های شیعه سخن می‌گوید، اما بیش چهل بار به گزارش‌های خصیبه که از غلات نصیری است، استناد می‌کند. هر جا سخن غلات به نفع خودش باشد، موثق می‌شوند و سخنشان قابل پذیرش می‌گردد. مؤلف در جاهای متعدد در این کتاب اعتقاد به علم غیب را به مفوضه نسبت داده، ولی در این پاورقی اظهار داشته «درحالی‌که کسانی به حسب قاعده باید دچار اشکال می‌شدند که قائل به علم غیب امام بودند نه مقصره که هیچ مشکلی با این ماجرا نمی‌توانستند داشته باشند». یعنی این مفوضه بودند که شیعیان معتدل را که معتقد به علم غیب بودند، متهم به تقصیر می‌کردند و شیعیان غیرمقصره در اینجا به شک و تردید افتادنده بودند و این نوعی تناقض است.

۳۱. ادعای وجود روایات مفوضه در میان میراث شیعه (ص ۹۸ کتاب):

متن کتاب: روش دیگری هم که در اعصار متأخرتر در پیش گرفتند تلاش در تبرئه خود از عنوان مفوضه بود به گونه‌ای که گویی ائمه از یک فرقه که تنها در زمان آنان وجود داشته و سپس در صفحات تاریخ ناپدید شده است سخن می‌گفته‌اند. درحالی‌که عقاید و افکار مفوضه در روایات وارده از ائمه اظهار صریحاً و به تفصیل بیان شده و مرز میان آنان و غلات ملحد نیز به درستی تبیین گردیده است که عقیده به قدرت تصرف ائمه در کائنات اگر منظور قائل آن، همدوشی آن بزرگواران با ذات حق است گوینده از غلات ملحد خواهد بود و اگر منظور، حصول این قدرت با تفویض الهی و وجود آن در طول قدرت حق است گوینده از مفوضه است و هر دو گروه همزمان و یکسان مشمول سرزنش و لعن ائمه اظهار قرار گرفته‌اند.

پاسخ: هرچند مفوضه و غلات بالاخره وجود داشتند و هم‌اکنون نیز عده‌ای غلات نامیده می‌شوند،^۱ اما مفوضه در اواخر عصر حضور ائمه با مبارزه جدی که آن حضرات داشتند از بین رفتند؛ به عنوان نمونه گزارشی که محمد بن سنان از اختلاف نظر شیعیان به امام جواد می‌دهد، و نوع پاسخ امام، نشان از تقابل اندیشه مفوضه با شیعه در این زمان دارد.^۲

۱. علامه مجلسی از علمای متأخری است که حدود و تعاریف غلو در مورد مقامات ائمه را مشخص کرده است (بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۴۶).

۲. الکافی، ج ۱، ص ۴۴۱. الحسين بن محمد الأشعري عن معلى بن محمد عن أبي الفضل عبد الله بن إدريس عن محمد بن سنان قال كنت عند أبي جعفر الثاني عليه السلام فأجريت اختلاف الشيعة فقال يا محمد إن الله تبارك وتعالى لم يزل متفرداً بوحدانيته ثم خلق محمداً وعلياً وفاطمة فمكثوا ألف دهر ثم خلق جميع الأشياء فأشهدهم خلقها وأجرى طاعتهم عليها وفوض أمورهم إليهم فهم يحلون ما يشاءون ويحرمون ما يشاءون ولن يشاءوا إلا أن

و از آنان بیزاری و برائت می‌جستند^۱ و حتی برخی از ائمه حکم به قتل آنان داده‌اند.^۲ در نتیجه این جریان و کتاب‌های آنان از متن جامعه شیعه طرد شده و به حاشیه رانده شدند و بعدها نیز توسط علمای شیعه با افکار آنان مبارزه مستمر صورت گرفته است.^۳ ما در میراث شیعه امامیه کمتر از این‌گونه کتاب‌ها خبر داریم اگر دنبال چنین کتاب‌هایی بگردیم، باید به میراث اسماعیلی‌ها و نصیری‌ها مراجعه کنیم^۴ مانند برخی از کتاب‌هایی که اسماعیلیه به دروغ به جابر جعفی و مفضل بن عمر نسبت داده‌اند.^۵

يشاء الله تبارك وتعالى ثم قال يا محمد هذه الذبابة التي من تقدمها مرق ومن تخلف عنها محق ومن لزمها لحق خذها إليك يا محمد.

۱. ن. ک: يدالله حاجی زاده، مقاله غالیان دوره امام جواد علیه‌السلام و نوع برخورد حضرت با آنان، مجله تاریخ اسلام، بهار ۱۳۹۵، شماره ۶۵؛ همو، مقاله مواجهه فکری و عملی امام هادی با جریان فکری غلو، مجله دوفصلنامه سخن تاریخ، سال ۱۱، پاییز و زمستان ۱۳۹۶، ش ۲۶.

۲. طوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۴، ش ۱۷۰ و ۹۹۷ و ۹۹۹ و ۱۰۰۶؛ ابن قتیبه، المعارف، ص ۶۲۲؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۱۷ و ۴۱۸. گزارشی از امام صادق علیه‌السلام وجود دارد که حضرت به قتل غالیان تمایل داشته که به جهت نبود قدرت، این امر برای حضرت میسر نشده (سهمی، تاریخ جرجان، ص ۲۹۴).

۳. صدوق، الاعتقادات، ص ۱۰۰ و ۱۰۱؛ مفید، تصحیح اعتقادات الامامیه، ص ۱۳۱ - ۱۳۷.

۴. مانند مجموعه‌ای که سلسله التراث العلوی در لبنان با نام المجموعه المفصلیه چاپ کرده است که مشتمل بر رساله‌های منتسب به مفضل است.

۵. نظر آیت‌الله خویی در مورد مفضل این است که ممکن است بسیاری از مصنفات مفضل که نجاشی می‌گوید قابل اعتماد نیست، تألیفات خود وی نباشند و توسط غلات و مفوضه به او نسبت داده شده باشند (معجم رجال الحديث، ج ۱۸، ص ۳۰۳ و ۳۰۴). یکی از این

غلات و مفوضه نیز برای صحیح نشان دادن باورهایشان، احادیثی را به مفضل و جابر و داوود رقی نسبت می‌دادند^۱ که علمای شیعه نیز در خنثی نمودن این توطئه، اخباری را که از طرق غلات به مفضل ختم می‌شد، نمی‌پذیرفتند.^۲

ثانیاً نگارنده مدعی است که در قرن سوم مفوضه در منابع شیعه دست برده و آن‌ها را به نفع خویش تغییر داده‌اند. مدارکی که در این راه ایشان ارائه می‌دهد (البته در صورت دلالت این مدارک و مستندات) از همین منابع مورد ادعا هستند و چگونه ایشان از این کتاب‌ها که معتقد به تحریف آن‌هاست، به نفع دیدگاه خود استفاده می‌کند. چگونه ایشان روایاتی که به‌زعم خویش دلالت بر مطلوب او دارند و اتفاقاً اخبار شاذ و نادر هستند را بر روایات و اخبار دیگر، ترجیح می‌دهد.

ثالثاً اینکه هرچند این ادعا همواره از سوی مخالفین ما از عامه مطرح بوده که شیعیان (طبق تعبیر آنان رافضی‌ها) مطالب دروغی را به اهل بیت علیهم السلام نسبت داده‌اند و معصومین از امیرمؤمنان علیه السلام تا حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه اعتقاد به چنین باورها و گزاره‌هایی نداشته‌اند، ولی این تلاش آنان بیشتر در گزاره برائت متجلی بود^۳ که آنان معتقد بودند اهل بیت قائل به تبری از خلفای اولیه و برخی صحابه نبودند

کتاب‌ها، کتاب الهفت الشریف یا الهفت والاظله من فضائل مولانا جعفر الصادق (ن.ک: الهفت الشریف، تحقیق مصطفی غالب) و کتاب دیگر الشجره ابوتمام اسماعیلی که مدرسی از هر دوی آن‌ها سخن گفته است (مکتب در فرآیند تکامل، ص ۶۹ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۹ و ۱۲۴ و ۱۲۸ و ۱۳۱ و ۱۶۸ و ۱۸۱ و ۲۳۴).

۱. رجال نجاشی، ص ۱۵۶؛ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۴۰۷ و ۴۰۸، ش ۷۶۶.

۲. طوسی، همان، ص ۵۳۰ و ۵۳۱، ش ۱۰۱۴.

۳. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۸۱ و ج ۷، ص ۱۸۰ و ۱۸۱؛ بلاذری،

و در همان زمان نیز ائمه اطهار علیهم السلام خود در این مورد تقیه می کردند، ولی آن‌ها این مطلب را و به طور کلی مذهب عامه را با پشتوانه روایاتی که از طریق صحابه در منابعشان نقل کرده اند، می گفتند. هرچند ما باور داریم که بسیاری از روایات آنان جعلی است، ولی نگارنده بر اساس روایات شاذ و نادر و یا فهم شخصی از برخی از این اخبار شاذ و نادر، یا از شکوک و تردیدهایی که مطرح شده و پاسخ داده می شده، در مقابل حجم بزرگی از میراث شیعه، به دیدگاه خود استدلال می کند.

البته در مورد روش نگارنده^۱ باید گفت که ایشان چگونه تاریخ پیامبر و تاریخ صدر اسلام را با این رویه و سلوک خود می تواند قبول کند؛ زیرا نخستین کتابی که اهل تسنن در مورد سیره پیامبر نوشتند ۱۳۰ سال پس از رحلت آن حضرت است، نگارنده چگونه می تواند قبول کند که در این مدت طولانی و در این تاریخ شفاهی تحریفی صورت نگرفته و چگونه او می تواند قبول کند، این روایات را دسته ای از علمای درباری که حاکمان و خلفا به آنان پول می دادند، تا به نفع حاکمان و مشروعیت آنان کار بکنند، جعل نکرده باشند و در این راه اخبار صحیح را دست کاری نکرده باشند؟!^۲

انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۴۵ و ۲۵۴.

۱. برای آشنایی با اشکالات روش شناختی مدرسی طباطبایی ن. ک: عبدالهادی فقهی زاده و محمد مقداد امیری، مقاله تحلیل انتقادی دیدگاه مدرسی طباطبایی در کتاب مکتب در فرآیند تکامل در مورد احادیث شیعی، مجله پژوهش های قرآن و حدیث، بهار و تابستان ۱۳۹۴ ش، دوره ۴۸، ش ۱؛ جواد علاء المحدثین، مقاله نقدی بر فرضیه تطور امامت شیعی بررسی استنادهای کتاب مکتب در فرآیند تکامل، مجله امامت پژوهی، زمستان ۱۳۹۱ ش، ش ۸.

۲. ابوالفرج اصفهانی می نویسد: زهری گفت روزی خالد بن عبدالله قسری (حاکم اموی عراق)

۳۲. استناد به شهادت ثالثه برای وجود مفوضه (ص ۹۸ و ۹۹ کتاب):

متن کتاب: ... مثلاً موضوع افزودن شهادت ثالثه در اذان که به تصریح شیخ صدوق از ابداعات و شعائر آنان بود^۱ و سپس علی‌رغم بی‌میلی یا مخالفت بسیاری از فقهای شیعه^۲ به صورت یک شعار و سنت شیعه درآمد.^۳

از من خواست تا کتابی در موضوع انساب برای وی بنویسم. من از نسب مضر آغاز کرده و هنوز به پایان نبرده بودم که گفت: بس است! کار خود را قطع کن که خدا طایفه مضر را از ریشه قطع کرده است، برای من سیره و شرح حال پیامبر را بنویس (الآغانی، ج ۲۲، ص ۲۸۱). همچنین برای دیدن دستور هشام بن عبدالملک به اعمش مبنی بر نگارش مناقب عثمان، ن.ک: (ابن خلکان، وفيات الاعیان، ج ۱، ص ۳۰۱؛ ابوحیان توحیدی، البصائر والذخائر، ج ۸، ص ۲۰۸؛ ابن عماد حنبلی، شذرات الذهب، ج ۲، ص ۲۱۸؛ دمیری، حياه الحيوان الکبری، ج ۲، ص ۵۷). زمانی که کتاب سیره نبوی ابان بن عثمان که در ضمنش به مناقب انصار در بیعت عقبه و بدر اشاره شده بود، به سلیمان بن عبدالملک عرضه شد، دستور داد آن را نابود کنند! (زبیر بن بکار، الاخبار الموققیات، ص ۳۳۲ و ۳۳۳).
۱. من لا یحضره الفقیه: ۲۹۰ - ۲۹۱.

۲. برای مثال رجوع کنید به نه‌ایه شیخ: ۶۹ / کتاب النقص: ۹۷ / معتبر محقق ۲: ۱۴۱ تذکره علامه ۱. ۵: ۱ / ذکری: ۱۷۰ / لمعه: ۱۲ / روض الجنان: ۲۴۲ / الروضة البهیة - شرح لمعه - ۲۴۰: ۱ / مجمع الفائدة والبرهان ۱۸۱: ۲ / لوامع صاحبقرانی ۱۸۲: ۱ / ذخیره سبزواری: ۲۵۴ / مفاتیح فیض ۱۸۱: ۱ / کشف الغطاء: ۲۲۷ - ۲۲۸ (نیز ببینید ذریعه ۵: ۱۹۹ و ۱۱: ۴۷).

۳. اضافه این بند به اذان تا سال ۹۰۷ که شاه اسماعیل صفوی دستور داد به اذان اضافه شود میان شیعیان ظاهراً مرسوم نبوده است ولی ببینید نشوار المحاضرة ۲: ۱۳۳). در آن زمان گفته شد که آن سنتی شیعی بوده که تا آن روزگار برای پنج قرن متروک مانده بود (احسن التواریخ روملو ۶۱: ۱۲). یک قرن بعد در نیمه اول قرن یازدهم آن چنان شیوع یافته بود که

پاسخ: مؤلف در اینجا شهادت ثالثه را از مسائلی دانسته، که به تصریح شیخ صدوق از افزودنی‌های مفوضه بوده، که در میان شیعه رواج یافته است. درحالی که این سخنی است که تنها شیخ صدوق گفته است،^۱ ولی بنابر برخی گزارش‌های تاریخی در زمان مأمون عباسی، والی شیعه مذهب بلخ دستور داد در اذان شهادت ثالثه افزوده شود.^۲ برخی نیز سابقه آن را مربوط به عصر بنی‌امیه می‌دانند، که شیعیان در عکس‌العمل به سب امیرمؤمنان علیه‌السلام نام ایشان را در اذان و اقامه آورده‌اند.^۳ حتی

اگر کسی در اذان نمی‌گفت متهم به تستن می‌شد (ببینید تذکره نصرآبادی: ۲۲۶) تا آنجا که فقهای آن را از نظر فقهی مسئله دار می‌دانستند از ترس سوء تفاهم عوام، تقیه کرده و چیزی نمی‌گفتند (لوامع صاحبقرانی مجلسی اول ۸۲: ۹). اما یک قرن بعد در اواسط قرن دوازدهم، شاید به‌خاطر تغییر شرایط سیاسی، مجدداً بسیاری از شیعیان از ذکر آن در اذان خودداری می‌کردند (رسالة في استحباب الشهادة بالولاية في الاذان از محمد مؤمن حسینی: ۴۳ - ۴۴ / كنز الشیعه ۳: ۲). میرزا محمد اخباری در رساله شهادت بر ولایت / خود: ۱۸۱ - ۱۸۳ گزارش می‌دهد که شیخ جعفر کاشف الغطاء، فقیه بزرگ شیعه در اوایل قرن سیزدهم (متوفی ۱۲۲۸) درخواستی برای فتحعلی شاه قاجار (۱۲۱۲ - ۱۲۵۰) فرستاده و از او خواسته بود که دستور دهد ذکر شهادت ثالثه در اذان در کشور ممنوع اعلام شود. (نسخه‌ای از رساله کاشف الغطاء در این مورد با نام «رسالة في المنع من الشهادة بالولاية في الاذان» در قم هست. ببینید «صد و شصت نسخه خطی» از رضا استادی: ۵۵). در نصف دوم همان قرن، علمای شیعه هند هم کوشیدند شیعیان آن مناطق را تشویق کنند که از اضافه کردن این بند در اذان خودداری کنند ولی موفق نشدند اعیان الشیعه ۲: ۲۰۵ / ریحانة الادب ۲۲۹: ۴).

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۹۰.

۲. بلخی، فضائل بلخ، ص ۳۸.

۳. علاوی سرای، القطف الدانیة، ج ۱، ص ۵۵.

عبدالله مراغی مصری سابقه آن را به عصر پیامبر مرتبط می‌داند که سلمان و ابوذر در اذان شهادت به ولایت امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌داده‌اند.^۱ در تمام رساله‌های عملیه مراجع آمده که شهادت ثالثه جزو اذان نیست، ولی به صورت شعار شیعه درآمده و از سوی شیعه با برخوردی منطقی مواجه شده و گفته شده که به نیت جزوی از ارکان اذان ذکر نشود. ضمن اینکه چگونه است که متفاهم از گزارش‌های تاریخی و سخنان ائمه علیهم‌السلام، غلات اهل نماز نبوده‌اند، ولی در اینجا اذان می‌گویند؟!

۳۳. ادعای ضعف احادیث کافی (پاراگراف دوم ص ۱۰۱ و ۱۰۲ کتاب):

متن کتاب: بدین ترتیب می‌بینیم که بخش‌هایی از موارث فکری مفوضه از اواخر قرن چهارم در سنت علمی شیعه رخنه کرده و به تدریج مقبولیت می‌یافت. البته در مجامع حدیثی مدت‌ها بود راه یافته و حضور چشمگیری پیدا کرده بود به خصوص در مجامع بزرگ مانند کتاب کافی که به‌خاطر بزرگی و گستردگی آن، ناچار احادیث ضعیف زیادی هم در آن راه یافته و حتی به نقل برخی بزرگان^۲ از کل ۱۹۱۹۹ حدیث آن،^۳ ۹۴۸۵ حدیث ضعیف و غیرمعتبر است.

پاسخ: اما ادعای اینکه ۹۴۸۵ حدیث از احادیث کافی ضعیف است، بر مبنای علمای متأخر است که احادیث را بر چهار دسته تقسیم نموده‌اند (صحیح، موثق، حسن، ضعیف). بر اساس این مبنا، حدیثی که واقعا ضعیف باشد، صددرصد نمی‌توان

۱. السلافه فی امر الخلافه، ص ۳۲.

۲. لؤلؤة البحرين: ۳۹۵ / روضات الجنات ۶: ۱۱۶ / الذریعه، ۱۷: ۲۴۵.

۳. درباره شماره احادیث کتاب کافی، مقدمه چاپ اخیر آن از حسین علی محفوظ (ص ۲۸) و منابعی که در آنجا نام برده شده است دیده شود.

گفت از معصوم صادر نشده و چه بسا روایتی که ما ضعیف می‌دانیم، از معصوم صادر شده و حدیثی که صحیح می‌دانیم از معصوم صادر نشده باشد؛ زیرا که فقط اخبار و احادیث متواتر قطعی‌الصدورند و خبر واحد ظنی‌الصدور است.^۱

این مبنا را علمای شیعه اتخاذ نموده‌اند، تا در مقام عمل و تعارض بین دو حدیث آن را به کار گیرند و به تحیر و سرگردانی دچار نشوند. انصافاً هم این قاعده در این جهت کارساز است؛ زیرا ما یا باید به متن دو حدیث عمل کنیم که این ممکن نیست و یا به متن یکی عمل کنیم که نمی‌دانیم به کدام یک باید عمل کرد که طبق این قاعده عمل به حدیث صحیح درست است، ولی این مبنا هیچ‌گاه کشف از واقعیت نمی‌کند و نمی‌توان گفت که احادیث ضعیف از معصومین صادر نشده و همگی ساختگی هستند، بلکه در میان متقدمین، روایات یا موثق‌الصدور بوده‌اند و یا غیرموثق، لذا آنان به بسیاری از احادیث که بر مبنای متأخران ضعیف هستند، عمل نموده‌اند. در ثانی در مسائل مربوط به امور امامت که از مسائل کلامی است، دأب و سیره علمای شیعه بر این بوده که به روایات متواتر یا محفوف به قرائن عمل کنند، و غالباً اخبار در مورد مقامات امامان معصوم، متواتر و یا احادیث صحیح هستند و اگر احادیث ضعیفی در این بین باشند، مضمونشان با احادیث قوی تقویت شده است.^۲ درباره معجزات ائمه، روایات،

۱. علما و محدثان مکتب فکری و کلامی قم (شیخ صدوق)، خبر واحد را حجت می‌دانند و بدان عمل می‌کنند، ولی علمای بغداد (شیخ مفید) این سخن را قبول ندارند. ولی شیخ طوسی حجیت خبر واحد را پذیرفته است (سید مرتضی، رسائل، ج ۱، ص ۲۴ و ۲۰۳؛ یعقوب جعفری، مقایسه‌ای میان مکتب فکری شیعه در قم و بغداد، مجموعه مقالات کنگره شیخ مفید، ج ۶۹، ص ۱۹).

۲. شیخ مفید معتقد است معجزات ائمه از سنخ مشهورات است و اخبار قطعی در این مورد به

حداقل متواتر معنوی هستند، یعنی هرچند تک تک اخبار متواتر نیستند، ولی مجموع یک دسته از روایات در موضعی خاص مانند معجزه، ثابت کننده این مطلب هستند که آن بزرگواران دارای معجزه بوده‌اند.^۱

۳۴. ادعای جعل معجزات توسط مفوضه (پاراگراف دوم به بعد ص ۱۰۲ و ۱۰۳ کتاب):

متن کتاب: در دوره‌های متأخرتر بسیاری از محتویات نوشته‌های مفوضه، حتی آثار افرادی مانند حسین بن حمدان خصیبه که از تفویض نیز پا فراتر نهاده و بسیاری از مبانی غلات ملحد را در ادوار و اکوار و نظایر آن پذیرفتند، از راه نوشته‌هایی که برخی از دانشمندان شیعه برای مراجعه عوام و به شیوه عصری دوره‌های خود نوشتند به سنت شیعی راه یافت. در این نوشته‌ها هدف کلی آن بود که اعتقاد مردم عادی به مقامات ائمه اطهار و مبانی مذهب هرچه بیشتر تقویت و تحکیم شود و از افتادن آنان به دام مذاهب دیگر جلوگیری گردد پس بسیاری از منقولات و روایات مربوط به معجزات و مطالب شگفت‌انگیز که در هرگونه کتابی برای ائمه یافت می‌شد در آن آثار نقل شده تا با مطالب مشابه در کتب فرق دیگر هم‌آوردی کند^۲ اما مؤلفان لزوماً متعهد به صحت

ما رسیده است (مفید، اوانل المقالات، ص ۶۸ و ۶۹).

۱. در احادیثی از ائمه اطهار علیهم السلام معجزات و کرامات، از براهین آن‌ها به شمار آمده است؛ امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید: ان لنا حجة هي المعجزة الباهرة (صدوق، معانی الاخبار، ص ۲۷؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۱۷ و ج ۸۹، ص ۳۸۰). ابوبصیر از امام صادق علیه السلام پرسید به چه دلیل خدا به پیامبران و به شما معجزه داده است. حضرت فرمود: تا دلیلی باشد بر صدق آنچه که می‌گویند و معجزه علامت خداست (صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۲۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۷۱).

۲. رجوع شود به تحقیقات اخیر اسلام‌شناسان در باب نقش قصاص و مذكرین و تقابل

جميع رواياتی که در کتاب‌های خود نقل می‌کردند نبودند. کتاب‌هایی مانند دلائل الامامه و مسند فاطمه طبری شیعی، عیون المعجزات حسین بن عبدالوهاب، تفسیر فرات بن ابراهیم، روضه یا مائنه منقبة ابن شاذان، ثاقب المناقب عمادالدین طوسی، الخرائج والجرائح قطب الدین راوندی و کتاب‌های متعدد دیگری از این قبیل بودند.

در آن روزگاران عاملی دیگر هم در صحنه بود که به نقل و اشاعه احادیث مفوضه کمک می‌کرد و آن، ذهنیت جامعه حدیثی در قرون میانه در همه فرق اسلامی بود که تعداد بیشتر شماره روایات هر راوی و محدث، دلیل بر مرتبه والاتر علمی او تلقی می‌گردید پس محدثان به تکثیر روایات و شیوخ و اساتید روایتی خود ولع و شوق بی‌اندازه داشتند و به همین دلیل محدثان سنی و شیعه در آن ادوار، بسیاری احادیث روایت کرده و سنیان حتی گاه روایاتی را در رسائل خاص و مفرد مدون کرده‌اند که با مبانی و اصول مذهبی آنان ناسازگار است. عذر همه هم آن بود که روایت حدیث جز درایت آن است و راوی در مقام نقل، وظیفه‌ای جز روایت آن چه مشایخ او برای وی بازگو کرده بودند، ندارد.

پاسخ: اما اینکه در اواخر قرن پنجم موارث فکری مفوضه از جمله اخبار معجزات به میراث شیعی راه یافته تا با مطالب مشابه در کتب فرق دیگر هم‌آوردی کند، ادعای نویسنده است که مطابق با دیدگاه بسیاری مخالفان شیعه است که هرگونه خبری را درباره فضائل و مناقب اهل بیت جعلی دانسته و راوی آن را غیرثقه معرفی کرده‌اند،

فضائل‌خوانان شیعی و مناقب‌خوانان سنی در قرن‌های اولیه اسلامی و سخنان ابن ابی الحدید ۵۰-۴۸: ۱۱ و دیگران در مقابله شیعیان با پدیده جعل و ضرب حدیث در اردوی مخالف.

درحالی که کسی از علمای شیعه از آن زمان تا به حال، چنین سخنی نگفته است. بسیاری از نوشته‌هایی مانند کتاب الخرائج و الجرائح قطب راوندی که درباره معجزات اهل بیت و معصومین می‌باشد و اخبارش مرسل است، ولی روایات آن در کتاب‌های قبل از ایشان به صورت مسند آمده و بسیاری از این اخبار نزد قطب راوندی و دیگر علما مشهور بوده و نیاز به سند نداشته است، همچنین در کتاب‌های معتبر شیعه از جمله الکافی کلینی، دلائل الامامه طبری آملی،^۱ کتاب‌های شیخ صدوق، کتاب‌های شیخ مفید، مناقب آل ابی طالب ابن شهر آشوب، شرح الأخبار فی فضائل ائمة الاطهار قاضی نعمان مغربی و بصائر الدرجات صفار قمی، نیز این اخبار و گزارش‌ها با سندهای قوی و معتبر آمده‌اند که نمی‌توان به آسانی از پذیرش این گونه اخبار امتناع کرد. شیخ مفید معتقد است، معجزات ائمه از سنخ مشهورات است و اخبار قطعی در این مورد به ما رسیده است.^۲ حتی فردی مانند ابن قبه شیعی رازی که آقای مدرسی بر روی نظرات وی تکیه بسیاری دارد و به‌زعم خود، او را نماینده شیعه اعتدالی معرفی می‌کند. که مقامات فوق بشری ائمه را منکر بوده‌اند و تنها ایشان را علمای ابرار می‌دانسته‌اند.^۳ صدور معجزه از امام معصوم و هر غیرنبی را ممکن دانسته و ابراز داشته که معجزه در

۱. مؤلف چگونه می‌تواند ابوجعفر طبری امامی را که بزرگان رجالی ایشان را ستوده‌اند (خویی، معجم رجال الحديث، ج ۱۵، ص ۱۴۸ و ۱۶۴؛ المسترشد، ص ۴۱ - ۵۳؛ محدث قمی، سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۷۸) ضعیف بشمارد؟!

۲. مفید، اوائل المقالات، ص ۶۸ و ۶۹.

۳. مکتب در فرآیند تکامل، ص ۱۰۱ و ۲۲۷ و ۲۲۸؛ مدرسی طباطبایی، مقدمه‌ای بر فقه شیعه،

کنار نص، از معیارهای تعیین امام می‌تواند باشد.^۱ بسیاری از بزرگان اهل سنت نیز معجزات معصومان را انکار نکرده‌اند و معجزاتی را که از طریق روات خودشان نقل شده، پذیرفته و نقل کرده‌اند؛ لذا بسیاری از معجزات و کرامات ائمه در کتاب‌ها و منابع نگارش شده توسط اهل تسنن مانند، تاریخ مدینه دمشق ابن عساکر، البدایه والنهایه ابن کثیر، حلیه الاولیا ابونعیم اصفهانی، مقتل الحسین خوارزمی، دلائل النبوه بیهقی آمده است؛^۲ در این کتاب‌ها معجزات ائمه با اسناد اهل سنت نقل شده‌اند، نه سندهای شیعی. همچنین در اینجا مؤلف سخن از فضائل خوانان شیعی به میان آورده و ادعا نموده سخنان این افراد، که در مجامع عمومی در فضائل اهل بیت قرائت می‌کردند، به میراث شیعی راه یافته است. هرچند در میان شیعیان، فضائل و مناقب خوانان بوده‌اند و هم‌اکنون نیز مداحان و ذاکرین شیعی این کار را انجام داده و پیش از آنان صوفیه نیز به این کار مبادرت داشتند، ولی عمل این افراد بیشتر خواندن اشعار بود و نه نقل روایات.^۳

۱. ابن قبه، نقض الاشهاد {ضمن کمال الدین صدوق}، ص ۱۲۱؛ همو، المسأله المفردة في الامامة {ضمن کمال الدین صدوق}، ص ۶۲.

۲. ر.ک: ابونعیم اصفهانی، حلیه الاولیا، ج ۳، ص ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۴۰؛ مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۰۱؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۲۲۹ و ۲۳۰؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۱۰۲ و ۱۰۸ و ۱۱۳ و ۱۱۴؛ بیهقی، دلائل النبوه، ج ۶، ص ۴۷۱؛ گنجی شافعی، کفایه الطالب، ص ۴۵۰؛ ابن صباغ مالکی، الفصول المهمه، ج ۲، ص ۸۶۲ و ۸۶۳؛ ابن کثیر، البدایه والنهایه، ج ۹، ص ۱۱۳ و ۱۱۴؛ خنجی اصفهانی، وسیله الخادم الى المخدوم، ص ۱۸۵.

۳. در این باره رجوع شود: عبدالجلیل رازی قزوینی، النقض، ص ۷۱ و ۷۲ و ۷۴ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۵ و ۱۱۹ و ۴۷۵ و ۴۷۶.

البته ما هیچ‌گونه ادعایی نداریم که اخبار قصاص و فضایل خوانان به میراث شیعه راه نیافته، همچنان که در منابع عامه نیز اخبار قصه‌گویان وجود دارد و می‌توان این اخبار را با اندک تأمل شناسایی کرد، ولی همه یا اکثر روایان و اخبار ما این‌گونه نیستند و با سندهای متصل و از طریق اشخاص ثقه و معتمد به ائمه اطهار علیهم‌السلام می‌رسند. چنان‌که قبلاً ذکر شد بسیاری از کتاب‌های تألیف شده در عصر حضور ائمه، با خط نویسنده در دست بزرگانی چون شیخ طوسی و سید بن طاووس و شیخ صدوق بوده است و این ادعاهای نگارنده انصافاً سخنان غیرعلمی است^۱ و نشان می‌دهد که آقای مدرسی از موضوع مهمی به نام اجازه حدیث در سده‌های نخستین، که مانع مهمی در برابر دست‌کاری در نسخ بوده، غفلت کرده است.^۲

هرچند در هر زمان این‌گونه است که هرکسی کتاب بیشتر بنویسد و محدثی خبر بیشتری نقل کند، بیشتر مورد تکریم است، ولی در مقابل آن، ثابت شدن دروغ‌گویی شخصی حتی در مواردی اندک، کل زحمات او را زیر سؤال می‌برد و باعث بی‌اعتباری مطالب صحیح آن نیز می‌شود، لذا نمی‌توان گفت که چون مردم اعلم را احترام می‌کنند، اعلم‌ها دروغ‌گو هستند. هرچند ممکن است کسی که تألیفات زیادی داشته باشد، مطالب ضعیفی هم داشته باشد، ولی این موجب نمی‌شود که ما درباره او به جعل معتقد باشیم؛ زیرا این‌گونه عالمان حتی در میان عامه نیز سلسله روایتشان را ذکر می‌کردند و بی‌سند سخن نمی‌گفتند، یا مثلاً مؤلف اسناد ادعایی را مطرح کرده و معتقد است که کتاب سلیم سندش ادعایی است و چنین شخصی در عالم وجود نداشته است.

۱. ن.ک: غلامحسن محرمی، پژوهش در زندگی امامان مبانی و روش‌ها، ص ۴۹ - ۵۴.

۲. ر.ک: مجید معارف و رضا قربانی زرین، مقاله مشایخ اجازه در اسناد الکافی، ص ۷۱ - ۷۳.

فصلنامه علوم حدیث، سال ۱۴.

به این آسانی نمی‌توان سلیم را بعد از هزار و اندی سال شخصی موهوم و ادعایی دانست، درحالی‌که صاحبان کتب اربعه روایات او را نقل کرده‌اند.^۱ شیخ طوسی^۲ سندش را به کتاب سلیم ذکر کرده هرچند تضعیفاتی در مورد این کتاب شده، ولی این تضعیف‌ها به‌خاطر وجود نسخه‌های متعدد این کتاب بوده که برخی از نسخه‌های این کتاب مطالب ضعیفی دارند. در برخی از نسخه‌ها این مطالب نیست^۳ و ما نمی‌توانیم بگوییم علمای شیعه از زمان سلیم تا کنون نفهمیده‌اند وجود سلیم موهوم است و شخصی در قرن بیستم پی برده که وجود او موهوم است!! بلکه برعکس می‌توان گفت عالمانی از جمله سلیم که مطالب خود را به انگیزه دینی و اجر اخروی مطرح و ثبت کرده‌اند و به شهادت تاریخ در آن زمان به نقل چنین مطالبی پاداش دنیوی مترتب نبوده و حتی در مواردی تحت تعقیب و پیگرد حکومت خلفا نیز قرار می‌گرفتند، نمی‌توانستند دروغ گو باشند.

۳۵. اتهام طرف‌داری از غلو به علمای شیعه (ص ۱۰۳ و ص ۱۰۴):

متن کتاب: در قرن‌های اولیه هم در کتاب‌های رجال می‌بینیم که در شرح حال

۱. ن.ک: الکافی، ج ۱، ص ۱۹۱ و ۵۲۹؛ کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۶۰؛ الغیبه (طوسی)،

ص ۱۰۱.

۲. الفهرست، ص ۲۳۰. سلیم بن قیس الهلالي. له کتاب. أخبرنا ابن أبي جید، عن محمد بن الحسن بن الولید، عن محمد بن أبي القاسم الملقب بماجيلويه، عن محمد بن علي الصيرفي، عن حماد بن عيسى و عثمان بن عيسى، عن أبان بن أبي عیاش، عن سلیم بن قیس الهلالي. و حماد بن عيسى، عن إبراهيم بن عمر اليماني، عن سلیم بن قیس.

۳. جالب آنکه خود مدرسی طباطبایی که به خبر حدیث اثنی عشر در کتاب سلیم اشکال کرده، اعتراف نموده که کتاب سلیم، نسخه‌های متفاوت و متعددی داشته است (مکتب در فرآیند تکامل، ص ۱۹۳ و ۱۹۴).

بسیاری از روایات می‌گویند که خود درست اعتقاد بوده، ولی در روایات او نادرستی‌های بسیار دیده می‌شود، یا آن که خود معتمد بوده اما در نقل حدیث و صحت مروی عنه لاابالی بوده است. نتیجتاً روایات حدیث گاهی مطالبی را که در نسخه‌های مختلف کتاب‌های متقدم می‌یافتند (با آنکه در بسیاری اوقات، چنین اضافات و اختلافات حاکی از تصرفات و الحاقات بعدی جاعلان حدیث می‌توانست باشد)^۱ یا محتویات کتاب‌هایی را که دانشمندان شیعه در صحت انتساب آن به مؤلفین ادعایی تردید کرده یا دلیلی برای صحت آن انتساب وجود نداشت^۲ با همان اسناد ادعایی روایت می‌نمودند.

به‌زودی عاملی دیگر به صحنه افزوده شد و آن اهتمام برخی از دانشمندان متأخر به حفظ و ضبط بازمانده «مواریث شیعی» بود. مفهوم مواریث شیعی شامل همه آثار تاریخی بود که از قرون اولیه تاریخ اسلامی باقی مانده و نویسندگان آن در کتب رجال حدیث شیعه نامبردار شده بودند پس ناگزیر آثار مؤلفانی را که در آن کتاب‌ها به فساد عقیده یا غلو و تفویض متهم گردیده بودند نیز شامل می‌شد. برخی از متأخرین در این راه تا آنجا پیش رفتند که کوشیدند آن گونه مؤلفان را تنزیه کرده و ارکان و اساطین علم رجال حدیث را به‌خاطر نسبت دادن فساد عقیده به غلات و مفوضه صدر اول سرزنش نمایند.^۳ علامه محمدباقر

۱. این اختلافات نسخ در حدی بود که از کتاب واحد، دو کتاب مختلف به وجود می‌آورد. چنین بود مثلاً وضع کتاب بصائر الدرجات صفار قمی (رجوع کنید به مقدمه مصحح چاپ تبریز: ۴-۵ و منابعی که ذکر می‌کند).

۲. مانند نسخه موجود کتاب سلیم بن قیس هلالی (رجوع کنید به نظر شیخ مفید در تصحیح الاعتقاد و ابن الغضائری در کتاب الضعفاء در باب آن) و کتاب اثبات الوصیه منسوب به مسعودی و کتاب الاختصاص منسوب به شیخ مفید و غیر این‌ها (نیز نگاه کنید به رجال نجاشی ۱۲۹ و ۲۵۸ / ابن الغضائری ۵: ۱۶۰ و غیره).

۳. رجوع کنید به خصوص به دیباچه‌هایی که برخی فضلالی متأخر نجف بر چاپ‌های آن‌گونه

مجلسی نیز در کتاب جلیل القدر بحار الانوار هرچه از این گونه مطالب یافته بود به همان داعی و انگیزه ثبت فرمود گرچه در بسیاری موارد با رعایت مبانی و اصول علمی به وضع منبع و غرابت مطلب و عدم اعتقاد خود به صحت آن تصریح و تأکید نمود.

پاسخ: برای پاسخ این دیدگاه مؤلف، لازم است، نظری اجمالی به نحوه انتقال میراث گذشته شیعه داشته باشیم؛

در مورد کتاب‌های شیعی و صحت انتسابشان به مؤلفانشان، دو کتاب رجالی، رجال نجاشی و فهرست طوسی که در قرن پنجم نگارش یافته‌اند، نخستین منابع در این مورد هستند. به‌ویژه فهرست شیخ طوسی که اسناد او در اثبات انتساب کتاب‌ها، مطمئن‌ترین طریق برای علمای شیعی بعد از ایشان بوده است. شیخ طوسی علاوه بر فهرست، که وضعیت کتاب‌های دانشمندان شیعی را که تا آن زمان نگارش یافته‌اند، بررسی کرده، در آخر کتاب تهذیب نیز مشیخه را آورده و گفته که در متن کتاب تهذیب نام کتاب و اصلی را که خبر را از آن نقل کرده، آورده است و به‌خاطر اختصار، سند خود را به کتاب‌های دانشمندان پیشین شیعه در متن نیاورده، ولی در مشیخه این طریق را ذکر کرده است.^۱ غالباً دانشمندان بعد از شیخ طوسی طریقشان به کتاب‌های علمای پیش از شیخ طوسی، از طریق ایشان بوده است. حدود یک قرن بعد از شیخ طوسی، ابن شهر آشوب، در کتاب معالم العلماء، به بررسی کتاب‌های شیعی پرداخته است؛ چنان‌که

کتاب‌ها نوشته‌اند. گرایش کلی در آن مرکز معزز علمی در قرن اخیر بر معتبر شناختن همه این‌گونه آثار و تنزیه غلات و مفوضه تا سرحد امکان و سرزنش اصحاب کتب رجالی و علمای متقدم شیعه بوده است و به‌طور خلاصه امثال حسین بن حمدان خصیبه‌ها خیلی محبوب‌تر از امثال ابن الغضائری‌ها و محمد بن حسن بن الولیده‌ها بوده‌اند.

۱. شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۳۸۲ به بعد.

شیخ منتخب‌الدین کتاب فهرستش را برای تکمیل کار شیخ طوسی انجام داده است. ابن شهر آشوب علاوه بر معالم العلماء در مقدمه مناقب آل ابی طالب، طریق خود را به کتاب‌های گذشتگان و تصحیح آن‌ها ذکر کرده و می‌گوید: «کتاب‌هایی را که از آن‌ها مطلب ذکر کردم جماعتی از اهل علم و دیانت با سماع، قرائت، مناو له، مکاتبه، اجازه به من اذن داده‌اند؛ از این رو صحیح است که من از آن‌ها روایت نقل کنم و بگویم حدثنی، أخبرنی، أنبانی، سمعت، اعترف لی بأئنه سمعه ورواه کما قرأته وناولنی من طرق الخاصة»، آنگاه شروع به ذکر اساتید خود درباره کتاب‌های اهل سنت می‌کند. و بعد از اتمام طرق مهم‌ترین کتاب‌های حدیثی، رجالی و تاریخی علمای اهل سنت، شروع به بیان اسانید کتاب‌های شیعه می‌کند. در ادامه می‌گوید: «اما اسانید کتاب‌های شیعه، اکثرشان از طریق شیخ طوسی است»^۱ و برای کتاب‌های سید مرتضی، سید رضی، شیخ مفید و شیخ صدوق اسنادهایی مستقل از شیخ طوسی نقل می‌کند.^۲

صاحب وسایل نیز در جلد آخر کتاب «وسایل الشیعه» نحوه استفاده از منابع شیعی و طریق خود را به آن‌ها بیان کرده است.^۳ بیش از همه مرحوم مجلسی در مقدمه بحار الانوار وارد این مطلب شده و نسبت بسیاری از کتاب‌های شیعی را با سندهای متصل، به اثبات رسانده و حتی بسیاری از آن‌ها را تصحیح نموده است. علامه مجلسی در این باره می‌گوید: «بدانکه بیشتر کتاب‌هایی که در نقل به آن‌ها اعتماد کردیم، نسبتشان به مؤلفان‌شان معلوم است» بعد شروع می‌کند به شمردن کتاب‌های علمای بزرگ شیعه چون شیخ صدوق، طبری امامی، شیخ طوسی، شیخ مفید، محمد بن حسن

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۱-۱۳.

۲. همان.

۳. حرّ عاملی، وسایل الشیعه، ج ۲۰ ص ۲۱۰.

صفار، ابن قولویه، برقی، بعضی از کتاب‌ها نیز نزد او نسبتشان ثابت نشده و از آن‌ها تعبیر به کتاب‌های منسوب آورده است، از جمله: کتاب تفسیر منسوب به امام عسکری علیه‌السلام، کتاب عیون المعجزات منسوب به سید مرتضی، کتاب قصص الانبیاء منسوب به قطب راوندی، کتاب مصباح الشریعه منسوب به امام صادق علیه‌السلام، کتاب جنه الواقیه منسوب به کفعمی، کتاب الملحمه منسوب به امام صادق علیه‌السلام، کتاب دیوان منسوب به امیرمؤمنان. مرحوم مجلسی در اثبات نسبت کتاب‌ها به مؤلفانشان از قرائن مختلف چون خط مؤلف، یا خطی نزدیک به عصر مؤلف و نقل بزرگانی چون کلینی و سید بن طاووس از آن‌ها، سود برده و از اعتبار آن‌ها سخن گفته است.^۱

علاوه بر این‌ها کتاب‌هایی است به‌عنوان کتاب اجازه یا اجازات، که می‌توان از طریق آن‌ها به صحت انتساب کتاب‌ها پی برد، مرحوم شیخ آقابزرگ تهرانی در این باره می‌گوید: بسیاری از علمای بزرگ که بر حسب اطلاع من، اولشان سید رضی الدین ابن طاووس (م ۶۶۴هـ) است و بعد از او شیخ شهید (م ۷۸۶هـ) و شهید ثانی کتاب‌هایی را در موضوع اجازات نوشته‌اند و بعد از آن‌ها شماری از علمای متأخر کتاب‌هایی را با این عنوان نگاشتند و سید بن طاووس نام کتابی را که در این مورد نوشته، «کتاب الاجازات لکشف طرق المفازات فیما یحصی من الاجازات» گذاشته است، سپس شماری از عالمانی را که در این باره کتاب نوشته‌اند، نام برده که تعدادشان به ۲۶ نفر می‌رسد.^۲ البته این‌ها علاوه بر کتاب‌هایی است که تنها شامل اجازه و اذن یک استاد به شاگردش می‌باشد و شماری کتاب نیز با عنوان اجازه نام برده است.^۳ با توجه به چنین دقت در

۱. بحار الانوار، ج ۱، ص ۶-۶۲.

۲. آغابزرگ تهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۱، ص ۸۵-۹۰.

۳. همان، ص ۹۰-۹۹.

نقل به کتاب‌ها و موارث گذشته ادعای اینکه نسخه‌های بسیاری از کتاب‌ها متفاوت بوده و برخی افراد لایبالی در آن‌ها تصرف کرده و احادیث را وارد کرده‌اند، ادعای گزافی است. و این سخن مؤلف باز مبتنی بر گزارش‌هایی است که در موارث شیعه در مورد تعداد اندکی از کتاب‌ها آمده که دلیل بر دقت و حساسیت آن‌ها در مورد کتاب‌ها بوده و منجر به تصحیح آن‌ها شده است.

اما اینکه برخی از علما بعضی از رجالیان را در نسبت فساد عقیده به اصحاب ائمه و برخی از علمای متقدم سرزنش کرده باشند، مواردی از ملامت‌های آن‌ها نیز ممکن است درست باشد؛ زیرا رجالیان نیز بر اساس اخبار در مورد گذشتگان قضاوت کرده‌اند و در حقیقت نوعی اجتهاد بوده و آنان نیز اجتهادشان بر موثق بودن آن افراد دلالت می‌کرد؛ همچنان که خود نگارنده که در قرن بیستم و بیست و یکم زندگی می‌کند، فهم ۹۹ درصد از علمای شیعه را در قرن سوم و چهارم و قرون بعد، بر اساس اجتهادش درست نمی‌داند. اما علامه مجلسی رحمه‌الله عالمی بوده که میراث مکتوب شیعه را گرد آورده و همان گونه که مؤلف گفته احادیثی را که به نظرش ضعیف یا جعلی بوده را نقد کرده و این نشان‌دهنده موثق بودن عالمان شیعه است که همه اخبار را می‌آورند، حتی اخباری را که قبول ندارند نیز به خاطر اصل حفظ امانت و امانت‌داری در انتقال اخبار و علوم ذکر می‌کنند. سخنان مؤلف در این مورد بر رجال ابن غضائری مبتنی است، این کتاب از لحاظ علمی چندان اعتباری ندارد؛ زیرا که ۲۰۰ سال گم شده بوده و سید بن طاووس آن را پیدا کرده و عرضه نموده است و به خاطر جایگاه علمی و معنوی سید بن طاووس، علمای شیعه به این کتاب اعتنا نمودند و آلا این کتاب سندش منقطع است.^۱

۱. تستری، قاموس الرجال، ج ۵، ص ۲۳۹؛ خویی، معجم رجال الحديث، ج ۹، ص ۲۲۶ -

۳۶. حافظ رجب برسی و گروه شیخیه دلیل وجود غلو در میان شیعه (پاراگراف دوم

صفحه ۱۰۴):

متن کتاب: به طور خلاصه هرچند مفوضه از جنبه نظری به عنوان یک گروه خارج از مذهب تشیع شناخته شده^۱ و گفته می‌شد که عقاید آنان به اتفاق نظر علمای شیعه مردود است^۲ اما بسیاری از تعلیمات آنان (گرچه نه جهان‌شناسی و تفسیر خاص آنان از نحوه خلق و وجود جهان که به شکل حدیث درآورده بودند^۳ در میان شیعیان در اعصار

۱. مثلاً نگاه کنید به کتاب غیبت شیخ: ۲۵۴ که در سخن از شخصی که قبلاً شیعه بود - به نام ابودلف کاتب - می‌گوید که وی به مذهب مفوضه گرایید و شیعه او را جز مدت کمی نشناختند صار مفوضاً ولا عرفته الشيعة الا مدة يسيرة).

۲. نگاه کنید به مصابیح الانوار شبر ۳۶۹: ۱. همچنین به پاورقی صفحه ۱۷۵ از جلد دوم بحار الانوار.

۳. چنان‌که دیده شد متقدمین از علمای شیعه به چنین نقل‌ها اهمیتی نمی‌داده و روشن است که حتی اگر معتقد به حصول اطمینان نوعی عرفی از اخبار آحاد بوده‌اند چنین نظری را در مسائلی که دواعی بر جعل، متکثر و متوفر بوده نداشته و طبعاً مانند برخی ساده‌اندیشان ادوار متأخرتر، قائل به حصول تواتر معنوی و اجمالی از ضمّ مجعولات به یکدیگر هم نبوده‌اند. فی‌الواقع هیچ نوع عقلاء و عرفی هم در مسائل مهم دنیوی که پای امری حیاتی در میان بوده و امکان کذب شایعات وجود داشته باشد به آن‌گونه شایعات اعتنائی نمی‌کند و اگر در مسئله‌ای تسامح کرد دال بر عدم اهمیت موضوع در نظر اوست. پس متقدمین که حتی در فرض پذیرش حجیت و اعتبار اخبار آحاد در فروع (که امر آن بسیار اسهل از عقاید است تا آنجا که در برخی صور تعارض و اختلاف، موکول به تغییر است) چنان مطلب را در اصول یعنی عقاید نمی‌پذیرفتند کاری برابر مبنای عرف عقلا می‌کرده‌اند. مسئله مؤید بودن به فلان حدیث و خبر یا تقدم اصالة عدم الزیاده بر اصالة عدم النقیصه و نظایر آن را هم فقط برای همان چهارچوب که دواعی جعل متوفر نبود می‌گذاشتند. موضوع تواتر معنوی و اجمالی را

بعد طرف‌دارانی یافت. افراد و گروه‌های تندروی در جامعه شیعه پیدا شدند که حتی تفسیر مفوضه از جهان و نقش ائمه در خلق و رزق موجودات را نیز پذیرفتند. مؤلفانی مانند حافظ رجب برسی (متوفی بعد از ۸۱۳)^۱ و گروه شیخیه که در قرن سیزدهم هجری پدیدار شد از آن دسته‌اند.

پاسخ: مؤلف در این پاراگراف نیز، محور سخنش بر این است که با اینکه شیعیان مفوضه را به‌عنوان یک گروه مطرود می‌دانند، ولی افکارشان در میان شیعه پراکنده شده و از دو نفر نام می‌برد، ولی در این سخن ادعایی‌اش، کلی‌گویی کرده و در نام بردن از افراد، تنها از دو نفر نام برده، یکی حافظ رجب برسی و گروه شیخیه، که چند قرن با هم فاصله داشتند. درحالی‌که علمای شیعه در برخورد با نوشته‌های حافظ رجب برسی با احتیاط برخورد می‌کنند و علامه مجلسی در مورد کتاب مشارق الانوار و کتاب الالفین نوشته حافظ رجب برسی می‌گوید: «به آنچه که او به تنهایی نقل کرده، اعتماد ندارم؛ زیرا این دو کتابش مشتمل بر مطالبی می‌باشند، که موهم اختلاط و ارتفاع (غلو) است و از آن‌ها مطالبی را که موافق اخبار اصول معتبره است، گرفته‌ایم».^۲

گروه شیخیه نیز که افکار افراط‌آمیزی در مورد اهل بیت داشتند، در جامعه شیعه

هم در فصل چهارم خواهیم دید که به‌کلی خارج از موضوع است.

۱. درباره این فرد به خصوص نگاه کنید به کتاب الغدير ۳۶۸۰۷. وی چه در زمان حیات خود و چه پس از مرگ به غلو متهم بوده (نگاه کنید به کتاب مشارق انوار اليقين خود او: ۱۴ - ۱۶، ۲۱۹ و ۲۷۲ / بحار الانوار ۱: ۱۰ / أمل الآمل ۱۱۷: ۲ / رياض العلماء ۳۰۷: ۲ / اعيان الشيعة ۴۴۶: ۶ / الغدير ۳۴: ۷) و از کتاب مشارق انوار اليقين او به خوبی روشن است که به مبانی فکری مفوضه معتقد بوده است.

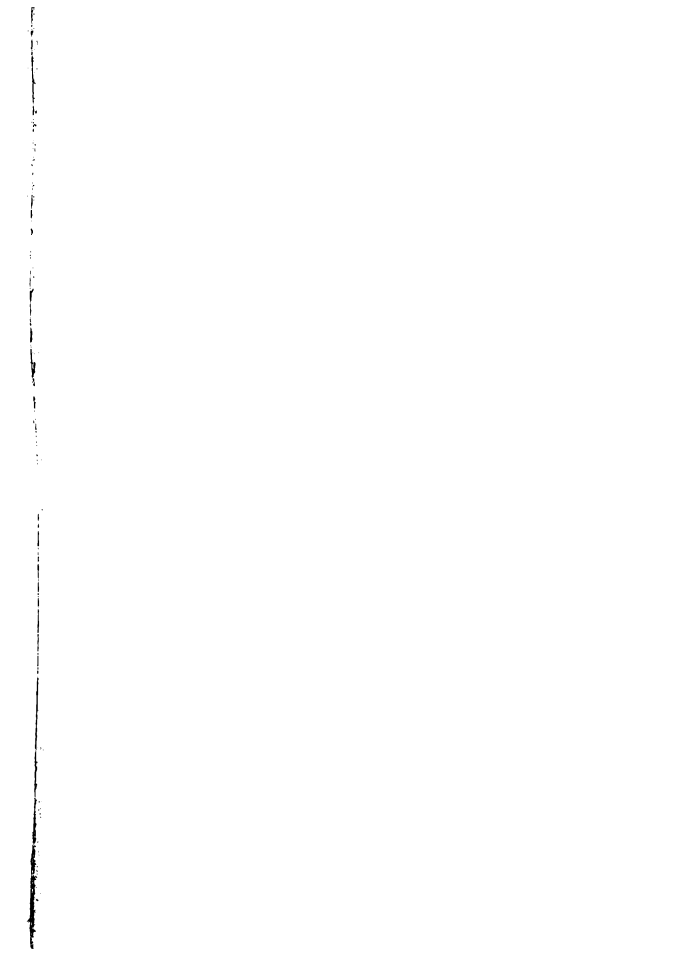
۲. همان، ص ۱۰.

مطرود و منزوی هستند، اما مسئله ولایت تکوینی که عرفا و صوفیه مطرح کرده‌اند، مسئله‌ای می‌باشد که آنان با کشف و شهود به این نتیجه رسیدند که باید در هر زمان اولیاء و اقطابی باشند که ولایت آنان شعبه‌ای از ولایت انبیاء است، ولی نبی نیستند. و عارفان شیعه نیز این مطلب را پذیرفته و منطبق بر روایات وارد شده در مقامات ائمه یافتند که قبلاً فقط به عنوان حدیث و روایت نقل می‌شد، ولی هم‌اکنون توجیهات و پشتوانه عرفانی و کشفی نیز یافته است.

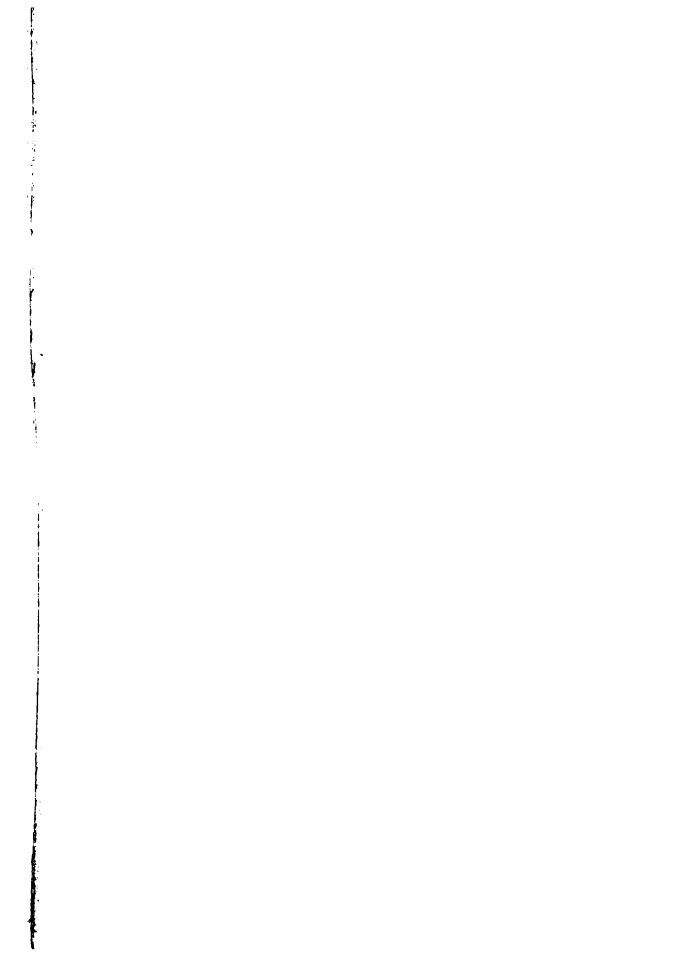
همچنین نویسنده در مطالب خود تناقضاتی دارد؛ در بسیاری از صفحات گذشته این کتاب، عنوان کرده که نسبت صفات فوق بشری و اعمال خارق العاده به ائمه اطهار علیهم‌السلام از سخنان مفوضه است که وارد منابع شیعه شده،^۱ ولی در صفحه ۱۰۶ سطر ۱۵ گفته که او نیابت معصومین را از خداوند در خلق و رزق و تشریع نمی‌پذیرد و از غلو پرهیز می‌کند، خلق و رزق را شیعیان نیز از سخنان مفوضه می‌دانند که درست است، ولی روایات بسیاری وجود دارد که تشریع به آنان تفویض شده است. غلو را هم شیعیان و علمای مکتب قم نمی‌پذیرند و در آخر ص ۱۰۷ آورده که از جمله نقاط مشترک عقیده جمهور شیعه - را که خودش هم قبول دارد - عبارت از واجب بودن و افتراض اطاعت از ائمه اطهار است، درحالی که در طول این کتاب در موارد متعددی گفته که عقیده مفترض الطاعه بودن ائمه جزو عقاید مفوضه است.

یکی از محوری‌ترین سخنان ادعایی مؤلف این است که مفوضه در قرن سوم تا قرن پنجم در کتاب‌های حدیثی شیعه دست‌کاری کرده و عقاید خود را وارد نموده و به عنوان عقاید شیعیان به خورد مردم داده‌اند و در این میان، به بعضی از سخنانی که

در همین کتاب‌هایی که ایشان تحریف یافته یا دست‌کاری شده می‌داند، استناد می‌کند، درحالی‌که بسیاری از اسناد و مدارکی که مؤلف اشاره کرده، فهم اوست و بر تحریف و دست‌کاری شدن دلالت نمی‌کند و برخی نیز شبهه‌ای بوده که مطرح شده و در همان حدیث جوابش آمده، اما انصافاً دست‌کاری در کتاب‌ها غیرممکن است و به هیچ وجه نمی‌شود یک جمع و گروه هرچند بسیار منسجم و قدرتمند بتوانند چنین دست‌کاری بکنند و مواردی که ایشان به‌عنوان نمونه دست‌کاری آورده، بیش از انگشتان یک دست نیست.



فصل چهارم
نقد بخش سوم



۳۷. بزرگ‌نمایی اختلاف برخی بنی‌هاشم در میان شیعه (صفحه ۱۱۲):

متن کتاب: از طرف دیگر دودستگی و اختلاف میان دو شاخه حسنی و حسینی عترت پیامبر موجب شد که برخی از شیعیان در تشخیص امام دچار تردید شده و بگویند که گرچه احقیت آل علی علیهم‌السلام در تصدی ریاست جامعه اسلامی مسلم است ولی چون اکنون در میان خود آنان اختلاف افتاده است تشخیص امام حق میسر نیست. باید صبر کرد که آنان خود بر سر تعیین بزرگ خاندان اتفاق نظر پیدا کنند. امام حق کسی خواهد بود که اعضای خاندان پیامبر او را به اجماع به‌عنوان رئیس خاندان بپذیرند.^۱

پاسخ: مؤلف در ضمن سخن از انشعاب زیدیه از پیکره شیعه، با استناد به دو روایت در کتاب الغیبه^۲ اظهار کرده که به‌خاطر اختلاف دو شاخه حسن و حسین عترت

۱. غیبت نعمانی: ۱۳۳ - ۱۳۵.

۲. همان. أخبرنا عبد الواحد بن عبدالله قال حدثنا أحمد بن محمد بن رباح قال حدثنا أحمد بن عليّ الحميري قال حدثني الحسن بن أيوب عن عبد الكريم بن عمرو الخثعمي عن عبدالله بن أبي يعفور قال قلت لأبي عبدالله عليه‌السلام رجلٌ يتولاكم ويبرأ من عدوكم ويحلل حلالتكم ويحرم حرامكم ويزعم أنّ الأمر فيكم لم يخرج منكم إلى غيركم إلا أنّه يقول إنّهم قد اختلفوا فيما بينهم هم الأئمة القادة فإذا اجتمعوا على رجلٍ فقالوا هذا قلنا هذا فقال عليه‌السلام إن مات على هذا فقد مات ميتة جاهليّة.

أخبرنا عبد الواحد بن عبدالله قال حدثنا محمد بن جعفر القرشي قال حدثنا أبو جعفر الهمداني

پیامبر موجب شد که برخی از شیعیان در تشخیص امام دچار تردید شده و بگویند که گرچه احقیت آل علی علیهم السلام در تصدی ریاست جامعه اسلامی مسلم است، ولی چون اکنون در میان خود آنان اختلاف افتاده، تشخیص امام حق میسر نیست. لذا باید صبر کرد که آنان خود بر سر تعیین بزرگ خاندان اتفاق نظر پیدا کنند. امام حق کسی خواهد بود که اعضای خاندان پیامبر او را به اجماع به عنوان رئیس خاندان بپذیرند. در این مورد گفته می‌شود، از دیدگاه ایشان، چیزی زیادی را نمی‌توان با روایت غیبت نعمانی ثابت کرد و اگر ایشان این کتاب را قبول دارند، چگونه کتاب سلیم را رد کرده حتی سلیم را به عنوان شخص واقعی نمی‌پذیرد، درحالی که نعمانی تمجید زیادی از این کتاب کرده و در اعتبار آن داد سخن داده است. در ثانی روایاتی که در این مورد در غیبت نعمانی آمده، گزارش از واقعیت خارج نیست و کسی از امام پرسیده اگر کسی چنین بگوید، چگونه است و امام در جواب می‌فرماید این شخص در این حالت بدون امام و به مرگ جاهلی مرده است. شاید فرضی بوده که شخص سائل فرض کرده و از امام پرسیده بی‌آنکه کسی چنین مطلبی را مطرح کرده باشد. همچنین در هیچ کتابی حتی کتاب‌های فِرَق از چنین اشخاصی گزارش وجود ندارد، شاید تنها به صورت شبهات فرضی مطرح بوده است.

قال حدثني موسى بن سعدان عن محمد بن سنان عن عمار بن مروان عن سماعة بن مهران قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام رجلٌ يتوالى علياً ويتبرأ من عدوه ويقول كلُّ شيءٍ يقول إلّا أنّه يقول إنهم قد اختلفوا بينهم وهم الأئمة القادة فلست أدري أيّهم الإمام فإذا اجتمعوا على رجلٍ أخذت بقوله وقد عرفت أنّ الأمر فيهم قال إن مات هذا على ذلك مات ميتةً جاهليّةً ثم قال للقرآن تأويلٌ يجري كما يجري الليل والنهار وكما تجري الشمس والقمر فإذا جاء تأويل شيءٍ منه وقع فمَنه ما قد جاء ومنه ما لم يَجِ.

۳۸. بزرگ‌نمایی فرقه ناووسیه (ص ۱۱۴، ۱۱۹ کتاب):

متن کتاب: نخستین بحران رهبری در جامعه شیعه امامیه بلافاصله پس از درگذشت امام صادق علیه‌السلام در سال ۱۴۸ پدیدار شد که میان پیروان آن حضرت بر سر مسأله جانشینی ایشان به شکل زیر اختلاف افتاد.

(۱) یک گروه که شامل برخی از پیروان برجسته آن حضرت مانند ابان بن عثمان^۱

۱. رجال کشی: ۳۵۲. ابان بن عثمان احمر یکی از شش نفری بود که دانشمندترین شاگردان جواتر امام صادق را تشکیل می‌دادند (همان منبع: ۳۷۵). در مورد انتساب او به گروه بالا تردیدهایی در برخی نوشته‌ها دیده می‌شود که منشا آن اختلاف ضبط نسخ رجال کشی است که در برخی نسخ، عبارت «کان من الناووسیه در مورد بالا (ص ۳۵۲) به شکل «کان من القادسیه» آمده است. مؤلف قاموس الرجال ۱۱۴: ۱ و ۱۱۶ (چاپ جدید) معتقد است که این نسخه دوم اصم است چون نجاشی: ۱۳ و شیخ در فهرست: ۱۸ آبان را از مردم کوفه خوانده‌اند که قادسیه از توابع آن بود. ولی باید توجه داشت که کشی به صراحت می‌گوید که ابان از مردم بصره بود که در کوفه می‌زیست). پس عبارت «وکان من القادسیه» در چنین سیاقی نمی‌گنجد زیرا با مطلب قبل آن در تعارض خواهد بود. هیچ مؤیدی هم برای اینکه ابان از مردم قادسیه باشد وجود ندارد ولی برای این مدعا که او بر امام صادق وقف کرده باشد. شاهد دیگری هم هست و آن اینکه برخلاف گفته نجاشی: ۱۳ و فهرست شیخ: ۷ هیچ روایتی که او از جانشین امام صادق نقل کرده باشد در منابع دیده نمی‌شود (قاموس الرجال ۱۵۱: ۱) درحالی که وی در دوره امامت حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام زنده و فعال بوده است گرچه تاریخ درگذشت ابان مشخص نیست ولی بسیاری از راویان حدیث که از اواخر قرن دوم به‌نقل از حدیث پرداخته‌اند از او روایت می‌کنند و این نشان می‌دهد که آبان تا دهه‌های آخر آن قرن زنده و مرجع طالبان حدیث بوده است. لیست این راویان را در معجم رجال الحديث ۱۶۴: ۱ ببینید. همچنین نگاه کنید به لسان المیزان ابن حجر: ۱ (۲۴).

و سعد بن طریف اسکاف^۱ و دیگران^۲ بود هیچ کس را پس از آن حضرت به عنوان امام نپذیرفتند. چنین به نظر می‌رسد که اعضای این گروه، امام صادق علیه‌السلام را نه به عنوان امام در مفهوم خاص شیعی آن بلکه به عنوان بزرگ‌ترین عالم دینی زمان یا برجسته‌ترین و دانشمندترین عضو خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌شناخته و پیروی می‌کرده‌اند. از این نظر در بینش آنان اصلاً ضرورتی نداشت که ایشان جانشینی داشته باشد چه برسد به آنکه آن جانشین باید لزوماً از نسل ایشان هم باشد. اینان شاید هیچ‌یک از کسانی را که به عنوان جانشین امام صادق در جامعه شیعه پیشنهاد شدند از نظر مقام علمی در سطحی که به پیشوایی و تقدم آنان گردن نهند نپذیرفتند^۳ و به این معنی بر امام صادق علیه‌السلام توقف کردند. نگارندگان کتب ملل و نحل،^۴ با این وجود،

۱. رجال کشی: ۲۱۵.

۲. از جمله عنبسه بن مصعب (کشی: ۳۶۵) و یک دانشمند پر اثر شیعه در قرن چهارم به نام ابوطالب عبیدالله بن احمد انباری (متوفی ۳۵۶) که شیخ در فهرست: ۱۰۳ او را از ناووسیه خوانده است هرچند در فهرست ابن ندیم: ۴۲۷ به جای ناووسیه «بابوشیه» آمده که درباره آن در چند صفحه بعد توضیحی خواهد آمد. مع‌ذلک این حقیقت که این دانشمند دارای گرایش‌های واقعی به معنی اعم بوده (یعنی تسلسل ائمه را تا حضرت ولی عصر به روش سنتی شیعه نپذیرفته بوده است) از رجال نجاشی: ۲۳۲ هم برمی‌آید.

۳. برخی روایت و اشارات دیگر هم بر وجود چنین نظریاتی در جامعه شیعه میانه قرن دوم دلالت دارد. مثلاً در کتاب الامامة والتبصرة از علی بن بابویه: ۱۹۸ جمله‌ای به شکل حدیث به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نسبت داده شده که «اذا مضى الغلامان من ولدي جعفر و ابو جعفر طويت طنفسة العلم».

۴. فرق الشیعه: ۷۸ / المقالات والفرق: ۷۹ / مسائل الامامة ناشیء اکبر: ۴۶ / کتاب الزینة ابو حاتم رازی: ۲۸۶ / مقالات الاسلامیین اشعری ۱۰۰: ۱ / مقالات بلخی: ۱۷۹ (که در

از این گروه مذهب خاصی ساخته و گفته‌اند که آنان معتقد بودند که امام صادق علیه‌السلام در واقع رحلت نفرموده بلکه در غیبت رفته و در آینده به‌عنوان قائم بازخواهد گشت.^۱ مؤلفان این گروه را به نام ناووسیه نامگذاری کرده‌اند که به‌زعیم آنان از نام رئیس گروه که مردی از مردم بصره به نام ناووس بود^۲ گرفته شده بود. دو صورت

چاپ به خطا با روسیه آمده است) / مجالس مفید ۸۸: ۲ / اصول الدین عبدالقاهر بغدادی: ۲۷۳ (که در چاپ به غلط یانوسیه» ضبط شده) / الفرق بین الفرق: ۶۱ / التبصیر فی الدین: ۳۷ / فصل ابن حزم ۵: ۳۶ / ملل شهرستانی ۱۹۵: ۱ / شرح رساله حورالعین نشوان حمیری: ۱۶۲ / محصل فخر رازی: ۳۵۴ / اعتقادات فرق او: ۶۴ (که در چاپ به غلط «ناموسیه» ضبط شده است). نیز خطط مقریزی ۳۵۱۰۲ و انساب سمعانی ۱۹: ۱۳ (که در این منبع دوم به خطا به آنان نسبت می‌دهد که در وفات امام باقر تردید کردند و علاوه بر آن منتظر رجعت امام صادق هم هستند!). باز نگاه کنید به نقض کتاب الاشهاد ابن قبه: بندهای ۱۴ و ۲۳ / کمال الدین صدوق: ۳۷ / الفصول العشرة مفید: ۳۷۳ / غیبت شیخ: ۱۸ و ۱۱۹ / المنقذ من التقليد ۲: ۳۹۴.

۱. صورت دیگری از عقیده این گروه در محل فخر رازی: ۳۵۴ نقل شده است که بر اساس آن امام صادق در واقع رحلت فرموده ولی پس از ایشان دیگر امامی نخواهد بود تا روزگار رجعت ایشان در آخرالزمان. این نقل با قطع نظر از ذیل آن منطبق است بر استظهاری که در متن شده است. صورت ثالث، نقل مؤلف کتاب الشجرة است که می‌گوید ناووسیه معتقدند امام صادق علیه‌السلام وفات نکرده بلکه در جزیره‌ای از جزایر دریای مغرب زندانی است.

۲. اختلافات در نام این شخص چنین است: فلان بن فلان الناووس از بصره (فرق الشیعه: ۲۸ / کشی: ۳۶۵) / فلان بن الناووس (المقالات و الفرق: ۸۰) / فلان بن ناووس (مقالات بلخی: ۱۸۰ که در چاپ «یاووس» شده است) / ابن الناووس (کتاب الزینه: ۲۸۶) / ابن ناووس از موجهین بصره (نشوان حمیری: ۱۶۲) / ابن ناووس البصري (فصل ابن حزم ۵: ۳۶ که در چاپ به «مصری» تصحیف شده است) / عجلان بن ناووس (مقالات

متباین از دلیل وقف این گروه بر امام صادق در منابع بالا ارائه شده است.^۱ با این همه بسیار مشکل می‌توان دلیلی تصور کرد که کسانی چنین عقیده‌ای در مورد حضرت

الاسلامیین ۱۰۰: ۱ که ظاهراً عجلان» تصحیف «فلان است) / عبدالله بن الناوروس (مجالس مفید ۸۸: ۲ که به احتمالی عبدالله را در معنی لفظی آن به کار برده است چنان‌که نگارنده هدیه العارفین ۱: ۵۷۵ در مورد نام پدر ملا عبدالصمد همدانی که در هیچ منبعی ذکر نشده و دیگران در مواردی دیگر از جمله در مورد نام پدر یاقوت حموی بلکه همه یاقوت‌نامان دیگر که همه برده رومی بودند، بلکه به گفته زرکلی در اعلام ۲۶۰۰۸ تمامی کسانی که نام پدر آنان مجهول باشد) چنین کرده‌اند) / اعلام السوری طبرسی: ۲۹۵ / عبدالله بن ناووس (مفاتیح العلوم خوارزمی: ۵۰). در جایی هم عبدالله بن عجلان البصری دیدم که اکنون نام منبع را به یاد ندارم و آن نوعی جمع احتیاطی میان صور بالاست با اندکی اعمال تغییر در انتخاب نام شخص و نام پدر او. این اختلافات را هم ضمیمه کنید: منابع بالا گفته‌اند که وجه تسمیه گروه به ناووسیه آن بوده است که نام رهبر گروه، ناووس یا ابن ناووس بود. اما برخی دیگر گفته‌اند که او از دهی به نام ناووسا (ملل شهرستانی ۱۹۵: ۱) یا ناووسی (نشان حمیری: ۱۶۲ شاید به الف مقصوره) بوده هرچند یاقوت در معجم البلدان ۲۵۴: ۵ فقط یک قریه «ناووسا» نام در نزدیک بغداد و یک «ناووس الظبیه» در اطراف همدان یاد می‌کند. از طرف دیگر در الفرق بین الفرق: ۶۱ و التبصیر فی الدین: ۳۷ این نسبت را به یک ناووس (گورستان مسیحیان) در بصره دانسته‌اند.

۱. مقایسه کنید نقل فرق الشیعه: ۷۸ المقالات و الفرق: ۷۹ - ۸۰ / مجالس مفید ۸۸: ۲ / ملل و نحل شهرستانی ۱۹۵۰۱ را با نقل رجال کشی، ۴۱۴. یکی از دو نقل قولی که به‌عنوان اساس پیدایش این مذهب در نقل اول ذکر شده در منابع دیگر به‌عنوان اساس نظریه کسانی که بر حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام وقف نمودند یاد گردیده است، مقایسه کنید کتاب الزینه ابو حاتم رازی: ۸۶ / ملل شهرستانی ۱۹۵: ۱ / محصل فخر رازی: ۳۵۴ را با کتاب الزینه: ۲۹۰ / فرق الشیعه: ۹۰ / المقالات و الفرق: ۸۹ - ۹۰.

صادق علیه‌السلام پیدا کنند چه هیچ‌یک از دلایلی که بعداً موجب حدوث چنین عقیده‌ای در مورد حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام شد در مورد ایشان صادق نبود. اولاً ایشان بارها و بارها صریحاً و آشکارا فرموده بودند که قائم شخصی جز ایشان است^۱ و شایعه منتسب به حدیث نبوی که بعداً در دوره فرزند ایشان همه جا وجود داشت در مورد ایشان نبود. ثانیاً برخلاف روش عملی فرزندشان، ایشان هرگز در درگیری‌های سیاسی روزگار خود مداخله نفرمود و پس از روشی که در دوره انقلاب ضد اموی و سپس در مورد قیام نفس زکیه پیش گرفت هیچ‌کس امید سیاسی و انتظاری از ناحیه ایشان نداشت که آن انتظار و امید با چنین دستاویزها زنده نگاه داشته شود. ثالثاً ایشان در زندان در نگذشته بود که مردم در وفات ایشان به این دلیل تردیدی کرده باشند. عاملی که در مورد حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام وجود داشت. گذشته از این‌ها برخلاف مورد حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام که مردم تا سالیان دراز^۲ با فرزند ایشان بر سرائبات

۱. رجوع شود به فصل اول کتاب حاضر. بنا به نقل کافی ۳۰۷: ۱ و هدایه خصیعی: ۲۴۳ حتی عنبه بن مصعب که از قهرمانان اصلی ماجرای انشعاب گروه موسوم به ناووسیه دانسته می‌شود خود از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که در پاسخ سؤال او که آیا ایشان قائم است فرموده بودند که ایشان قائم به معنی «من یقوم بالامر» و متصدی منصب امامت پس از پدر خود هستند، در برابر قائم به سیف و بنیادگذارند؛ حکومت حق و عدالت که مراد و منظور سائل بوده است. اشاره دیگری به اینکه قائم شخصی جز ایشان است در روایت دیگری از همین راوی در بصائر صفار: ۴۷۸ نیز هست.

۲. به خصوص مراجعه کنید به رجال کشی: ۴۲۶، ۴۵۰، ۴۵۸، ۴۶۳، ۴۷۳ - ۴۷۴ و ۴۷۵ (که این: مورد مربوط به سال ۱۹۳ یعنی ده سال پس از رحلت امام کاظم است) و ۴۷۷.

وفات او گفت‌وگو کرده و برای آن امر، سند و شاهد می‌طلبیدند در مورد امام صادق علیه‌السلام حتی یک مورد هم نقل نشده که کسی در صحت امامت جانشین او بر این اساس تردیدی کرده یا با ایشان گفت‌وگویی نموده باشد.^۱

با توجه به مطالب و نکات بالا بسیار ممکن به نظر می‌رسد که تمام مطالب مربوط به وجود یک گروه از شیعیان مدعی و معتقد به غیبت امام صادق علیه‌السلام که همه از منابع و نقول شیعه سرچشمه گرفته است کلاً ناظر به ذهنیت شیعیان امامی بوده باشد که همواره باید امامی از خاندان پیامبر وجود داشته باشد. چنین ذهنیتی را طبعاً آنان از همه اصحاب امام صادق علیه‌السلام هم انتظار داشتند. شخصی با چنین پیش‌فرض و ذهنیت، از دعوی برخی صحابه حضرت صادق علیه‌السلام به انقطاع امامت پس از آن جناب چنین برداشت می‌کند که آنان معتقد به غیبت ایشان بوده‌اند درحالی‌که به احتمال زیاد، قائلین به انقطاع امامت چنان ذهنیتی نداشته و چنین ادعایی نکرده بودند.^۲

۱. البته این موارد به همین شکل بر دعوی وقف گروهی از شیعیان بر امام عسکری علیه‌السلام هم که در منابع دیده می‌شود صادق است ولی در آن مورد جهتی اضافی بود که پیشنهاد چنان امر را میسر می‌ساخت چنان‌که پس از این ذکر خواهد شد.

۲. در میان دانشمندان اسلامی، شیخ مفید تنها کسی است که در اصل وجود چنین گروه که وقت امام صادق علیه‌السلام را انکار کرده و ایشان را قائم دانسته باشند تردید نموده است (مجالس ۹۰: ۲). ابو حاتم رازی هم در کتاب الزینة: ۲۸۵ تأکید می‌کند که هرگز در زمان خود کسی را با چنین اعتقاد نیافته است. نکته‌ای که باید توجه داشت این است که برخی منابع سنی از فرقه‌ای از غلات به نام «ناووسیه» نام می‌برند که به اختلاف مأخذ یا منتظر رجعت امیرمؤمنان - بدون هیچ‌گونه ذکر از امام صادق - بوده (ملل و نحل شهرستانی: ۱: ۱۹۵ به نقل از ابو حامد زوزنی ابلیس ابلیس: ۲۲) و یا بعداً با ضمیمه شدن سبائیه جزء

پاسخ: ایشان در بحران رهبری بعد از امام صادق علیه‌السلام از جریان ناووسیه و اسماعیلیه و فطحیه سخن به میان آورده و با تمام توان سعی کرده این جریان‌ها و به اصطلاح فرقه‌ها را به‌خوبی ترسیم کرده و صفحات قابل ملاحظه‌ای (حدود نه صفحه) را به توضیح آن‌ها و بزرگ‌نمایی‌شان اختصاص داده است. در این مورد باید گفت سخن گفتن درباره دو فرقه ناووسیه و اسماعیلیه مانند نقاشی بر روی آب است و اخبار فرقه ناووسیه خلاف واقع تاریخی است. هرچند نام این فرقه در کتاب‌های فرق و ملل و نحل آمده،^۱ ولی با توجه به اینکه جعل فرقه برای شیعه در میان فرق‌نویسان امر

اتباع امام صادق درآمده و در مورد آن حضرت غلق می‌نموده‌اند. (الفرق بین الفرق: ۱۶۱/ التبصیر فی الدین: ۳۷. نیز نگاه کنید به انساب سمعانی ۱۳: ۱۹). شاید بتوان استظهار کرد که این مصادر سنی، نقلیات منابع شیعه را در باب گروه ناووسیه با مطالب مربوط به یک فرقه دیگر که نام آن از نظر املائی متقارب بوده است خلط کرده و عقاید فرقه دوم را به گروه اول نسبت داده‌اند. اگر این احتمال قابل ملاحظه باشد شاید بتوان تصور کرد که نام «بابوشیه» (که ابن ندیم: ۲۴۷ به عنوان فرقه‌ای شیعی که دانشمند هم‌عصر او ابوطالب انباری به آن وابسته بود ذکر می‌کند) تصحیفی از ناووسیه^۲ نباشد بلکه نام فرقه‌ای گمنام از غلات باشد که مصادر سنی عقاید آن را به‌خاطر مشابهت املائی به «ناووسیه» نسبت داده‌اند چه آنان را یک فرقه پنداشته‌اند. اگر این احتمال درست باشد باید گفت که شیخ طوسی هم که در فهرست: ۱۰۲ آن دانشمند را از «ناووسیه» دانسته اشتباه مشابهی را - منتها از طرف دیگر - مرتکب شده چه آن شخص امکان متعلق به یک فرقه غالی قرن چهارم به نام بابوشه بوده است. امکان غلط نسخه و تصرفات کاتبان و مصححان را نیز نباید از نظر دور داشت.

۱. ناووسیه فرقه‌ای منتسب به عبدالله بن ناووس است (اسفراینی، التبصیر فی الدین، ص ۳۲؛ ابن حزم، الفصل، ج ۳، ص ۱۱۲؛ مفید، الفصول المختاره، ص ۳۰۵؛ طبرسی، اعلام الوری،

عادی و معمولی بوده،^۱ کسی تا به حال نفهمیده مؤسس این فرقه کیست گاهی از او تعبیر فلان ناووسی یا فلان بن ناووس شده و به خاطر مجهول بودنش او را فلان نامیده‌اند^۲ که مؤلف هم در پاورقی به آن اشاره کرده است. از دو یا سه نفر هم به عنوان پیرو این فرقه از اصحاب امام صادق علیه‌السلام در متن و پاورقی نام برده که اطلاق لقب ناووسی به آن‌ها به هیچ وجه ثابت نیست، از جمله ابان بن عثمان که هیچ دلیلی بر ناووسی بودن او جز کلمه من الناووسیه در رجال کشی وجود ندارد و قرائنی هست که همچنان که مؤلف در پاورقی ص ۱۱۴ گفته^۳ این کلمه در نسخه‌های دیگر «ومن القادسیه» بوده است.^۴

- ج ۲، ص ۷) یا نوبختی و سعد بن عبدالله اشعری در بیانی دقیق‌تر تصریح کرده‌اند که رئیس این فرقه نام مشخصی نداشته و از آن با عنوان فلان بن ناووس تعبیر آورده‌اند (فرق الشیعه، ص ۶۷؛ المقالات و الفرق، ص ۸۰) و ابوالحسن اشعری عجلان بن ناووس و شهرستانی ناووس ضبط کرده (مقالات الاسلامیین، ص ۲۵؛ الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۹۵).
۱. نمونه آن ذکر اسامی برخی از اصحاب بارز و تأثیرگذار انمه به عنوان فرقه در کتاب‌های ملل و نحل است مانند زراریه، هشامیه، یونسیه، یعفوریه، شیطانیه و... (اسفراینی، التبصیر فی الدین، ص ۲۲؛ اشعری، مقالات الاسلامیین، ص ۴۹ و ۵۰؛ بغدادی، الفرق بین الفرق، ص ۱۷ و ۳۹؛ همو، اصول الدین، ص ۷۸؛ فخر رازی، المحصل، ص ۵۸۱؛ سیدمرتضی رازی زیدی، تبصره العوام، ص ۱۶۷ - ۱۷۵؛ امینی، الغدير، ج ۳، ص ۲۰۴ و ۲۰۵).
۲. نوبختی، فرق الشیعه، ص ۶۷؛ سعد بن عبدالله اشعری، المقالات و الفرق، ص ۸۰.
۳. پاورقی شماره ۱.

۴. شیخ صدوق به این مطلب اشاره کرده است (من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۸۴ و ۴۸۵). علی اکبر غفاری در پاورقی کتاب من لایحضره الفقیه می‌نویسد: ابان بن عثمان الأحمر عده الشیخ فی رجاله فی أصحاب الصادق علیه السلام قانلا البجلي الأحمر الکوفي، وعنونه

البته مؤلف گفته چون از ابان سخنی درباره وصی امام صادق علیه السلام در میان نیست، پس قرینه‌ای بر ناووسی بودن اوست، درحالی که بسیاری از اصحاب دیگر امام صادق علیه السلام نیز سخنی درباره امام بعد از امام صادق علیه السلام و به اصطلاح نقل نص بر امام کاظم علیه السلام ندارند و نمی‌توان با این دلیل آنان را پیرو فرقه‌های دیگر دانست.^۱ در مقابل به طور قطع می‌توان گفت که هیچ سخنی از ابان و شاگردان او صادر

النجاشي قاتلا الأحمر البجلي مولا هم كوفي يسكنها تارة والبصرة تارة وقد أخذ عنه أهلها: أبو عبيدة معمر بن المثنى وأبو عبد الله محمد بن سلام وأكثروا الحكاية عنه في أخبار الشعراء والنسب والايام، روى عن أبي عبد الله وأبي الحسن عليهما السلام، ونقل الشيخ نحوه في الفهرست وقال، ما عرف من مصنفاته الا كتابه الذي يجمع فيه المبدأ والمبعث و المغازى والوفاء والسقيفة والردة. وقال العلامة في الخلاصة قال الكشي - رحمه الله - قال محمد بن مسعود حدثني علي بن الحسن بن فضال قال: كان هو من الناوسية وكان مولى بجيلة، وكان يسكن الكوفة، ثم قال: ان العصابة أجمعت على تصحيح ما يصح عن أبان و الإقرار له بالفقه، فالأقرب عندي قبول روايته وان كان فاسد المذهب للإجماع المذكور»، أقول: قوله «وكان من الناوسية» لم يثبت لان في بعض النسخ المخطوطة من رجال الكشي «وكان من القادسية» ونقل الوحيد - رحمه الله - في التعليقة عن المحقق الأردبيلي - رضوان الله عليه أنه قال في كتاب الكفالة من شرحه للإرشاد: كونه ناووسيا غير واضح بل «قيل: وكان ناووسيا» وفي رجال الكشي الذي عندي «قيل كان قادسيا» أي من القادسية فكأنه تصحيف، وبالجمله الطريق إليه صحيح (همان).

۱. یکی از دلایل اندک بودن نصوص مصرح در مورد امامت موسی بن جعفر از سوی امام صادق علیه السلام و نقل‌های نه چندان زیاد شاگردان امام صادق علیه السلام در این زمینه، وجود شرایط خوف و تقیه و اختناق شدید در عصر منصور عباسی است که شواهد این امر، وصیت امام صادق علیه السلام بر چند نفر از جمله خود منصور عباسی! (کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۱۰ و ۳۱۱؛ طوسی، الغیبه، ص ۱۹۷ و ۱۹۸؛ طبرسی، اعلام الوری، ج ۲، ص ۱۳

نشده که دلیل بر توقفش بر امام صادق علیه السلام باشد.

همچنین در مورد سعد بن طریف اسکاف و عنبسه بن مصعب که کشی به نقل از حمدویه، ناووسی بودن آن‌ها را مطرح کرده،^۱ که به احتمال زیاد از اشتباهات نسخی بوده و یا نام فرقه‌ای از غلات بوده که به آن‌ها اطلاق شده و یا نسبت به اسم مکانی بوده است؛ چنان که خود مؤلف در پاورقی صفحه ۱۱۶ و ۱۱۹ به این مطلب اشاره کرده است.^۲ در ضمن، خود عنبسه روایتی نقل کرده که امام صادق علیه السلام قائم آل محمد به معنای اصطلاحی آن نیست.^۳

در مورد ادامه عقیده ناووسیه تا قرن ۴ و اعتقاد شخصی به نام ابوطالب انباری (م. ۳۵۶ ق) که در فهرست شیخ طوسی از او به ناووسیه تعبیر آورده شده باشد،^۴

و ۱۴) و تردید زراره در اظهار و اعلان امامت امام بعد از امام صادق علیه السلام است (صدوق، کمال الدین، ج ۱، ص ۷۴ و ۷۵).

۱. طوسی، اختیار معرفه الرجال، ص ۲۱۵، ش ۳۸۴. عن سعد الإسکاف، قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام إني أجلس فأفص وأذكر حقكم وفضلکم! قال وددت أن علی کل ثلاثین ذراعاً قاصاً مثلك. قال حمدویه: سعد الإسکاف وسعد الخفاف وسعد بن طریف واحد. قال نصر: وقد أدرك علي بن الحسين. قال حمدویه: وكان ناووسياً وقد علی أبي عبدالله.

۲. ص ۱۱۶ پاورقی شماره ۲ و ص ۱۱۹ پاورقی شماره ۱.

۳. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۰۷؛ خصیعی، الهدایة الکبری، ص ۲۴۳. محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد عن ابن محبوب عن هشام بن سالم عن جابر بن یزید الجعفی عن أبي جعفر قال سئل عن القائم فضرِب بیده علی أبي عبدالله فقال هذا واللّه قائم آل محمد صلی الله علیه وآله قال عنبسه فلما قبض أبو جعفر دخلت علی أبي عبدالله فأخبرته بذلك فقال صدق جابر ثم قال لعلکم ترون أن لیس کل إمام هو القائم بعد الإمام الذي كان قبله.

۴. طوسی، الفهرست، ص ۱۰۳.

با نقل ابن ندیم که او را بابوشیه گفته متعارض است.^۱ و ابن ندیم مقدم بر شیخ است و به احتمال قوی شیخ از او گرفته و در استنساخ اشتباه رخ داده است. در منابع دیگر از ناووسی بودن ابوطالب انباری سخنی در میان نیست.^۲

پس اثبات اصل فرقه‌ای به نام ناووسیه، بسیار مشکل و سخت است. ضمن آنکه گفته شده، فرقه ناووسیه تعداد اندکی پیرو داشته و در اندک مدتی از بین رفته که نشان از بطلان آن دارد.^۳ در منابع تاریخی پس از دوره اصحاب امام کاظم علیه‌السلام خبری از ناووسیه نقل نشده است.

۱. ابن ندیم، الفهرست، ص ۲۴۷.

۲. ابوالعباس نجاشی، رجال نجاشی، ص ۲۳۲ و ۲۳۳. در میان رجال‌شناسان نیمه اول سده ۵ قمری، شیخ طوسی که روایات ابوطالب انباری را در تهذیب والاستبصار از کتب اربعة شیعیه نقل کرده (ن.ک: «مشيخة التهذيب»، ص ۳۹ - ۴۰ و ۷۵؛ مشيخة الاستبصار، ص ۳۱۳ و ۳۲۸)، در شرح حال ابوطالب در الفهرست (همان جا) و نیز موضعی از رجال (ص ۴۸۱ - ۴۸۲) درباره جرح و تعدیل سکوت کرده و در موضع دیگری از رجال (ص ۴۸۶)، ضمن تکرار ذکر ابوطالب، او را ضعیف شمرده است. علامه حلی و ابن داوود هم با این تصور که موضوع بحث دو شخصیت متمایز است، نام ابوطالب را هم در قسم اول (ممدوحین) و هم در قسم دوم (ضعفاء) آورده‌اند (ن.ک: علامه حلی، خلاصه الاقوال ص ۱۰۶ و ۲۳۶؛ رجال ابن داوود، ص ۱۹۶ و ۴۶۶). شهید ثانی سیر نظرات رجالیان متقدم و متأخر در مورد ابوطالب انباری را ذکر کرده است (استقصاء الاعتبار فی شرح الاستبصار، ج ۴، ص ۲۰۳).

۳. شیخ مفید و دیگران همچون مرحوم طبرسی و شیخ طوسی به عدد یسیر (کم) بودن و انقراض ناووسیه اشاره کرده‌اند (الفصول المختاره، ص ۳۰۸؛ الغیبه، ص ۲۱ و ۲۳ و ۱۹۶؛ اعلام الوری، ج ۲، ص ۷).

ایشان در ادامه مطلبی را اظهار می‌دارد که «چنین به نظر می‌رسد که اعضای این گروه، امام صادق علیه‌السلام را نه به‌عنوان امام در مفهوم خاص شیعی آن بلکه به‌عنوان بزرگ‌ترین عالم دینی زمان یا برجسته‌ترین و دانشمندترین عضو خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌شناخته و پیروی می‌کرده‌اند. از این نظر در بینش آنان اصلاً ضرورتی نداشت که ایشان جانشینی داشته باشد چه برسد به آنکه آن جانشین باید لزوماً از نسل ایشان هم باشد. اینان شاید هیچ‌یک از کسانی را که به‌عنوان جانشین امام صادق در جامعه شیعه پیشنهاد شدند از نظر مقام علمی در سطحی که به پیشوایی و تقدم آنان گردن نهند نپذیرفتند و به این معنی بر امام صادق علیه‌السلام توقف کردند»^۱ این سخن کاملاً داستان‌سرایی در تاریخ است و در باورقی آورده که «برخی روایت و اشارات دیگر هم بر وجود چنین نظریاتی در جامعه شیعه میانه قرن دوم دلالت دارد. مثلاً در کتاب الامامة والتبصرة از علی بن بابویه جمله‌ای به شکل حدیث به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نسبت داده شده که «إذا مضى الغلامان من ولدي جعفر وأبو جعفر طوبيت طنفسة العلم»^۲ انصافاً هیچ اشاره‌ای در آن به مطلب ایشان نیست، بلکه منظور این است که بعد از عصر امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام، به‌جهت اختناق شدید که منجر به تقیه امامان بعد از آن‌ها شد، عموم مردم از علم آن بزرگواران محروم شدند و بدین‌گونه بساط علم برچیده می‌شود.

۱. مکتب در فرآیند تکامل، ص ۱۱۵.

۲. الإمامة والتبصرة، ص ۶۴ یا ۱۹۸. حدیثی سعد بن عبد الله - يرفع الحديث - قال: قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: إذا مضى الغلامان من ولدي، جعفر وأبو جعفر عليهما السلام طوبيت طنفسة العلم.

۳۹. تقویت ادعای اسماعیلیه درباره نص بر امامت اسماعیل (صفحه ۱۱۹، ۱۲۱):

متن کتاب: گروه دیگری را هواداران اسماعیل، یک فرزند امام صادق که یکی دو سال پیش از رحلت پدر خود درگذشت، تشکیل می‌دادند. اسماعیل فرزند ذکور ارشد امام و بسیار مورد علاقه و محبت ایشان بود و انتظار عمومی آن بود که وی جانشین آن حضرت خواهد بود.^۱ حتی شایعاتی قوی در جامعه شیعه به وجود آمده بود که امام او را صریحاً به‌عنوان جانشین خود معین فرموده است.^۲ فوت غیرمنتظره اسماعیل، به این دلیل مشکلاتی از نظر عقیدتی برای بسیاری از شیعیان پیش آورد که از یک طرف می‌پنداشتند امام وی را به‌عنوان جانشین خود نصب کرده و از طرف دیگر معتقد بودند که نحوه تسلسل ائمه از پیش وسیله خداوند مشخص شده و هر امامی جانشین خود را بر اساس آن تعیین قبلی که وسیله خداوند یا از طریق پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله یا امام پیشین به آن امام تعلیم داده شده بود تعیین و نصب می‌کند. البته کسانی که ائمه را عالم به غیب می‌دانستند نیز در اینجا با فرض قبول شایعات موجود به مشکلات مشابهی برخورد می‌کردند.

۱. فرق الشیعه: ۷۹ / المقالات والفرق: ۸۰ / الامامة والتبصرة: ۲۱۰ / رجال کشی: ۴۷۳ - ۴۷۴

ارشاد مفید: ۲۸۴ / کشف الغمّه: ۲ - ۳۹۲. نیز نگاه کنید به کافی: ۲۲۳ - ۲۲۴.

۲. فرق الشیعه: ۷۹ / المقالات والفرق: ۷۸ و ۸۰ / کمال الدین: ۶۹. نیز غیبت شیخ: ۵۶

و ۱۲۱ که در روایتی از امام هادی علیه‌السلام آمده است: «بدالله فی اسماعیل بعد ما دل علیه ابو عبدالله ونصبه» (ولی همین روایت با سندی دیگر در کافی ۳۲۷: ۱ و از آنجا در ارشاد: ۳۳۷ بدون این جمله نقل شده و موضوع بدا نیز به‌گونه‌ای اصلاح شده که با تفسیر صحیح آن به شرحی که بعداً در متن کتاب می‌بینیم تطبیق نماید). باز نگاه کنید به اصل زید النرسی: ۴۹ / مسائل عکبریه مفید: ۱۰۰ / مجالس او: ۹۱: ۲.

پاسخ: ایشان در متن گفته «اسماعیل فرزند ذکور ارشد امام و بسیار مورد علاقه و محبت ایشان بود و انتظار عمومی آن بود که وی جانشین آن حضرت خواهد بود، حتی شایعاتی قوی در جامعه شیعه به وجود آمده بود که امام او را صریحاً به عنوان جانشین خود معین فرموده است». در پاورقی (ش ۳) این مطلب آمده: (که در روایتی از امام هادی علیه السلام آمده است: «بد الله في اسماعيل بعد ما دل عليه أبو عبدالله ونصبه» (ولی همین روایت با سندی دیگر در کافی ۱: ۳۲۷ و از آنجا در ارشاد: ۳۳۷ بدون این جمله نقل شده و موضوع بدا نیز به گونه ای اصلاح شده که با تفسیر صحیح آن به شرحی که بعداً در متن کتاب می بینیم تطبیق نماید).

آقای مدرسی بر اساس این روایت از امام هادی در غیبت شیخ، این ادعا را تقویت می کند که امام صادق علیه السلام اسماعیل را جانشین خود قرار داده بود و نتیجه می گیرد، اینکه این روایت در کافی با سند دیگری نقل شده و جمله «بعد ما دل عليه أبو عبدالله ونصبه» در آن نیست، دست کاری شده که یقین پیدا کرده روایت صحیح همان روایت موجود در الغیبه شیخ طوسی است و در کافی این جمله حذف شده است و در ارشاد هم از کافی آمده است.

در اینجا با نگاه حدیث شناسانه باید دید که کدام یک از دو نقل مقدم است؛ نقل کلینی یا شیخ طوسی؛ به چند دلیل نقل کلینی مقدم است:

اولاً نقل شیخ با احادیث دوازده امام که متواتر هستند متعارض است، که اتفاقاً خود شیخ هم در همین کتاب غیبت، این احادیث را متواتر دانسته و گفته است «اما آنچه که بر صحت این احادیث دلالت می کند، این است که شیعه امامیه خلفا عن سلف این احادیث را به طور متواتر نقل کرده است».^۱

ثانیاً این نقلی که شیخ از این روایت دارد، مرسل است و شیخ از سعد بن عبدالله اشعری نقل کرده^۱ که میانشان بیش از ۱۵۰ سال فاصله است. و این گونه هم نیست که بگوییم شیخ از کتاب سعد نقل کرده و برای کتاب سعد هم سند دارد؛ زیرا در اول کتاب غیبت، مطلبی درباره سندش به کتاب‌های بعضی راویان وجود ندارد. چنان که در کتاب تهذیب دارد و این حدیث تنها در اینجا نقل شده نه در تهذیب، و معلوم نیست کتابی باشد که در تهذیب سندش وجود دارد تا اسناد تهذیب شامل این حدیث هم بشود. درحالی که کلینی روایتش را به طور متصل با سندی صحیح از امام هادی علیه السلام نقل کرده است.^۲

۱. الغیبة، ص ۸۳. فروی سعد بن عبدالله الأشعری قال حدّثني أبو هاشم داود بن القاسم الجعفري قال كنت عند أبي الحسن العسكري وقت وفاة ابنه أبي جعفر وقد كان أشار إليه ودلّ عليه وإني لأفكر في نفسي وأقول هذه قصّة [أبي] إبراهيم عليه السلام وقصّة إسماعيل فأقبل عليّ أبو الحسن عليه السلام وقال نعم يا أبا هاشم بدا لله في أبي جعفر وصير مكانه أبا محمّد كما بدا له في إسماعيل بعد ما دلّ عليه أبو عبدالله عليه السلام ونصبه وهو كما حدّثك نفسك وإن كره المبطلون أبو محمّد ابني الخلف من بعدي عنده ما تحتاجونه إليه ومعه آلة الإمامة والحمد لله.

۲. الكافي، ج ۱، ص ۳۲۷. عليّ بن محمّد عن إسحاق بن محمّد عن أبي هاشم الجعفري قال كنت عند أبي الحسن بعد ما مضى ابنه أبو جعفر وإني لأفكر في نفسي أريد أن أقول كأنهما أعني أبا جعفر وأبا محمّد في هذا الوقت - كأبي الحسن موسى وإسماعيل ابني جعفر بن محمّد عليه السلام وإن قصّتهما كقصّتهما إذ كان أبو محمّد المرجى بعد أبي جعفر عليه السلام فأقبل عليّ أبو الحسن قبل أن أنطق فقال نعم يا أبا هاشم بدا لله في أبي محمّد بعد أبي جعفر ما لم يكن يعرف له كما بدا له في موسى بعد مضى إسماعيل ما كشف به عن حاله وهو كما حدّثك نفسك وإن كره المبطلون وأبو محمّد ابني الخلف من بعدي عنده علم ما يحتاج إليه ومعه آلة الإمامة.

ثالثاً شیخ مفید^۱ و شیخ صدوق این حدیث را رد کرده‌اند؛ مرحوم صدوق می‌گوید: «زیدیه می‌گویند: از جمله اموری که ادّعی امامیه را باطل می‌سازد این است که ایشان معتقدند جعفر بن محمد علیه‌السلام بر امامت اسماعیل تصریح فرموده و در حیاتش وی را به امامت معزّفی کرده است و آنگاه که اسماعیل فوت کرد فرمود: «ما بدا لله في شيء كما بدا له في إسماعيل ابني؛ خداوند در هیچ امری بدا نکرد چنان‌که درباره فرزندم اسماعیل بدا کرد»، پس اگر خبری که ائمه را دوازده تن می‌داند صحیح بود، لااقل بایستی جعفر بن محمد علیه‌السلام و خواصّ اصحابش آن را می‌دانستند تا مرتکب این خطای بزرگ نشوند.

در جواب ایشان می‌گوییم: از کجا می‌گویید که جعفر بن محمد علیه‌السلام بر

۱. الفصول المختارة، ص ۳۱۰. فأما من ذهب إلى إمامة محمد بن إسماعيل بنص أبيه عليه فإنه منتقض القول فاسد الرأي من قبل أنه إذا لم يثبت لإسماعيل إمامة في حياة أبي عبد الله عليه السلام لاستحالة وجود إمامين بعد النبي ص في زمان واحد لم يجوز أن تثبت إمامة محمد لأنها تكون حينئذ ثابتة بنص غير إمام و ذلك فاسد بالنظر الصحيح. و أما من زعم أن أبا عبد الله عليه السلام نص على محمد بن إسماعيل بعد وفاة أبيه فإنهم لم يتعلقوا في ذلك بأثر و إنما قالوه قياساً على أصل فاسد و هو ما ذهبوا إليه من حصول النص على أبيه إسماعيل و زعموا أن العدل يوجب بعد موت إسماعيل النص على ابنه لأنه أحق الناس به وإذا كنا قد بينا عن بطلان قولهم فيما ادعوه من النص على إسماعيل فقد فسد أصلهم الذي بنوا عليه الكلام. على أنه لو ثبت ما ادعوه من نص أبي عبد الله عليه السلام على ابنه إسماعيل لما صح قولهم في وجوب النص على محمد ابنه من بعده لأن الإمامة والنصوص ليستا موروثتين على حد ميراث الأموال ولو كانت كذلك لاشترك فيها ولد الإمام و إذا لم تكن موروثه وكانت إنما تجب لمن له صفات مخصوصة ومن أوجبت المصلحة إمامته فقد بطل أيضاً هذا المذهب.

امامت اسماعیل تصریح کرده است و خبر آن کجاست؟ و چه کسی آن را تلقی به قبول کرده است؟ ایشان راه به جایی ندارند و جز این نیست که این خبر را کسانی ساخته‌اند که قائل به امامت اسماعیل هستند و اصلی برای آن نیست، زیرا خبر دوازده امام را خاص و عام از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه اطهار علیهم‌السلام روایت کرده‌اند و من آنچه از ایشان در این باب وارد شده است در این کتاب نقل کرده‌ام. اما گفته او که فرموده است: خداوند در هیچ امری بدا نکرد چنان که درباره فرزندان اسماعیل بدا کرد، او در این کلام می‌فرماید که امری بر خداوند ظاهر نشد چنان که درباره فرزندان اسماعیل ظاهر شد، زیرا او را در حیاتم از من ستاند تا معلوم شود او پس از من امام نیست و به نظر ما کسی که معتقد باشد که امروز برای خدا چیزی آشکار می‌شود که دیروز آن را نمی‌دانسته، کافر است و بی‌زاری جستن از او واجب است، چنانچه از امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت شده است.^۱

شیخ صدوق در ادامه می‌گوید: چگونه امام صادق علیه‌السلام بر امامت اسماعیل تصریح کرده درحالی که طبق نقل حسن بن راشد، درباره او فرموده است: او عاصی است و شباهتی به من و پدرانم ندارد. عبید بن زراره می‌گوید از اسماعیل نزد پدرش امام صادق علیه‌السلام یاد کردم و آن حضرت فرمود: به خدا سوگند او شباهتی به من ندارد و شبیه هیچ‌یک از پدرانم نمی‌باشد. ولید بن صبیح می‌گوید مردی به نزد من آمد و گفت بیا تا فرزند آن مرد بزرگ را به تو نشان بدهم، همراه او رفتم و مرا به نزد گروهی می‌گسار برد و اسماعیل بن جعفر در میان ایشان بود، می‌گوید اندوهناک از آنجا خارج شدم و به بیت الله درآمد و ناگهان اسماعیل بن جعفر را نزد «حجر» دیدم که به بیت

آویخته بود و گریه می‌کرد و پرده‌های کعبه را به اشک دیده خود تر کرده بود، می‌گوید بیرون آمدم و می‌دویدم و اسماعیل را دیدم که با آن قوم نشسته است، دوباره بازگشتم و او را دیدم که پرده‌های خانه خدا آویخته است و آن را به اشک دیده خود تر ساخته است، این مطلب را به امام صادق علیه‌السلام عرضه داشتم، فرمود: پسرم گرفتار شیطانی شده است که به صورت او درمی‌آید و روایت شده است که شیطان به صورت نبی و یا وصی پیامبری در نمی‌آید، و چگونه ممکن است به امامت او تصریح کرده باشد، درحالی که سخن فوق را درباره وی بیان کرده است.^۱

رابعاً در روایات شیعه بداء به این معنی رد شده است؛ از جمله ابوبصیر و سماعه از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده‌اند که آن حضرت فرموده است: «هرکس معتقد باشد که امروز چیزی بر خداوند آشکار می‌شود که دیروز آن را نمی‌دانسته است، پس بایستی از او بیزار باشید». و بدائی که به امامیه نسبت داده می‌شود، عبارت از آشکار شدن امر خدای تعالی است. عرب می‌گوید: بدا لی شخص؛ یعنی شخصی بر من ظاهر شد و نه آنکه پشیمانی آشکار گردید که خدای تعالی از آن برتر است.^۲

خامساً شیخ طوسی بعد از نقل این خبر بداء را بر همان معنای مشهور شیعی تعریف کرده و گفته، «و اما آنچه که در این خبر آمده «بدا لله فیه؛ برای خدا در مورد او بدا حاصل شد، به معنای بدا من الله فیه؛ از سوی خدا در مورد او بداء حاصل شد» می‌باشد. همین گونه تمام آنچه که روایت می‌شود «بدا لله في إسماعیل، که به معنای بدا من الله في إسماعیل است؛ زیرا مردم گمان می‌کردند، که اسماعیل بن جعفر بعد از

۱. همان.

۲. همان.

پدرش امام است و هنگامی که از دنیا رفت، امامت موسی علیه السلام را فهمیدند. همین طور درباره امامت محمد بن علی بعد از پدرش این گونه گمان می کردند، وقتی از دنیا رفت بطلان این گمان را فهمیدند.^۱ در جای دیگر گفته، «چنان که در مورد اسماعیل، از خدا چنین امری ظاهر شد نه اینکه خدا به او نص کرده باشد و بعد برای او بداء حاصل شود به دیگری نص کند؛ زیرا این برای خدایی که علم به عواقب امور دارد، جایز نیست.^۲

در اینجا باید گفت این سخن شیخ طوسی با فقره مورد استناد آقای مدرسی از حدیث، سازگاری ندارد و خود شیخ این مضمون را به طور صریح و آشکار رد می کند. و در نهایت آنکه شاید بشود احتمال داد که این جمله در استنساخ ها به طور عمد یا سهو در این کتاب اضافه شده است.

۱. الغیة، ص ۸۳. وأما ما تضمنه الخبر من قوله بدا لله فيه معناه بدا من الله فيه وهكذا القول في جميع ما يروي من أنه بدا لله في إسماعيل معناه أنه بدا من الله فإن الناس كانوا يظنون في إسماعيل بن جعفر أنه الإمام بعد أبيه فلما مات علموا بطلان ذلك وتحققوا إمامة موسی وهكذا كانوا يظنون إمامة محمد بن علي بعد أبيه فلما مات في حياة أبيه علموا بطلان ما ظنوه.

۲. الغیة، ص ۲۰۲. بدا له في إسماعيل معناه ظهر من الله وأمره في أخيه الحسن ما زال الريب والشك في إمامته فإن جماعة من الشيعة كانوا يظنون أن الأمر في محمد من حيث كان الأكبر كما كان يظن جماعة أن الأمر في إسماعيل بن جعفر دون موسی عليه السلام فلما مات محمد ظهر من أمر الله فيه و أنه لم ينصبه إماماً كما ظهر في إسماعيل مثل ذلك لا أنه كان نص عليه ثم بدا له في النص على غيره فإن ذلك لا يجوز على الله تعالى العالم بالعواقب.

۴۰. نسبت بداء به فرقه کیسانیه (صفحه ۱۲۰):

متن کتاب: برخی برای رفع این مشکلات، مفهوم بداء را که پیش‌ترها وسیله کیسانیه متقدم ابداع شده و در صورت اولیه خود به معنی تغییر در تصمیم الهی بود پیشنهاد می‌کردند. متکلمان شیعه بعد تفسیر دیگری از این مفهوم کرده و آن را به معنی ابداء دانستند یعنی آشکار ساختن خداوند بر مردم که اراده واقعی او چیزی جز آن است که آنان انتظار داشتند.^۱

پاسخ: آقای مدرسی بداء را در ابتدا به معنای تغییر اراده خدا در مورد امری و ایجاد شده توسط کیسانیه دانسته که متکلمان شیعه آن را تغییر داده و به معنای ظاهر شدن اراده خدا درباره امری گرفته‌اند. مستند او در این مورد، منابع غربی، به خصوص مدخل بداء به قلم مادلونگ در دانشنامه ایران (انسیکلوپدیا ایرانیکا) و مقاله محمود ایوب در مجله انجمن امریکایی شرق‌شناسی می‌باشد. تنها جایی که این مطلب بدین شکل در میراث اسلامی آمده برخی کتاب‌های فرقه‌نگاری عامه است،^۲ که به احتمال قوی مستشرقان غربی هم از آن‌ها گرفته‌اند. اما در منابع شیعه، پیشینه مسئله بداء مربوط به

۱. در این باب به خصوص رجوع کنید به مدخل بداء در دانشنامه ایران (انسیکلوپدیا ایرانیکا) به زبان انگلیسی ۳۵۴-۳: ۳۵۵ به قلم مادلونگ، و مقاله‌ای که محمود ایوب در مجله انجمن آمریکایی شرق‌شناسی (به همان زبان) دارد.

۲. التبصیر فی الدین، ص ۴۲. در کتاب المقالات والفرق اشعری آمده، که وقتی اصحاب ابوالخطاب با مأموران عباسی با چوب‌های نی می‌جنگیدند و ابوالخطاب به آن‌ها گفته بود شمشیرهای مأموران در آن‌ها تأثیر نخواهد کرد، و آن‌ها که هفتاد نفر بودند، بعد از کشته شدن سی نفر به ابوالخطاب اعتراض کردند. ابوالخطاب گفت در این مورد برای خدا بداء حاصل شده و او تقصیری ندارد (المقالات والفرق، ص ۸۲) که به زمان بعد از امام صادق علیه‌السلام مربوط می‌شود.

روایاتی می‌شود که از ائمه اطهار علیهم‌السلام صادر شده است؛ مرحوم کلینی در کتاب کافی در فصلی با عنوان بداء تعدادی از این احادیث را آورده است. این احادیث از امام باقر علیه‌السلام وائمه بعد از آن حضرت نقل شده‌اند.^۱ مرحوم صدوق پدید آمدن اعتقاد به بداء را در میان شیعه در عکس‌العمل به این اعتقاد یهود که خدا یک بار مخلوقات را آفریده و دیگر نمی‌تواند تغییر دهد، با استناد به آیات ﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾، لا یشغله شأن عن شأن، ﴿يُحْيِي وَيُمِيتُ﴾، ویخلق ویرزق، ﴿وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ﴾، ﴿يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُنْثِبُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾، دانسته است.^۲ بر اساس نقل صدوق، اسماعیلیه معنای غلط آن را به شیعه نسبت داده‌اند، که از آن جواب داده‌اند. در منابع شیعی سخنی از انتساب این عقیده به کیسانیه نیامده است. اما اینکه متکلمان شیعه معنای آن را به صورت «ظاهر شدن اراده خدا» تغییر داده باشند، با دقت در منابع شیعه به این نتیجه می‌رسیم اولین بار امامان معصوم معاصر کیسانیه چون امام باقر علیه‌السلام بودند که معنای صحیح بداء را بیان کرده‌اند؛ زیرا وجود کیسانیه در قرن اول هجری جزو وهم چیز دیگری نیست.

۴۱. بزرگ‌نمایی ادعای فرقه فطحیه (صفحه ۱۲۱، ۱۲۳):

متن کتاب: اکثریت عظیم شیعه امامیه^۳ عبدالله را که در میان فرزندان بازمانده امام، پسر ارشد بود به‌عنوان امام و جانشین آن حضرت پذیرفتند. عبدالله تنها هفتاد روز^۴

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۴۶-۱۴۹ و ج ۴، ص ۱۵۸.

۲. الاعتقادات، ص ۴۱.

۳. فرق الشیعه: ۸۸ / المقالات والفرق: ۸۷. کافی ۱: ۳۵۱ / کتاب الزینه: ۲۸۷ / مقالات

بلخی: ۱۸۱ / رجال کشی: ۱۵۴، ۲۵۴ و ۲۸۲ / کمال الدین: ۷۴ / ارشاد مفید: ۲۹۱.

۴. به نقل بیشتر منابع. ولی علی بن بابویه در الامامة والتبصرة: ۱۷۹ این مدت را یک ماه می‌داند.

پس از پدر خود زنده بود و بدون فرزند درگذشت. بیشتر شیعیان سپس به حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام، ارشد فرزندان بازمانده امام صادق پس از اسماعیل و عبدالله رجوع کردند که در این مدت حلقه کوچکی از پیروان خاص و برجسته امام صادق گرد ایشان جمع شده بود.^۱ اما خود ایشان تا وقتی عبدالله زنده بود با وی آشکارا مخالفت نفرموده و کسی را به خویش نخواندند.^۲ شیعیان که اکنون به حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام رجوع نموده بودند در مورد عبدالله به دو گرایش مختلف تقسیم شدند. بخشی از آنان امامت او را باطل دانستند. قلت معرفت او به احکام شریعت و سابقه گرایش‌های تسنن‌گرایانه در او^۳ به عنوان برخی از دلایل این نظر ذکر می‌شد، ولی بسیاری از شیعیان

۱. به نوشته منابع شیعی (کافی ۳۵۱: ۱- ۳۵۲ / رجال کشی: ۲۸۲- ۲۸۴ / ارشاد مفید: ۲۹۱- ۳۹۲) دو متکلم برجسته شیعه، هشام بن سالم جوالمقی و ابوجعفر احوّل صاحب الطاق (مؤمن الطاق)، نخستین کسانی بودند که میزان دانش عبدالله را به شریعت با طرح سؤالاتی امتحان کرده و دریافتند که او جامع شرایط امامت نیست و از این رو به حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام روی آوردند (مؤیدات این نقل را در این منابع ببینید: بصائر الدرجات: ۲۵۰- ۲۵۱ / فرق الشیعه: ۸۹ / المقالات والفرق: ۸۸ / الامامة والتبصرة: ۲۰۹- ۲۱۰). اهل سنت مانند ابوالحسن اشعری در مقالات الاسلامیین ۱۰۳: ۱ و ابن حزم در جمهره: ۵۳ و شهرستانی در ملل ۲۱۸۰۱ این آزمون را به زرارة بن اعین نسبت داده‌اند که نادرست است (نگاه کنید به رجال کشی: ۵۵۱۵۴. هرچند در ارشاد مفید: ۲۹۲ هم نام زراره به خطا آمده است). مندرجات کتاب ابن حزم در اینجا به خصوص آشفته است چه او اضافه بر این، عبدالله الأبطح (کذا) رئیس ابطحیه (کذا، احتمالاً خطای نسخه با چاپ در هر دو مورد) را نخست فرزند امام باقر دانسته و سپس در دنباله سخن ناگهان فرزند امام صادق می‌شود.

۲. المقالات والفرق: ۸۸ / رجال کشی: ۲۵۵ / مناقب ابن شهر آشوب ۳۵۱.

۳. ارشاد مفید: ۲۸۵ / مجالس او ۲: ۹۳.

استدلال می‌کردند که اگر او امام حق بود بدون فرزند وفات نمی‌کرد. امام کاظم علیه‌السلام بر اساس این نظر جانشین بلافصل پدر بزرگوار خود بود. طرف‌داران این نظر بعداً سواد اعظم جامعه شیعه امامیه را تشکیل دادند. بخشی دیگر معتقد بودند که عبدالله امام حق و جانشین پدر خود بوده و حضرت کاظم جانشین عبدالله و امام پس از اوست. این گروه تا اواخر قرن سوم هجری در میان شیعیان وجود داشته و تعدادی از برجسته‌ترین دانشمندان شیعه از آن برخاسته‌اند.^۱ آنان با دیگر شیعیان در مورد تسلسل امامت تا حضرت صادق علیه‌السلام و سپس از امام کاظم علیه‌السلام به بعد هیچ‌گونه اختلافی نداشتند و تنها نام عبدالله را در میانه لیست امامان خود می‌افزودند.^۲ این گروه با نام «فطحیه» در نسبت به عبدالله که افطح (ترجیحاً به معنی کسی که کف پای او صاف باشد) خوانده می‌شد شناخته شدند. نظر آنان در مورد اینکه تسلسل امامت لازم نیست از پدر به فرزند باشد بعدها پس از درگذشت امام حسن عسکری علیه‌السلام انشعاب دیگری را در تشیع موجب شد که پس از این می‌بینیم.

پاسخ: البته در اینکه بعد از امام صادق علیه‌السلام عبدالله افطح ادعای امامت کرد، شکی نیست، و در خبری از امام صادق علیه‌السلام خطاب به امام کاظم علیه‌السلام آمده، که عبدالله ادعای امامت خواهد کرد، ولی خودت را در مواجهه با او به زحمت نینداز که عمر او کوتاه خواهد بود.^۳ در خبری از امام کاظم علیه‌السلام آمده که «ان عبدالله

۱. رجوع کنید به رجال کشی: ۳۴۵، ۳۸۵، ۵۳۰، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۵، ۵۷۰ و ۶۱۲. لیست

دانشمندان و محدثان فطحی را که در کتاب‌های رجال اولیه ذکر شده‌اند در رجال ابن داود:

۵۳۲-۵۳۳ می‌توان یافت.

۲. نگاه کنید به رجال کشی: ۵۳۰ و ۵۶۵.

۳. صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۵۴۲. وقیل: لَأَن رَّبِیْسَهُم کَانَ أَفْطَحَ، مع أَن

می‌خواهد خدا پرستش نشود»^۱ و در خبر دیگری نیز آمده که امام کاظم علیه‌السلام به او فرموده: اگر معتقد است که جانشین پدر است، پس در آتش رود! و او از این کار امتناع کرد.^۲ و در آن زمان وضع خفقان بود و امام صادق علیه‌السلام نتوانسته بود، وصی بعد از خود را علنی کند، چون منصور دوانیقی به حاکم مدینه نوشته بود که تحقیق کند و وصی امام را گردن بزند و حاکم مدینه در پی این کار بر آمد و وصیت‌نامه‌ای از امام بیرون آمد که آن حضرت، منصور، داوود بن علی حاکم مدینه، حمیده همسر امام، عبدالله پسر امام و امام کاظم علیه‌السلام را وصی قرار داده بود که حاکم مدینه به منصور گزارش داد و او گفت: این افراد را نمی‌توان کشت!^۳

در مدینه نیز گزارش‌هایی از تحیر و جست‌وجوی شیعیان در پی شناخت امام، پس از امام صادق علیه‌السلام در دست داریم که در نهایت به این نتیجه می‌رسند، که عبدالله امام نیست،^۴ ولی از این گزارش‌ها در نمی‌آید که اکثریت شیعیان به امامت عبدالله اقطاع

عبدالله بن جعفر علیه‌السلام مات بعد ابيه عليه السلام بسبعين أو تسعين يوماً، وروي عن الصادق عليه السلام أنه قال لابنه موسى عليهما السلام: «يا بني إن أخاك سيجلس مجلسي ويدعي الإمامة بعدني فلا تنازعه بكلمة فإنه أول أهلي لحوقاً بي».

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۵۲؛ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۲۲۲؛ طوسی، اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، ص ۲۸۳، ش ۵۰۲؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۹۰.

۲. قطب راوندی، الخرائج و الجرائع، ج ۱، ص ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۲۵.

۳. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۱۰ و ۳۱۱؛ طوسی، الغیبه، ص ۱۹۷ و ۱۹۸؛ طبرسی، اعلام الوری، ج ۲، ص ۱۳ و ۱۴.

۴. مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۲۲۱ - ۲۲۳؛ طوسی، اختیار معرفة الرجال (کشی)، ص ۲۸۲ -

۲۸۴، ش ۵۰۲؛ طبرسی، اعلام الوری، ج ۲، ص ۱۶ و ۱۷؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۹۰؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائع، ج ۱، ص ۳۳۱ و ۳۳۰.

معتقد شده باشند و بعد از او به امامت موسی بن جعفر علیه السلام بگروند؛ زیرا نصوص امامت امام کاظم علیه السلام را شماری از اصحاب بزرگ و قابل اعتنای امام صادق علیه السلام نقل کرده‌اند.^۱ و نیز حدیث لوح که نام‌های دوازده امام در آن است،^۲ ولی اصحاب امام نیز مانند امام موسی بن جعفر علیه السلام تقیه می‌کردند و اعتقاد به امامت و نصوص امامت آن حضرت را به خاطر مسائل امنیتی علنی نمی‌نمودند^۳ و اگر عده‌ای هم در خانه عبدالله افطح آمده بودند، از باب کنجکاو بوده که از گزارش‌ها نیز همین برمی‌آید. اما این حرف که به عقیده عده‌ای موسی بن جعفر علیه السلام بعد از عبدالله جانشین او باشد، گفته ملل و نحل نویسان است^۴ و واقعیتی در تاریخ ندارد. همچنین فرقه نگاران، مذهب فطحیه را مانند فرقه‌های مجعول دیگر بال و پر داده و بزرگ جلوه

۱. تعدادی از این نصوص را صفوان از امام صادق علیه السلام نقل کرده که امام شیعه بعد از امام صادق علیه السلام، امام کاظم علیه السلام خواهد بود (کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۱۱؛ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۲۴۷ تا ۲۵۳؛ طبرسی، اعلام الوری، ج ۲، ص ۴۳ تا ۵۲).

۲. علی بن بابویه قمی (م ۳۲۹ هـ) وجود احادیث تعداد و نام‌های ائمه از جمله حدیث لوح را مورد تأیید قرار داده و معتقد است که از زمان خلقت آدم تعداد و نام‌های ائمه مشخص بود و حضرت آدم نام‌های آن‌ها را حفظ بود و حضرت نوح عدد آن‌ها را می‌دانست (الامامه والتبصره من الحیره، ص ۱۴۸).

۳. چنانچه زمانی که امامت و افتراض طاعت امام کاظم علیه السلام توسط هشام بن حکم در مجلس هارون و در اثر فشار وزیرش یحیی بن خالد برمکی، افشا شد، موجب گرفتاری‌ها و مشکلاتی برای موسی بن جعفر علیه السلام و شیعیان گردید و هشام به سبب این کار، از سوی اصحابی چون یونس بن عبدالرحمن توبیخ و تخطئه شد (طوسی، اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، ص ۲۵۸ - ۲۶۲ و ۲۷۰ و ۲۷۱، ش ۴۷۷ و ۴۸۸).

۴. اشعری قمی، المقالات والقرق، ص ۸۷.

داده‌اند، حتی برای آن انشعاب نیز قائل شده‌اند.^۱ درحالی‌که که اصلاً به چنین سخنانی نمی‌توان اعتنا کرد و فقط چند نفر از محدثان، فطحی مذهب بوده‌اند.^۲ با اینکه مؤلف به انقراض آن‌ها طبق نقل علمای قرن پنجم اقرار کرده،^۳ با این حال سعی نموده زمان انقراض این فرقه را بر اساس برخی گزارش‌های نه‌چندان روشن تا اواسط قرن ششم به تأخیر انداخته و در این مورد از گزارش‌های ناقص، مبهم و نارسا استفاده کند.

۴۲. بزرگ‌نمایی ادعای فرقه واقفیه (ص ۱۲۳، ۱۲۶):

متن کتاب: بحران بعدی رهبری در جامعه شیعه امامیه پس از درگذشت حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام به سال ۱۸۳ پدیدار شد که گروهی از برجسته‌ترین یاران آن حضرت و کلای ایشان در نقاط مختلف به این نظریه گراییدند که امام زنده است جز آنکه از نظرها پنهان گردیده و به‌زودی به‌عنوان قائم آل محمد ظاهر شده و حکومت عدل اسلامی را پایه‌گذاری خواهد فرمود. در آغاز که گفته می‌شد امام در فاصله هشت ماه ظاهر خواهد شد^۴ به نظر می‌رسد گروه بزرگی از شیعیان، شاید حتی اکثریت آنان، از

۱. همان.

۲. حسن بن علی بن فضال فطحی بوده اما ثقه و ممدوح بوده است (طوسی، اختیار معرفه الرجال، ص ۵۱۵ و ۵۱۶، ش ۹۹۳). وقال الکشي: محمد بن الوليد الخزاز ومعاوية بن حکيم ومصديق بن صدقة ومحمد بن سالم بن عبدالحميد هؤلاء کلهم فطحية من اجلة العلماء والفقهاء والعدول وبعضهم ادرك الرضا عليه السلام وکلهم کوفيون (همان، ص ۳۴۸).

۳. قاضی نعمان تصریح می‌کند که از فطحی‌ها هم‌اکنون اثری وجود ندارد (شرح الاخبار، ج ۳، ص ۳۱۰).

۴. رجال کشی: ۴۰۶.

این نظر جانب‌داری می‌کرده‌اند. اما آنان که پس از این عقیده خود را عوض نکرده و هیچ‌کس را به‌عنوان جانشین آن حضرت نپذیرفتند در جامعه شیعه با نام «واقفه» شناخته شده و بعدها از طرف مخالفان خود «مطوره» خوانده شدند^۱ و مانند «فطحیه» دانشمندان و محدثان برجسته‌ای از میان آنان برخاستند.^۲ برخلاف آنچه برخی

۱. این نام می‌تواند به یکی از دو معنی باشد: باران‌زده یا باران‌یافته. دو نقل کاملاً مختلف در مورد وجه تسمیه این گروه به مطوره ذکر شده است. بر اساس یک نقل، آنان در یک سال خشک‌سالی پس از آنکه همه به استسقاء رفته و تأثیری حاصل نشده بود به‌صورت گروهی مستقل به نماز باران رفتند و تصادفاً باران بارید و لذا به این نام خوانده شدند (مغنی قاضی عبدالجبار ۲۰ (بخش دوم): ۱۸۲. همچنین رجوع شود به اثبات الوصیه: ۱۸۷). بر اساس نقل دیگر، یکی از متکلمان شیعه مخالف با آنان در مناظره‌ای که با ایشان داشت آنان را به سگ باران‌زده (کلاب مطوره) تشبیه کرد یا پست‌تر از آن خواند و این جمله، مثل سائر و در افواه رایج شد. نام این متکلم را منابع مربوط به اختلاف ضبط کرده‌اند. برخی او را علی بن اسماعیل میثمی (فرق الشیعه: ۹۲ / کتاب الزینه: ۲۹۰ / ملل شهرستانی ۱۹۸۰۱) دانسته‌اند و برخی یونس بن عبدالرحمن قمی (المقالات والفرق: ۹۲ / کتاب الشجرة ابو تمام، ذیل واقفه / مقالات الاسلامیین ۱۰۳: ۱ / الفرق بین الفرق: ۶۴) یا زراره بن اعین کوفی (التبصیر فی الدین: ۳۹) که البته این گفته آخر نادرست است چه زراره سی و چند سال پیش از رحلت امام کاظم و پیدایش این فرقه در گذشته بود. برخی نیز آن گفته را به گروهی از متکلمان نسبت داده‌اند اعتقاد فرق فخر رازی: ۶۶). مع‌ذلک نقل اول در وجه تسمیه واقفه به مطوره درست به نظر نمی‌رسد زیرا اگر چنین بود باید آن لقبی احترام‌آمیز باشد درحالی‌که آن نام، حالت توهین‌آمیز داشته و فقط مخالفان آنان علیه ایشان به کار می‌برده‌اند (نگاه کنید به مقالات بلخی: ۱۸۱، و نمونه‌ها در رجال کشی: ۴۶۰ - ۴۶۱ و نجاشی: ۳۹۳).

۲. لیست نام این دانشمندان و محدثان را در رجال ابن داود: ۵۲۸ - ۵۳۲ ببینید. کتابی نیز اخیراً با نام نادرست «الواقفیه» چاپ شده که لیست مشابهی در صفحات ۲۱۱ - ۲۱۹ جلد

دانشمندان شیعه در قرن پنجم^۱ تصور می‌کردند که این گروه تا آن زمان منقرض شده‌اند، پیروان این مذهب حداقل تا اواسط قرن ششم وجود داشته‌اند.^۲

منابع شیعی کوشیده‌اند دلیل مالی و اقتصادی برای آنچه آن را انشعاب این گروه از جامعه شیعه خوانده‌اند پیشنهاد کنند. گفته‌اند که در زمان رحلت حضرت موسی بن

اول آن هست.

۱. مانند شریف مرتضی در ذخیره: ۵۰۳ و رساله فی غیبة الحجة: ۲۹۵ (ولی در المقنع فی الغیبة: ۴۰ از وجود چند تن معدود) از پیروان این عقیده یاد دارد و در کتاب شافی ۱۴۸: ۳ می‌گوید که هنوز بر تعداد کمی از هواداران آن مذهب در گوشه و کنار هستند) و شیخ طوسی در غیبت: ۴۲. اما شریف رضی در خصائص الانمه: ۳۷ دارد که «جمهور الموسویین علی الوقف» (در این مورد نگاه کنید برای نمونه به کافی ۵۰۶: ۱).

۲. رجوع کنید به مقاله مادلونگ در باب شیعیان غیراسماعیلی در مغرب (به زبان انگلیسی): د ۸۷-۹۷. او می‌گوید که ابن حوقل که در حدود سال ۳۷۸ کتاب خود را می‌نوشت می‌گوید که مردم نواحی اقصای سوس در غرب مغرب قسمتی سنی مالکی و قسمتی شیعه موسوی هستند که پس از موسی بن جعفر به امام دیگری معتقد نیستند و پیروان دانشمند علی بن ورسند هستند (صورة الارض: ۹۱-۹۲ چاپ لیدن). ادیسی نیز که در حوالی سال ۵۴۸ کتاب جغرافیای خود را نوشته است می‌گوید که مردم مرکز سوس (تارودانت) مالکی‌اند ولی اهالی دومین شهر مهم منطقه (تیویون) که یک روز راه از تارودانت فاصله دارد بر مذهب موسی بن جعفرند (رجوع شود به فصل مربوط به افریقای غربی و صحرا از کتاب او، طبع الجزائر: ۳۹). این مذهب در شمال آفریقا با نام «بجلیه» در نسبت به نخستین رهبر آن علی بن ورسند بجلی، دانشمند و مؤلف شیعه در اوایل قرن سوم هجری، شناخته می‌شدند. درباره این دانشمند و آثار او و مذهب بجلیه، همین مقاله مادلونگ و مدخل ابن ورسند را در دایرة المعارف اسلام به زبان انگلیسی، ملحقات چاپ جدید: ۴۰۲ به قلم همو ببینید.

جعفر علیه السلام رقم‌های بزرگی نزد وکلای آن حضرت در بلاد بود که در طول چند سالی که امام در زندان بوده و امکان ارسال وجوه شرعی خدمت ایشان وجود نداشت نزد وکلا جمع شده بود. وکلای مزبور برای آنکه اموال را برای خود نگاه داشته و به جانشین آن حضرت تحویل ندهند منکر فوت ایشان شده و ادعا کردند که امام به جهان باز خواهد گشت.^۱ این نکته بی‌تردید در مورد برخی از وکلای مزبور درست است و گزارش‌های معتمدی نیز در دست است که بعضی از وکلای سرشناس آن حضرت، وجوه کلانی در اختیار داشتند که نمی‌خواستند به هیچ‌کس تحویل دهند.^۲

با این وجود، این تحلیل، تمام واقع را بیان نمی‌کند. واقعیت آن است که به شکلی که در فصل اول به تفصیل بیان شد حتی در طول زندگی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام مردم انتظار داشتند که ایشان به عنوان قائم آل محمد، بنیان‌گذار دولت حقی باشد که سال‌ها جامعه در انتظار آن بود. پس طبیعی بود که بسیاری نتوانند بپذیرند که

۱. نگاه کنید به الإمامة والتبصرة: ۲۱۳ - ۲۱۴ / رجال کشی: ۴۰۵، ۴۵۹ - ۴۶۰ و ۴۶۷ / علل الشرایع ۲۲۵: ۱ / عیون اخبار الرضا ۲۲: ۱ و ۱۱۳ - ۱۱۴ / غیبت شیخ: ۴۲ - ۴۴ / اعلام الوری: ۳۱۴.

۲. رجال کشی ۴۰۵، ۴۵۹، ۴۶۷، ۴۶۸، ۵۹۸ و ۵۹۹ / رجال نجاشی: ۳۰۰. و به خصوص قرب الاسناد: ۱۵۳ - ۱۵۴ که در مکاتبه‌ای از حضرت رضا به احمد بن محمد بن ابی نصر بزنتی این مطلب را صریحاً به عنوان وجه انحراف علی بن ابی حمزه بطاطنی و گروه او ذکر نموده‌اند ولی علت انحراف شخص دیگری به نام ابن السراج را تفسیر غلط و سپس لجاج و اصرار در خطا معرفی فرموده‌اند. در همان مکاتبه اشاره می‌کنند که بیشتر وکلای محلی به مقام مقدس ایشان سر تسلیم فرود آورده و وجوهات موجوده را حضورشان ارسال داشته بودند «والناس کلهم کانوا مسلمین لی» (ص ۱۵۴). نیز نگاه کنید به ارشاد، ذیل احوال آن امام، و منابع دیگر).

آن حضرت درگذشته است، به خصوص آنکه ایشان در زندان درگذشته و هیچ‌یک از شیعیان آن حضرت در موقع شهادت ایشان حضور نداشت که بر رحلت ایشان شهادت دهد. نهادن جسد مطهر آن بزرگوار نیز بر سر جسر بغداد در محاصره دژخیمان دولتی همراه با دشنام به هواداران ایشان نباید مشکلی را حل کرده باشد، چه بعید است کسی از هواداران شناخته شده آن بزرگوار در آن جو اختناق و رعب، جرأت و فرصت نزدیک شدن و فحص شایسته می‌داشته است.

پاسخ: مؤلف در اینجا به اصطلاح خودش به بحران جامعه شیعه امامیه بعد از شهادت امام کاظم در سال ۱۸۳ هجری پرداخته است. هرچند وجود فرقه‌ای به نام واقفیه را نمی‌توان انکار کرد، ولی تعبیر بحران از آن هم درست نیست، بلکه می‌توان به مشکل تعبیر آورد که همواره جامعه شیعه با این‌گونه مشکلات مواجه بوده است. ایستادگی گروهی اندک در مقابل امام رضا علیه‌السلام، هرچند در میان آنان افرادی از میان عالمان ومحدثان باشند، را نمی‌توان بحران به شمار آورد. این انشعاب به هیچ وجه جدی هم نبود و هیچگاه این فرقه مانند زیدیه جنبه عمومی نیافت.

اما در اینکه مردم گمان کنند، امام کاظم علیه‌السلام امام قائم و مهدی موعود خواهد بود، حرف صحیحی نیست و اعتقاد شیعیان در مورد ایشان مانند سایر ائمه بوده است. از زمان امام باقر علیه‌السلام همواره شیعیان از ائمه می‌پرسیدند که آیا فرج در زمان آن امام رخ می‌دهد یا نه؟^۱ و در زمان امام موسی بن جعفر علیه‌السلام نیز همین طور بوده،

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۰۷ و خصیصی، الهدایة الکبری، ص ۲۴۳. محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد عن ابن محبوب عن هشام بن سالم عن جابر بن یزید الجعفی عن أبي جعفر علیه‌السلام قال سئل عن القائم علیه‌السلام فضرِب بیده علی أبي عبد الله علیه‌السلام فقال هذا والله قائم آل محمد صلی الله علیه وآله قال عنبة فلما قبض أبو جعفر

آلا اینکه جنبه سیاسی امام بیشتر جا افتاده بود. سخنانی که در مورد امام کاظم علیه السلام گفته شده که ایشان غائب شده، حرف‌هایی است که پس از شهادت ایشان توسط واقفیه پدید آمده و منشأ به وجود آمدن و پیدایش این گروه نیز مسائل مالی بوده و آنان مشکلات بسیاری را برای امام رضا علیه السلام پدید آوردند و امامت ایشان را همواره زیر سؤال می‌بردند.^۱ حتی به بهانه فرزند نداشتن^۲ و آنگاه که آن حضرت دارای فرزند شد، و امام جواد علیه السلام به دنیا آمد، باز هم فرزندی امام جواد علیه السلام را زیر سؤال برده و منکر می‌شدند، به حدی که امام مجبور شد بپذیرد قیاف (قیافه شناس) بیاورند تا در این رابطه نظر بدهد.^۳ البته پس از تولد امام جواد علیه السلام بسیاری از پیروان واقفیه، از عقیده خود برگشته و باقی مانده آنان در میان شیعه منزوی شدند؛ چراکه ادعای آنان مبنی بر بطلان امامت امام رضا علیه السلام به دلیل فرزند نداشتن آن حضرت، با به دنیا آمدن این مولود با برکت باطل شد.^۴

در ثانی اوصاف مهدی موعود حتی در اسم هم بر امام کاظم منطبق نبود و روایات

علیه السلام دخلت علی أبي عبد الله علیه السلام فأخبرته بذلك فقال صدق جابر ثم قال لعنکم ترون أن لیس کلّ إمام هو القائم بعد الإمام الَّذي كان قبله.

۱. ابن بابویه، الامامة والتبصرة، ص ۷۵؛ صدوق، من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۵۴۳؛ صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۳۶.

۲. ر.ک: کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۲۰؛ مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۲۱۷؛ طبری، دلائل الامامة، ص ۳۶۸.

۳. مسائل علی بن جعفر، ص ۳۲۱ و ۳۲۲؛ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۲۲ و ۳۲۳؛ طبری، دلائل الامامة، ص ۳۸۴ و ۳۸۵.

۴. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۲۱؛ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۲۷۹؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ج ۱، ص ۲۳۷؛ طبرسی، اعلام الوری، ج ۲، ص ۹۵.

مهدویت در میان شیعیان پخش بود و غیر از واقفیه احدی در شهادت امام کاظم علیه السلام تشکیک نکرد و به هیچ وجه بعد از شهادت امام، میان شیعیان چنین تشکیکی به وجود نیامده و در گزارشات تاریخی چنین چیزی وجود ندارد؛ بلکه تشکیک در شهادت امام زمانی پدید آمد که امام رضا علیه السلام از برخی از وکلای پدرش اموالی را که در نزد آنان جمع شده بود، مطالبه کرد و آنان به خاطر مال دوستی، و اینکه اموال را به امام ندهند، اعتقاد به توقف بر موسی بن جعفر علیه السلام و فرضیه عدم موت او را مطرح کردند.^۱

همچنین ایشان کوشیده منشأ مالی داشتن پیدایش فرقه واقفیه را به تعبیر خودش پیشنهاد منابع شیعی قلمداد و تضعیف نماید و این گونه قلمداد کند که عموم جامعه شیعه در این زمان انتظار داشتند که امام کاظم علیه السلام قائم آل محمد و بنیان‌گذار دولت حق باشد، شاید شیعیان امروزی و خوانندگان کتاب ایشان به این نتیجه برسند که همان گونه که انتظار مردم عصر امام کاظم علیه السلام درباره قائم بودن ایشان بیجا بوده و نیز عده‌ای از این توقع سوء استفاده کرده و ایشان را مهدی موعود معرفی کردند که از دنیا نرفته و برخواهد گشت، اعتقاد مردم غیبت صغری بعد از آن نیز بیجاست و امام زمانی (نعوذ بالله) در کار نیست.

۱. این افراد سه نفر به نام‌های علی بن ابی حمزه بطنانی (وکیل امام در کوفه)، زیاد بن مروان قندی و عثمان بن عیسی رواسی (وکیل امام در مصر) از وکلای امام کاظم علیه السلام بودند و اموال فراوانی که مربوط به آن حضرت بود را در اختیار داشتند؛ آنان به جهت تصاحب این اموال ادعا کردند که موسی بن جعفر زنده و غایب است! (طوسی، الغیبة، ص ۶۴ و ۶۵ و ۳۵۲؛ همو، اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، ص ۴۵۹ و ۴۶۰، ش ۸۷۱؛ ابن بابویه، الامامة والتبصرة، ص ۷۵). همچنین درباره این افراد بنگرید: خوئی، معجم رجال الحديث، ج ۷، ص ۳۱۵ تا ۳۲۰ و ج ۱۱، ص ۱۱۷ تا ۱۲۵ و ص ۲۱۴ تا ۲۳۱؛ تستری، قاموس الرجال، ج ۴، ص ۵۱۳ تا ۵۱۹ و ج ۷، ص ۲۶۸ تا ۲۷۷ و ۱۶۲ تا ۱۶۹.

البته نسبت چنین مطلبی به مردم عصر امام کاظم علیه السلام تنها برداشت مؤلف است و گزارش های تاریخی به جای مانده از آن زمان چنین چیزی را نمی رسانند. ضمناً تنها منابع مطمئن در مورد فرقه واقفیه منابع شیعی هستند و منابع فرقه نگاری، که مؤلف به آن ها استناد می کند، از چندان اعتباری برخوردار نیستند.

۴۳. بزرگ نمایی جریان سید محمد (صفحه ۱۳۲، ۱۳۵):

متن کتاب: در اواخر دوره امامت حضرت هادی علیه السلام با فوت فرزند ذکور ارشد ایشان ابوجعفر محمد مجدداً گفت و گوهایی در جامعه شیعه پدید آمد. حضرت سید محمد فرزند امام هادی علیه السلام که جوانی بسیار مذهب و آراسته^۱ و بی نهایت مورد علاقه پدر خود و جامعه شیعیان بود در چشم همه به عنوان نامزد اصلی مقام امامت شناخته می شد. حتی نقل هایی هست که مدعی است امام هادی علیه السلام صریحاً او را به عنوان جانشین خویش به پیروان خود معرفی فرموده بودند.^۲ اما علی رغم انتظار عمومی، این فرزند سه سال پیش از درگذشت پدر^۳ وفات نمود و حضرت هادی علیه السلام

۱. فرق الشیعه: ۱۱۱ / المقالات والفرق: ۱۰۹ / المجدی: ۱۳۱.

۲. هدایه خصیصی: ۳۸۵ / غیبت شیخ: ۵۵ - ۵۶ و ۱۲۰ - ۱۲۱.

۳. ارشاد مفید: ۳۳۷. هدایه خصیصی: ۳۸۵ چهار سال و ده ماه دارد ولی ظاهراً نادرست است زیرا حضرت هادی علیه السلام خود در اواسط سال ۲۵۴، به اتفاق روایات در یک روز دوشنبه درگذشته اند که بنا به نقلی ۲۵ جمادی الثانیه (خصیصی: ۳۱۳ / ابن ابی الثلج: ۸۶ / ابن الخشاب: ۱۹۷ / تاریخ بغداد خطیب ۵۷: ۱۲) و به نقل دیگر ۲۶ جمادی الثانیه (تاریخ طبری ۳۸۱: ۹ / کافی ۱: ۴۹۷ / مروج الذهب ۵: ۸۱ - ۸۲) و باز به نقل دیگر ۳ رجب (فرق الشیعه: ۱۰۱ / المقالات والفرق: ۹۹، ۱۰۰ / مسار الشیعه: ۵۸ / مقنعه: ۴۸۴ (که وفات ایشان را در ماه رجب - بدون تعیین روز آن - دارد) / تاج الموالید: ۱۳۲ / مناقب

در همان مجلس تعزیت وفات او، فرزند بعدی^۱ خود حضرت امام حسن عسکری

ابن شهر آشوب ۴۰۱: ۴ به نقل از ابن عیاش) بوده است (تاریخ نادرست ۲۴۴ در رجال نجاشی: ۱۰۰ ظاهراً غلط نسخه است هر چند تعیین روز ۱۳ محرم به عنوان روز وفات حضرت عسکری علیه السلام در همان عبارت، که مخالف نقل همه مأخذ است، شاهد بر مغلوط بودن اصل نقل تواند بود ولی ده سال اختلاف معمولاً ناشی از سبق قلم مؤلفان یا کاتبان است). پس اگر سید محمد چهار سال و ده ماه پیش از آن فوت شده باشد وفات او در حدود اوایل رمضان ۲۴۹ خواهد بود در حالی که مصادر گفته اند که فارس بن حاتم که بعداً ماجرای انحراف و لعن او را خواهیم دید در زمان حیات جناب سید محمد کشته شده (مغنی عبد الجبار ۲۰ (قسمت دوم): ۱۸۲ به نقل از نوبختی) در حالی که لعن و طرد او در ربیع الاول سال ۲۵۰ بوده است (غیبت شیخ: ۲۱۳). باز گفته اند که امام عسکری علیه السلام در حین وفات برادر حدود ۲۰ سال داشته اند (کافی ۳۲۷: ۱) که گرچه تسامح در این گونه تخمین ها امری طبیعی است ولی با توجه به سال تولد ایشان، وقوع وفات جناب سید محمد را در سال ۲۵۱ تأیید می کند که منطبق بر نقل شیخ مفید است.

۱. در کافی در باب نص بر امامت حضرت عسکری علیه السلام (و از آنجا در اعلام الوری و جز آن) روایات متعددی است که حضرت عسکری علیه السلام از جناب سید محمد به سال بزرگتر بوده اند. معمولاً این اظهار در دنباله روایاتی است که از زبان حضرت هادی علیه السلام نقل می کند که جانشین ایشان «اکبر اولاد خواهد بود. نگارنده تردیدی ندارم که تمام این اظهارات مربوط به راویان متأخری است که تصور کرده اند اگر چنین توضیحی ندهند آن گفته به معنی نص بر امامت جناب سید محمد خواهد بود در حالی که از کجا که امام، آن را در زمان حیات وی گفته بوده اند؟ اما پس از وفات او که حضرت عسکری علیه السلام یقیناً ارشد اولاد باز مانده بوده است. فی الواقع اگر حضرت عسکری علیه السلام ارشد اولاد بوده اند چگونه قابل تصور است که همه جامعه شیعه انتظار داشته باشند که جناب سید محمد، جانشین پدر باشد؟ درست است که آن امامزاده جلیل القدر، جامع کمالات و صفات حسنه و بسیار مهذب و آراسته بوده است اما یقیناً حضرت عسکری

علیه السلام را با این خطاب شریف که «یا بنی أحدث لله شکراً فقد أحدث فیک أمراً» به جانشینی خود منصوب فرمودند.^۱ بدین ترتیب جامعه شیعه بار دیگر تجربه بداء (ظهور غیرمنتظره مشیت الهی را که هنوز بسیاری از مردم بی توجه به اشکالات کلامی آن به معنی حدوث تغییر در مشیت الهی می گرفتند) از سر گذراند.

پاسخ: در اخباری که در برخی از کتب معتبر شیعی آمده، امام هادی علیه السلام پس از مرگ فرزندش سید محمد، به فرزندش امام حسن عسکری علیه السلام می فرماید: شکر خداوند را تجدید کن که در مورد تو اراده خیری نموده است،^۲ اما در حدیث دیگری از ابوهاشم جعفری آمده که هنگام مرگ سید محمد، او حاضر بوده و به فکرش رسیده که قصه امام عسکری علیه السلام و سید محمد مانند امر امام کاظم علیه السلام و اسماعیل است. در این هنگام امام هادی علیه السلام به او رو کرده و فرمود: بله ای ابوهاشم! خدای متعال در مورد امر ابومحمد (امام عسکری) بعد از مرگ ابوجعفر (سید محمد) چیزی را آشکار نمود که قبلاً شناخته نمی شد!^۳ در اینجا بدا همان گونه که در قضیه اسماعیل

علیه السلام در این جهات مقدم بوده و واجد حد اعلای همان مکارم و فضایل بوده اند. پس اگر ارشادیت سنی نبود هرگز امکان نداشت فرزند کوچک تر امام در نظر عامه شیعیان جانشین پدر باشند. محدثان توجه نکرده اند که اگر حضرت عسکری علیه السلام فرزند بزرگ تر بوده اند نقل اینکه حضرت هادی علیه السلام فرموده باشند «یا بنی أحدث لله شکراً فقد أحدث فیک أمراً» جسارت به مقام مقدس حضرت عسکری علیه السلام است.

۱. کافی ۳: ۳۲۷ / ۱ / ارشاد مفید: ۳۳۶ - ۳۳۷ / غیث شیخ: ۵۵، ۱۲۰ - ۱۲۱ و ۱۲۲.

۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۲۶ و ۳۲۷؛ طبرسی، اعلام الوری، ج ۲، ص ۱۳۵.

۳. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۲۷؛ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۱۹؛ مسعودی، اثبات الوصیه،

آمده، یعنی اینکه خداوند متعال که امر امامت آن حضرت را بعد از مرگ برادرش آشکار نمود، ازاده اش بر این قرار گرفت که با مرگ برادرش امامت او را آشکار کند و این معنای صحیح بداست، نه اینکه وصیتی در مورد سید محمد برای امامت صادر شده باشد، و با مرگ او امامت به امام حسن عسکری علیه السلام منتقل شود و این با احادیث دوازده امام که شیعه به آن‌ها معتقد است، منافات داشته باشد و در آن‌ها نام‌های دوازده امام آمده، بلکه چون این احادیث در دسترس همه مردم نبوده و امام هادی علیه السلام نیز سعی می‌کرد امام عسکری علیه السلام تا حدی دور از انتظار باشد، و به خاطر حفظ جان او جناب سید محمد، بیشتر در انتظار عموم قرار داشت، برخی از شیعیان گمان کردند او جانشین امام هادی علیه السلام خواهد بود؛ لذا خداوند با مرگ او، امر امامت امام عسکری علیه السلام را بر مردم آشکار کرد.

مؤلف با دو مورد گزارش، یکی در الغیبه شیخ طوسی و دیگری هدایة الکبری خصیصی استدلال کرده که امام هادی علیه السلام سید محمد را جانشین قرار داده است. درحالی که روایت شیخ که بر نص قبلی بر سید محمد دلالت می‌کند، متعارض با روایات متواتری است که خود شیخ هم آن‌ها را نقل کرده و به احتمال قوی اشتباه نسخی در آن رخ داده است.^۱ همچنین به گزارشی از هدایه خصیصی استناد جسته است، درحالی که در خود روایت خصیصی بحثی میان یکی و دو نفر از منحرفان واقع شده و در ابتدا ادعا کرده‌اند در زمان امام هادی علیه السلام اعتقاد به جانشینی سید محمد وجود داشته، ولی بعد خودشان حرفشان را تکذیب می‌کنند.^۲

۱. بررسی این حدیث در ضمن پاسخ شبهه شماره ۳۹ گذشت.

۲. الهدایة الکبری، ص ۳۸۴ - ۳۸۷. قال الحسین بن حمدان: فقلت إلی الحسین بن ثوابة

ولأبي عبد الله الشَّيخ النَّازِل عليه: قد قصصتما عليَّ هذه القصص فإن قصَّ غيركما عليَّ قصصاً فأترك قصصكم وأقبل قصَّة ذلك ولكن عندي حجةٌ أقولها، قالوا: هات ما عندك فقلت لهم هكذا قالت الميمونة إنَّ أبا عبد الله الصَّادق أوصى إلى إسماعيل ابنه وقصَّ عليه وخبر الإمام بعده وقد علمتم وعلمنا وسائر الشيعة أنَّ إسماعيل مضى في حياة أبيه جعفر الصَّادق عليه السلام وعاش الصَّادق بعده أربع سنين ومضى أبو عبد الله قال: الشيعة إنَّ عبد الله بن جعفر الصَّادق جلس بمجلس أبيه وادَّعى الإمامة وهو مبطلٌ وكانت الإمامة في ابنه موسى عليه السلام وإنَّما ادَّعى سميَّ عبد الله الأَفْطَح لآلِه كان أَفْطَح الرَّأس فهل عندكما قولٌ وحجةٌ تأتيان بها غير هذا الَّذي سمعته منكما قالوا هذا عندنا في الظَّاهر قلت ما عندكما في الباطن فقالوا جعفرٌ هو الإمام المفترض الطَّاعة الَّذي لا يسع الخلق إلَّا معرفته فقلت لهما أليس قد رويتم أنَّ أبا الحسن عليه السلام أشار إلى أبي جعفر أنَّه الإمام من بعده قالوا بلى فقلت لهما قد كفرتما بروايتهما على أبي الحسن أنَّه أشار إلى أبي جعفر أنَّه الإمام من بعده وقد مات أبو جعفر قبله في حياته ونسيتمَا أبا الحسن عليه السلام إلَّا أنَّه لم يعلم أنَّ أبا جعفر لم يمت قبله وأنَّ أبا الحسن غشَّ الإمامة وتركها في الشُّكوك والحيرة وأعلمهم أنَّه لا علم له بما كان وما يكون كما قالت الميمونة في الصَّادق عليه السلام وإسماعيل حذو التعلُّ بالتعلُّ فكان أبو عبد الله الصَّادق وأبو الحسن صاحب العسكر عليهما السلام أعرف بالله وأعلم بعلم الله بكلِّ ما كان وما هو كائنٌ من أين تقولان قولاً يكون غيره فهل عندكم من حجةٍ أو دليلٍ غير ما ذكرتما وسمعتما الجواب عنه فلم يكن عندهما جوابٌ إلَّا أنَّهما قالوا لي سنلُ أبا [أبو الحسن عليه السلام من القائم بعده بالإمامة فقال أكبر ولدي وكان أبو جعفر أكبر ولده فقلت لهما سبحان الله ما أَضَلَّ رأيكما وأضَلَّ روايتكما أليس ابنه أبو جعفر مات قبله وإنَّما سنلُ عن الإمام بعده فقال أكبر ولدي الَّذي بعدي وكان أكبر ولده بعده أبو محمَّد عليه السلام.

۴۴. نسبت دروغ، تمرد و تردید به جامعه شیعه عصر امام حسن عسکری علیه السلام

(صفحه ۱۳۴، ۱۳۸):

متن کتاب: پس از درگذشت حضرت هادی علیه السلام در سال ۲۵۴ اکثریت عظیم شیعیان^۱ حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را به امامت پذیرفتند. هرچند شرایط پیش آمده به وضوح موجب تردیدهایی در برخی شیعیان شده بود که گویا شرایط نصب ایشان را شرایط اضطراری می دانستند و این به نوبه خود موجب ضعف اعتقاد و کوتاهی آنان در اطاعت و انقیاد و حفظ حریم مقدس امامت شده بود.^۲ در روایتی از آن حضرت، ایشان گله فرموده اند که هیچ یک از پدران بزرگوارشان به اندازه ایشان مورد شک و تردید شیعیان قرار نگرفته بودند.^۳ در روایت دیگری ایشان از یکی از واردین از شهر قم سؤال فرموده اند که وضع شیعیان آن شهر «در موقعی که همه مردم در شک و تردید بودند» چگونه بوده است.^۴ نقل های متعددی در کتب و منابع قدیم از گفت وگوها و اختلافات بر سر موضوع امامت آن حضرت سخن می گوید.^۵ برای نخستین بار^۶ در تاریخ امامت، در منقولات مربوط به این دوره می بینیم که برخی از به اصطلاح «شیعیان» بی ایمان در

۱. هدایه خصیبی: ۳۸۴ - ۳۸۵.

۲. همان منبع: ۳۸۵.

۳. کمال الدین: ۲۲۲.

۴. همان منبع و همان جا.

۵. برای مثال نگاه کنید به عبارت دلایل حمیری منقول در کشف الغمه ۲۰۶: ۳ - ۲۰۷ / تحف

العقول: ۳۶۱ / الخرائج والجرائح ۴۴۰: ۱ و ۴۴۸ - ۴۵۰ / اثبات الوصیه: ۲۳۹ و ۲۴۳.

۶. البته در میان شیعیان امامی، وگرنه مؤلف زیدی رساله «الرد علی الروافض» که معاصر

حضرت هادی علیه السلام بوده قبلاً چنین جسارت بی شرمانه ای نسبت به مقام مقدس

ایشان نموده است (برگ های ۱۰۶ و ۱۰۸ پ).

مورد پاکی و تقوای عملی آن امام معصوم مظلوم سخنان بی ادبانه می گفته و القاء شبهه می کرده اند^۱ و برخی دیگر از همان ناپاکان مدعی می شدند که دانش امام را سنجیده و آن را در سطح دانش کامل که برای ائمه لازم است نیافته اند.^۲ کوردلانی نیز بودند که می گفتند در نامه های امام اغلاط دستوری یافته اند.^۳ بازگویی و یادآوری این بی حرمتی ها برای عاشقان و ارادتمندان آستان ولایت بسیار دردناک و رنج آور است ولی گویا ذکر آن برای تذکر و عبرت لازم باشد که شاید همین ناسپاسی ها و کفران نعمت ها موجب شد که سرانجام جامعه تشیع از نعمت حضور امام معصوم محروم گردید، چنان که خود حضرت عسکری علیه السلام در برخی از مکاتبات خویش به امکان سلب نعم الهی در صورت تداوم و استمرار شیعیان در نافرمانی و عدم قدردانی از مقام امام (که امانت و ودیعه و عطیه الهی بدانان و حفظ حرمت آن وظیفه اولی ایشان بود) اشاره فرموده اند. شاید منظور خواجه نصیرالدین طوسی هم در جمله معروف خود در بیان علت غیبت امام: «وعدمه متأ» (که مورد انتقاد برخی متأخرین قرار گرفته است اشاره به همین سابقه تاریخی باشد که در این صورت، سخن قابل تأملی است و آن ایرادها به این سادگی بر آن وارد نیست.

حضرت امام عسکری علیه السلام در سراسر دوران پرافتخار امامتشان، در واقع دقیقاً از روز اول تصدی آن مقام مقدس، با ایرادات جاهلانه و انتقادات نابخردانه بعضی از شیعیان که برخی از رفتار ایشان را مغایر با سیره و روش و رفتار اجداد طاهری نشان

۱. کتاب الزینه: ۲۹۲ / ملل شهرستانی ۲۰۱: ۱ / شرح الاخبار قاضی نعمان ۳۱۳: ۳. نیز

مراجعة کنید به فرق الشیعه: ۱۱۰ - ۱۱۱ / المقالات و الفرق: ۱۰۹.

۲. کتاب الزینه: ۲۹۱ / ملل شهرستانی ۲۰۱ / شرح الاخبار قاضی نعمان ۳۱۲: ۳.

۳. اثبات الوصیه: ۲۴۴.

۴. کشف المراد علامه حلی: ۲۸۵.

می‌خواندند مواجه بودند. مثلاً در مراسم تشییع جسد مطهر پدر بزرگوارشان، ایشان پیراهن خود را چاک فرموده بودند. این یک سنت بسیار متداول و معمول در اظهار مصیبت و عزا بود. اما چون از هیچ‌یک از ائمه سلف چنین امری روایت نشده بود نابخردان بر ایشان اعتراض کردند که مثلاً چرا بخشی از بدن مطهر خود را در انتظار گذارده‌اند. امام در پاسخ بدانان خاطرنشان فرمودند که موسی پیامبر خدا در عزای برادر خود هارون گریبان چاک کرد.^۱ مدتی بعد نابخردان دیگری بر آن حضرت خرده گرفتند که چرا لباس فاخر بر تن می‌نمایند.^۲ در نامه‌ای که از مقام مقدس ایشان به اهالی نیشابور صدور یافته است گله فرموده‌اند که «کلا تلقاکم الله عز وجل برحمته.. وکتبنا إلیکم بذلك وأرسلنا إلیکم رسولاً لم تصدقوه». همچنین از رهبر مذهبی و پیشوای شیعیان آن شهر، فضل بن شاذان، شکایت فرمودند که «وهذا الفضل بن شاذان ما لنا وله؟ یفسد علینا موالینا ویزین لهم الأباطیل وکلما کتبنا إلیهم کتاباً اعترض علینا فی ذلك». ^۳ همچنین شکایت‌هایی درباره گشاده‌دستی و کثرت خرج یکی از وکلای ارشد

۱. رجال کشی: ۵۷۲ (نیز نگاه کنید به ۵۷۴) / اثبات الوصیه: ۲۳۴. ولی در هدایه خصصی: ۲۵۰ - ۲۴۶ یوسف و یعقوب به جای موسی و هارون ذکر شده است. باید توجه داشت که حضرت عسکری علیه‌السلام در عزای برادر خود حضرت سید محمد هم گریبان چاک فرموده بودند کافی (۳: ۳۲۷) ۱) و شاید هریک از دو تمثیل مربوط به واقعه مناسب آن است. به هرحال اصل مسئله وجود این روش در انبیاء بنی اسرائیل مسلم است و در این زمان هم می‌بینیم که پیروان شریعت موسی علیه‌السلام به این سنت مواظبت تام دارند.

۲. غیبت شیخ: ۱۴۸.

۳. رجال کشی: ۵۴۱. گرچه کشی خود در صحت صدور این نامه از مقام مقدس امام تردید می‌کند ولی موضوع ایرادات فضل بن شاذان و نارضایتی امام از این بابت گویا در میان جامعه شیعه در خراسان مشهور بوده است. نگاه کنید به همان منبع: ۵۳۸.

ایشان، علی بن جعفر همانی،^۱ در سفر حج که «كان ينفق النفقات العظيمة» به محضر مقدس امام شد که ایشان آن را به عنوان دخالت در اختیارات مقام امامت تقبیح نموده و فرمودند: «قد كتأ أمرنا له بمائة ألف دينار ثم أمرنا له بمثلها فأبى قبولها ابقاء علينا، ما للناس والدخول في أمرنا في ما لم ندخلهم فيه؟»^۲ طبیعتاً مردم عادی نمی‌توانستند مصالح الهی را که در تصمیمات امام نهفته بود درک کنند.^۳ حتی گویا تردیدهایی بوده است که نامه‌های مربوط به امور مالی که از ناحیه مقدسه و به نام آن امام بزرگوار به بلاد مختلف ارسال می‌شد واقعاً از طرف ایشان بوده یا عثمان بن سعید متصدی امور مالی ناحیه مقدسه آن‌ها را می‌نوشته و می‌فرستاده است.^۴ به این دلیل جامعه شیعه گاهی مطمئن نبود که سایر دستورها و توقیعاتی که به نام آن حضرت دریافت می‌کرد نیز فی‌الواقع از خود آن ناحیه مقدس شرف صدور یافته باشد.^۵ گویا همین باعث می‌شد که

۱. درباره این شخص، رجوع کنید به رجال کشی: ۶۰۶-۶۰۸ (همچنین ۵۲۳، ۵۲۷ و ۵۵۷)

۲. رجال نجاشی: ۲۸۰ / غیبت شیخ: ۲۱۲.

۳. غیبت شیخ: ۱۳۰ و ۲۱۲ / مناقب ابن شهر آشوب ۴۲۴: ۴-۴۲۵. شاکي، ابوطاهر بن بلال، از وکلای دیگر ناحیه مقدسه بود.

۴. نگاه کنید به بصائر الدرجات: ۳۸۶ که روایتی منسوب به حضرت صادق علیه‌السلام می‌گوید: اگر دیدی قائم به یک شخص صد هزار دینار داد و به شخص دیگر فقط یک درهم، از این مسئله ناراحت مشو «فان الامر مفوض اليه» (یعنی تشخیص اصلح و انتخاب احسن).

۵. رجال کشی: ۵۴۴. البته قبلاً گفته شد که معنی این تردید، تأمل در درستی جناب عثمان بن سعید نیست بلکه احتمال این مسئله است که وی از طرف آن حضرت، اختیار تام در چنین مواردی داشته است.

۵. جامعه شیعه در بغداد به این دلیل در اعتبار توقیعی که به نام آن حضرت در لعن و تکفیر یک

دانشمند معروف شیعی آن شهر، احمد بن هلال عبرتانی (شرح حال و آثار در رجال کشی ۵۲۳۵ / کمال الدین: ۷۶ / رجال نجاشی: ۸۳ / فهرست شیخ: ۳۶) به اتهام اختلاس وجوه مربوط به امام، از ناحیه مقدسه رسیده بود شک کرده و از امام مجدداً در این باب استفسار نمودند تا ایشان توقیع جدیدی در تأیید توقیع اول صادر فرمودند (رجال کشی: ۵۳۵ - ۵۳۷). هم کشی و هم نجاشی: ۸۳ این موضوع را مربوط به روزگار امام عسکری دانسته‌اند (گرچه این در مورد نقل کمال الدین: ۴۸۹ و غیبت شیخ: ۲۱۴ گویا صادق نیست). مؤلف قاموس الرجال ۶۷۵: ۱ (چاپ جدید) در صحت این مطلب بر دو اساس تردید کرده است. یکی آنکه در توقیع اول به درگذشت احمد بن هلال عبرتانی اشاره شده درحالی‌که تاریخ فوت او در رجال نجاشی: ۸۳ و فهرست شیخ: ۳۶ سال ۲۶۷ ذکر شده که پس از درگذشت حضرت عسکری علیه‌السلام است. دوم آنکه در غیبت شیخ: ۲۴۵ دارد که این مرد با سفیر دوم حضرت ولی عصر عجل‌الله‌تعالی فرجه یعنی جناب محمد بن عثمان عمری به معارضه برخاست و در نتیجه، توقیعی از ناحیه مقدسه به دست سفیر سوم جناب حسین بن روح نوبختی در لعن او صادر شد و این باید همان توقیع ذکر شده در بالا باشد که بنابراین، مربوط به دوره غیبت صغری است نه روزگار حضرت عسکری علیه‌السلام. این استدلال دوم قطعاً نادرست است. کسی که با سفیر دوم به معارضه برخاست یکی از اصحاب امام عسکری علیه‌السلام به نام احمد بن هلال کرخی بود که لعن او نیز به‌خاطر همین معارضه بود نه اختلاس در وجوه مربوط به امام. این مطلب صریحاً در خود آن توقیع هست رجال کشی: ۵۳۶). مؤلف قاموس الرجال مانند برخی دیگر از قبیل مامقانی ۱۰۰: ۱ و آیت‌الله خویی ۳۵۷: ۲ توجه نکرده‌اند که شیخ در «غیبت» دو نفر با نام احمد بن هلال در دو قسمت جداگانه از کتاب ذکر می‌کند. یکی عبرتانی که او را در قسمت مربوط به «وکلائی مذموم ائمه پیشین تا زمان امام عسکری» آورده و دیگری کرخی که وی را در قسمت وکلائی مذموم امام دوازدهم ذکر نموده است. این مؤلفان همچنین توجه نکرده‌اند که شیخ می‌گوید که کرخی در توقیعی به حسین بن روح «همراه گروهی دیگر» مورد لعن قرارگرفت. این نکته البته درباره کرخی درست است (نگاه کنید به متن توقیع در غیبت شیخ: ۲۵۴. همچنین به

مثلاً نماینده ایشان در قم، احمد بن اسحاق اشعری، از ایشان درخواست می‌کرد که یک سطر برای او به خط مبارک خود بنویسند که وی بتواند هر وقت دستورالعملی از ناحیه مقدسه رسید خط ایشان را تمیز دهد.^۱

پاسخ: در صفحه ۱۳۴ تا ۱۳۸ ایشان در ترسیم احوال شیعیان امام عسکری علیه‌السلام در تجلیل ظاهری از آن حضرت کوشیده و احوال شیعیان آن عصر را بسیار آشفته و اعتقاد آنان را معارض با امام علیه‌السلام جلوه می‌دهد؛ سیاستی که بنی‌عباس در قبال رهبران شیعه و امامان اهل بیت در پیش گرفته بودند و سعی می‌کردند، ائمه را آن‌گونه که خود می‌خواهند جلوه دهند و گاهی رفتار تقیه‌گونه نیز این اجازه را به آن‌ها می‌داد، که حمله را متوجه شیعیان سازند و آن‌ها را رافضی بخوانند و عقایدشان را درباره ائمه ساخته خودشان معرفی کنند، نه برگرفته از ائمه. مؤلف نیز در این‌جا زعم و آسمان را به هم دوخته تا شیعیان عصر امام عسکری علیه‌السلام را به دوری از ادب و بی‌اعتقادی نسبت به آن حضرت معرفی نماید.

صفحه ۲۲۸) ولی درباره عبرتانی صادق نیست چه او در دو توقیع مخصوص به خود وی و بدون ذکر نام دیگری لعن شده (رجال کشی: ۵۳۵ - ۵۳۷) و توقیعه‌ها هم خطاب به عثمان بن سعید عمری است (غیبت شیخ: ۲۱۴). استدلال اول مؤلف قاموس الرجال اساس درستی دارد زیرا اگر بپذیریم که احمد بن هلال عبرتایی در سال ۲۶۷ درگذشته، در تفسیر توقیع مشار الیه دچار اشکال می‌شویم. با این همه، توقیع به‌عنوان سند تاریخی مکتوب، از تاریخ ذکر شده که امکان می‌تواند چند سال با تاریخ واقعی اختلاف داشته باشد قابل اعتبارتر به نظر می‌رسد. پس ظاهراً آن مرد پیش از رحلت حضرت عسکری علیه‌السلام در سال ۲۶۰ درگذشته است.

در ابتدا با استناد به خبر واحدی در هدایه خصیبه که بحثی میان سه نفر بعد از شهادت امام عسکری رخ داده،^۱ گفته که شیعیان نصب امام عسکری علیه السلام به امامت را در شرایط اضطراری می دانستند و این باعث ضعف اعتقاد آنان می شد، درحالی که دلالتی در گزارش خصیبه بر این مطلب وجود ندارد. در ادامه موارد دیگری از گزارش بی حرمتی آورده که به زعم ایشان نشان از ضعف اعتقاد شیعیان آن زمان داشته، و در نهایت نتیجه گرفته که شاید این گونه ناسپاسی ها و کفران نعمت ها موجب شد که سرانجام جامعه تشیع از نعمت حضور امام معصوم محروم گردد. در نتیجه رحلت امام عسکری علیه السلام جوان نه تنها شهادت به وسیله خلفای عباسی نبوده، بلکه دقّی بوده که پیروان و شیعیانش به او دادند. درحالی که آن حضرت اصلاً در میان شیعیانش نبود و رابطه اش با آنان بیشتر از طریق نامه بود و سامرا شهر شیعی نبود. ابن تیمیه، ابن کثیر و وهابیان معاصر با انصاف ترند و تنها امام حسین علیه السلام را که در نزدیک شهر بزرگ شیعه، کوفه، با سپاهی که از همان شهر تشکیل شده بود، شهید شد، کشته شده توسط شیعیان معرفی کرده اند، نه امام عسکری علیه السلام را. در اینجا معلوم نیست مؤلف این سخنان را از سر محبت به امام عسکری علیه السلام ابراز داشته، یا به خاطر بغض به شیعیان آن حضرت؟!

این گزارش ها که ایشان کنار هم چیده و بی حرمتی شیعیان را نسبت به امام در آن ها ارائه کرده، با مراجعه به این گزارش ها اصلاً چنین چیزی به نظر نمی آید؛ ایشان در همه این ها ضمیر جمع آورده و خواننده خیال می کند که مثلاً جمعی از شیعیان هنگام تشیع جنازه امام هادی علیه السلام به ایشان اعتراض کرده اند. درحالی که این گونه

نیست و این شخص تنها یک نفر بوده، به نام ابوعوده ابرش که بد عقیده بوده و امام به او نفرین کرده و نهایت با بد وضعی مرده است.^۱

اینکه درباره لباس فاخر امام اعتراض شده این گونه نیست، بلکه یکی از شیعیان به نام کامل بن ابراهیم مدنی در ضمن نقل کرامتی از امام، گفته: وقتی به خدمت امام رسیدم دیدم لباس سفید و نرمی پوشیده است، نزد خود گفتم: ولی الله و حجت خدا لباس های نرم و لطیف می پوشد، ولی به ما امر می کند که در فکر برادران دینی خود باشیم و ما را از پوشیدن این گونه لباس ها منع می کند در آن موقع که در این اندیشه بودم، حضرت تبسمی نمود و آستین های مبارک را بالا زد، و لباس سیاه زبری که در زیر لباس سفید به تن کرده بود، نشان داد و فرمود: ای کامل! این لباس را برای خدا پوشیده ام.^۲ در این سخن از اعتراض خبری نیست، بلکه بی اختیار چنین مطلبی به

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۳۵.

۲. خصیصی، الهدایة الکبری، ص ۳۵۹. شیخ طوسی در کتاب «غیبت» از جعفر بن محمد بن مالک از محمد بن محمد بن عبدالله بن جعفر از محمد بن احمد انصاری روایت می کند که گفت: گروهی از مفوضه و مقصره کامل بن ابراهیم مدنی را نزد امام حسن عسکری علیه السلام فرستادند. کامل می گوید: من نزد خود گفتم: به امام خواهم گفت هیچ کس داخل بهشت نمی شود، مگر اینکه آنچه من شناختم او بشناسد و اعتقاد به چیزی داشته باشد که من معتقدم. وقتی به خدمت امام رسیدم، دیدم لباس سفید و نرمی پوشیده است، نزد خود گفتم: ولی الله و حجت خدا لباس های نرم و لطیف می پوشد ولی به ما امر می کند که در فکر برادران دینی خود باشیم و ما را از پوشیدن این گونه لباس ها منع می کند! در آن موقع که در این اندیشه بودم، حضرت تبسمی نمود و آستین های مبارک را بالا زد، و لباس سیاه زبری که در زیر لباس سفید به تن کرده بود، نشان داد و فرمود: ای کامل! این لباس را برای خدا پوشیده ام و آن را برای شما! من سلام کردم و کنار دری که پرده ای از آن آویزان بود، نشستم

خیال آن شخص آمده، و امام از خیالش خبر داده که یکی از معجزات آن حضرت است. چگونه می‌توان از آن بی‌حرمتی را استفاده کرد.

یا بر اساس روایتی، امام در نامه‌ای به اهل نیشابور، از نافرمانی فضل بن شاذان و برخی از شیعیان گله کرده باشد، در همان کتاب کشی گفته شده که این نامه جعلی است.^۱

ناگاه باد گوشه پرده را بالا زد، و من بچه ماه پاره‌ای که تقریباً چهارساله به نظر می‌آمد، دیدم که فرمود: ای کامل بن ابراهیم! از این حرف چنان تعجب نمودم که مو بر بدنم راست گردید، و مثل اینکه به من الهام شد که بگویم: بله آقای من! فرمود: آمده ای از ولی الله و حجت خدا سؤال کنی که کسی داخل بهشت می‌شود که آنچه تو شناخته‌ای او هم بشناسد و هرچه تو معتقدی او هم معتقد باشد. گفتم: آری به خدا قسم برای پرسیدن این مطلب آمده‌ام. فرمود: به خدا قسم آن‌ها که داخل بهشت می‌شوند تقلیل می‌یابند: به خدا قسم مردمی داخل بهشت می‌شوند که آن‌ها را «حقیه» می‌گویند. گفتم: آقا آن‌ها کیستند؟ فرمود: آن‌ها کسانی هستند که از بس علی علیه السلام را دوست دارند؛ به حق او قسم می‌خورند ولی حق او و فضل او را نمی‌دانند. آنگاه لحظه‌ای ساکت شد و سپس فرمود: آمده‌ای که از عقائد مفوضه سؤال کنی؟ مفوضه در عقیده خود دروغ گفتند. (نه! خداوند امور عالم را به ما تفویض نکرده) بلکه دل‌های ما ظرف هانی برای تعلق مشیت خداوند است. پس هروقت خدا چیزی را بخواهد ما نیز می‌خواهیم چنان‌که خود فرموده: ﴿وَمَا تَشَاؤُنْ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾ (انسان، ۳۰؛ تکویر، ۲۹) یعنی: به مراد خود نمی‌رسید مگر اینکه خداوند بخواهد. آنگاه پرده مانند اول پانین آمد و من نتوانستم آن را بالا بزنم. در این هنگام امام حسن عسکری علیه السلام نظری به من نمود و تبسمی فرمود و گفت: ای کامل! دیگر برای چه نشسته‌ای؟ شنیدی که امام بعد از من آنچه می‌خواستی به تو گفت؟ من برخاستم و بیرون آمدم و دیگر آن حضرت (امام زمان) را ندیدم. ابونعیم گفت: من کامل را ملاقات نمودم و این حدیث را از وی پرسیدم و او نیز، همین طور برای من نقل کرد.

۱. طوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۵۴۳، ش ۱۰۲۹.

آقای خویی هم آن را نوشته عروة بن یحیی دهقان کذاب و جعلی دانسته است.^۱ همچنین ایشان با این توقیع جعلی بر عدم اعتماد شیعیان به نامه امام استدلال نموده است.

یا شکایت درباره گشاده دستی علی بن جعفر همانی، مسئله اعتراضی به امام نبوده بلکه ابوطاهر بن بلال وقتی گشاده دستی او را دیده به امام گزارش داده و امام علتش را گفته است.^۲ که اتفاقاً نشان از اطاعت شیعیان از امام است، نه اعتراض. در اینکه احمد بن اسحاق از امام خواسته خطی بنویسد تا خط نامه‌های امام را بشناسد،^۳ به هیچ وجه دلیل عدم اعتماد شیعیان به اطرافیان امام نبوده، بلکه این مسئله یا برای تبرک بوده که خطی را که با نامه امام بوده، نگهدارند و یا برای امنیت بوده؛ زیرا که ممکن بود عمال حکومت برای شناسایی شیعیان مرتبط با امام، نامه جعل کنند.

مؤلف کتاب در این مورد فقره‌هایی را از برخی روایات گزینش کرده، درحالی که حدیث درصدد این بوده که علم غیب امام را ثابت کند و در ابتدای آن راوی گفته ما گمان کردیم در نامه امام اشکالی است، ولی از امام خبر رسید که این گونه خیال نکنید که مثلاً آن مطلب برای جهتی است،^۴ که مؤلف آن را بزرگ کرده و دلیل بر بی‌احترامی آنان بر امام گرفته است.

یا درباره اثبات ولادت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه از احمد بن اسحاق روایت شده

۱. معجم رجال الحديث، ج ۱۳، ص ۲۹۷.

۲. شیخ طوسی، الغیبه، ص ۲۱۸.

۳. طوسی، اختیار معرفه الرجال، ص ۵۴۴، ش ۱۰۲۹.

۴. طوسی، اختیار معرفه الرجال، (رجال کشی)، ص ۵۳۵.

که امام به او فرموده حال شما با این شک و تردید که مردم دارند چگونه است؟ گفتم: موقعی که خبر ولادت مولایمان به ما رسید، هیچ مرد وزن و بچه‌ای که به حد فهم رسیده باشد، نبود مگر اینکه به حق قائل شد.^۱

در موردی هم با استناد به کتاب المقالات والفرق اشعری و شرح الأخبار قاضی نعمان مدعی شده شیعیان نسبت‌های ناروا به امام عسکری علیه‌السلام می‌دادند، درحالی‌که در این کتاب‌ها کسی که نسبت ناروا به او داده شده جعفر است نه امام عسکری علیه‌السلام!^۲

از میان همه مواردی که ایشان برای بد عقیدگی شیعیان عصر امام عسکری علیه‌السلام برشمرده فقط دو مورد را می‌توان قبول کرد، که آن دو رفتار نادرستی با امام یازدهم داشته‌اند. آن دو نفر یکی ابو عون ابرش بوده، که به امام درباره سینه چاک کردن در عزای پدرش امام هادی علیه‌السلام اعتراض کرده و مورد نفرین امام قرار گرفته و با وضع بدی مرده است.^۳ دومی عروۃ بن یحیی دهقان است؛ طبق گزارشی که در رجال کشی آمده، او مدتی در زمان امام هادی علیه‌السلام وکیل امام بوده^۴ و در اموال و وجوهات خیانت کرده است؛ در مناقب ابن شهر آشوب آمده که او قبل از امام عسکری علیه‌السلام به امام هادی علیه‌السلام هم نسبت دروغ می‌داد و بعد اموالی از امام عسکری علیه‌السلام را گرفته بود که امام نفرینش کرد و در همان روز مرد.^۵ آیا می‌شود این‌ها را دلیل ضعف و

۱. صدوق، کمال الدین، ج ۱، ص ۲۲۲؛ مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۲۵۵.

۲. المقالات والفرق، ص ۱۰۹ و قاضی نعمان مغربی، شرح الأخبار، ج ۳، ص ۳۱۳.

۳. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۳۵.

۴. طوسی، اختیار معرفه الرجال، ص ۵۷۹، ش ۱۰۸۸.

۵. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۳۴ و ۴۳۵. ومن کتاب الکشی الفضل بن الحرث قال

سستی عقیده شیعیان عصر آن امام دانست که در این صورت هیچ ایمان و اعتقادی را در هیچ برهه‌ای از تاریخ نمی‌توان یافت. برعکس سخنانی که مؤلف گفته جایگاه معنوی امام حسن عسکری علیه‌السلام در میان جامعه شیعه بیش از امامان گذشته جا افتاده بود و در ادوار گذشته مانند عصر صادقین، جنبه علمی و مرجعیت علمی ائمه بیشتر مطرح بود، ولی در این زمان جنبه معنوی ائمه بیشتر مطرح بوده است و تأثیر دعا‌های امام هادی علیه‌السلام و امام عسکری علیه‌السلام تا میان دشمنان آنان و حتی دربار خلفا نیز رسیده و جامعه شیعه گسترش بسیار یافته بود. با این حال امام حسن عسکری علیه‌السلام بر آن‌ها کنترل داشت و بیش از هر زمانی با نامه و مکاتبه دستورالعمل‌هایش را به آن‌ها می‌رساند.

مطلب دیگر اینکه شیعیان گاهی پرسش‌هایی از ائمه می‌کردند که نشان‌دهنده

كنت بسّر من رأى خروج سيّدي أبي الحسن عليه السلام فرأينا أبا محمّد ماشياً قد شقّ ثيابه فجعلت أتعجّب من جلّالته وما هو له أهلٌ ومن شدّة اللّون والأدمة وأنشفق عليه من التعب فلما كان اللّيلة رأيته عليه السلام في منامي فقال اللّون الذي تعجّبت منه اختيارٌ من الله لخلقه يجريه كيف يشاء وإنّها لعبرةٌ في الأبصار لا يقع فيه غير المختبر ولسنا كالنّاس فننعب كما يتعبون فأسأل الله الثّبات وتفكّر في خلق الله فإنّ فيه متسعاً واعلم أنّ كلامنا في التّوم مثل كلامنا في اليقظة وخرج أبو محمّد عليه السلام في جنازة أبي الحسن عليه السلام وقميصه مشقوقٌ فكتب إليه أبو عوّن الأبرش في ذلك فقال عليه السلام يا أحقّم ما أنت وذاك قد شقّ موسى على هارون ثمّ قال بعد كلامٍ وإنّك لا تموت حتّى تكفر ويتغيّر عقلك فما مات حتّى حجه ابنه عن النّاس وحبسه في منزله في ذهاب العقل عمّا كان عليه وكان عروة الدهقان كذب على عليّ بن محمّد بن الرّضا وعلى أبي محمّد الحسن بن عليّ العسكري عليه السلام بعده ثمّ إنّه أخذ بعض أمواله فلغنه أبو محمّد فما أمهل يومه ذلك وليلته حتّى قبض إلى النّار.

این امر نیست که آنان در کمال و عصمت ائمه اطهار شک دارند، بلکه آن‌ها برای آموختن سؤالاتی می‌پرسیدند، نه برای اعتراض. حتی پیروان انبیا نیز چنین سؤالاتی از پیامبران می‌نمودند، البته این به این معنا نیست که در میان برخی از یاران ائمه به‌ویژه در عصر امام هادی علیه‌السلام و امام عسکری علیه‌السلام کسانی نباشند که آدم‌های فریب‌کار و دروغ‌گو و ریاست‌طلب نباشند که ائمه اطهار علیه‌السلام همواره این‌گونه آدم‌ها را معرفی می‌کردند، یا اینکه ائمه به ظاهر عمل می‌کردند و با چنین آدم‌هایی بر اساس ظاهر حال رابطه داشتند و بهره می‌بردند، ولی در صورت انحراف، این‌ها را معرفی می‌کردند و شیعیان را از ارتباط با آنان برحذر می‌داشتند؛ چنان‌که در میان یاران پیامبر نیز منافقانی بودند که پیامبر با ظاهر حال با آنان رفتار می‌نمود، در عین اینکه از احوال باطنی آن‌ها خبر داشت.

۴۵. بزرگ‌نمایی کار فارس بن حاتم (صفحه ۱۴۲، ۱۴۸):

متن کتاب: مسأله مهم دیگری که بر مشکلات این دوره شیعیان افزوده و در آینده در تشدید تنش‌هایی که پس از رحلت امام عسکری علیه‌السلام در جامعه تشیع پدیدار شد نقش اساسی داشت موضوع دعوی امامت برادر ناتنی آن حضرت، جعفر بود که در میان شیعیان بعداً به «جعفر کذاب» موسوم شد. اساس این گرفتاری که از کارکرد نهاد وکالت مالی در دستگاه امامت سرچشمه می‌گرفت از سال‌های پایانی دوره امامت حضرت هادی علیه‌السلام، اندکی پیش از سال ۲۴۸^۱ آغاز شد که یکی از دستیاران اصلی امام در سامرا، فارس بن حاتم بن ماهویه قزوینی،^۲ در مشاجره‌ای با دستیار دیگر امام،

۱. رجال کشی: ۵۲۷.

۲. گفته شده است که این شخص گرایش‌های باطنی داشته (رجال کشی: ۵۲۲) و عنوان کتاب

علی بن جعفر همانی سابق‌الذکر، درگیر شد. کار این درگیری سرانجام بالا گرفت و به دشنام‌گویی و دشمنی سخت انجامید^۱... فارس بن حاتم در آن ایام ظاهراً به حساب آنکه جناب سید محمد فرزند حضرت هادی علیه‌السلام پس از آن حضرت عهده‌دار مقام امامت خواهد بود خود را به ایشان نزدیک ساخته و جزء وابستگان و ملازمان آن جناب نموده بود.^۲ پس از رحلت حضرت هادی علیه‌السلام طرف‌داران فارس^۳ این فکر را مطرح کردند که جناب سید محمد که به‌زعم آنان قبلاً توسط پدر به جانشینی ایشان انتخاب شده بود برادر کوچک خود جعفر را به جانشینی برگزیده و بنابراین اکنون امام واقعی جعفر است نه امام عسکری.^۴ آنان ادعا می‌کردند که جناب سید محمد در زمان نصب به جانشینی، ودایع امامت را از پدر دریافت داشته بود و سپس در بستر وفات، آن را به خدمتکار خود نفیس سپرده بود که به برادرش جعفر برساند.^۵ البته کسانی هم بودند که

او: کتاب عدد الانمة من حساب الجمل (رجال نجاشی: ۳۱۰) این معنی را تأیید می‌کند. سه تن از برادران او نیز جزء اصحاب انمه بودند: طاهر که او هم بعد از راه راست منحرف شد نجاشی: ۲۰۸ / ابن الغضائری ۲۲۸: ۳ / فهرست شیخ: ۸۶ / رجال او: ۳۷۹ و ۴۷۷)، سعید رجال شیخ: ۳۷۷) و احمد (کشی: ۴ - ۵). درباره نزدیکی فارس با حضرت هادی همچنین نگاه کنید به هدایه خصیبی: ۳۱۷ و ۳۱۸.

۱. رجال کشی: ۵۲۳ و ۵۲۷.

۲. هدایه خصیبی: ۳۸۵. همچنین مغنی عبدالجبار ۲۰ (بخش دوم): ۱۸۲ به نقل از نوبختی.

۳. نقض کتاب الاشهاد، بند ۲۷.

۴. فرق الشیعه: ۹۵ / کتاب الزینه: ۲۹۱ / هدایه خصیبی: ۳۸۴ - ۳۸۵ و ۳۸۸ / مغنی

عبدالجبار ۲۰ (بخش دوم): ۱۸۲ / ملل شهرستانی ۱/ ۱۹۹.

۵. فرق الشیعه: ۱۰۴ - ۱۰۵ و ۱۰۸ - ۱۰۹ (با چندین خطا در این مورد دوم) / المقالات

والفرق: ۱۰۱ و ۱۱۰ - ۱۱۱. همچنین نگاه کنید به هدایه خصیبی: ۳۲۰ که مدعی است

ادعا می‌کردند امام هادی علیه‌السلام خود، جعفر و نه امام عسکری علیه‌السلام را به جانشینی برگزیده است.^۱ باید توجه داشت که در مسأله فارس بن حاتم، جعفر برخلاف پدر و برادر از فارس جانب‌داری می‌کرد^۲ و این امر بدون تردید در گرایش طرف‌داران فارس به او نقش اساسی داشته است.

جعفر به این ترتیب گروهی کوچک، عمدتاً از طرف‌داران فارس بن حاتم، در روزگار امامت حضرت عسکری علیه‌السلام دور خود جمع کرده بود.^۳ این گروه هرچند کوچک بودند اما بسیار فعال و پر سروصدا، و در مخالفت خود با امام عسکری علیه‌السلام و شیعیان آن حضرت بی‌ادب و بی‌پروا بودند.^۴

پاسخ: از ص ۱۴۲. ۱۴۸. مؤلف از مشکل دیگری در زمان امام عسکری علیه‌السلام سخن به میان آورده و آن عبارت از مشکل فارس بن حاتم ماهویه قزوینی و مشاجره او با علی بن جعفر همانی و در نتیجه سست شدن عقیده شیعه به امامت حتی قطع پرداخت وجهه مالی به آن حضرت و منجر شدن جریان فارس به ادعای امامت توسط جعفر کذاب و بزرگ‌نمایی برخورد یاران امام با اینان است. در این باره می‌توان گفت:

اختلاف نظر بر سر اینکه جانشین امام هادی کدام یک از دو برادر خواهند بود از زمان حیات آن امام وجود داشته است.

۱. النقص علی ابی الحسن علی بن احمد بن بشار فی الغیبه، بند ۱۰.

۲. هدایة خصیبی: ۳۸۸. همچنین نگاه کنید به مقالات الاسلامیین: ۱۱۶ / مجالس مفید ۹۷:

۲ / ملل شهرستانی ۱۹۹: ۱.

۳. هدایة خصیبی: ۳۸۸. همچنین بنگرید به مقالات الاسلامیین: ۱۱۶ / مجالس مفید ۹۷: ۲ /

ملل شهرستانی ۱۹۹: ۱.

۴. فرق الشیعه: ۱۱۵ / المقالات و الفرق: ۱۱۳ / کتاب الزینه: ۲۹۲۱.

این گزارش‌هایی که مؤلف درباره فارس بن حاتم و فرقه جعفریه ارائه می‌کند، بیشتر از لابه‌لای کتاب‌های فرق و ملل و نحل است که این کتاب‌ها چندان ارزش تاریخی ندارند؛ چراکه فرق نویسان همواره درصدد گسترش فرقه‌ها بوده‌اند و اختلاف نظر بسیار ناچیز و جزئی را بزرگ و مهم جلوه می‌دادند. تنها در کتاب هداية الكبرى خصیصی در یک گزارشی، سخن از طرف‌داری اصحاب فارس از امکان جانشینی محمد پسر امام هادی علیه‌السلام سخن به میان آمده است.^۱ ولی زمان نقل این گزارش بعد از شهادت امام حسن عسکری علیه‌السلام است که به احتمال قوی فرقه‌نویسان وجود فرقه‌ای با این اعتقاد را از این گزارش گرفته‌اند و در انتهای این گزارش آمده که وجود اعتقاد به امامت محمد، و بعد از او جعفر در زمان امام عسکری علیه‌السلام درست نیست.

۴۶. القای ضعیف بودن نص بر امام زمان (ص ۱۵۱):

متن کتاب: بشارت تولد این مولود مبارک را به دلائلی که خداوند بر آن آگاه‌تر است به شدت از عامه مردم پنهان نگاه داشتند و جز چند تن از خواص حضرت عسکری علیه‌السلام و ارحام نزدیک، کسی را بر آن آگاه نساختند. این چنین بود که در هنگام رحلت آن امام همام جز همان افراد زیده و منتخب که محرم این سرالهی بودند کسی از وجود فرزندی برای حضرت عسکری علیه‌السلام خبر نداشت.^۲ اما بلافاصله پس از رحلت

۱. الهدایة الكبرى، ص ۳۸۴ - ۳۸۷.

۲. فرق الشیعه: ۱۰۵ / المقالات والفرق: ۱۰۲ / شرح الاخبار ۳: ۳۱۲ / ارشاد مفید: ۳۴۵ / اعلام الوری: ۳۸۰ / مناقب ابن شهر آشوب ۴: ۴۲۲ و منابع بسیار دیگر نیز ببینید کمال الدین ۳۸۴ و نظائر آن).

آن امام، خواص اصحاب ایشان^۱ به ریاست جناب عثمان بن سعید عمری به جامعه شیعیان اعلام داشتند که امام فرزندی از خود به جای نهاده‌اند که جانشین ایشان و اکنون متصدی مقام رفیع امامت است.

و در پاورقی شماره ۲ آورده که: اینان عبارت بودند از جناب عثمان بن سعید عمری و فرزند او محمد بن عثمان، ابوهاشم داود بن قاسم جعفری که مسن‌ترین کس در زمان خود در میان آل ابی طالب بود (مروج الذهب ۶۲: ۵).

پاسخ: با مطالعه این مطالب، به ذهن چنین القا می‌شود، کسانی که مردم را وادار به پذیرش امامت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه کردند در ابتدا سه نفر؛ عثمان بن سعید عمری، فرزند او محمد بن عثمان و ابوهاشم داود بن قاسم جعفری بودند که اتفاقاً دو نفر از آن‌ها به ترتیب نایب امام شدند. در حقیقت کسی که در این مورد نفعی نداشت، تنها ابوهاشم بود و آن دو خود صاحب نفع بودند. در این صورت در ابتدا، امامت حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه و حتی وجودش با خبر واحد ثابت شده و خبر واحد هم در این گونه مسائل ارزش چندانی ندارد و هرچند او به این مطلب تصریح نمی‌کند، ولی اگر کسی آن را با پاورقی بخواند، به همین نتیجه می‌رسد.

درحالی‌که این سخن، سخنی غیر صحیح است و چیزی است که نویسنده با ظرافت و زیرکی خاصی آن را مطرح کرده و مستند به هیچ دلیلی نیست؛ زیرا مخالفان شیعه که

۱. اینان عبارت بودند از جناب عثمان بن سعید عمری و فرزند او محمد بن عثمان، ابوهاشم داود بن قاسم جعفری که مسن‌ترین کس در زمان خود در میان آل ابی طالب بود (مروج الذهب ۶۲: ۵) و چند تن دیگر. مراجعه کنید به تقریب المعارف ابوالصلاح حلبی: ۱۸۵ - ۱۸۶. همچنین برای نقش آنان در دوره حیات حضرت عسکری علیه‌السلام به غیبت شیخ: ۷۶ (نیز ببینید همین مأخذ: ۲۱۷).

ولادت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه را به طور کلی قبول ندارند، در این مورد نیز به جزئیات نپرداخته‌اند. اما در منابع شیعی آنچه از جزئیات این مطلب آمده، غیر از این چیزی است که آقای مدرسی می‌گوید. در برخی کتاب‌های شیعی افراد زیادی از روایت نص بر امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه به شمار آمده‌اند که از جمله می‌توان به افراد زیر اشاره کرد:

محمد علی بن بلال، ابوهاشم جعفری، عمرو اهوازی، قلانسی، احمد بن محمد بن عبدالله،^۱ ابراهیم بن ادريس.^۲ شیخ صدوق از معاویه بن حکیم، محمد بن ایوب بن نوح و محمد بن عثمان عمری نقل کرده که گفته‌اند ما در منزل امام عسکری علیه‌السلام چهل نفر بودیم که حضرت، امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه را به ما نشان داد و فرمود: این امام شما بعد از من است و بعد از چند روز از دنیا رفت.^۳ همچنین در کمال الدین شیخ صدوق آمده، جماعتی از اصحاب موثق امام عسکری علیه‌السلام که از او حلال و حرام را روایت می‌کردند و نامه‌های شیعیان و اموال آن‌ها را به امام می‌رساندند و جواب‌های امام را به آن‌ها می‌دادند و اصحاب سز امام و انسان‌های عادل بودند و امام عدالت آن‌ها را در حیاتش تأیید کرده بود. وقتی امام عسکری از دنیا رفت، این افراد اجماع داشتند که امام عسکری فرزندی به جا گذاشته که او امام است و از مردم خواستند که از نام او نپرسند و وجود او را از دشمنانش پنهان دارند و سلطان به طور جدی دنبال او بود و خانه و برخی از کنیزان حضرت را تحت نظر قرار داد.^۴ البته مؤلف بعد از نام بردن از این سه نفر کلمه چند تن دیگر را هم گفته که در پاورقی گم است.

۱. مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۱.

۲. طوسی، الغیبه، ص ۲۴۴.

۳. صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۳۹۹.

۴. همان، ص ۹۷.

۴۷. القای شبهه شباهت صدای امام زمان عجل الله تعالی فرجه به نبیره جعفر کذاب

(پاورقی ص ۱۵۰):

متن کتاب (پاورقی): برخی منابع (مانند . دلائل الامامة: ۲۱۷ هداية خصیبي: ۳۱۳ / تاریخ قم: ۲۰۳ / ارشاد مفید: ۳۳۴ / اعلام الوری: ۳۶۶ / تاج الموالید: ۵۶ / مناقب این شهر آشوب ۴۰۲: ۲) از برادر دیگری به نام حسین نام برده اند و برخی گفته اند که این برادر هم در زمان حضرت هادی علیه السلام در سامراء درگذشته بود (الشجرة المباركة: ۷۸). بعضی از مؤلفان هم گفته اند که صدای حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) بسیار شبیه صدای این عموی خود بوده است. استناد این مؤلفان به روایت شیخ در امالی ۲۹۴: ۱ است که در آن بنا به فهم آنان، یکی از شیعیان، صدای حضرت ولی عصر را شنیده و آن را به صدای حسین فرزند امام هادی علیه السلام تشبیه نموده است (برای یک مثال نگاه کنید به رساله «تواریخ النبی وال آل» شیخ محمد تقی تستری: ۶). این استناد بسیار نادرست است. شخصی که در آن روایت از وی نام برده شده: «حسین بن علی بن جعفر، ابن الرضا»، به طور آشکار نبیره امام هادی از طریق فرزندشان جعفر است پس صورت کامل نام وی: حسین بن علی بن جعفر بن علی الهادی علیه السلام است. نام ابن الرضا برای تمام نوادگان حضرت رضا علیه السلام تا مدت ها علم غالب بود. آن فرد شیعی که ادعا کرده که امام دوازدهم را دیده و صدای ایشان را توصیف کرده است: ابو الطیب احمد بن محمد بن بوطیر نواده یک خدمتکار حضرت هادی علیه السلام است (امالی شیخ ۱: ۳۰۵ - ۳۰۶) و به حسب قاعده هم باید معاصر آن نبیره امام هادی می بوده است نه معاصر فرزند ایشان. پس اصل وجود فرزندی به نام حسین برای حضرت هادی علیه السلام مبنای نقلی درستی ندارد. در هر صورت در لحظه رحلت حضرت هادی، امام عسکری و جعفر تنها فرزندان ذکور آن بزرگوار بوده اند. (النقض علی

أبي الحسن علی بن احمد بن بشار، بند ۴. ۵. نیز ارشاد مفید: (۳۵۱).

پاسخ: شیخ طوسی از ابوالطیب - که از خادمان امام هادی علیه السلام بوده^۱ و همواره قبر امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام را از پشت پنجره زیارت می کرده و داخل نمی رفته و می گفته خانه مالکی دارد و باید اجازه دهد. به عنوان کسی که امام زمان عجل الله تعالی فرجه را دیده، نقل کرده، که روز عاشورایی وسط روز در گرمای آفتاب رفتم و به پشت پنجره مقبره رسیدم، مردی را دم در دیدم که پشتش به من بود، به من گفت کجا می روی ای ابوالطیب، صدایش شبیه صدای حسین بن علی بن ابی جعفر ابن الرضا بود، با خود گفتم این حسین است که آمده قبر برادرش را زیارت کند. به او گفتم سرورم بگذار از پنجره زیارت کنم و خدمت شما برسم و عرض ادب کنم. فرمود: چرا داخل نمی شوی ای ابوالطیب؟! گفتم خانه مالکی دارد، بدون اذنش داخل نمی شوم. فرمود تو از خدمتکاران ما بودی و ما را دوست می داری، چگونه مانع داخل شدن تو به خانه می شویم. داخل شو ای ابوالطیب! پس به سمت در رفتم خادم در را باز کرد، داخل شدم. خادم به من گفت تو قبلاً داخل نمی شدی، گفتم به من اذن دادند.^۲ آقای شیخ محمد تقی شوشتری (تستری) از این روایت استفاده کرده که حسین پسر امام هادی علیه السلام به امامت برادرش امام عسکری علیه السلام معتقد بوده؛ زیرا که زیرا خادمشان گمان کرده، او به زیارت قبر برادرش آمده است.^۳

ایشان با استناد به کتاب شجره مبارک ابتدا مدعی شده حسین پسر امام هادی علیه السلام در زمان پدر درگذشته و بعد مدعی شده که اصل وجود فرزندی به نام حسین

۱. شیخ طوسی، الامالی، ص ۴۵۰.

۲. همان، ص ۴۳۶.

۳. رساله فی تواریخ النبی و آل، ص ۱۰۴.

برای حضرت هادی علیه‌السلام مبنای نقلی درستی ندارد، درحالی که طبق نقل منابع اصیل امام هادی علیه‌السلام پسری به نام حسین داشته^۱ و مطلبی دال بر مرگش در زمان پدر باشد، در این منابع وجود ندارد، این روایت هم می‌تواند دلیل بر زنده بودنش در این زمان باشد؛ لذا دلیلی برای انکارش نیست واستبعادی هم در اینکه صدای امام شبیه صدای عمویش باشد، وجود ندارد و نمی‌توان بدون نقل در تاریخ ابراز نظر کرد و این‌گونه نظر دادن تحمیل فهم بر تاریخ است و آوردن چنین فهمی در اینجا، انگیزه‌ای جز ایجاد شبهه در وجود مبارک امام زمان علیه‌السلام ندارد که مثلاً در آن زمان کسی را که شیعیان امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه می‌پنداشته‌اند، شاید همین نوه جعفر کذاب بوده و همه را گول زده است.

البته حسین نامی در ذریه جعفر کذاب هست و او حسین بن علی بن موسی بن جعفر کذاب است،^۲ که او نبیره جعفر کذاب است و نمی‌تواند در زمانی که نوه خادم امام هادی علیه‌السلام به زیارت می‌آمده و مرد کاملی بوده، اصلاً متولد شده باشد؛ زیرا جعفر از امام عسکری علیه‌السلام کوچک‌تر بوده است. و نوه بوطیر که زمان امام هادی علیه‌السلام خادم ایشان بوده، هم زمانی‌اش با حسین پسر امام هادی علیه‌السلام اقرب است و نبیره جعفر کذاب حوالی نیمه قرن چهارم بوده و نمی‌تواند با نوه بوطیر هم زمان باشد.

۱. طبری، دلائل الامامه، ص ۲۱۷؛ خصیعی، الهدایة الکبری، ص ۳۱۳؛ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۱۲؛ طبرسی، اعلام الوری، ج ۲، ص ۱۲۷ و ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۳۳.

۲. ابن حزم اندلسی، جمهرة انساب العرب، ص ۶۲.

۴۸. بزرگ‌نمایی اخبار شاذ در ولادت امام زمان (صفحه ۱۵۱، ۱۵۷):

متن کتاب: به گفته عثمان بن سعید، دلیل اختفاء آن بزرگوار آن بود که در صورت پدیدار شدن به دست عمال حکومت به شهادت می‌رسید.^۱ ... به دلیل وجود حالت تقیه در آن سال‌ها، اطلاعات تفصیلی مربوط به آن حضرت تا سال‌ها از عامه مردم مخفی نگاه داشته شد تا آنجا که حتی در مورد تاریخ ولادت مبارک ایشان اختلاف نظر فراوان به وجود آمد.^۲ مادر بزرگ ایشان، مادر حضرت عسکری علیه‌السلام (حدیث که با نام جدّه و

۱. غیبت شیخ: ۱۹۹. ولی در شرح الاخبار قاضی نعمان ۳: ۳۱۴ دارد که شیعیانی که به وجود و امامت فرزند حضرت عسکری علیه‌السلام قائل بوده‌اند می‌گفته‌اند: «هو مستور خائف من جعفر وغيره من أعدائه». فی الواقع آنچه از روایات و منقولات تاریخی این دوره برمی‌آید کلیه تحریکاتی که پس از وفات امام عسکری علیه‌السلام علیه بیت جلیل و اصحاب ایشان شد و منتهی به تفتیش خانه و تحت نظر قرار دادن کنیز آن حضرت گردید ناشی از جعفر و برای تحقیق صحت و فساد دعوی ارث او بوده، هر چند که شیعیان بعداً آن همه را به حساب حکومت گذارده و آن اعمال را نشان سوء قصد دستگاه خلافت علیه جان امام معصوم دانستند.
۲. اختلافات در تاریخ تولد ایشان چنین است: اول رمضان ۲۵۴ (کمال الدین: ۴۷۳ و ۴۷۴)، ۱۵ شعبان ۲۵۴ (مسار الشیعه: ۶۱)، ۸ شعبان ۲۵۵ (تاریخ قم: ۲۰۴ / دستور المنجمین: ۳۴۵ پ)، ۱۵ شعبان ۲۵۵ (کافی ۵: ۱۴۱ / کمال الدین: ۴۳۰. همچنین غیبت شیخ: ۱۴۱ بر اساس روایتی از حکیمه دختر امام جواد، ولی همان روایت در کمال الدین: ۴۱۴ بدون آن تاریخ و در هدایه خصصی: ۳۵۵ با تاریخ مغایری آمده است. نیز بنگرید به کتاب الکامل فی اسرار النجوم موسی بن حسن بن نوبخت: ۴۱ که در احکام نجومی قران ششم - که از سال ۲۵۳ آغاز شده بود - دارد: «وفي السنة الثالثة من هذا القران (یعنی سال ۲۵۵) مولود یولد یعظم مقداره و یرتفع له الصیت والذکر و یكون ظهوره فی القران السابع...»، ۸ شعبان ۲۵۶ (کمال الدین: ۴۳۲ / غیبت شیخ: ۲۴۱ - ۲۴۲ / تراجم الأئمة الاثني عشر ابن طولون: ۱۱۷. همچنین بنگرید به کافی ۳: ۲۹ / کمال الدین: ۴۳۰ / غیبت شیخ: ۱۵۶، ۱۶۴ و ۲۵۸ که در این موارد اخیر، سال ۲۵۶ بدون ذکر روز و ماه آمده است)، ۸ شعبان ۲۵۷

ام الحسن شناخته می‌شد) حتی اظهار می‌فرمود که ایشان در زمان رحلت آن حضرت هنوز چشم به جهان نگشوده و در بطن مادر بوده‌اند^۱ و برخی از شیعیان نیز همین شهادت را پیروی نمودند.^۲ اما آن شهادت برای این منظور نبود و ماجرای دیگر داشت. در وصیت‌نامه‌ای که از حضرت عسکری علیه‌السلام به جای مانده بود ایشان تنها از مادر خود نام برده بودند^۳ و به همین جهت در یکی دو سال اول برخی شیعیان معتقد بودند که در غیبت فرزندزاده بزرگوارشان، ایشان به نیابت عهده‌دار مقام امامت

(دلائل الامامه: ۲۷۰ - ۲۷۱ و ۲۷۲ / هدایه خصیصی: ۳۳۴، ۳۵۵ و ۲۸۷)، ۱۵ شعبان ۲۵۷ (دلائل الامامه: ۲۷۱)، ۱۹ ربیع الاول ۲۵۸ (وفیات الأعیان ۱۷۶: ۴ به نقل از تاریخ میافارقین ابن الأزرق)، ۲۳ رمضان ۲۵۸ (مطالب السنول: ۸۹ / کشف الغمه ۲۲۷: ۳. همچنین بنگرید به کافی ۵۱۵: ۱ / کمال الدین: ۴۳۶ / شرح الاخبار ۳۱۴: ۳ / تاریخ الانمه ابن ابی الثلج ۸۸ / تاریخ قم: ۲۰۴) و سال ۲۵۹ بدون تعیین روز و ماه (که به نقل مصحح تاریخ الانمه ابن ابی الثلج: ۸۸ در نسخه‌ای از هدایه خصیصی (شماره ۲۹۷۳ کتابخانه آیت الله مرعشی در قم آمده است). باز روایتی دیگر در کمال الدین: ۷ - ۴ می‌گوید که ایشان در زمان حیات پدر هشت تا ده ساله می‌نموده‌اند، و روایتی در غیبت شیخ: ۱۵۵ (با توجه به آنچه در هامش بحار ۶: ۵۲ ذکر شده) نیز سن ایشان را در روز وفات حضرت عسکری علیه‌السلام حدود ده سال برآورد می‌کند.

۱. دستور المنجمین: ۳۴۵. منابع دیگر این اظهار را به یکی از کنیزان حضرت عسکری علیه‌السلام نسبت داده‌اند که ادعا کرد خود (کمال الدین: ۴۷۴ و ۴۷۶) با کنیز دیگر (کافی ۵۰۵: ۱ / کمال الدین: ۴۳) حامله است.

۲. فرق الشیعه: ۱۱۲ و ۱۱۳ / المقالات والفرق: ۱۱۴ و ۱۱۵ / کافی ۳۳۷: ۱ / غیبت نعمانی: ۱۶۶ / مجالس مفید ۹۸: ۲ - ۹۹ / جمهره ابن حزم: ۵۵ / شرح الاخبار قاضی نعمان ۳: ۳۱۴ / سرائر وأسرار النطقاء: ۲۵۴.

۳. الفصول العشره: ۳۴۸ و ۳۵۷ / غیبت شیخ: ۷۵ و ۱۳۸. همچنین رجوع کنید به کافی ۵۰۵: ۱ / کمال الدین: ۴۳.

هستند.^۱ ایشان در مدینه بودند که رحلت حضرت عسکری علیه‌السلام اتفاق افتاد. بلافاصله پس از وصول این خبر به مدینه، ایشان سریعاً به سامراء بازگشتند^۲ تا از دست یافتن جعفر بر موارث آن حضرت جلوگیری کنند. همان طور که می‌دانیم بر اساس فقه اهل سنت اگر امام بدون فرزند درگذشته بودند ارث ایشان باید میان مادر و برادر ایشان تقسیم می‌شد درحالی‌که بر اساس فقه شیعه، والدین جزء طبقه اول و برادر از طبقه دوم است و با وجود حتی یک تن از طبقه متقدم، هیچ‌یک از طبقات مؤخر ارث نمی‌برند. مادر بزرگوار حضرت عسکری علیه‌السلام برای آنکه از دست یافتن جعفر بر میراث امام معصوم جلوگیری کرده و در عین حال دولتیان را بر وجود فرزند ایشان آگاه نسازد چنین القاء احتمال فرمود که یکی از کنیزان^۳ حضرت عسکری علیه‌السلام حامله است و بنابراین

۱. نگاه کنید به کمال الدین: ۵۰۷/هدایة خصیصی: ۳۶۶ که در روایتی از سال ۲۶۲ نقل می‌شود که یکی از شیعیان از حکیمه (یا خدیجه) دختر حضرت جواد علیه‌السلام و عمه حضرت عسکری علیه‌السلام سؤال می‌کند «إلى من تفزع الشيعة؟» و وی پاسخ می‌دهد «إلى الجدة أم أبي محمد». همین روایت با تاریخ ۲۸۲ در کمال الدین: ۵۰۱ آمده که با توجه به شرایط زمانی و طبیعت سؤال و جواب بی‌تردید نادرست است. علاوه بر این، مادر حضرت عسکری علیه‌السلام بنا به نقل کمال الدین: ۴۴۲ در زمان حیات جعفر - که به گزارش المجدی: ۱۳۵ در سال ۲۷۱ درگذشت - وفات یافته بودند، پس در سال ۲۸۲ اصولاً زنده نبوده‌اند (همچنین رجوع کنید به غیبت شیخ: ۱۳۸).

۲. کمال الدین: ۴۷۴ و ۴۷۶.

۳. حضرت عسکری علیه‌السلام ظاهراً مانند پدر بزرگوار خود (بحار الانوار ۱۱۷: ۵۰) هرگز ازدواج نفرموده و همسری نداشتند بلکه به نقل هدایة خصیصی: ۲۴۸ تنها دو کنیز داشتند به نام‌های نرجس (که بنا به نوشته غیبت شیخ: ۲۴۱ و المجدی: ۱۳۲ همان صقیل است که در منابع دیگر مانند کمال الدین: ۴۷۵ به‌عنوان مادر امام عصر نام برده شده است) و ورداس که با عنوان کتابیه توصیف شده که به معنی اهل کتاب و در این مورد یقیناً به معنی مسیحی

ایشان دارای فرزند هستند. جعفر که متوجه بود این اظهار برای جلوگیری از دستیابی او بر میراث است (همچنان که شایع می‌کرد که اصل مسأله وجود فرزند برای آن است که اطرافیان امام پس از سال‌ها عداوت و دشمنی خصمانه که میان او و آنان وجود داشت می‌خواهند مانع از آن بشوند که او به مقام امامت دسترسی پیدا کند) از مادر حضرت عسکری علیه‌السلام به دولت شکایت کرد.^۱

است، ظاهراً از کنیزهایی که مسلمین در جنگ از رومیان گرفته بوده‌اند. این دو ظاهراً همان نسیم و ماریه هستند که در جای دیگر از هدایه خصیمی: ۳۵۷ نام برده شده‌اند. نام نسیم در کمال الدین: ۴۴۱ هم هست. بر اساس روایتی در کمال الدین: ۴۱۹ - ۴۲۳ نرجس هم در اصل یک کنیز رومی بلکه از وابستگان به خاندان سلطنتی روم بود که در جنگ با روم به دست مسلمانان افتاده و به دارالاسلام آورده شده بود. در آن اعصار به‌خاطر همین جنگ‌ها کنیزان رومی بسیاری در بیوت مسلمین بودند. حضرت هادی علیه‌السلام نیز بر اساس نقلی در بصائر صفار: ۳۳۸ غلامان رومی داشته‌اند. گفته می‌شود که حضرت رضا علیه‌السلام نیز بر اساس یک تفسیر از روایتی در تهذیب ۳۹۹: ۱ امکان کنیزی مسیحی در خانه داشته‌اند. صحت این مطلب درست روشن نیست (در آن روایت شخصی از حضور ایشان حکم مباشرت کنیز مسیحی را با اشیاء و ظروف و طعام استفسار می‌کند و سؤال خود را چنین شروع می‌نماید: «الجارية النصرانية تخدمك وأنت تعلم أنها نصرانية...»). البته بسیار محتمل است که این، فرض سؤال به صیغه تخاطب باشد که در محاورات، بسیار رایج است نه اخبار از واقعیت خارجی). گفته شده است که حضرت عسکری علیه‌السلام چند غلام نیز از رومیان و ترکان آسیای میانه - که آنان هم در آن زمان هنوز بیشتر غیر مسلمان بودند. داشته‌اند (کافی ۵۰۹: ۱ و ۵۱۱/ رجال شیخ: ۴۳۲ - ۴۳۳). ولی در روایتی در غیبت نعمانی: ۲۲۸ از امام باقر علیه‌السلام آمده است که قائم فرزند کنیزی سیاه (ابن امة سوداء) است.

۱. کمال الدین: ۴۷۴ و ۴۷۶ / دستورالمنجمین: ۳۴۵ پ. همچنین رجوع کنید به الفصول

این خود انحراف دیگری برای او از اصول مذهب حق بود که برابر مبانی آن، مراجعه به قضات جور حتی اگر صاحب دعوی محق باشد حرام است.^۱ به دستور قاضی، کنیز مورد نظر به خانه یکی از بزرگان و محترمین سادات، دانشمند محمد بن علی بن حمزه علوی^۲ منتقل و در آنجا زیر نظر قرار گرفت تا آنکه پس از انتهای مدت اکثر حمل (بنابر فقه حنفی) مشخص شد که وی حامله نیست. پس از آن از کنیز مزبور رفع توقیف به عمل آمد و وی سال‌ها پس از آن در بغداد زندگی می‌کرد که دست کم چند سالی از آن در منزل یکی از اعضای خاندان بانفوذ بنی نوبخت: حسن بن جعفر کاتب نوبختی بود. در این میان میراث امام عسکری علیه‌السلام پس از هفت سال درگیری سرانجام میان جعفر و مادر حضرت عسکری، و بنا به نقلی یک خواهر ایشان نیز، تقسیم شد.^۳

پاسخ: مخفی بودن ولادت صاحب‌الامر و بی‌خبری عموم جامعه شیعه به صورت

العشرة: ۳۴۸، ۳۵۵-۳۵۴ و ۵۳۶).

۱. نگاه کنید به روایات این مطلب در تفسیر عیاشی ۲۵۴۰۱ / کافی ۶۷: ۱، ۷: ۴۱۲، ۴۱۱ / دعائم الاسلام ۲: ۵۳۰ / من لا یحضره الفقیه ۳: ۲-۴ / تهذیب: ۳۰۱-۳۰۳.
۲. رجال نجاشی: ۳۴۷-۳۴۸. همچنین دستورالمنجمین: ۳۴۵ پ که می‌گوید تا چهار سال وی در تحت نظارت یکی از علویان گذارده شد زیرا ادعا شده بود که او حامله است. برخی گزارشها می‌گویند که وی در خانه خلیفه (کمال الدین: ۴۷۴) یا تحت نظارت قاضی القضاات (همان منبع: ۴۷۶) توقیف بود که البته نقل دوم، منافاتی با گزارش بالا ندارد. ابوسهل نوبختی در تنبیه: ۹۰ و ابن حزم در فصل ۱۵۸: ۴ مدت این توقیف را دو سال دانسته‌اند (نیز نگاه کنید به کمال الدین: ۴۳ که «دو سال یا بیشتر» دارد ولی همان روایت در کافی ۵۰۵: ۱ بدون ذکر این رقم آمده است. این روایت محل توقیف را هم ذکر نمی‌کند. باز رجوع کنید به هدایه خصیصی: ۲۴۸ و ۳۲۰ / الفصول العشرة: ۳۵۴-۳۵۵ و ۳۵۶).
۳. همان منبع و همان صفحه. نیز رجوع کنید به فرق الشیعه: ۱۰۵ / المقالات والفرق: ۱۰۲.

آشکار از این ولادت، به سبب تعقیب دستگاه خلافت و خبردار نشدن آنان در ابتدای کار درست و صحیح و مطابق با واقع و مستندات است؛^۱ لذا در برخی منابع تاریخی آمده که شیعیان در آن برهه کوتاه تاریخی به ۱۲ یا ۱۴ فرقه تقسیم شدند و اعتقادات آنان در جانشینی امام بعد از امام عسکری علیه السلام در برخی کتاب ها ذکر شده است.^۲ اما این ادعا که تا سال ها (حتی پس از اتمام غیبت صغری) اطلاعات امام زمان و تولد ایشان مخفی مانده غلط است، چون امام بر پدر خویش نماز خواند^۳ و در خبری آمده که جماعتی از علویان در مورد ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه از حکیمه دختر امام جواد علیه السلام پرسیدند که او این واقعه را تأیید کرد^۴ عده ای از شیعیان در عصر غیبت صغری خمس می آوردند و با حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه دیدار می نمودند.^۵ در مورد تولد حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه باید به اخبار مشهور و صحیح استناد کرد، نه گزارشات شاذ و اختلافی.

۱. مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۳۶؛ فتال نیشابوری، روضه الواعظین، ج ۲، ص ۲۶۶؛ طبرسی، تاج الموالید، ص ۱۰۶. حتی برخی گفته اند یکی از همسران امام یازدهم علیه السلام برای کاهش از فشار تعقیب و کنترل و جاسوسی دستگاه خلافت در قالب پزشک و قاضی، اعلام می کند حامله است که به دستور خلیفه او را در مکان ویژه ای در دارالخلافه تحت مراقبت شدید و معاینه روزانه قرار می دهند (غیبت و مهدویت در تشیع امامیه از دیدگاه جاسم حسین و ساشا دینا، ترجمه محمودرضا افتخارزاده، ص ۴۸ و ۴۹ و ۶۳ و ۶۴).

۲. قاضی نعمان، شرح الاخبار، ج ۳، ص ۳۱۳ و ۳۱۴؛

۳. صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۴۵۷؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائع، ج ۳، ص ۱۱۰۲.

۴. طبری، دلائل الامامه، ص ۴۹۹ و ۵۰۰.

۵. صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۴۳۴ به بعد؛ طبری، دلائل الامامه، ص ۵۳۷ - ۵۵۰.

جعفر کذاب برادر امام نیز کسی بود که برخی گمان کردند قاعدتاً او باید امام باشد^۱ و این حرف‌ها شایع شده و در کتاب‌ها آمده، ولی ما در اواخر قرن سوم چندان از معتقدان به جعفر خبر نداریم، تنها جایی که از رجوع شیعیان به او سخن به میان آمده، در زمانی بلافاصله بعد از شهادت امام حسن عسکری علیه‌السلام است که او مردم را به سوی خود فراخواند و از آنان می‌خواست که وجوهات شرعی را به او بدهند، ولی آنان طبق روال جامعه شیعه او را آزمودند و او از عهده پاسخ سؤالات برنیامد؛^۲ مثلاً نمایندگان شهر مهمی چون قم بلافاصله پی بردند که او امام نیست و بلافاصله به نمایندگان امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه دسترسی پیدا کردند.^۳ حتی جعفر برای اینکه در میان شیعیان مطرح شود، تلاش کرد که از وزرای دولتی و حاکمیت کمک بگیرد که آن‌ها به او گفتند: «مقام برادرت به دست ما نبود، با خدای عزوجل بود و ما کوشش‌ها کردیم که مقام او را پست کنیم و او را ساقط کنیم و خدای عزوجل ابا کرد، جز آنکه بر مقام او بیفزاید و هر روز بالاتر برد چون خودداری و خوش رفتاری و دانش و پرستش خدا را داشت. اگر تو نزد شیعیان برادرت آن مقام را داری، حاجتی به ما نداری و اگر مقام او را نداری و آن چه برادرت داشت، در تو نیست ما برای تو کاری نمی‌توانیم بکنیم».^۴ لذا ما در عینیت جامعه شیعه

۱. البته شواهدی برخلاف این نظر همچون گزارش زنی به نام ابن سیابه نیز وجود دارد که انحراف و گمراهی جعفر کذاب از زبان امام دهم (پدرش) در زمان تولد او نقل شده است (صدوق، کمال الدین، ج ۱، ص ۳۲۰ و ۳۲۱؛ مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۳۲۹؛ طوسی، الغیبه، ص ۲۲۶ و ۲۲۷).

۲. قاضی نعمان، شرح الاخبار، ج ۳، ص ۳۱۳.

۳. خصیبی، الهدایة الکبری، ص ۳۸۳.

۴. صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۴۷۹؛ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۳۶ و ۳۳۷؛ قطب راوندی،

الخرائج، ج ۳، ص ۱۱۰۹؛ قتال نیشابوری، روضه الواعظین، ج ۲، ص ۲۶۷.

نمی‌توانیم بگوئیم که اکثریت به جعفر گرویدند، بلکه با توجه به آثار برجای مانده از این زمان، می‌توان پی برد که جامعه شیعه به حقیقت پی برده و امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه را امام دانستند.

تقریباً همه کتاب‌های که از این زمان بر جای مانده‌اند، حدیثی را در این مورد از امیرمؤمنان نقل کرده‌اند، که آن حضرت فرموده: «بار خدایا! تو هیچ‌گاه زمین را خالی از حجت بر بندگان قرار نمی‌دهی، که یا ظاهر است و یا مخفی و پوشیده، تا بدین وسیله حجت‌ها و دلائل تو باطل نشوند».^۱ این مطلب نشانگر اعتقاد آنان به وجود امامی در آن زمان است، که لازمه‌اش اعتقاد به وجود امام غایب است؛ زیرا به ظاهر کسی ادعای امامت نمی‌کرد و اگر کسی مثل جعفر کذاب (حداکثر تا آخر دهه ۲۸۰ هجری زنده بوده) که مدعی امامت بوده و پیروانی نیز داشته است، این محدثان به او معتقد نبوده‌اند.

۴۹. بزرگ‌نمایی اختلاف بعد از شهادت امام عسکری علیه‌السلام (ص ۱۵۷، ۱۶۰):

متن کتاب: بیشتر شیعیان در نقاط مختلف ایران به خصوص قم که در این دوره مهمترین مرکز علمی شیعه بود کماکان به روش خود ادامه داده و وجوهات خویش را به نام فرزند حضرت عسکری علیه‌السلام به وکلای مالی ناحیه مقدسه در مناطق خود که اکنون از جانب جناب عثمان بن سعید تنفیذ شده بودند^۲ می‌پرداختند. اما در عراق وضع دیگری بود. کوفه که اکنون دو قرن می‌گذشت که مرکز شیعیان عراق بود به خاطر نزدیکی به سامراء، پیوسته در جریان آن چه در حلقه مقربان و نزدیکان پیشگاه رفیع

۱. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۱۷۰ و ۱۷۱؛ ابن عبدربه، العقد الفريد، ج ۲، ص ۸۲

و ثقفی کوفی، الغارات، ج ۱، ص ۱۵۳.

۲. نگاه کنید به کمال الدین: ۴۷۸ - ۴۷۹، ۵۰۱ - ۵۰۳، ۵۰۹، ۵۱۶ و ۵۱۸.

امامت می‌گذشت قرار می‌گرفت و از سوی دیگر برخلاف جامعه شیعی قم که یک دست بود و همواره خط مستقیم امامت را اطاعت و تبعیت می‌نمود کوفه مرکز تجمع گرایش‌های مختلف از همه نوع بود منابع ما از گرایش‌ها و «مذاهب» بسیاری که پس از رحلت حضرت عسکری علیه‌السلام در جامعه شیعه پیدا شد^۱ سخن می‌گویند که ظاهراً به جامعه شیعه در کوفه و سایر بلاد بین‌النهرین اشاره دارد. بسیاری از شیعیان در این نقاط با پیشامد وضع جدید سردرگم شده بودند و نمی‌دانستند چه باید کرد.^۲ بسیاری از مذهب حق دست برداشته و به سایر فرق شیعی و غیرشیعی پیوستند.^۳

۱. کتاب الزینه: ۲۹۲ و ملل شهرستانی ۲۰۰: ۱-۲۰۲ از یازده فرقه، فرق الشیعه: ۱۰۵-۱۱۹ و مجالس مفید ۹۷: ۲-۹۹ از چهارده فرقه، المقالات والشرق: ۱۰۲-۱۱۶ و دستور المنجمین: ۳۴۵ پ از پانزده فرقه، و مروج الذهب ۰۸: ۱۵ از بیست فرقه سخن گفته‌اند. همچنین رجوع کنید به کتاب خاندان نوبختی از عباس اقبال: ۱۶۰-۱۶۵.

۲. کمال الدین: ۴۰۸ / کفایة الاثر: ۲۹۰. برای نمونه‌هایی از این قبیل سرگشتگی‌ها و تردیدها که در جامعه شیعه بلافاصله پس از رحلت حضرت عسکری علیه‌السلام وجود داشت نگاه کنید به کمال الدین: ۴۲۶، ۴۲۹ و ۴۸۷ / غیبت شیخ: ۱۳۸ و ۱۷۲. ابو غالب زراری در رساله الی اعین خود: ۱۴۱ می‌نویسد که در سال ۲۶۰ پس از رحلت آن حضرت، شیعیان فرستاده‌ای به مدینه فرستادند که درباره وجود فرزند آن حضرت تحقیق کند. ظاهراً به خاطر آنکه در آن زمان گفته بود که فرزند ایشان توسط پدر بزرگوار به آن شهر فرستاده شده است (کافی ۳۲۸: ۱. همچنین نگاه کنید به ۳۴۰: ۱). ابوزید احمد بن سهل بلخی، دانشمند نامور معاصر دوره غیبت صغری، نیز در اوان جوانی در آغاز غیبت، در جستجوی امام خود از خراسان به عراق رفت و چند سالی در آنجا در طلب بود (معجم الأدباء یا قوت ۷۳ و ۷۴) چنان‌که پس از این می‌بینیم.

۳. کمال الدین: ۴۰۸. نمونه‌های این پدیده ارتداد و تغییر مذهب را در کافی ۵۲۰: ۱ / تثبیت دلائل النبوه از قاضی عبدالجبار ۳۹۰: ۲ / عیون المعجزات: ۱۴۶ ببینید. نمونه‌های دیگری

گروهی بزرگ،^۱ به نقلی حتی اکثریت،^۲ جعفر را به عنوان امام به رسمیت شناختند.^۳ فطاحیه که معتقد بودند انتقال امامت ضرورتاً از پدر به فرزند نیست و دو برادر نیز می‌توانند امام شوند مشکلی از نظر عقیدتی نداشتند و به جعفر به عنوان امام پس از حضرت عسکری علیه السلام رجوع کردند.^۴ علی بن حسن بن فضال^۵ (برجسته‌ترین دانشمند در جامعه شیعیان کوفه)^۶

و علی الطاحن (یک متکلم کوفی و از اعضای برجسته جامعه فطاحی)^۷ از

نیز پس از این ذکر خواهد شد.

۱. نگاه کنید به روایتی در کمال الدین: ۳۲۰ و ۳۲۱ / غیبت شیخ: ۱۳۶ / کشف الغمه ۲: ۲۴۶ که در آن، حضرت هادی علیه السلام در حین تولد جعفر پیشگویی فرموده بودند که او «خلقی کثیر» را گمراه خواهد کرد.

۲. الدعامة فی تثبیت الامامة: ۲۱۰.

۳. فرق الشیعه: ۱۰۷-۱۰۹ و ۱۱۵ / المقالات والفرق: ۱۱۴، ۱۱۰ / مقالات الاسلامیین: ۱۱۶؛ ۱ / کمال الدین: ۴۰۸ / کفایة الاثر: ۲۹۰ / کتاب الزینة: ۲۹۱ / مجالس مفید ۲: ۹۸-۱۰۳۹۹ / غیبت شیخ: ۵۵، ۵۷، ۱۳۳ و ۱۳۵ / فصل ابن حزم ۱۵۸: ۴ / المجدي: ۱۳۵ / دستور المنجمین: ۳۴۵ پ / ملل شهرستانی ۱۹۹: ۱-۲۰۰ / اعتقادات فرق فخر رازی: ۶۸ / محصل او: ۳۵۶.

۴. فرق الشیعه: ۱۰۷-۱۰۸ و ۱۱۹ / المقالات والفرق: ۱۱۰ و ۱۱۱-۱۱۲ / غیبت شیخ: ۵۵، ۵۷ و ۱۳۵.

۵. کتاب الزینة: ۲۹۱ / هدایه خصیصی: ۳۸۲ و ۳۸۹ / ملل شهرستانی ۲۰۰: ۱.

۶. رجال نجاشی: ۲۵۷.

۷. فرق الشیعه، ۱۰۸ / کتاب الزینة: ۱۹۱ / ملل شهرستانی ۱۹۹: ۱. نام این شخص در فرق الشیعه به شکل علی بن طاحی الخراز آمده، ولی در دو منبع دیگر علی بن فلان الطاحن است. فرق الشیعه دارد که او از پیروان حضرت عسکری علیه السلام بود که پس از رحلت

فطحیان معروفی بودند که امامت جعفر را پذیرفتند. روشن است که به همین دلیل است که صدوق، جعفر را پیشوای نسل دوم فطحیان (امام الفطحیة الثانية) لقب می‌دهد.^۱ البته پیروان جعفر منحصر به فطحیه نبودند. کسانی هم بودند که از پیش به او پیوسته و او را جانشین امام هادی علیه‌السلام یا برادر خود، جناب سید محمد می‌دانستند.^۲ برخی هم از شیعیان حضرت عسکری علیه‌السلام بودند که پس از رحلت ایشان، سخن جناب عثمان بن سعید را نپذیرفته و با این استدلال که چون ایشان بدون فرزند درگذشته‌اند پس امامت ایشان از اصل مخدوش بوده است به جعفر گرویدند.^۳ اکثریت پیروان او با این وجود، کسانی بودند که حضرت عسکری علیه‌السلام را قبول داشتند و اینک تنها یک نام دیگر بر لیست ائمه خود می‌افزودند. برای برخی، جعفر امام دوازدهم بود و برای فطحیه که نام عبدالله بن جعفر الصادق را نیز در میانه افزوده بودند وی امام سیزدهم می‌شد. اتباع جعفر در این دوره با نام جعفریه که پیش از این به پیروان امام صادق علیه‌السلام اطلاق می‌گردید شناخته شدند.^۴ اما رهروان راه

آن حضرت به گروه جعفر پیوست ولی آن دو منبع دیگر می‌گویند که او بلافاصله پس از درگذشت حضرت هادی علیه‌السلام از دعوی جعفر طرف‌داری کرده بود. نقل اول، با توجه به فطحی بودن او و روا بودن انتقال امامت به برادر از نظر آنان، مرجح می‌نماید.

۱. معانی الاخبار: ۶۵.

۲. فرق الشیعه: ۱۰۸-۱۰۹ و ۱۱۴-۱۱۵ / المقالات و الفرق: ۱۱۱، ۱۱۰ و ۱۱۲-۱۱۴ / مقالات الاسلامیین ۱: ۱۱۶ / کتاب الزینه: ۲۹۱ / مجالس مفید ۹۷: ۲ و ۹۸ / ملل و شهرستانی: ۱۹۹، ۲۰۰.

۳. فرق الشیعه: ۱۰۸-۱۰۹ / المقالات و الفرق: ۱۱۱، ۱۱۰ / مجالس مفید ۹۷: ۲ / محصل فخر رازی: ۳۵۶.

۴. المقالات و الفرق: ۱۰۱ / النقض علی ابی الحسن علی بن أحمد بن بشار، بند ۵ / اعتقادات

حقیقت که به امامت حضرت ولی عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه معتقد بودند اتباع او را در کوفه به نام سردسته فعال آنان، علی الطاحن، طاحنیه می‌خواندند.^۱ مباحثات فرقه‌ای میان دو گروه در گرفت^۲ و رسائل و ردیه‌های متعدد از دو طرف نوشته شد.^۳

پاسخ: مؤلف در این قسمت بسیار روی اعتقاد برخی به امامت جعفر مانور داده و طبق مثلاً برخی روایات از پیشگویی‌ها از امام هادی علیه‌السلام که جعفر خلقی کثیر را همراه می‌کند^۴ و با استناد به کتاب برخی از نویسندگان زیدی از جمله ابوطالب یحیی بن حسین هارونی (م ۴۲۴ق) ادعا کرده که بعد از شهادت امام عسکری علیه‌السلام بسیاری از شیعیان به امامت جعفر معتقد شدند. درحالی‌که این کتاب، کتابی فرقه‌نگارانه است که

فرق فخر رازی: ۶۸. همچنین نگاه کنید به عنوان رساله سعد بن عبدالله اشعری در رد آن فرقه کتاب الضیاء فی الرد علی المحمدیه و الجعفریه» (رجال نجاشی: ۱۷۷).

۱. کتاب الزینه: ۲۹۱.

۲. برای نمونه‌ای از آن نگاه کنید به کمال الدین: ۵۱۱. همچنین رجوع شود به غیبت شیخ: ۱۷۵.

۳. از این جمله است رساله‌ای که ابوالحسن علی بن احمد بن بشار در طرف‌داری از جعفر نوشته و ردی که این قبه بر آن نگاشته است (هر دو اثر در ضمانم کتاب حاضر خواهد آمد). همچنین رساله سعد بن عبدالله اشعری (متوفی ۲۹۹ یا ۲۰۰) با نام «کتاب الضیاء فی الرد علی المحمدیه و الجعفریه» که در رجال نجاشی: ۱۷۷ ذکر شده است (محمدیه کسانی بودند که جناب سید محمد را جانشین امام هادی علیه‌السلام می‌دانستند و تقریباً همه آنان بعداً به جعفر گرویدند). این کتاب حداقل تا اواخر قرن پنجم در دست بوده و در کتاب دستور المنجمین از آثار آن دوره: ۳۴۴پ از آن نقل شده است.

۴. صدوق، کمال الدین، ص ۳۲۰ و ۳۲۱؛ شیخ طوسی، الغیبه، ص ۱۳۶؛ اربلی، کشف الغمه، ج ۳، ص ۲۴۶.

به هر نحوی هست که سعی کرده در میان شیعه نقاط ضعفی پیدا کرده و آن را بزرگ کند؛ زیرا زیدیان در آن زمان از رقبای سرسخت شیعه امامیه بودند و در منابع تاریخی نیز چنین مطلبی نیست. شیخ مفید می‌گوید: جعفر به ظاهر ماترک (میراث) امام عسکری علیه‌السلام را در اختیار گرفت و کوشش کرد که در میان شیعیان در جایگاه امام حسن عسکری علیه‌السلام قرار گیرد، ولی کسی این مطلب را از او قبول نکرد و در مورد او باور به امامت پیدا ننمود به حدی که او نزد سلطان رفت و از او تقاضا کرد، جایگاه برادرش را به او بدهد.^۱ البته در کتاب فرق الشیعه نوبختی درباره علی بن الطاحن خزاز که در میان فطحیان مشهور بود، آمده که او مردم را به طرف جعفر می‌کشاند.^۲

هرچند کتاب فرق الشیعه از یک نویسنده شیعه یعنی نوبختی هست، با این حال کتابی در موضوع فرقه‌نگاری است که اطلاعات فرقه‌شناسی در آن در جهت تکثیر فرقه‌ها آمده و با این حال به احتمال زیاد این مسئله (ادعای نیابت جعفر) در ابتدای روزهای شهادت امام عسکری علیه‌السلام بوده، که هنوز وجود مبارک امام زمان علیه‌السلام در میان عامه شیعه به طور علنی مطرح نگشته بود و خواص شیعه امامیه به خاطر فضای تقیه شدید نمی‌توانستند، شیعیان را آگاه کنند و جعفر هم ادعا داشت و این ادعای او در منابع تاریخی شیعه هم آمده، ولی به زودی مشخص شد که او صلاحیت امامت را ندارد. در این زمان بوده که علی بن الطاحن مردم را به طرف جعفر می‌کشیده است.

اما اینکه عده‌ای جعفر را جانشین سید محمد و از قبل او را امام بدانند، چنین مطلبی درست نیست، بلکه پس از شهادت امام حسن عسکری علیه‌السلام به خاطر پنهان

۱. اربلی، کشف الغمه، ج ۳، ص ۱۷۶.

۲. نوبختی، فرق الشیعه، ص ۹۹.

بودن فرزند حضرت و امر امامت، عده‌ای گفتند امام عسکری علیه‌السلام به احتمال قوی از ابتدا امام نبوده، ولی این ادعا بعد از شهادت امام یازدهم پدید آمد، اما اینکه کسی از قبل به امامت جعفر معتقد باشد، در منابع تاریخی چنین مطلبی وجود ندارد.^۱

همچنین مورخان و فرقه‌نویسان، امامیه قطعیه - یعنی کسانی که قطع به شهادت امام کاظم علیه‌السلام پیدا کردند - را کسانی می‌دانند که معتقد به امامت امام زمان، امام دوازدهم بودند.^۲

۵۰. بزرگ‌نمایی اختلاف در بیت‌آمامت (صفحه ۱۶۱. ۱۶۴ کتاب):

متن کتاب: این مشاجرات تا سال‌ها ادامه داشت. در این میان در خود بیت جلیل امامت نیز دودستگی افتاده بود. حدیث، مادر حضرت عسکری علیه‌السلام و حکیمه، عمه محترمه ایشان و دختر امام جواد علیه‌السلام،^۳ از وجود و امامت فرزند حضرت عسکری

۱. قاضی نعمان، شرح الاخبار، ج ۳، ص ۳۱۲.

۲. مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۱۲؛ نوبختی، فرق الشیعه، ص ۷۹؛ ابوالحسن

اشعری، مقالات الاسلامیین، ص ۱۷؛ قاضی عبدالجبار، المغنی، ج ۲۰، ص ۱۷۶ و ۱۷۸؛

اسفراینی، التبصیر فی الدین، ص ۳۳؛ شهرستانی، الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۳۱.

۳. رجوع کنید به هدایه خصیصی: ۳۳۴ و ۳۵۵ - ۳۵۷ / کمال الدین: ۴۱۸، ۴۲۳ و ۴۲۴ -

۴۳۰ / غیبت شیخ: ۱۳۸ (که در این مورد نام عمه حضرت عسکری به شکل خدیجه آمده

است به جای حکیمه؛ و همچنین است در هدایه خصیصی: ۳۶۶) و ۱۴۱ - ۱۴۴ / عبون

المعجزات: ۱۳۸ - ۱۴۱ / المجدی: ۱۲۸، ۱۳۰ و ۱۳۲ / مناقب ابن شهر آشوب ۴: ۳۹۴ /

مهج الدعوات: ۴۴. مع ذلک در ارشاد مفید و برخی از منابع علم انساب چنین دختری برای

امام جواد ذکر نشده و برخی منابع مانند اعلام الوری که ذکر کرده‌اند نیز به این مطلب توجه

داده‌اند. والله العالم.

علیه السلام هواداری می نمودند.^۱ اما تنها خواهر آن حضرت^۲ که جز جعفر تنها فرزند بازمانده از حضرت هادی علیه السلام و شاید خواهر تنی جعفر بود^۳ از جعفر پشتیبانی می نمود.^۴

۱. گزارش ولادت باسعادت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه از زبان همین عمه مکرمه که در هنگام تولد حضور داشت نقل شده است (کمال الدین: ۴۲۴ - ۴۳۰). ولی در نقلی دیگر از ایشان روایت شده که خود شخصاً فرزند حضرت عسکری علیه السلام را ندیده بودند بلکه از طریق پیامی که از جانب حضرت عسکری دریافت داشتند بر این بشارت آگاه شدند (کمال الدین ۵۰۱ و ۵۰۷).

۲. نام این خواهر در منابع به شکل های زیر دیده می شود: فاطمه (کتاب الزینه: ۲۹۲ / ملل شهرستانی ۲۰۰: ۱)، دلالة (دلائل الامامة: ۲۱۷)، علیه (اعلام الوری: ۳۶۶ / مناقب ابن شهر آشوب ۴۰۲: ۴) و عایشه (ارشاد مفید: ۳۳۴ / تاج الموالید: ۵۶ / المستجد علامه: ۲۲۵). برخی نویسندگان کتاب های انساب به این جهت اندیشیده اند که حضرت هادی علیه السلام سه دختر به نام های فاطمه و عایشه و برهه داشته اند (نگاه کنید برای مثال به الشجرة المبارکة: ۷۸). ولی گویا با اطمینان می شود گفت که نام اول (فاطمه) اسم واقعی و یک یا هر دو نام بعد (دلالة و علیه) لقب این دختر با تصحیف بوده است. نام عایشه هم ظاهراً تصحیف «علیه» باشد. والله العالم.

۳. نگاه کنید به سیر اعلام النبلاء ذهبی ۱۲۲: ۱۲ به نقل از فصل ابن حزم که نقل می کند که پس از عدم احراز و ثبوت وجود فرزند برای حضرت عسکری علیه السلام نزد قاضی، جعفر برادر و یک خواهر ایشان بر میراث دست یافتند (در چاپ سیر اعلام النبلاء به جای «وآخت له»، (وآخ له) آمده که به دلیل سیاق خطاست گرچه این نقل در نسخه چاپ شده فصل ابن حزم ۱۵۸: ۴ نیست).

۴. نظریه بسیاری از طرف داران جعفر که پس از درگذشت او قائل به امامت همین خواهر و پسر بزرگ جعفر به صورت مشترک بوده اند مؤید مطلب بالاست به شرحی که پس از این دیده می شود.

شیعیانی که در مقامات عالی‌ه دولتی و متصدی مشاغل مهم بودند^۱ نیز در این ماجرا دو

۱. در این دوره و پس از آن به شرحی که در مآخذ تاریخی آن عصر (و منابع دیگر مانند فهرست ابن ندیم: ۱۹۰ - ۱۹۴، همچنین منابع دست دوم مانند معجم الانساب والاسرات الحاكمة في التاريخ الاسلامی زامباور: ۷ - ۸ و جز آن دیده می‌شود بسیاری از وزرا و کتاب و مستوفیان دستگاه خلافت از خاندان‌های شیعه بغداد می‌آمدند که از مهم‌ترین آنان آل نوبخت، آل فرات، آل بسطام و آل کرخی بودند (دلایل النبوة قاضی عبدالجبار: ۵۵۹ و ۶۰۰). نقش این خاندان‌ها و رجال - که شاید گاه مستند به رقابت‌های درون آنان نیز بوده است - در تطور فرق مختلف شیعه آن دوره بسیار بارز بود و اصولاً برخی فرق شیعی آن عصر از درون همین رقابت‌ها برخاست، در این میان آنچه می‌دانیم آل نوبخت از وجود و امامت فرزند ارجمند حضرت عسکری علیه‌السلام پشتیبانی کرده و جناب عثمان بن سعید و فرزند او را در مقام نیابت آن امام به رسمیت می‌شناختند. در بیشتر دوران غیبت صغری فردی از آن خاندان جلیل، جناب ابو القاسم حسین بن روح نوبختی - رضی‌الله‌عنه - نخست در سمت دستیار نایب دوم و سپس به‌عنوان نایب سوم، سرپرستی امور دارالنایبه را - که عملاً دفتر مدیریت جامعه شیعه بود - به عهده داشت. پیش از این دیدیم که مادر حضرت ولی عصر - عج - نیز پس از درگذشت حضرت عسکری علیه‌السلام مدتی در منزل یکی از محترمین همین خاندان اقامت فرمود. نقش بزرگ این خاندان جلیل از عمال و کارگزاران بلندرتبه حکومتی، و همچنین مستوفیانی مانند ابو علی محمد بن همام کاتب اسکافی و محمد بن ابراهیم کاتب نعمانی در تأیید و تشیید خط صحیح و طریقه مستقیم مذهب امامی - به‌گونه‌ای که اکنون به دست ما رسیده است - غیر قابل انکار است (احسن الله لهم الجزاء). از سوی دیگر آل فرات به راه انحراف رفته و گروهی از آنان - چنان‌که پیش‌تر دیدیم - در آغاز از محمد بن نصیر نمیری که دعوی جناب عثمان بن سعید را در نمایندگی از جانب فرزند ارجمند حضرت عسکری علیه‌السلام پذیرفته و خود مدعی بابت امام عسکری و موجد طریقتی خاص بود جانب‌داری می‌کردند و پس از آن - به تفصیلی که در مآخذ تاریخی این دوره آمده است. در اختلافات میان جناب حسین بن روح

دسته شده بودند: یک گروه از جعفر و گروهی دیگر از مادر حضرت عسکری علیه السلام پشتیبانی می کردند.^۱ جعفر مدت زیادی زندگی نکرد و چند سال بعد درگذشت.^۲ اتباع او

نوبختی و محمد بن علی شلمغانی ابن ابی العزافر بر سر مقام نیابت، جانب شلمغانی را گرفته و از او حمایت می نمودند. آل بسطام نیز در این ماجراهای اخیر از شلمغانی که خود گروهی مستقل برای خویش به وجود آورده بود در برابر جناب حسین بن روح طرفداری می کردند غیبت شیخ: ۲۴۸ - ۲۵۰). کرخیان پیرو مذهب غالی منمسه بودند (همان منبع: ۲۵۶). نیز نگاه کنید به وسائل ابوبکر خوارزمی: (۱۷۲).

۱. فصل ابن حزم ۱۵۸: ۴ / فتاوی السبکی ۵۶۸۰۲ / سیر اعلام النبلاء ۱۲۱: ۱۳. همچنین رجوع کنید به المجدی: ۱۳۰.

۲. تاریخ فوت جعفر در المجدی: ۱۳۵ سال ۲۷۱ ذکر شده، ولی بلافاصله می گوید که وی در حین فوت ۴۵ ساله بوده است. اگر چنین باشد پس ولادت او سال ۲۲۶ خواهد بود که البته درست نیست زیرا جعفر کوچک تر از حضرت عسکری علیه السلام بود (کافی ۱: ۳۲۶ و ۳۲۸ / هدایه خصیصی: ۳۸۶) و آن حضرت متولد سال ۲۳۱ (تاریخ بغداد ۳۶۶: ۷ / تاریخ الانمه ابن ابی الثلج: ۸۷ / عیون المعجزات: ۱۳۴ / تاریخ موالید الانمه ابن الخشاب: ۱۹۸ - ۱۹۹ / المنتظم ۱۲: ۱۵۸ / کشف الغمه ۳: ۲۷۱ - ۲۷۳ / تذکره الخواص: ۳۶۲) با سال ۲۳۲ (دلائل عبدالله بن جعفر حمیری به نقل کشف الغمه ۳: ۳۰۸ / ۳ / کافی ۱: ۵۰۳ مسار الشیعه: ۵۲ / مقنعه: ۴۸۵ / ارشاد: ۳۳۵ / کامل ابن اثیر ۲۷۴: ۷) بوده اند. (تاریخ ۲۳۳ که در هدایه خصیصی: ۳۲۷ (همچنین نگاه کنید به دلائل الامامه: ۲۲۳) آمده به احتمال زیاد نادرست است. در مقدمه مصحح جلد اول از تفسیر سید احمد حسام الدین، نواده جعفر (ص ۲۰) سال ولادت او را گویا به نقل از کتاب موالید اهل البيت همین مؤلف - به تاریخ مسیحی متداول در ترکیه سال ۸۴۹ نوشته که برابر سال ۲۲۶ - ۲۳۵ هجری است و به نظر می رسد درست باشد. پس اگر او در حال فوت ۴۵ ساله بوده سال فوت او ۲۸۱ خواهد بود. طبعاً این احتمال هم هست و شاید به واقع نزدیک تر هم باشد - که سال فوت او ۲۷۱ بوده

سپس به فرزند وی، ابوالحسن علی نقیب ارشد سادات بغداد،^۱ رجوع کردند، هرچند برخی گفتند که امامت میان او و فاطمه خواهر جعفر تقسیم شده است.^۲ پس از ابوالحسن علی و فاطمه، امامت به سایر بازماندگان جعفر رسید.^۳ به طور خلاصه در پایان این قرن سوم که ابوحاتم رازی کتاب الزینه خود را می‌نوشت شیعیان عراق به دو جامعه مخالف تقسیم شده بودند: آنان که به فرزند حضرت عسکری علیه‌السلام اعتقاد داشتند و

ولی سن او در هنگام فوت به جای ۴۵ سال، ۳۵ سال بوده است.

۱. سید النقباء ببغداد (الفخري في الانساب: ۹ / الشجرة المباركة: ۷۹ و ۸۰ نیز رجوع کنید به الباب الانساب ۶۹۲: ۲). در میان فرزندان این شخص در بغداد شخصیت‌های برجسته‌ای بوده الشجرة المباركة: ۸۰) و چند تن از آنان نقابت سادات بلاد مختلف را در دست داشته‌اند رجال نجاشی: ۲۶۹ / المجدي: ۱۳۵ / الشجرة المباركة: ۸۰ / مواردالاتحاف ۱۴۳: ۱، ۳: ۲). یکی از نوادگان او، یحیی بن حمزة بن علی بن ابراهیم بن محمد بن ادریس بن علی بن جعفر بلوغ المرام: ۵۱، ولی به نظر می‌رسد یکی دو نام از میانه افتاده باشد که از پراثرترین دانشمندان زیدی بوده و بسیاری از آثار او به چاپ رسیده است (شرح حال و آثار در مؤلفات حکام الیمن از عبدالله حبشی: ۶۷-۶۸ و اعلام زرکلی ۱۴۳۰۸-۱۴۱، و منابعی که در این دو کتاب ذکر شده‌اند، در سال ۷۲۹ با نام امام المؤید بالله در یمن خروج کرد و مردم را به امامت خود خواند و بسیاری از مردم به امامت او گردن نهادند. وی در سال ۷۴۹ درگذشت. یکی از نوادگان این دانشمند، شرف الدین بن محمد بن عبدالله (متوفی ۱۳۰۷)، امامت بخشی از یمن را با نام الامام الهادي لدین الله از سال ۱۲۹۵ تا پایان عمر در دست داشت (بلوغ المرام: ۷۹)، از این خاندان تا زمان حاضر شخصیت‌ها و دانشمندانی دیگر نیز برخاسته‌اند (رجوع کنید به مقدمه مصحح کتاب تصفیة القلوب همین امام المؤید بالله یحیی بن حمزة: ۵).

۲. کتاب الزینه: ۲۹۲ / ملل شهرستانی ۲۰۰: ۱ / شرح الاخبار قاضی نعمان ۳۱۲: ۳-۳۱۳.

۳. کتاب الاشهاد ابو زید علوی، بند ۲۴ / المجد: ۱۳۵ / ملل شهرستانی ۲۰۰: ۱.

آنان که گرد فرزندان و فرزندزادگان جعفر گرد آمده بودند.^۱

پاسخ: هرچند در عصر غیبت صغری، جامعه شیعه در مورد وجود امام علیه‌السلام به‌خاطر غیبتش به شک و شبهه افتاده بود؛ زیرا معرفی امام برای عموم مردم میسر نبود؛ از این رو عالمان و متکلمان شیعه احادیث غیبت را یادآور می‌شدند، که نتیجه آن اعتقاد به امام زمان علیه‌السلام بود؛ چنان‌که ابن قبه رازی متکلم بزرگ شیعی در این عصر، در جواب فردی از طرف‌داران امامت جعفر کذاب، به نام ابوالحسن علی بن احمد بن بشار، که فرزندان بودن امام عسکری علیه‌السلام را انکار کرده، ولی معتقد بود که همواره باید امامی از خاندان پیامبر باشد تا مردم مشکلات دینی خود را نزد او ببرند و از او رهنمود بگیرند. اکنون که امام عسکری علیه‌السلام رحلت کرده است، تنها کسی که از این شاخه خاندان پیامبر باقی مانده، جعفر برادر امام است؛ لذا او در این زمان امام است. اظهار می‌دارد که هرچند از دیدگاه شیعه لازم است که در هر زمان امامی از این خاندان وجود داشته باشد، ولی این امام باید فرزند امام قبلی باشد و امامت امام عسکری علیه‌السلام هم در زمان خود از راه نقل متواترِ نصّ و نصب پدر ایشان امام هادی علیه‌السلام ثابت شده و امامت او (امام هادی) نیز مورد اتفاق شیعه امامیه بود و تشکیک در اعتبار نقل متواتر اساس حجّیت اخبار را در عالم وجود، و به تبع آن اعتبار و صحت همه ادیان را که بر اساس این‌گونه اخبار بنا شده‌اند، در هم می‌ریزد. نتیجه منطقی این مقدمات آن است که حضرت امام عسکری علیه‌السلام که بر اساس آن نصّ متواتر، امام حقّ در روزگار خود بوده است، باید فرزندی داشته باشد، که جانشین او و امام بعدی باشد. هرچند اگر کسی او را ندیده باشد؛ زیرا حتماً لازم نیست که امام برای همه قابل دسترسی

باشد و تا زمانی که ارتباط با او از طریق اصحاب و نزدیکان وی میسر است، تا حدی در دسترس می‌باشد. چون پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز در ماجرای هجرت به مدینه چند روزی در غار مخفی بود و تنها عده معدودی از جای ایشان خبر داشتند و این مسأله ضرری به رسالت ایشان وارد نساخت.^۱

همچنین به نقل شیخ صدوق، ابوسهل نوبختی (م. ۳۱۰ ق) متکلم برجسته شیعه در آخر قرن سوم، در آخر کتاب «التنبیه» گفته است، درباره غیبت از ما می‌پرسند و می‌گویند اگر ممکن است امام سی سال غیبت کند پس می‌تواند به‌طور کلی نباشد، در جواب گفته می‌شود که اگر امام از اصل نباشد، وجود حجت منتفی می‌شود و اگر این اتفاق بیافتد، دیگر کسی نیست که شریعت را حفظ کند. اما وقتی که به‌خاطر ترس بر جان‌ش و با دستور خدا مخفی شده و رابطه‌اش با مردم قطع نشده، حجت قائم است، وقتی وجود او در عالم محقق است، باب او و وسیله ارتباطش معروف هستند، ولی در ظاهر فتوی نمی‌دهد و امر و نهی نمی‌کند و این مطلب موجب باطل شدن حجت نمی‌شود. و این مسأله نظائری دارد چنان‌که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مدت طولانی را در شعب ماند و در اول کارش مردم را به‌طور سری دعوت به اسلام می‌کرد، تا اینکه تعدادی به او ایمان آوردند و گروهی شدند و در همه این احوال او پیامبر مرسل و مبعوث شده، بود، مخفی کاری پیامبر در این زمان، نبوت او را باطل نکرد و حجت او را از بین نبرد، بعد از آن وارد غار شد و کسی جای او را نمی‌دانست، این نیز نبوت او را باطل نکرد، ولی اگر وجودش از بین می‌رفت، نبوتش باطل می‌شد، همین گونه است امام، ممکن است سلطان او را مدت طولانی زندانی کند و مانع ملاقات او با کسی شود، تا نتواند فتوی دهد

و چیزی را به مردم بیاموزد و بیان مسائل کند، با این حال حجت قائم است، هرچند فتوی ندهد و نتواند مسأله بگوید؛ زیرا ذات او در عالم موجود است.^۱

حسن بن موسی نوبختی (م. ۳۰۰ ق) در کتاب فرق الشیعه در بیان عقیده امامیه و به اصطلاح خودش صحیح التشیع در این باره می‌گوید: «خدای تعالی حجتی از فرزندان امام حسن عسکری علیه‌السلام دارد و او وصی پدرش است، بر همان طریقه گذشته و سنت‌های ماضیه و امامت در دو برادر، بعد از امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام نمی‌شود و اگر در روی زمین دو نفر باقی بمانند، یکی از آن‌ها حجت خواهد بود... و امامت نمی‌تواند در فرزندان کسی که امامت او ثابت نشده است، باشد».^۲

البته مؤلف برخی از دفاعیاتی که دانشمندان شیعه انجام داده و شبهات را برطرف می‌کردند، این را به مشاجره تأویل کرده، درحالی که در حال حاضر هم ما رفع شبهه می‌کنیم و دلیلی بر وجود مشاجره و دودستگی و اختلاف نیست.

همچنین اثری از دختری به نام فاطمه - برای حضرت هادی علیه‌السلام و به قول آقای مدرسی شاید خواهر تنی جعفر باشد و از جعفر پشتیبانی نماید و شاهی بر ادعای دودستگی مطرح شده توسط ایشان در بیت رفیع امامت باشد - در منابع تاریخی وجود ندارد.

۵۱. بزرگ‌نمایی طرف‌داران جعفر (صفحه ۱۶۵، ۱۶۷ کتاب):

متن کتاب: درست روشن نیست که طرف‌داران جعفر و بازماندگان او تا چه وقت به‌عنوان یک مذهب مستقل در جامعه شیعه دوام آوردند. در سال ۳۷۳ که شیخ مفید

۱. ر.ک: شیخ صدوق، پیشین، ۹۳ - ۹۸.

۲. فرق الشیعه، ص ۱۱۰ - ۱۱۲.

فصل فرق شیعه مندرج در کتاب مجالس خود را می‌نوشت، کسی را از اتباع او سراغ نداشت.^۱ در سال ۴۱۰ که همو کتاب اصلی خود را در باب غیبت تألیف می‌نمود،^۲ بسیاری از نوادگان جعفر به خط مستقیم تشیع حق پیوسته بودند. او می‌گوید که در واقع هیچ‌یک از نوادگان جعفر را نمی‌شناسد که با شیعیان اثنی عشری بر سر مسأله امامت فرزند حضرت عسکری علیه‌السلام اختلاف نظر داشته باشد.^۳ شیخ طوسی هم در کتاب غیبت خود که آن را در سال ۴۴۷ نوشته است^۴ همین نکته را تأیید می‌کند. در آن زمان این فرقه به کلی ناپدید شده و هیچ‌کس از اتباع آن باقی نمانده بود.^۵ این اظهارات ظاهراً تا آنجا که به محدوده سنتی مذهب تشیع، از مدینه تا خراسان، مربوط می‌شود قابل اعتماد است. اما بسیاری از نوادگان جعفر به مناطق و بلادی که در آن زمان دور از سرزمین شیعیان بود مانند مصر^۶ و هند^۷ و نظائر آن مهاجرت کردند. بسیاری از آنان که

۱. مجالس ۹۹: ۲ و ۱۰۰.

۲. یعنی کتاب الفصول العشرة فی الغیبه. برای تاریخ تألیف آن به صفحات ۳۴۹ و ۳۶۶ نگاه کنید.

۳. الفصول العشرة: ۳۵۶.

۴. غیبت شیخ: ۲۱۸.

۵. همان منبع: ۱۳۳ و ۱۳۷.

۶. المجدی: ۱۳۵/ الشجرة المبارکة: ۸۰ و ۸۱/ الفخري فی الانساب: ۹/ عمدة الطالب: ۲۰۰ - ۲۰۱.

۷. خاندان بزرگ سادات نقوی هند و پاکستان نسب خود را به جعفر می‌رسانند (در این مورد همچنین نگاه کنید به الفخری: ۸ و ۲۱۹ که در هر دو مورد این نام به شکل «نقوی» آمده و مصحح در مورد دوم به اشتباه نسخه اشاره کرده است. از آنان است سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی، دانشمند بزرگ شیعه در هند در قرن سیزدهم (در گذشته ۱۲۳۵) که سرسلسله

مهاجرت کردند و همچنین آنان که در عراق ماندند از شخصیت‌های مهم اجتماعی و علمی آن بلاد شدند و به مقامات بالا دست یافتند.^۱ برخی از آنان اقطاب سلاسل مختلف

دودمان بزرگی از علمای شیعه آن دیار تا روزگار ما بود (نسب‌نامه و شرح حال او را در طبقات اعلام الشیعه، قرن سیزدهم ۵۱۹۰۲/ اعیان الشیعه ۴۲۵۰۶ / مکارم الآثار ۹۸۷: ۳ / اعلام زرکلی: ۲: ۳۴۰ و بسیاری ماخذ دیگر ببینید).

۱. در میان فرزندان متعدد او جز ابوالحسن علی که فرزند ارشد و جانشین او بود چند تن دیگر نیز برومند شدند. یکی از آنان عیسی (متوفی ۳۳۴) یک شخصیت اجتماعی محترم در بغداد و راوی حدیث بود (رجال شیخ: ۴۸۰ | جمهره ابن حزم: ۵۵). دیگری محسن در روزگار خلافت المقتدر بالله عباسی (۲۹۵ - ۳۲۰) به جرم تحریک مردم به خروج علیه حکومت کشته شد (مقاتل الطالبیین: ۷۰۳ | جمهره ابن حزم: ۵۵). دیگری یحیی معروف به یحیی الصوفی (متوفی ۳۵۴) نقیب سادات بغداد شد (الشجرة المبارکة: ۷۹) و در اواخر عمر به قم مهاجرت کرد (تاریخ قم: ۲۱۶ - ۲۱۷. درباره او همچنین نگاه کنید به جمهره ابن حزم: ۵۳). دیگری موسی که گفته‌اند به مذهب اهل سنت گرویده بود به حلقه‌های حدیث آنان رفت‌وآمد داشت (جمهره: ۵۶ - ۵۵. او احتمالاً همان است که در بخش بازمانده از کتاب الاوراق صولی: ۹۸ وفات وی را به سال ۳۲۶ دارد). در میان نوادگان و فرزندزادگان او که خاندان بزرگی را تشکیل می‌دادند جز آنان که قبلاً ذیل احوال أبو الحسن علی فرزند ارشد وی اشاره کردیم بسیاری متصدی مقامات عالیه دولتی از جمله نقیب سادات بلاد مختلف (المجدی: ۱۳۵ / الفخری: ۹، ۲۱۹ و ۲۳۹ / الشجرة المبارکة: ۷۹ - ۸۰ / اقبال سید بن طائوس: ۲۵۱ / مهج الدعوات او: ۲۶۵ / عمدة الطالب: ۲۰۱ - ۲۰۰ / موارد الاتحاف: ۱۱۶: ۱، ۲: ۱۵۶ - ۱۵۷)، فرستاده مخصوص دربار خلافت (تاریخ نیشابور صریفینی: ۲۵۶) و نظایر این، و گروهی از دانشمندان و محدثان (المجدی: ۱۳۵ / تاریخ دمشق ابن عساکر، بخش ترجمه احوال امیرالمؤمنین علی علیه السلام ۲۵۳: ۲ / عمدة الطالب: ۲۰۰ / زهرة المقول: ۶۱ - ۶۲) بوده‌اند ابن حزم در جمهره: ۵۶ یکی از نوادگان او را به نام جعفر بن

صوفیه شدند.^۱ یکی از آن سلاسل که رهبری آن بر اساس انتقال مقام از پدر به فرزند مستقر است اکنون در ترکیه وجود دارد. این فرقه در انتشارات اخیر خود، رهبران طریقت خویش را تا جعفر که او را جعفر المهدی می خوانند^۲ نام می برند. یکی از آخرین رهبران آنان، سید احمد حسام الدین (متوفی ۱۳۶۳)، مؤلف تفسیری بر قرآن مجید که بخشی از آن به چاپ رسیده است،^۳ نسل بیست و نهم از جعفر است.^۴ در یک اشاره غیرمستقیم

محمد بن ابراهیم بن محمد بن عبدالله بن جعفر نام می برد که محدثی بزرگ بود و در مکه به سال ۳۴۱ در سن صدسالگی درگذشت. واضح است که این شخص نمی تواند نواده جعفر کذاب بوده باشد مگر آنکه تاریخ درست وفات ۴۴۱ باشد).

۱. برای مثال نگاه کنید به لواقع الانوار شعرانی ۱: ۱۸۱ (ترجمه احوال ابراهیم بن ابی المجد دسوقی - متوفی ۶۷۶ - از مشایخ بزرگ صوفیه که نسل دوازدهم از جعفر بود).

۲. به نوشته نوبختی (فرق الشیعه: ۱۱۵) و سعد بن عبدالله اشعری (المقالات والفرق: ۱۱۳) گروهی از اتباع جعفر در اواخر قرن سوم او را قائم آل محمد می دانسته اند که در آن روزگار همه عقیده داشتند که او همان مهدی موعود است (نگاه کنید به اواخر فصل حاضر در ذکر تطور این دو مفهوم).

۳. نام و مشخصات چاپی این تفسیر را در فهرست منابع خارجی کتاب حاضر در پایان کتاب ببینید. دو جزئی که از این تفسیر چاپ شده کتاب چهارم و پنجم از سلسله آثار این مؤلف است که وسیله فرزند او محمدکاظم اوزترک با نام «کلیات آثار سید احمد حسام الدین» منتشر می شود. به نوشته او در مقدمه همین تفسیر ۲۵: ۱ کتاب های دیگر سید احمد حسام الدین که در این سلسله چاپ شده است عبارتند از ثمره الطوبی من اغصان آل العباء، موالید اهل البیت، مقاصد السالکین، وزیة المراتب که هر چهار در یک جلد چاپ شده و وجیزة الحروف علی مناطق الصور که همراه ترجمه ترکی آن با نام «اسرار جبروت اعلی» (با املاء لاتین ترکی) طبع شده است. مصحح همچنین کتاب موالید اهل البیت را به ترکی ترجمه کرده و در آنکارا در سال ۱۹۶۹ به چاپ رساند.

۴. رجوع شود به تفسیر قرآن او ۱: ۲۰ - ۲۱. بر اساس شجره نسبیه که در این منبع برای او ذکر

در مقدمه این تفسیر، او به روشنی به خود به عنوان «وارث پیامبر» و «امام زمان» اشاره می‌کند.^۱

پاسخ: تحقیق مؤلف درباره طرف‌داران جعفر و اینکه تا چه زمانی از آن‌ها خبری بوده، خوب و قابل تحسین است. همچنین اشاره‌اش به اولاد جعفر در پاورقی یک صفحه ۱۶۶ در سراسر دنیا شایسته تقدیر است، اما اینکه سعی کرده با بررسی وجود اولاد جعفر در فرقه‌های تصوف و سخن یکی از آن‌ها در مقدمه کتابی که نوشته مبنی بر اینکه وارث پیامبر است، وجود و بقاء فرقه جعفریه را ثابت کند، صحیح نبوده و دلالتی ندارد؛ زیرا علاوه بر اینکه این سخن ممکن است به معنای وراثت سیادت باشد، سخنی صوفیانه است که متفاوت از ادعای فرقه‌ای شیعه است، و نمی‌توان با آن زنده بودن فرقه جعفریه را ثابت کرد. مضافاً بر اینکه با سخنان صوفیه نمی‌توان مطلب تاریخی را ثابت نمود و صوفیه در این‌گونه مسائل چندان پایبند حقیقت نیستند و بسیاری از مسائل تاریخی را آن‌گونه که خود دوست دارند، می‌سازند.

۵۲. القای شبهه انحصار نقل روایات غیبت به واقفیه (صفحه ۱۶۹-۱۷۶ کتاب):

متن کتاب: فرقه واقفه این روایات (غیبت) را در طول حدود یکصد سال گذشته همواره در استدلالات خود علیه مخالفان خویش به کار برده و آن را دلیل بر غیبت و

شده وی نسل نوزدهم از همان شیخ ابراهیم بن ابی المجد دسوقی، شیخ صوفیه است که در چند پاورقی پیش از این ذکر شد، ولی در برخی نام‌های میان دسوقی و جعفر با آنچه در الواقع الانوار شعرانی ۱: ۱۸۱ آمده اختلافات مختصر دیده می‌شود.

قائمیت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می دانستند^۱ و دو غیبت ذکر شده را بر دو دوره زندان آن بزرگوار منطبق می پنداشتند. این نشانه ذکر شده در آن اخبار را هم بر خود منطبق می دیدند که بیشتر واقعه در گذشت زمان از آن عقیده دست کشیده و در پیشگاه حضرت رضا علیه السلام سر تعظیم و تسلیم فرود آورده بودند چنان که به زعم آنان در آن اخبار پیش بینی شده بود. به طور کلی اعتقاد به آنکه یکی از ائمه حق در آینده غیبت نموده و سپس به عنوان قائم آل محمد ظهور خواهد کرد در ذهنیت شیعه سابقه استوار داشت.^۲ همین حقیقت که گروهی از مردمان، شهادت مولای متقیان علیه السلام را نپذیرفته و منتظر رجعت آن حضرت بودند، و اعتقاد کیسانیه و دیگران به حیات و انتظار رجعت افرادی دیگر از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله، خود بهترین دلیل بر ریشه دار بودن این فکر در اذهان بود. پس از رحلت حضرت عسکری علیه السلام هم بنا به

۱. کتاب های بسیاری در طول سال های آخر قرن دوم و اوایل قرن سوم توسط دانشمندان و محدثان واقعه و مخالفان آنان به عنوان کتاب الغیبه نوشته شده بود که همه به حسب قاعده همین موضوع غیبت ادعائی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را مورد بحث و تأیید یا رد و تنقید قرار می داده اند (رجوع شود به مدخل مهدی در دائرة المعارف اسلام به زبان انگلیسی (چاپ جدید ۵: ۱۲۳۰ - ۱۲۳۸ به قلم مادلونگ: ۱۲۳۶). از آن جمله است آثار نویسندگانی از واقعه مانند ابراهیم بن صالح انماطی (نجاشی: ۱۵ و ۲۴)، حسن بن علی بن ابی حمزه بطنانی همان منبع: ۳۷)، حسن بن محمد بن سماعه (فهرست شیخ: ۵۲)، عبدالله بن جبله (نجاشی: ۲۱۶)، علی بن عمر بن رباح قلاء (ایضاً: ۲۶۰) و نویسندگان غیرواقعه مانند عباس بن هشام ناشری (ایضاً: ۲۸۰) و علی بن حسن بن فضال (ایضاً: ۲۵۸). همچنان که قبلاً گفته شد این نویسنده اخیر تا زمان غیبت صغری زنده بود اما به وجود و غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه معتقد نبود و از امامت جعفر جانب داری می کرد. پس کتاب او هم باید به اقرب احتمالات در همان خط ردیه های غیرواقعه علیه واقعه باشد.

۲. کتاب التنبیه ابوسهل نوبختی: ۹۴.

نقل برخی منابع، گروهی در آغاز مطرح کردند که شاید ایشان به غیبت رفته و به زودی به عنوان قائم آل محمد به جهان بازخواهد گشت.^۱ در حدود سال ۲۹۰ هجری که ابوسهل نوبختی کتاب التنبیه خود را به پایان می برد^۲ شیعیان، ظاهراً از مدتی پیش تر، می دانستند که فرزند حضرت عسکری علیه السلام همان کسی است که به عنوان قائم ظهور فرموده و حکومت حق و عدالت را مستقر خواهد ساخت،^۳ چه در غیر این صورت اگر بنا بود ایشان هم مثل اجداد طاهرین بر اساس تقیه زندگی و سلوک کند دلیلی بر اختفاء ایشان نبود.^۴ البته از نظر طول زمان هم هنوز مسأله ای پیش نیامده بود چه مدت غیبت هنوز چندان طولانی نبود که کسی بتواند زندگی شخصی را در اختفا برای چنین مدت طولانی عادتاً غیرممکن بخواند،^۵ و به گفته ابوسهل نوبختی مانند غیبت

۱. فرق الشیعه: ۱۰۶-۱۰۷ / المقالات و الفرق: ۱۰۶-۱۰۷ / مجالس مفید ۹۸: ۲ / ملل شهرستانی ۱: ۲۰۰.

۲. کتاب التنبیه: ۹۰ که می گوید از زمان شروع غیبت (یعنی از سال ۲۶۰) تا حین تحریر کتاب حدود سی سال گذشته است. نیز صفحه ۹۳ که در جمله ختم کتاب می گوید بیش از یکصد و پنج سال از زمان وفات امام کاظم (یعنی سال ۱۸۳) سپری شده است (عبارت «مائة و خمسين» در نسخه مطبوع کمال الدین قطعه خطا، و درست آن «مائة و خمس» است).

۳. همان منبع: ۹۴. همچنین النقص علی ابی الحسن علی بن احمد بن بشار، بند ۵، نیز فرق الشیعه: ۱۱۸ / المقالات و الفرق: ۱۰۵.

۴. در مورد این نکته همچنین بنگرید به معنی قاضی عبدالجبار ۲۰ (بخش اول): ۱۹۶.
۵. برای ذهنیت موجود در پشت این استدلال نگاه کنید به رجال کشی: ۴۵۸ که در حدیثی از حضرت رضا علیه السلام آمده است: «اگر خداوند می خواست عمر کسی را به خاطر احتیاج جامعه به او طولانی کند عمر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را طولانی کرده بود. به نظر می رسد که این نکته از استدلالات اصلی شیعیان هوادار حضرت رضا علیه السلام علیه واقعه بوده است.

ادعایی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نبود که از آغاز آن بیش از یکصد و پنج سال^۱ می‌گذشت و این مدت از حداکثر عمر عادی مردمان بیشتر بود.^۲ فی الواقع از بزرگ‌ترین ادله بر حقانیت و اصالت مبانی مذهب حقه اثنی عشری آن است که متقدمین آنان برای سال‌ها در برابر واقفه حتی‌المقدور به تضعیف و جرح روات و روایات مربوط به غیبت می‌پرداختند و بسیاری از آن را از مجموعه‌ات آن گروه می‌خواندند تا سرانجام گردش ایام، صحت و درستی آن احادیث شریفه و پیشگویی ائمه طاهرین را بر آنان ثابت نمود. شاید این خود خواست خداوند بود که احدی در آینده نتواند ادعا کند که شیعیان اثنی عشری بر صحت مدعای خود در غیبت امام دوازدهم جعل حدیث کرده‌اند. نام مبارک حضرت ولی عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه نیز که از مردمان مخفی نگاه داشته می‌شد^۳ ظاهراً از طریق آگاهی آنان بر اینکه ایشان همان مهدی موعود و منتظر

۱. گفته شد که در این مورد در نسخه چاپی کمال الدین خطای روشنی وجود دارد که به جای «مائة وخمس»، «مائة وخمسين» آمده است.

۲. کتاب التنبیه: ۹۳ - ۹۴.

۳. حتی شخصیت‌های مهم جامعه تشیع و نمایندگان امام در بلاد از این نام بی‌اطلاع بودند و از جناب عثمان بن سعید در باب آن استفسار می‌کردند که ایشان هم جوابی روشن نمی‌داد (رجوع کنید به کافی ۳: ۲۲۸، ۱، ۳۳۰ و ۳۳۱ / غیبت نعمانی: ۲۸۸ / عیون أخبار الرضا ۶: ۶۷ / کمال الدین: ۳۳۹، ۳۳۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۱، ۴۰۳، ۴۴۲ و ۴۸۲ - ۴۸۳ / غیبت شیخ: ۱۴۷، ۲۱۵، ۲۱۹ و ۲۲۲. همچنین رجوع کنید به کتاب ناسخ القرآن و منسوخه از سعد بن عبدالله اشعری، نقل شده در بحار الانوار ۴۷: ۸۳). در برخی نسخ «مسألة في الإمامة» از این قبه هم - که متن آن در ضمیمه شماره یک از ضمانت کتاب حاضر آمده است - سؤالی از جانب معتزله به این شکل هست: «إذا ظهر فكيف يعلم انه محمد بن الحسن بن علی» (بند ۵). کلمه محمد در اینجا به ظن قریب به یقین از اضافات ناسخ است و عبارت صحیح ابن الحسن بن علی است که اساس سؤال است یعنی اینکه فرزند

جهانیان هستند بر اساس روایات کشف گردید. مسأله مهدویت و اعتقاد به ظهور شخصی از خاندان پیامبر در آینده جهان که حکومت قسط و عدل را مستقر ساخته و ظلم و بیداد را از جهان ریشه کن خواهد فرمود از اعتقادات بسیار قدیم اسلامی است که سابقه تاریخی آن تا اواسط قرن اول هجری قابل پیگیری است.^۱ در ادبیات شیعه امامیه معمولاً از این منجی موعود با همان مفهوم قائم آل محمد یاد می‌کردند.^۲ تا

حضرت عسکری علیه‌السلام بودن فرد مدعی چگونه قابل اثبات خواهد بود. در دنبال آن بحث (بند ۷) و در کتاب التنبیه ابو سهل نوبختی هم همه جا ابن الحسن بن علی است (برای مشابه آن در آثار متأخرتر رجوع کنید به مجالس مفید ۹۹: ۲ / المقنع فی الغیبه شریف مرتضی: ۴۱، ۴۵ - ۴۹، ۶۸ / المنقذ من التقلید ۳۸۵: ۲). مشابه چنین تصرف در یک روایت نیز به عمل آمده که در نقل مناقب ابن شهر آشوب ۱: ۲۸۲ اشاره به حضرت مهدی به شکل «ابن الحسن بن علی» است، ولی همان جمله در اعلام الوری: ۳۹۷ به صورت (محمد بن الحسن بن علی» آمده است.

۱. رجوع شود به مدخل مهدی در دائرة المعارف اسلام به زبان انگلیسی ۵: ۱۲۳۰ - ۱۲۳۸.
۲. برای مثال نگاه کنید به المقالات و الفرق: ۴۳ و غیبت نعمانی: ۲۳۰ که حدیث مشهور مربوط به نام حضرت مهدی را با تعبیر قائم روایت کرده‌اند، و کافی ۱: ۳۴۱ که حدیث پر کردن جهان از عدل و داد را که در همه منابع با نام مقدس مهدی است با نسخه‌های قائم و صاحب هذا الامر دارد. شاید حتی در بسیاری روایاتی که اکنون نام مهدی دیده می‌شود در اصل نام قائم بوده است. مثلاً در کافی ۳۷۱: ۱ - ۳۷۲ (روایات شماره ۲، ۴، ۵ و ۷) و غیبت نعمانی: ۲۰۰، ۳۲۹، ۳۳۰ و ۳۳۱ در نقل روایتی در مورد آن حضرت، نام‌های قائم، منتظر و صاحب هذا الامر هست ولی در کافی ۳۷۲: ۱ (حدیث شماره ۶) در نسخه دیگری از همان روایت نام مهدی آمده است. امکان برخی روات در تغییر لفظ به اعتبار شیوع بیشتر در محاوره با یقین به وحدت مدلول، اشکالی نمی‌دیده‌اند. مؤلفین هم از این کارها زیاد می‌کرده‌اند. همین روزها دیدم روایتی که در کمال الدین صدوق: ۱۳۸ از امام صادق درباره

میان منجی منتظر خود با مهدی که همه فرق اسلامی در انتظار او بودند و چندین تن از خلفای اموی و عباسی متقدم نیز به ناحق دعوی انطباق آن مفهوم را بر خود نموده بودند^۱ تمیز آشکار بگذارند. از آن گذشته برخی از اوصاف و خصائصی که در مورد مهدی در احادیث سنی که در افواه مردم شایع بود ذکر شده بود با منجی مورد انتظار شیعه منطبق نمی‌شد، به‌طور اخص این نکته که بر اساس یک حدیث بسیار مشهور مهدی همانام پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بود^۲ درحالی‌که شیعیان همیشه انتظار داشتند هر امامی

حضرت ابراهیم نقل شده و چنین آغاز می‌شود: «کان ابو ابراهیم منجما لنمروء»، در قصص الانبیاء راوندی به نقل از صدوق به صورت «کان آزر عم ابراهیم منجم لنمروء» آمده است. مجلسی در بحار ۱۲: ۴۲ ذیل این روایت می‌گوید: «این دو نقل ظاهرأ یکی است ولی راوندی عبارت را تغییر داده است تا با مبانی مذهب شیعه منطبق شود».

۱. رجوع شود به همان مدخل مهدی در دائرة المعارف اسلام که در این مورد منقولات مفیدی دارد.

۲. برای مثال رجوع کنید به مسند احمد ۳: ۳۷۶، ۳۷۷ و ۴۴۸ / سنن ترمذی ۷۴۰۹-۷۵ / معجم صغیر طبرانی ۱۴۸: ۲. همچنین عقد الدرر سلمی: ۲۷-۳۲ و منتخب الاثر صافی: ۱۸۲-۱۸۴ که در این منبع اخیر به ۴۸ حدیث در این مضمون اشاره می‌کند که برخی از آن احادیث هم در منابع متعدد ثبت شده‌اند. همچنین رجوع کنید به دیوان سید حمیری: ۴۹ و ۱۸۳ درباره عقائد عامه مردم در اواسط قرن دوم هجری در این مورد. حدیثی دیگر می‌گفت که پدر مهدی نیز همانام پدر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است (مصنف ابن ابی شیبہ ۱۶۷۸۰۸ سنن ابوداود ۱۰۶: ۴-۱۰۷ / مستدرک حاکم ۴۴۲: ۴ / تاریخ بغداد ۳۷۰: ۱ / مصابیح السنه ۴۹۲: ۳ / عقد الدرر: ۲۷، ۲۹ و ۳۰). این روایت که در دهه‌های میانه قرن دوم به صورت شایعه دهان به دهان می‌گشت موجب شد که بسیاری از مردم محمد بن عبدالله نفس زکیه را مهدی موعود بپندارند (فرق الشیعه: ۷۴ / المقالات و الفرق: ۴۳ / غیبت نعمانی: ۲۳۰ / مقاتل الطالیین: ۲۴۴ / غایة الاختصار: ۲۰ و بسیاری دیگر. نیز رجوع شود به الکیسانیه فی التاریخ والأدب: ۲۲۷).

همان قائم آل محمد باشد با آنکه نام بیشتر آنان با نام پیامبر صلی الله علیه و آله فرق می‌کرد.^۱ عدم استفاده شیعه از مفهوم مهدی - که عدم وجود آن در نوشته‌های معدودی که از پیش از دوره غیبت به جای مانده است مؤید مدعاست - نوعی ابهام در

۱. البته مشکلات عدیده دیگری هم بر سر راه انطباق مفهوم مهدی در متفاهم رایج سنی و غیرامامی آن بر مفهوم قائم وجود داشت که مجال ذکر همه آن نیست اما چند نکته را می‌توان به اجمال ذکر کرد: مهدی در متفاهم سنی، درست پیش از قیام قیامت و ختم جهان، و بر اساس یک حدیث که به مأخذ شیعه هم راه یافته است پس از یک دوره فترت که در آن امامی نبود می‌آمد همچنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در زمینه‌ای آمد که تسلسل رشته پیامبران برای فترتی قطع شده بود (کافی ۳۴۱: ۱). امروز ما معنی این سخن را می‌فهمیم اما در ذهنیت شیعه آن عصر که زمین را هرگز خالی از حجت نمی‌شناخت (بصائر الدرجات: ۴۸۴ - ۴۵۹ / الامامة والتبصرة: ۱۵۷ - ۱۶۲ / کافی ۱۶۸: ۱ و ۱۷۷ - ۱۸۰) و چنین مفهومی از غیبت را تصور نمی‌کرد هضم این سخن نباید چندان آسان می‌بود. البته همین حدیث موجب شد که یک گروه از شیعیان پس از رحلت امام عسکری علیه السلام بگویند رشته انمه قطع شده و دیگر امامی نخواهد بود تا خداوند امام دیگری را پس از فترتی معین کند و در این فترت شیعیان موظفند تکالیف خود را از راه رجوع به کتب و قواعد و اصول مشهوره مذهب خود به دست آورند (فرق الشیعه: ۱۱۴ - ۱۱۳ / المقالات و الفرق ۱۰۷ - ۱۰۸ / مجالس مفید ۲: ۹۹. همچنین ببینید شرح الاخبار قاضی نعمان ۳۱۴: ۳). همچنین متفاهم اهل سنت در عصور اولیه آن بود که مهدی کسی است که در آینده ظاهر شده و دین خدا را پس از تصرفاتی که مردمان در آن کرده و نقصان و زیادت‌ها که در آن به عمل آورده‌اند به‌طور کامل و کما هو حقّه برای مردم تبیین و شریعت را احیاء و تجدید نموده و مسلمانان را به شاهراه هدایت باز خواهد آورد. چند تن از خلفای اموی و عباسی در صدر اول بر این اساس خود را مهدی و مجدد دین خوانده و شعرای ستایشگر نیز آنان را به این صورت باد کرده‌اند. برای شیعیان که از نظر آنان وجود چنین مرجع راهنما و مبین حق از باطل در هر دوره واجب و همواره جهان، واجد آن بود این گونه سخنان رنگ ضد شیعی داشت و اساسی در برابر فلسفه وجودی مکتب تشیع تلقی می‌شد. اکنون معنی همه آن اشارات روشن شده است.

مورد آن به وجود آورده بود تا جایی که شخص جلیل القدری مانند جناب عبدالعظیم حسنی از حضرت جواد علیه السلام استفسار می‌نماید که آیا مهدی و قائم دو شخص خواهند بود یا هر دو عنوان به شخص واحد اشاره می‌نماید (کمال الدین: ۳۳۷). ظاهراً به همین دلیل است که اشاره به نام مهدی در رابطه با فرزند حضرت عسکری علیه السلام در هیچ یک از متونی که از دهه‌های آخر قرن سوم باقی مانده حتی در آن‌ها که ایشان را به عنوان قائم معرفی کرده‌اند) وجود ندارد، اما در نیمه دوم غیبت صغری هنگامی که کلینی کتاب کافی را به پایان می‌برد^۱ و علی بن بابویه قمی کتاب الامامة والتبصرة خود را می‌نوشت^۲ احادیث مربوط به ظهور مهدی در رابطه با ایشان نقل می‌گردید^۳ و پیداست که اکنون جامعه شیعه به معنی درست بسیاری از منقولات و احادیث که بیشتر آن را فرق دیگر روایت کرده و خود برای دورانی طولانی بدان اعتنای شایانی ننموده بود، پی برده بود. این هم برهان دیگری از براهین الهی بر صحت معتقدات طریقه حقه اثنی عشریه است که احدی نمی‌تواند دعوی کند که آنان برای تأیید و تشیید مبانی اعتقادی

۱. تألیف این کتاب بیست سال طول کشید (رجال نجاشی: ۳۷۷) و مؤلف در سال ۳۲۹ درگذشت.

۲. مؤلف این کتاب می‌گوید که عمر امام غائب در زمان تألیف کتاب به حداکثر عمر عادی مردم آن روزگار رسیده بود (الامامة والتبصرة: ۱۴۹). اگر منظور او هفتاد سالگی باشد تألیف کتاب در حوالی سال ۳۲۵ باید به انجام رسیده باشد که آن بزرگوار بنا بر مشهورترین نقل در تاریخ ولادتشان (سال ۲۵۵) به این عمر رسیده بودند. به هر صورت مؤلف خود در سال ۳۲۹ درگذشته است. اگر منظور جز هفتاد سالگی باشد باید برای تشخیص مؤلف آن اثر فکر دیگری کرد.

۳. رجوع شود به کافی ۳: ۳۳۸ ۱ (که امام غائب صریحاً مهدی خوانده شده) و ۳۴۱ و ۵۲۵ و

خود جعل حدیث کرده باشند و می‌بینیم که حتی امروز هم مخالفان و دشمنان کینه‌توز آنان بر این مسأله اقرار دارند و رسائلی مفرد نیز در این باب نوشته و نشر کرده‌اند که احادیث مهدی صحیح است و برخلاف دعای باطل و جاهلانه بعضی از خود آنان، شیعیان نقشی در ابداع و اشاعه آن فکر نداشته‌اند.

پاسخ: اینکه مؤلف گفته شیعیان در ابتدای غیبت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌تا مدت‌ها گمان می‌کردند ایشان در سن جوانی و بعد از مدتی در سن عادی ظهور خواهد کرد، درست است. اما ایشان از یک سو اظهار داشته که مسأله مهدویت و اعتقاد به ظهور شخصی از خاندان پیامبر در آینده جهان که حکومت قسط و عدل را مستقر ساخته و ظلم و بیداد را از جهان ریشه کن خواهد فرمود از اعتقادات بسیار قدیم اسلامی است که سابقه تاریخی آن تا اواسط قرن اول هجری قابل پیگیری است^۱ و از سوی دیگر چنین القاء می‌کند که احادیث مهدویت و غیبت را برای اولین بار واقفیه تدوین کردند و شیعیان تا مدت‌ها این احادیث را رد می‌کردند. که شاید در ذهن خواننده نتیجه دهد که واقفیه این احادیث را ساخته‌اند و شیعیان که ابتدا به ضررشان بود آن‌ها را رد می‌کردند و بعدها که دیدند به نفعشان هست آن‌ها را نقل کردند؛ لذا حداقل اطمینان به این احادیث در ذهن خواننده کتاب از بین می‌رود. درحالی‌که این سخن بر اساس محکم و درستی استوار نیست و اینکه مؤلف رد احادیث نقل شده توسط واقفیه را مسلم گرفته، درست نیست و این تنها سخن ایشان و استنباط یا استحسان ایشان است و مستند به نقل و گزارش نیست؛ نه از کتاب‌های واقفیه در حال حاضر چیزی مانده و نه از کتاب‌های رد آن‌ها. تنها چیزی که از آن‌ها باقی مانده، عبارت از مختصر اخباری است

که در کتاب‌هایی چون کمال الدین و غیبت شیخ طوسی برجای مانده که در آن‌ها تنها انطباق اخبار غیبت بر امام کاظم علیه‌السلام رد شده، نه اخبار غیبت.

اینکه در ابتدای غیبت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه بعد از اینکه عموم جامعه شیعه از وجود فرزند امام عسکری علیه‌السلام به‌عنوان امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه اطلاع یافتند، حتی فرزندان جعفر هم به امامت آن حضرت برگشتند، درباره طولانی شدن غیبت آن حضرت در آینده اطلاعات چندانی نداشتند؛ زیرا روایات مربوط به آن حضرت در دسترس عموم نبود و به‌طور کلی روایات دوازده امام که اسامی آن بزرگواران در آن‌ها آمده و خصوصیاتشان ذکر شده در دسترس عموم شیعیان نبود و این‌گونه نبود که حکومت اگر خواست امام بعدی را بشناسد، به آسانی بتواند این کار را انجام دهد، بلکه این روایات در میان عده خاصی از بزرگان و محدثان شیعه دست به دست می‌گردید و تلاش می‌شد از دست ناهلان پوشیده بماند.^۱ در آن زمان نیز راویان این اخبار در قید حیات بودند، مگر اینکه کسی این روایات را درست نداند، چنان‌که مؤلف نیز این روایات و اخبار را جعلی و ساختگی می‌داند.

۱. و صنه عن غیر اهلہ (کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۲۸؛ ابن بابویه، الامامہ و التبصرہ، ص ۱۰۶؛ خصیبی، الہدایۃ الکبری، ص ۳۶۶؛ صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۴۵؛ نعمانی، الغیبه، ص ۶۶). همچنین امام صادق علیه‌السلام به معلی بن خنیس امر به کتمان اسرار امامت نموده بود (برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۲۵۵؛ کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۲۴) که در نهایت عدم افشای اسرار درونی و عقیدتی شیعه امامیه و اسامی اصحاب امامان توسط او، باعث کشته شدنش توسط داوود بن علی عباسی شد (صفار، بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۱۸؛ کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۵۱۳؛ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۸۴؛ طوسی، اختیار معرفه الرجال، ص ۳۷۷ و ۳۷۸، ش ۷۰۸).

و اینکه روایتی نقل شده که در آن ۶ ماه یا ۶ سال آمده و مؤلف گمان برده که نعمانی به خاطر اینکه مسئله غیبت را درست کند، آن را به (حین من الدهر) تغییر داده درست نیست؛ زیرا اگر لازم بود تغییر در روایت داده شود، شیخ صدوق که بعد از نعمانی است نیز آن را تغییر می داد، نه اینکه شیعیان به خود بیایند و خبری پیدا کنند و آن را با باور خود تطبیق بدهند، بلکه با گذشت زمان، علت و حکمت مخفی نگه داشتن چنین روایاتی برطرف می شد و علمای شیعه آن را عمومی می کردند، البته واقعی ها برای تأیید مذهب خود در مورد غیبت امام کاظم علیه السلام کتاب هایی را نوشته اند و نه اینکه برای اولین بار در کتب آن ها روایات غیبت آمده باشد. و با وجود امام رضا علیه السلام و ائمه بعدی، علمای شیعه چندان نیازی به رد این کتاب ها نداشتند و آنان به هیچ وجه به عنوان یک خطر برای جامعه شیعه محسوب نمی شدند و اگر هم ردیه ای بر آن ها نوشته شده در تطبیق مهدی موعود و شناسایی مصداق مهدی بوده نه رد و انکار روایات غیبت و حتی یک روایت و خبر هم در نفی و انکار اصل غیبت نداریم و این برداشت نویسنده است.

در اینکه نگارنده گفته عنوان مهدی از زمان پدر صدوق و کلینی تدوین گردیده و قبل از ایقان، عنوان قائم بوده، آنان این عنوان مهدی را در ضمن احادیثی آورده اند که این احادیث توسط عالمان و محدثان قبل از آنان از امام صادق علیه السلام و حتی پیغمبر نقل شده بود و آنان بنایشان بر تصرف در احادیث و اخبار نبود. چگونه می توان گفت که کلمه مهدی از این زمان وارد احادیث شیعه شده مگر اینکه محدثانی چون کلینی را موثق ندانیم، درحالی که شیعه بر موثق بودن او اجماع دارد؛ لذا به او ثقة الاسلام گفته اند.

۵۳. تشکیک در وکالت عثمان بن سعید عمری (پاراگراف دوم ص ۱۷۶ و ص ۱۷۷

کتاب):

متن کتاب: عثمان بن سعید عمری از سامرا به بغداد آمد^۱ و در آنجا تا پایان زندگی امور دفتر نیابت را سرپرستی می کرد. او به شیوه دوران امامت حضرت عسکری علیه السلام نامه ها و وجوهات شرعیه ای را که شیعیان برای ناحیه مقدسه ارسال می داشتند دریافت می نمود. گفته شده است که تمامی جامعه شیعه وی را به عنوان وکیل و نایب حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه پذیرفته بودند.^۲ این مطلب البته راجع به ادوار متأخرتر درست است، اما در روزگار حیات او برخی در این مطلب که وجوهات را باید نزد او ارسال دارند تردید داشتند.^۳ با این همه تردیدی نبود که او نزدیک ترین اصحاب حضرت عسکری علیه السلام به ایشان بود و در ظاهر، امور غسل و کفن جسد مطهر آن امام را نیز پس از رحلت ایشان تصدی و تکفل نمود^۴ و این کم فضیلتی نبود بلکه بر اساس یک روایت مشهور، همواره امام بعد باید این وظیفه را مباشرت می فرمود.^۵

۱. ظاهراً پس از تغییر عاصمه خلافت از سامرا به بغداد که طبعاً امر مواصلات و ارتباطات از بغداد بسیار آسان تر بود. طبیعتاً مسئله بزرگ بودن جامعه و دشواری کنترل ارتباطات افراد و در برابر، امکان برخورداری از حمایت رجالی از شیعه که در مقامات حساس دولتی بودند نیز شاید در این نقل مکان مهم بوده است.

۲. غیبت شیخ: ۲۱۶ و ۲۲۱.

۳. کافی: ۱: ۵۱۷.

۴. غیبت شیخ: ۲۱۶.

۵. کافی: ۳۸۴ - ۱ - ۳۸۵ و ۳۸۹ / کمال الدین: ۷۱ / عیون اخبار الرضا ۱: ۱۰۶، ۱: ۲۴۴ - ۲

و ۲۴۸ / مختصر بصائر الدرجات: ۱۳ / بحار الانوار ۲۸۸: ۲۷.

پاسخ: نویسنده پذیرش نیابت تامه عثمان بن سعید را مربوط به ادوار متأخر دانسته و با استناد به روایتی در کتاب کافی سعی نموده که بگوید در زمان خود عثمان بن سعید این گونه نبود که وکالت مطلق او را همه بپذیرند، بلکه گاهی در تحویل وجوه مربوط به امام به او تردید داشتند؛ در روایتی که ایشان استناد کرده دلالتی بر مطلبی که ایشان گفته، نیست. در روایت مورد استناد او آمده که حسن بن نصر، ابو صدام و جماعتی دیگر بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السلام درباره وجوهی که در دست وکلاء آن حضرت بود سخن می گفتند (که آن ها را چه باید کرد؟) و خواستند جستجو کنند (تا وصی آن حضرت را پیدا کنند). حسن بن نصر نزد ابی صدام آمده و گفته، من می خواهم حج بگذارم، ابو صدام گفته: امسال را به تأخیر انداز، حسن گفت: من در خواب می ترسم (زیرا خواب های پریشان می بینم) و ناچار باید بروم، آنگاه به احمد بن یعلی بن حماد وصیت کرد و پولی هم برای ناحیه وصیت کرد و به او دستور داد که هیچ پولی به کسی ندهد، مگر با دست خودش و به دست او (یعنی حضرت صاحب الزمان علیه السلام) بعد از آنکه او را کاملاً بشناسد. حسن می گوید: چون به بغداد رسیدم، منزلی اجاره کردم و آنجا فرود آمدم، یکی از وکلاء نزد من آمد و مقداری جامه و پول دینار نزد من گذاشت، گفتم: این ها چیست؟ گفت: همین است که می بینی. بعد از او دیگری آمد و مانند او اموال و پول آورد تا خانه پر شد، سپس احمد بن اسحاق هم هر چه نزدش بود آورد، من به فکر فرو رفته بودم که ناگاه نامه آن مرد (صاحب الزمان) علیه السلام به من رسید که: وقتی فلان مقدار از روز گذشت، آنچه نزدت هست بیاور، من هر چه داشتم برداشتم و رهسپار شدم. در میان راه دزدی راهزن با ۶۰ نفر همراهش بودند. ولی من از آنجا گذشتم و خدا مرا از شر او نگهداری فرمود تا به سامره رسیدم و فرود آمدم، نامه ای به من رسید که هرچه همراه داری بیاور، من آنچه داشتم در سبد سردار باربرها نهادم: چون به دهلیز خانه رسیدم، مرد سیاه پوستی را دیدم آنجا ایستاده

است، گفت: حسن بن نصر تویی؟ گفتم: آری، گفت: وارد شو، من وارد منزل شدم و به اتاقی رفتم و سبد را خالی کردم. در گوشه اتاق نان بسیاری دیدم، به هریک از باربرها دو گرده نان داد و آن‌ها را بیرون کرد، آنگاه دیدم از اتاقی که پرده‌ای بر آن آویخته بود، کسی مرا صدا زد و گفت: حسن بن نصر برای منّتی که خدا بر تو نهاد، (که امام خود را شناختی و حقش را باو رسانیدی) او را شکر کن و شک منما، شیطان دوست دارد که تو شک کنی، و دو جامه به من داد و گفت: این‌ها را بگیر که محتاجش خواهی شد آن‌ها را گرفتیم و بیرون آمدم. سعد گوید: حسن بن نصر برگشت و در ماه رمضان درگذشت و در آن دو جامه کفن شد.^۱

البته در ابتدای نیابت ایشان شاید همه شیعیان او را آن‌گونه که لازم بود، نمی‌شناختند و ممکن بود بر اساس عادت شیعه از او دلیل بخواهند. هرچند افرادی مانند عثمان بن سعید از یاران امام یازدهم به شمار آمده و افراد موثق بوده‌اند، ولی شیعیان به‌خاطر اهمیت امر امامت، به آسانی سخن هرکسی را نمی‌پذیرفتند؛ زیرا آنان گاهی نه‌تنها از برخی از اصحاب بلکه از امامزادگان نیز لغزش‌هایی دیده بودند.

۵۴. تشکیک در توقیع (ص ۱۸۰ تا ۱۸۵ کتاب):

متن کتاب: البته در این فاصله تحلیل دیگری از فلسفه غیبت در توقیعی که به دست سفیر دوم جناب محمد بن عثمان صادر شده بود^۲ به جامعه شیعه داده شد و آن

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۱۷ و ۵۱۸.

۲. کمال الدین: ۴۸۵ که با برخی روایات منسوب به انمه سلف در فلسفه غیبت قائم آل محمد در زمان آینده تأیید می‌شد (غیبت نعمانی: ۱۷۱ و ۱۹۱ / عیون اخبار الرضا ۲۷۳: ۱ / کمال الدین: ۴۷۹ - ۴۸۰)، از جمله یک روایت که در سند آن اشکالی زمانی هست چه آن را یک راوی متقدم از کسی که بر اساس کتاب‌های رجال پس از او زندگی می‌کرده است روایت می‌کند (رجوع کنید به غیبت نعمانی: ۱۷۱، پاورقی شماره ۱).

این بود که امام غایب برای آنکه در هنگام ظهور، بیعت خلفای زمان را در گردن نداشته و نتیجتاً با قیام خود مرتکب شکستن بیعت و نقض عهد نشوند در خفا به سر می‌برند. می‌دانیم که این مسأله نقض بیعت در سنت اسلامی یک گناه بزرگ شناخته می‌شد گرچه دو مکتب سنی و شیعی در این مسأله که منظور، بیعت با چه کسی است اختلاف اساسی داشتند. به نظر شیعیان منظور بیعت با امام حق بود و ناقضین و ناکثین مانند خوارج بودند که بیعت با مولای متقیان را شکستند یا اهل کوفه که بیعت با سرور شهیدان را نقض کردند، اما خط اموی و ضد شیعه در مکتب تسنن که طرفدار مشروعیت هر حاکمی بود حتی اگر حکومت و قدرت را به زور شمشیر به دست آورده باشد (همان خطی که بعداً توسط احمد بن حنبل و همفکران او تأیید و ادامه یافت) نقض بیعت را هرچند اگر به زور و تحت شرایط اضطراری و تقیه گرفته شده باشد گناه کبیره می‌دانست. در قرون اولیه، اعضای جامعه اسلامی - حتی ائمه هدی (صلوات الله علیهم) -^۱ در شرایط تقیه مشمول این گونه بیعت ظاهری با خلفای جور بودند اما به شهادت قیام حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام و زید بن علی و بر اساس مبانی مکتب مقدس تشیع که خلافت آن خلفا را مشروع نمی‌دانست (بلکه به بدهت عقل) قیام علیه آنان حرام نبود. حالا چرا باید چنین فلسفه‌ای که از اساس، مخالف موازین مکتب است به عنوان توقیع در جامعه شیعه منتشر شود^۲ مطلبی است که محتاج تحقیق است.^۳

۱. کمال الدین: ۴۸۵.

۲. مشابه این سخن را آیت‌الله خویی درباره توقع دیگری که به نام جناب محمد بن عثمان در مصباح المتعجد شیخ طوسی ثبت شده در معجم رجال الحديث خود ۷: ۸۳۰۸۲ می‌گوید که: «مضمون التوقیع... غریب عن أذهان المتشرعة و غیر قابل للاذعان بصدوره عن المعصوم علیه‌السلام».

۳. ظاهراً به همین دلیل است که نه شیخ مفید در رساله خود در علت غیبت حضرت ولی عصر

پاسخ: این گونه جواب‌ها در بیان مقام فلسفه غیبت نبوده، بلکه پاسخ مقطعی بوده به سؤالاتی که پرسیده می‌شد و تمام حکمت‌های غیبت را نیز دربر نمی‌گرفت، چراکه به تصریح امام صادق علیه‌السلام بسیاری از حکمت‌های غیبت، پس از ظهور امام غایب آشکار خواهد شد.^۱ اصل فلسفه غیبت که سری از اسرار الهی است،^۲ همان فلسفه امامت و نبوت است. و در روایاتی به برخی از حکمت‌های غیبت امام همچون ترس از حاکمان جور اشاره شده^۳ و در کلمات نورانی از ذوات مقدسه آل‌البیت گفته شده که انتفاع از امام غایب بسان استفاده از خورشید پشت ابر است.^۴ همچنین مطابق با

که به نام «الرسالة الرابعة في الغيبة» چاپ شده و نه شیخ طوسی در کتاب غیبت، روایت بالا را که به طرق متعدد نقل شده ذکر نکرده‌اند بلکه تنها همان مسئله خوف جانی را مطرح نموده‌اند (رساله مفید: ۳۹۸-۳۹۵/ غیبت شیخ: ۲۰۱-۱۹۹).

۱. صدوق، کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۸۲؛ طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۷۶.
۲. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به جابر ابن‌عبدالله انصاری فرمودند «ای جابر! (غیبت امام زمان) سری از اسرار الهی می‌باشد که بر بندگان پوشیده است، مبدا در امر خدا شک کنی، چراکه تردید در امر خدا کفر است! (صدوق، کمال‌الدین، ج ۱، ص ۲۸۸؛ طبرسی، اعلام‌الوری، ج ۲، ص ۲۲۷). امام حسن عسکری علیه‌السلام نیز طی روایتی طولانی به احمد ابن اسحاق فرمودند «ای أحمد بن اسحاق، این امری است از امر خدا و رازی است از رازها و اسرار خدا، و غیبی است از غیب‌های خدا، آنچه را که به تو گفتم دریاب، و آنرا نهان دار، و از سپاسگزاران باش، روز قیامت در علین با ما خواهی بود (صدوق، کمال‌الدین، ج ۲، ص ۳۸۵؛ طبرسی، اعلام‌الوری، ج ۲، ص ۳۴۹).
۳. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۴۰؛ نعمانی، الغیبه، ص ۱۶۶ و ۱۷۷؛ صدوق، کمال‌الدین، ج ۲، ص ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۶؛ طوسی، الغیبه، ص ۳۳۴.
۴. خزاعی، کفایه‌الاثار، ص ۵۵؛ صدوق، کمال‌الدین، ج ۱، ص ۲۵۳ و ج ۲، ص ۴۸۵؛ طوسی، الغیبه، ص ۲۹۲؛ طبرسی، اعلام‌الوری، ج ۲، ص ۱۸۲؛ همو، الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۷۱. برای اطلاعات بیشتر ن.ک: خدامراد سلیمیان، فرهنگ‌نامه مهدویت، ص ۲۱۶-۲۱۹.

روایاتی از معصومان، امتحان شیعیان را نیز از علل و حکمت‌های غیبت حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه می‌توان قلمداد کرد؛^۱ چنان‌که شیخ مفید در پاسخ فردی معتزلی که از او می‌پرسد اگر دلیل غیبت امام زمان ترس از آسیب و کشته شدن به‌وسیله دشمن است، چرا از شما که پیروان او هستید نیز غایب است؟ می‌گوید: امام مانند دیگران به ظواهر علم دارد و اگر علم باطنی به ضمائر افراد (شیعیانش) داشته باشد به واسطه فیض الهی است که از لسان رسول خدا یا در ضمن ودایع امامت به او رسیده یا به واسطه اسباب دیگرست و در این صورت مشخص نمی‌شود که شخصی که از شیعیان اوست تا چه حد بر اسرار حضرت محافظت دارد و نسبت به ایشان صادق است و ممکن است به‌خاطر منافع و مطامع دنیوی مکان امام را لو بدهد و دستش به خون حضرت آلوده و در نتیجه کافر گردد.^۲

البته این سخن ایشان که نقض بیعت خلفای جور اشکال ندارد چون از اساس، حکومت آن‌ها غیرم مشروع است، به ظاهر درست است، ولی با توجه به بررسی سیره اهل بیت به این نتیجه می‌رسیم که آنان به هیچ وجه بیعت و عهدهای خود را نشکسته‌اند، حتی امام حسین علیه‌السلام در جواب شیعیانش که بعد از شهادت امام حسن علیه‌السلام، ایشان را به قیام علیه معاویه و گرفتن حکومت دعوت می‌کردند، نپذیرفته و عنوان کردند که با معاویه عهد و پیمان دارند.^۳

۱. خراز قمی، کفایه الاثر، ص ۵۴ و ۲۶۹؛ صدوق، کمال الدین، ج ۱، ص ۲۵۳ و ۳۱۷ و ج ۲، ص ۳۶۱؛ نعمانی، الغیبه، ص ۱۴۱؛ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۳۶؛ مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۲۷۰؛ طوسی، الغیبه، ص ۱۶۶ و ۳۳۷.

۲. الفصول المختاره، ص ۱۱۴.

۳. دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۲۰ و ۲۲۱؛ ابن قتیبه، الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۸۷؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۵۰.

۵۵. بزرگ‌نمایی مشکلات عصر حیرت (ص ۱۸۵ - ۱۸۸ و پاورقی‌های صفحات ۱۸۶ تا ۱۸۸):

متن کتاب: بدین ترتیب در پایان غیبت صغری که علی بن بابویه کتاب الامامة والتبصرة خود را می‌نوشت بسیاری از شیعیان در شک و تحیر شدید به سر می‌بردند.^۱ اندکی بعد در پایان دهه چهارم قرن مزبور (قرن چهارم) که محمد بن ابراهیم نعمانی کتاب غیبت خود را به پایان می‌برد^۲ اکثریت مطلق شیعیان در عراق (در واقع تمام جامعه شیعه با چند استثنای معدود) همه یک سر در شک و تزلزل شدید بودند و هریک به نحوی وجود امام غایب را انکار می‌کردند.^۳ در مناطق شرقی‌تر بلاد شیعه نیز وضع بهتر از این نبود چه چند سال بعد از این، شیخ صدوق جامعه شیعه در خراسان و حتی علمای مورد احترام آنان را در شک و تحیر عمیق یافت.^۴ این استمرار و تشدید همان وضعی است^۵ که در تاریخ شیعه به‌عنوان «حیرت» بزرگ یاد می‌شود.^۶ به گزارش‌ها و

۱. الامامة والتبصرة: ۱۴۲.

۲. این کتاب بنا به گفته مؤلف آن در زمانی نوشته می‌شده که هشتاد و چند سال از ولادت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه می‌گذشته است (ص ۱۵۷) و طبیعتاً پیش از ذیحجه ۳۴۲ که آن وسیله مؤلف بر شاگردش خوانده شده بود (ص ۱۸ پاورقی ۲) به اتمام رسیده است. پس تاریخ تألیف کتاب حدود سال ۳۴۰ خواهد بود (همچنین نگاه کنید به صفحه ۱۶۱، ۱۷۴، ۱۷۳ آن).

۳. غیبت نعمانی: ۲۱، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۷۲ و ۱۸۶.

۴. کمال الدین: ۲ - ۳ (همچنین نگاه کنید به صفحه ۱۶).

۵. اصطلاح «حیرت» در اساس اشاره به حالت جامعه شیعه پس از درگذشت حضرت عسکری علیه‌السلام در رابطه با موضوع جانشینی ایشان است پس شروع آن با شروع غیبت برابر است و این حالت با گذشت زمان تشدید شده و به‌صورت معضل‌تر و عمیق‌تر درآمد.

۶. نگاه کنید برای مثال به غیبت نعمانی: ۱۸۵، ۱۸۶ و ۱۹۰ / کمال الدین: ۲۵۸، ۲۸۶، ۲۸۷.

روایاتی که در این دوره در میان شیعیان رواج داشت نشان می‌دهد که یک شک و تحیر فراگیر و عمومی درباره این مسأله وجود داشته که منجر به ارتداد و تغییر مذهب گروه‌های بزرگی از شیعیان در همه نقاط به مذاهب دیگر شده است.^۱ برخی از روایات حتی چنین القا می‌کنند که اکثریت شیعیان در این دوره از مذهب حق مرتد شده‌اند زیرا در آن روایات که منابع این دوره به عنوان «پیش‌بینی‌های به تحقق پیوسته ائمه اطهار» نقل می‌کنند گفته می‌شود که اکثریت^۲ (برابر بعضی روایات تا دو سوم)^۳ از آنان

۳۰۲، ۳۰۴ و ۳۳۰ / بحار الانوار ۱۰۹: ۵۱، ۱۱۸، ۱۴۲ و ۱۵۸ که در این منبع اخیر احادیث مشابهی را از مصادر اولیه دیگر نقل می‌کند (همچنین هدایه خصیصی: ۳۵۷-۳۵۸ / تاریخ الانمه ابن ابی الثلج: ۱۱۶ / القاب الرسول و عترته: ۲۸۷). گذشته از این روایات، اصطلاح «حیرت» در همین معنی در نام برخی کتاب‌هایی که در این دوره در پیرامون غیبت امام زمان نوشته شده نیز به کار رفته است از جمله در نام کتاب علی بن بابویه: «الامامة والتبصرة من الحيرة» و کتاب‌هایی از محمد بن احمد صفوانی (نجاشی: ۳۹۳) و سلامة بن محمد ارزنی (همان منبع: ۱۹۲) و عبدالله بن جعفر حمیری (همچنین: ۲۱۹). نام کتاب کمال الدین شیخ صدوق هم که به‌طور کامل در پایان مجلد اول آن: ۳۳۲ و آثار دیگر مؤلف (مانند عیون اخبار الرضا ۵۴: ۱ و ۶۹ و خصال: ۱۸۷) آمده مشتمل بر ذکر آن است این چنین: «کمال الدین و تمام النعمة في اثبات الغيبة وكشف الحيرة».

۱. غیبت نعمانی: ۲۲، ۲۵، ۶۱، ۱۵۴، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۸۶، ۱۹۰، ۲۰۷-۲۰۸ / کمال الدین: ۱۶، ۱۷، ۲۵۳، ۲۸۶، ۲۸۷، ۳۰۴، ۳۱۷، ۳۵۶، ۳۶۰ و ۴۰۸ / غیبت شیخ: ۴۱، ۲۰۴ و ۲۰۶ / مقتضب الاثر: ۲۳ / الرسالة الخامسة في الغيبة شیخ مفید: ۴۰۰ / نصوص شیخ صدوق به نقل سید هاشم بحرانی در کتاب الانصاف: ۳۳۵.

۲. غیبت نعمانی: ۱۶۵، ۱۷۲ و ۱۸۶ / کمال الدین: ۳۲۳-۳۲۴ و ۳۷۸ / غیبت شیخ: ۲۰۶.
۳. کمال الدین: ۶۵۶ (که کلمه «ثلثی» یعنی دو ثلث به غلط «ثلث» چاپ شده) / غیبت شیخ: ۲۰۶.

که پیرو مذهب حق بوده‌اند مرتد شده و به مذاهب دیگر رو خواهند آورد.^۱ در همین روایات که پیش‌بینی‌های آن به گفته منابع آن دوره واقعیت یافته بود گفته می‌شود که دشمنی و خصومت شدید میان شیعیان پدید خواهد آمد تاحدی که برخی از آنان برخی دیگر را دروغ‌گو خوانده و یکدیگر را لعن می‌کنند و به صورت یکدیگر آب دهان می‌افکنند^۲ و کارهای ناشایست دیگری از این قبیل که در آن اخبار آمده و به شهادت منابع، در آن دوره میان جامعه شیعه رواج یافته بود.^۳

پاسخ: اینکه در این عصر شک و شبهه در وجود امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه و بعد درباره سن آن حضرت پدید آمده بود، درست است و اینکه حتی علمای شیعه برای رفع

۱. بسیاری از این شیعیان امامی به شاخه‌های دیگر تشیع مانند تشیع اسماعیلی (برای مثال نگاه کنید به تثبیت دلایل النبوة ۳۹۰ / مناظرات ابن الهیثم: ۳۴ درباره خود مؤلف که در سال‌های ۲۹۷ - ۲۹۶ کتاب را تألیف کرده و در آن تاریخ چهار سالی می‌گذشت که از تشیع امامی به تشیع اسماعیلی گرویده بود / افتتاح الدعوه: ۳ - ۹ در مورد مربوط به سال ۲۹۶))، که در میان آنان حتی برخی از فقهاء شیعه و افراد سرشناس بودند (برای نمونه کافی ۵۲۰: ۱)، یا زیدی (برای نمونه ابو زید احمد بن سهل بلخی در گذشته ۳۲۲ در ۸۷ سالگی که در آغاز شیعه امامی بود و در اوان جوانی در آغاز غیبت صفری از وطن خود در جستجوی امام به عراق رفته و هشت سالی در طلب بود (معجم الأدباء یاقوت: ۳: ۷۳ و ۷۴ اما پس از بازگشت به خراسان هوادار مذهب زیدی بود الامتاع والمؤانسه ابوحیان توحیدی ۱۵: ۲) گرویدند. دیگران به تسنن یا به فرق غلات پیوستند (نمونه در نشوار المحاضره تنوخی ۷۰: ۸).

۲. کافی ۱: ۳۴۰ / غیبت نعمانی: ۱۵۹، ۲۱۰ و ۲۶۰ / کمال الدین: ۳۱۷، ۳۴۸ و ۳۶۱.

۳. الاشهاد ابو زید علوی، بند ۲۴ / کمال الدین: ۳۱۷ و ۳۶۱ / مقتضب الاثر: ۲۳. چنین است که ابوغالب زراری، عالم جلیل شیعه در آن ادوار، از آن به «الفتنة التي امتحن بها الشيعة» یاد نموده است (رسالة ابي غالب الزراري: ۱۳۱).

شبهه در این زمینه کتاب‌ها نوشته‌اند، صحیح است، ولی اینکه جماعتی تغییر مذهب داده باشند، صحیح نیست، حتی در این زمان در میان شیعه انشعاب هم نبوده، بلکه علمای شیعه به خاطر غیبت امام و منتفی بودن موقتی جنبه سیاسی مذهب شیعه و همسویی شیعیان امامیه با دستگاه خلافت - به خاطر رقابت جدی و آشکار با دو فرقه زیدیه و اسماعیلیه که جبهه مخالف خلفا بودند - از آزادی عمل بیشتری برخوردار بودند و بهتر می‌توانستند معارف مکتب را ارائه کرده و از آن دفاع کنند.

برخلاف مطالبی که مؤلف گفته، گزارشی از تغییر دین گروهی شیعیان امامی به دیگر مذاهب وجود ندارد و اگر چنین چیزی واقع شده بود، فرقه‌نگاران آن را صد برابر بزرگ‌تر نشان می‌دادند و مؤلف بر اساس روایاتی که پیشگویی کرده در زمان امام دوازدهم مشکلاتی برای شیعیان پیش خواهد آمد، حتی برخی از آن‌ها مرتد خواهند شد، این تحلیلی است که درباره زمان شروع عصر غیبت کبری انجام داده است. درحالی‌که نمی‌توان بر اساس این‌گونه روایات تحلیل ارائه داد و کشف واقعه تاریخی کرد. شاید منظور عصر غیبت تا زمان ظهور است و تا به حال اتفاق نیفتاده است. در هر صورت این روایات چه معتبر باشند یا نباشند، چنین اتفاقی در جامعه شیعه در قرن چهارم رخ نداده است.

البته نمی‌توان منکر شد که کسی تغییر مذهب داده و این مطلب در همه زمان‌ها بوده و در زمان امام صادق علیه‌السلام - که عصر حیرت هم نبود - نیز برخی از مذهب امامیه به زیدیه گرویدند، مانند ابی‌الجارود.^۱ در مقابل در عصر غیبت صغری نیز کسانی بودند که از مذاهب دیگر به شیعه گرویدند، مانند ابن قبه رازی معتزلی که به شیعه

۱. رجال نجاشی، ص ۱۷۰، ش ۴۴۸؛ خویی، معجم رجال‌الحديث، ج ۷، ص ۳۲۴. نام ابی‌الجارود حداقل در ۵۰ مورد از اسناد احادیث کافی آمده است (ن.ک: لواسانی، مقاله جستاری در باور زیدیه مقدم به اخبار امامان اثناعشر، فصلنامه امامت‌پژوهی، سال ۳، ش ۱۲).

امامیه پیوست^۱ و صاحب کتاب الغارات، ابن هلال ثقفی کوفی، که از زیدیه به مذهب امامیه مشرف گشته و برای تبلیغ تشیع از عراق به اصفهان مهاجرت و در آنجا ساکن شد.^۲ بلکه در این زمان بسیاری از زوایای پنهان و رازآلود مذهب شیعه روشن شده است و تقیه در بسیاری از جهات به خاطر عدم حضور امام برطرف شده و شیعیان در مقابل مخالفان خود با قوت تمام احتجاج می‌کردند.

۱. ابن شهر آشوب و نجاشی و دیگر علمای رجال و فهرست، ابن قبه را به عنوان متکلمی قوی و نیکو عقیده ستوده‌اند (معالم العلماء، ص ۹۵ یا ۱۳۰؛ رجال نجاشی، ص ۳۷۵ و ۳۷۶؛ طوسی، الفهرست، ص ۳۸ یا ۲۰۷؛ ابن ندیم، الفهرست، ص ۲۲۵؛ مفید، الفصول المختاره، ص ۲۲؛ سید مرتضی، الشافی، ج ۲، ص ۱۲۶ و ۳۲۳؛ رجال ابن داوود، ص ۱۷۷؛ علامه حلی، خلاصه الاقوال، ص ۳۴۳) و کتاب‌هایی به محوریت دفاع از مکتب اثنی عشریه و مسائل کلامی از جمله الانصاف و نقض الاشهاد و کتاب التعریف و المسأله المفردة فی الامامه و المستثبت فی الامامه برای وی یاد شده است (صدوق، کمال الدین، ج ۱، ص ۵۱ - ۶۰ و ۹۴ - ۱۲۶؛ طوسی، الفهرست، ص ۳۸؛ نجاشی، پیشین، ص ۳۷۵ و ۳۷۶).

۲. ابوالعباس نجاشی، رجال، ص ۱۷؛ طوسی، الفهرست، ص ۱۲ و ۱۳؛ ابن ندیم، الفهرست، ص ۲۹۷؛ ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۲۱، ص ۱۱۲ و ۱۱۳؛ ابن حجر، لسان المیزان، ج ۱، ص ۱۰۲؛ خویی، معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۲۵۴ - ۲۵۸. او کتابی به نام المعرفه فی المناقب و المثالب داشته که آن را در اصفهان نقل می‌کرده و سید بن طاووس مطالعه آن را در ردیف کافی کلینی به فرزندش سفارش کرده است (کشف المحجبه، ص ۸۲ و ۱۲۵؛ الطرائف، ج ۲، ص ۱۹۴؛ سعد السعود، ص ۱۴۱ و ۱۴۲). این رساله از بین رفته ولی اشاراتی از آن در کتب دیگر موجود است (طوسی، الفهرست، ص ۱۴ و ۱۵؛ سید ابن طاووس، الیقین، ص ۱۹۳ - ۲۰۹؛ طبرسی، اعلام الوری، ج ۱، ص ۳۶۵ - ۳۶۷؛ آقابزرگ، الذریعه، ج ۲۱، ص ۲۴۳). جد ابراهیم بن محمد ثقفی، سعید بن هلال ثقفی از اصحاب امام صادق علیه السلام بوده است (شیخ طوسی، الرجال، ص ۲۱۴).

اما بعدها شک و شبهه‌هایی در طول عمر حضرت به وجود آمد که علمای شیعه همچون شیخ صدوق و پدرش در کتاب‌هایشان به این شبهه‌ها پاسخ دادند. رازی قزوینی (زنده ۵۶۰ق) از علمای متأخرتر از شیخ صدوق است که از او و کتبش در رفع تحیر کوتاه مدت امامیه تجلیل به عمل آورده است.^۱ در مورد این حیرت و سرگردانی پس از شهادت امام حسن عسکری علیه‌السلام و آغاز غیبت صغرای امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه تا اواخر قرن چهارم هجری را شامل می‌شود، باید گفت: از قبل، تمهیدات قولی و عملی از جانب معصومین برای این دوران سخت و پیچیده شیعیان در نظر گرفته و آماده شده بود.^۲

ولی برای نشان دادن افتراق و عدم یکپارچگی و تحیر شیعیان در این زمان و تسری آن به عصرهای پسینی، از جانب روشن‌فکران مانور زیادی روی آن داده می‌شود.^۳ متحیر شدن و در نتیجه تغییر مذهب اکثریت شیعه و دو سوم آنان اغراق آمیز است، بلکه روایات و متون مورد نظر و ادعایی مدرسی از شیخ صدوق و نعمانی

۱. النقض، ص ۴۰. فضل و بزرگی شیخ کبیر ابو جعفر بابویه - رحمة الله علیه - را خود چگونه انکار توان کرد از تصانیف و وعظ و درس، و از ری تا بلاد ترکستان و ایلاق اثر علم و فضل و برکات زهد و امانت او پوشیده نیست.

۲. تمهیدات مانند اخبار غیبت امام دوازدهم و سیره عملی امامین عسکریین که بسیار کم در انتظار ظاهر می‌شدند تا شیعیان برای عصر غیبت و عدم دسترسی به امام معصوم، آماده شوند و این امر یک شبه اتفاق نیفتد. در اصول کافی روایتی هست که محمد بن یحیی از محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن خالد برقی درباره دوازده امام و غیبت امام دوازدهم نقل می‌کند. محمد بن یحیی به صفار می‌گوید ای کاش این روایت از طریق فردی غیر از برقی نقل می‌شد (کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۲۶).

۳. مدرسی طباطبائی، مکتب در فرایند تکامل، ص ۱۸۳ و ۱۸۵ - ۱۸۸.

و ابن بابویه، به تحیر اشاره کرده‌اند و مؤلف، خود در پاورقی به مردد و قطعی نبودن متن این روایات و عدد تخمینی که ذکر شده، تصریح کرده است.^۱ و ارتداد و تغییر مذهب بدین شکل که مؤلف ادعا کرده،^۲ ادعای غلطی است، چون ما در این دوره هیچ انشعاب فرقه‌ای نداریم. شاهد آن این است که مورخان و ملل و نحل نویسان امامیه قطعی را - که قطع و یقین به شهادت امام کاظم علیه‌السلام پیدا کردند - کسانی می‌دانند که معتقد به امامت امام زمان، امام دوازدهم علیه‌السلام بودند.^۳ و از فرقه دیگر غیر از قطعی از امامیه چندان یاد نمی‌کنند و گزارش برخی از فرقه نویسان از انشعاب‌های متعدد در پیکره شیعه امامیه در این زمان، مطابق حقیقت و واقعیت تاریخی نیست.^۴

۱. همان، ص ۱۸۷، پاورقی ۳.

۲. همان، ص ۱۸۷.

۳. در اینجا به برخی از اقوال مورخان اشاره می‌کنیم: مسعودی می‌گوید: «در سال ۲۶۰ ابومحمد حسن بن علی در زمان خلافت المعتمد درگذشت و او ۲۹ سال داشت و پدر مهدی منتظر و امام دوازدهم نزد قطعی از امامیه است» (مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۱۲). ابوالحسن اشعری متوفای ۳۳۲ هـ می‌گوید: «فرقه اول از امامیه قطعی هستند؛ زیرا آنان بر مرگ موسی بن جعفر قطع و یقین پیدا کردند: ... و گمان می‌کنند، پیامبر به امامت علی بن ابی طالب تصریح کرده [نص ائمه را به همدیگر ذکر می‌کند تا برسد به امام عسگری] و حسن بن علی [عسگری] به امامت پسرش محمد بن حسن تصریح کرده که او غایب و منتظر نزد آنان است». (ابوالحسن اشعری، مقالات الاسلامیین، ص ۱۷). شهرستانی می‌گوید: «اثنا عشریه کسانی هستند که به مرگ موسی کاظم قطع و یقین پیدا کردند. از این جهت قطعی نامیده شدند و امامت را بعد از او (علی) در اولادش مستمر دانستند [آنگاه ائمه را یک یک نام می‌برد تا به امام زمان علیه‌السلام می‌رسد] و می‌گوید: او امام دوازدهم است و این طریقه اثنا عشریه در زمان ما می‌باشد» (الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۳۱).

۴. نوبختی به چهارده فرقه شدن شیعه بعد از امام عسگری اشاره می‌کند، که سخنان خیلی از

و چنین فرقه‌ها و حتی گروه‌هایی در خارج وجود نداشته‌اند، که مثل سایر فرقه‌ها رهبری داشته باشند و به نام او نامیده شوند مثل زیدیه، اسماعیلیه، خطابیّه و یا به ویژگی غالبشان مثل واقفیه نامیده شوند و ذکر از آن‌ها در تاریخ مانده باشد. ابوحاتم رازی (م ۳۳۲ ق) که با تعصب کاملاً اسماعیلی و عداوت آمیز به تاریخ امامیه اثناعشریه نگریسته پس از ذکر اختلاف افکار شیعه امامیه بعد از رحلت امام عسکری علیه‌السلام به وجود فرقه‌ای قابل ذکر غیر از معتقدان به دوازده امام نمی‌تواند تأکید کند؛ چنان‌که پیش از بیان اختلاف‌های فکری شیعه امامیه بعد از رحلت امام عسکری علیه‌السلام می‌گوید: کسانی که امامت حسن [عسکری علیه‌السلام] را پذیرفتند، پس از وی یازده فرقه شدند و اگر چه از عناوین شناخته‌شده‌ای برخوردار نیستند، عقایدشان را ذکر می‌کنیم» و بعد از ذکر به اصطلاح خودش فرقه‌ها می‌گوید: باری این‌ها همه شاخه‌های فرقه قطعیّه است که جز آنچه گفتیم، نام مشهور دیگری ندارند. تنها از تلاش‌های جعفر کذاب سخن به میان آمده است، باز ابوحاتم رازی در این باره می‌گوید: آنان [قطعیّه] امروزه درباره ادعاهای خود به کشمکش افتاده، همه اصولشان باطل شده است. در نتیجه، همگی به دو فرقه اصلی تقسیم شده‌اند؛ گروهی امامت نسل حسن [اثناعشریه] و گروهی دیگر امامت نسل جعفر را پذیرفته‌اند.^۱ او درباره پیروان جعفر کذاب می‌گوید: طرف‌داران امامت جعفر بر عقیده خود استوار ماندند و مردم بسیاری نیز که پیش‌تر به

آن‌ها چندان فرق زیادی با هم ندارند (فرق الشیعه، ص ۹۶-۱۱۲). چنان‌که مسعودی نیز تنها از اختلاف شیعه بعد از امام عسکری سخن به میان آورده و گفته، و نیز ما نزاع و اختلاف قطعیّه بعد از درگذشت حسن بن علی را ذکر کردیم (مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۳۲).
اشعری نیز از فرقه‌ای از شیعه بعد از رحلت امام عسکری سخن به میان نیاورده است.

۱. ابوحاتم رازی، پیشین، ص ۱۲۷ و ۱۲۸.

امامت حسن معتقد بودند، به جعفر روی آوردند. از جمله این افراد حسن بن علی بن فضال بود که از فقها، راویان حدیث و بزرگ‌ترین صحابیان حسن و صاحب آثار زیادی در فقه و حدیث و پیشتاز آنان بود. طرف‌داران جعفر پس از او به علی بن جعفر و فاطمه گرویدند و پس از مرگ این دو، در اختلاف‌های بسیار افتادند؛ گروهی از آنان در عقیده خود غلوهای بسیاری کردند و درباره ائمه، همان سخنانی را گفتند که ابوالخطاب و پیروانش می‌گفتند.^۱ البته خاندان جعفر بعد از گذشت زمانی در پیکره شیعه امامیه جذب شدند و در توقیعی از امام زمان علیه‌السلام آنان مانند برادران یوسف معرفی شده‌اند که توبه کرده بودند.^۲

هرچند یکی از مهم‌ترین فرقه‌های غلات، فرقه نصیریّه در این زمان قوّت گرفته است، که اصل پدید آمدن این فرقه مربوط به پیش از این زمان است. رهبر این فرقه محمد بن نصیر نمیری در زمان امام هادی علیه‌السلام به انحراف کشیده شده و امام هادی را خدا و خود را پیامبر می‌خواند و انحرافات غالیانه از خود بروز داده بود^۳ و امام هادی علیه‌السلام او را لعن نموده است.^۴ در این زمان ابن فرات نیز او را یاری می‌داده و فرقه‌ای که او پدید آورده، استمرار یافته است.^۵ همچنین نوبختی که در اواخر قرن سوم زندگی می‌کرده، در ضمن بیان نظریه‌های مختلف در زمان بعد از درگذشت امام حسن عسکری علیه‌السلام، نظر شیعه امامیه را که عموم شیعیان بودند و از آن‌ها امامیه صحیح

۱. ابوحاتم رازی، پیشین، ص ۱۲۷.

۲. صدوق، کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۸۴؛ طوسی، الغیبه، ص ۱۷۶.

۳. نوبختی، پیشین، ص ۹۳ و ۹۴.

۴. علامه حلی، خلاصه الاقوال، ص ۴۰۱.

۵. نوبختی، پیشین.

التشیع تعبیر می‌آورد، می‌گوید: «فرقه دوازدهم که امامیه هستند، می‌گویند، حقیقت آن‌چنان نیست که همه این‌ها می‌گویند، بلکه خدای تعالی حجتی از فرزندان حسن بن علی [عسکری علیه‌السلام] دارد و او وصی پدرش است، بر همان طریقه گذشته و سنت‌های ماضیه، و امامت در دو برادر بعد از [امام] حسن و [امام] حسین علیهما السلام نمی‌شود و این جایز نیست... اگر در روی زمین دو نفر بمانند یکی از آن‌ها حجت خواهد بود و اگر یکی از آن‌ها بمیرد دیگری حجت است، مادامی که امر و نهی خدا در میان خلقتش پابرجا باشد و امامت نمی‌تواند در فرزندان کسی که امامت او ثابت نشده، باشد و نیز به وسیله [اولاد] کسی که در زمان پدرش مرده، حجت ثابت نمی‌شود... پس ما امام ماضی را قبول داریم و به امامتش اقرار می‌کنیم و اعتراف می‌نماییم، که او خلف قائم از صلیبش دارد و جانشین و خلف او، امام بعد از اوست، تا وقتی که آشکار شود و امامتش را اعلام کند... و اخبار زیادی روایت شده، که ولادت قائم مخفی و پوشیده از مردم خواهد بود و کسی او را نخواهد شناخت، تا اینکه قیام کند و آشکار شود. او امام پسر امام و وصی پسر وصی است... این طریقه امامیه و روش روشنی است که شیعیان امامیه صحیح التشیع پیوسته بر آن معتقدند».^۱

در برخی از گزارش‌های مورخان آن زمان، از شیعه امامیه قطعی که قائل به دوازده امام بودند، با عنوان «جمهور شیعه» تعبیر آورده شده است؛ چنان‌که مسعودی (م ۳۴۶ ق) می‌گوید: «در سال ۲۶۰ هجری حسن بن علی عسکری در زمان خلافت معتمد از دنیا رفت. او ۲۹ سال داشت و پدر مهدی منتظر امام دوازدهم نزد قطعیه از امامیه است که آن‌ها جمهور شیعه هستند»^۲ ابوالحسن اشعری (م ۳۲۲ ق) نیز بعد از

۱. نوبختی، پیشین، ص ۱۱۰-۱۱۲.

۲. مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۱۲.

شرح اعتقاد امامیه درباره ائمه می‌گوید: «فرقه اول از آن‌ها قطعی هستند؛ زیرا آنان به مرگ موسی بن جعفر قطع پیدا کردند و آنان «جمهور شیعه» می‌باشند».^۱ که نشان از حل این اختلافات و دسته‌بندی‌های موقت و رفع حیرت عصر غیبت صغری و یکپارچه شدن امامیه دارد. در کتاب کافی که مربوط به عصر غیبت صغری است نیز روایاتی وجود دارد که نشان می‌دهد، عموم شیعیان در عصر غیبت صغری، طبق احادیث نقل شده از امامان گذشته، بدون اطلاع از تولد امام زمان، به وجود ایشان اطمینان داشتند.^۲

۵۶. رد نقل حدیث دوازده امام توسط علمای شیعه قبل از اوایل قرن چهارم (ص ۱۹۱ -

۱۹۳):

متن کتاب: سال‌های دراز می‌گذشت که یک حدیث بسیار مشهور از قول پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در جامعه اسلامی شایع بود که بر اساس آن ایشان پیش‌بینی فرموده بودند که پس از ایشان دوازده خلیفه (یا امیر یا قیم به اختلاف تعبیر احادیث) خواهند آمد که همه از قبیله ایشان، قریش، خواهند بود.^۳

... در برابر عثمانیه که (چنان‌که از اسانید این حدیث شریف و نحوه انتشار و

تکثیر روات آن پیداست) در اواخر دوره اموی به این حدیث شریف عنایت تمام یافته

۱. مقالات الاسلامیین، ص ۱۹.

۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۳۱.

۳. مسند طایلسی: ۱۰۵ و ۱۸۰ / فتن نعیم بن حماد: ۲۰ پ. ۲۱ و ۲۶ پ / مسند احمد بن

حنبل: ۳۹۸، ۵: ۱۰۸ / ۸۶ / صحیح بخاری ۴: ۴۰۷ / صحیح مسلم: ۱۴۵۳، ۱۴۵۲ / ۳ /

سنن ابوداود ۱۰۶: ۴ / سنن ترمذی ۶۷: ۹ / معجم طبرانی ۲۱۳: ۲ - ۲۱۸، ۲۲۹، ۲۷۷،

۲۳۶، ۲۳۸، ۳۹۸ - ۳۹۹ مستدرک حاکم ۶۱۸۶۱۷: ۳ / تاریخ بغداد ۱۲۶: ۲، ۱۴: ۳۵۳ /

تاریخ دمشق ابن عساکر، بخش حالات عثمان: ۱۷۳ - ۱۷۴.

بودند.^۱ شیعیان (که چنان که پیش از این دیدیم انتظار داشتند سلسله امامان تا پایان جهان ادامه یافته و شماره آنان بسیار بیش از این شود) ظاهراً هرگز به آن (اخبار و نصوص دوازده امام) توجه جدی ننمودند و جز کسانی که بر اسرار ائمه آگاهی داشتند به نقل و ضبط آن نپرداختند.

در واقع در هیچ یک از کتاب‌های بازمانده شیعه از قرن‌های دوم و سوم، هیچ کتابی که پیش از آخرین سال‌های قرن سوم نوشته شده و در آن تصرف نشده باشد^۲

۱. این توجه و عنایت تا چندین دهه پس از سقوط و زوال دولت اموی نیز ادامه یافت و عثمانیان از آن حدیث به مثابه حربه‌ای علیه مشروعیت حکومت بنی عباس استفاده می‌کردند با این استدلال که آنان پس از دوازده خلیفه مشروع مجمع علیه آمده و بنابراین جزء جانشینان به حق پیامبر نیستند. برای مثال نگاه کنید به این روایت در عیون الاخبار ابن قتیبه ۳۰۲: ۱۱ که به وضوح از آثار دوره ولایت عهدی با خلافت مهدی عباسی (سال‌های ۱۵۸ - ۱۶۹) است: «عن ابن عباس انه كان اذا سمعهم يقولون «يكون في هذه الامة اثني عشر خليفة» قال: ما احقكم! ان بعد الاثني عشر ثلاثة منا: السماع والمنصور والمهدي».

۲. در کتاب بصائر الدرجات صفار قمی (متوفی ۲۹۰) در «باب في الائمة انهم عليهم السلام محدثون مفهمون» در صفحه ۳۱۹ - ۳۲۰ دو روایت هست که در یکی از آن دو از امام صادق و امام باقر نقل می‌شود که هر دو فرموده‌اند: «نحن اثنا عشر محدثا»، و در دیگری که با دو نسخه متفاوت روایت شده بنابر یک نسخه امام باقر فرموده‌اند: «الاثني عشر الائمة من آل محمد كلهم محدث من ولد رسول الله و ولد علي» و بنابر نسخه دیگر فرموده‌اند: «قال رسول الله: ان من اهل بيتي اثنا عشر محدث». در صفحه ۳۷۲ نیز به نقل از سلیم بن قیس روایتی آمده که امیرالمؤمنین علیه السلام بر اساس آن فرموده‌اند: «اني وأوصيائي من ولدي مهديون كلنا محدثون. فقلت: يا أميرالمؤمنين من هم؟ قال: الحسن والحسين، ثم ابني علي بن الحسين... ثم ثمانية من بعده واحدة بعد واحد». نقل از سلیم نه تنها در نسخه موجود کتاب او نیست بلکه در فصول گوناگونی که نعمانی در غیبت خود: ۶۸ - ۸۴ از آن نقل می‌کند نیز وجود ندارد در حالی که با ملاحظه اهتمام شدیدی که نعمانی به جمع‌آوری

شاهدی نیست که این حدیث شریف ابداً توجه احدی از مؤلفین شیعه را جلب کرده یا کسی در آن جامعه ابداً به خاطر گذرانده باشد که شاید این حدیث مربوط به آنان باشد. در حقیقت چنین به نظر می‌رسد که آنان این حدیث بسیار مشهور را به کلی «بایکوت» کرده و شاید آن را با توجه به جوسازی و سوءاستفاده‌ای که پیش از این، عثمانیه از آن در روزگار انقلاب ضد اموی کرده بودند نوعی حدیث ضد شیعی به حساب می‌آورده‌اند. نه نوبختیان و نه سعد بن عبدالله اشعری و نه ابن قبه که همه در اواخر قرن سوم در دوره غیبت صغری می‌زیسته‌اند در هیچ‌یک از آثار بازمانده خود^۱ اشاره‌ای به این حدیث

روایات اثنی عشر داشته است (چنان‌که در چند پاورقی بعد می‌بینیم) به حسب عرف و عادت اگر چنین روایتی در نسخه متداول آن کتاب در آن دوره بود باید توجه او را به خود جلب می‌کرد. پس گویا با اطمینان خاطر می‌توان گفت که کلمه «ثمانیه» در عبارت بصائر، در اصل «الائمة» بوده و عبارت چنین بوده است: ثم الائمة من بعده واحدة بعد واحد. روایت دوم را کلینی به نقل از صفار عینا با همان سند موجود در بصائر در کافی ۱: ۲۷۰ نقل کرده اما عبارتی که عدد ائمه را دوازده نفر می‌داند ابداً در آن نقل نیست. البته آن عبارت در روایاتی دیگر از منابعی دیگر در کافی ۱: ۵۳۱ و ۵۳۳ در «باب ما جاء في الاثني عشر» هست که درباره آن اندکی پس از این سخن خواهد رفت (نیز در غیبت نعمانی: ۶۶). این خود می‌تواند شاهدی باشد بر آنکه کتاب بصائر صفار در ادوار متأخرتر دستخوش تغییرات و افزودگی‌هایی شده است این موضوع را در کتابی که در مورد موارث مکتوب شیعه از سه قرن نخستین در دست تحریر دارم به تفصیل بحث خواهم کرد روایت اول نیز که در بصائر با سندی ناقص - از آغاز و انجام آمده در پایان همان باب کافی ۵۳۴: ۱ از دو منبع دیگر نقل شده، و این مطلب - به ضمیمه نقص فاحش سند در بصائر - به ذهن می‌رساند که آن نیز باید بر متن بصائر افزوده شده باشد. البته آن روایت اصولاً با شکلی دیگر از آنکه در غیبت نعمانی: ۹۶ - ۹۷ هست دگرگونی‌هایی دارد که می‌رساند در متن آن تصرفاتی راه یافته است. ۱. یعنی بخش بازمانده کتاب التنبیه ابوسهل نوبختی، قسمت مربوط از فرق الشیعه ابو محمد

و یا به اینکه عدد ائمه منحصر به دوازده است نکرده‌اند. پس هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند که شیعیان کمترین نقشی در نقل و تکثیر و اشاعه این حدیث در طول سه قرن اول هجری داشته یا چیزی در تأیید نظریه بعدی خود در مورد عدد ائمه جعل و وضع کرده باشند.

پاسخ: مؤلف با توجه به راویان حدیث دوازده خلیفه،^۱ ادعا کرده که عثمانیه در زمان بنی‌امیه حدیث دوازده امام را به دوازده خلیفه بنی‌امیه نسبت می‌دادند، و اسنادی که در پاورقی بر این ادعا آورده عبارتند از روایتی از کتاب المؤلف والمختلف دارقطنی^۲ که گمان کرده که عثمانیه می‌گفته‌اند که هشام آخرین خلیفه اموی است و با روایتی از عبدالله بن جعفر در کتاب سلیم^۳ و از آن در احتجاج طبرسی^۴ که در آن سخن

حسن بن موسی نوبختی، قسمت مشابه از المقالات و الفرق سعد بن عبدالله اشعری و همچنین کتاب ناسخ القرآن و منسوخه و مختصر بصائر الدرجات او (در فرض ثبوت صحت انتساب آن به وی)، و هر سه رساله ابن قبه که در پایان این اثر گذارده شده است.

۱. سید علی میلانی، نفحات الأزهار، ج ۲، ص ۳۲۸؛ همچنین ن. ک: همو، سنت پیامبر یا سنت خلفا؛ همو، موعود آسمانی.

۲. دارقطنی، المؤلف والمختلف، ج ۳، ص ۲۶۱۵. «هلاک بنی‌امیه علی رجل الاحول منهم. قال مسلم بن ابراهیم یعنی هشام».

۳. هلالی عامری، کتاب سلیم، صص ۱۱۰، ۱۷۴، ۱۷۵، ۲۰۵.

۴. الإحتجاج، ج ۲، ص ۲۸۵. سلیم بن قیس از عبدالله بن جعفر روایت کرده که گفت: روزی معاویه مرا گفت: چقدر به حسن و حسین تعظیم و تکریم می‌کنی؟! نه آن دو از تو بهتر و نه پدرشان از پدر تو نیکوتر، و اگر نبود وجود فاطمه دخت رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گفتم: مادرت اسماء بنت عمیس کمتر از فاطمه نیست! عبدالله گوید: از این گفتار او به خشم آمده و توانستم جلوی خود را بگیرم و گفتم: به‌راستی شناخت تو نسبت به حسن

و حسین و پدر و مادرشان بسیار قلیل و اندک است، آری به خدا آن دو بهتر از من و پدرشان بهتر از پدرم و مادرشان بهتر و نیکوتر از مادر من است، من خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که درباره آن دو و پدرشان مطالبی فرمود درحالی که من پسری بودم با این حال همه را حفظ داشته و به خاطر سپرده‌ام. معاویه گفت: آنچه شنیدی بگو - و در آن مجلس جز او و امام حسن و امام حسین علیهما السلام و ابن عباس و برادرش فضل کسی دیگری نبود -، که بخدا قسم تو دروغ گو نیستی، عبدالله گفت: آن‌ها بزرگ‌تر از چیزی است که در دل داری. معاویه گفت: هرچند بزرگ‌تر از کوه احد و حراء باشد، و تا وقتی که کسی از اهل شام اینجا نباشد در نظر من هیچ تفاوتی نمی‌کند!! و اکنون که خداوند سرکرده شما را کشته و جمع شما را پراکنده ساخته و حکومت به اهل و معدن آن رسیده دیگر اهمیتی به گفته‌های شما نداده و ادعایان هیچ زبانی به من نمی‌رساند. عبدالله گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «من به تمام اهل ایمان به جان خودشان شایسته‌ترم، پس هرکه من از نفس خود بر او اولی و شایسته‌ترم پس تو ای برادرم بر او از خودش اولی و شایسته‌تری»، و علی در خانه و بر روی آن حضرت بود و حسن و حسین و عمر بن ام سلمه و اسامة بن زید، و فاطمه علیها السلام و امّ ایمن و أبودر و مقداد و زبیر بن عوّام نیز حضور داشتند، و آن حضرت دست مبارک خود را بر بازوی او زده و سه بار این کلام را تکرار فرمود، سپس نصّ و تصریح بر تمام امامان دوازده‌گانه نمود سپس فرمود: اَمّت من دوازده خلیفه و حاکم خواهند داشت که جملگی گمراه و گمراه‌کننده‌اند، ده‌تای ایشان از بنو امیه و دو نفرشان از قریش است، و بار گناه تمامی این ده نفر بر دوش همان دو نفر است، سپس رسول خدا نام آن دو را برده و نام تک‌تک آن ده نفر را نیز گفت. معاویه گفت: نامشان را بگو، گفت: فلانی و فلانی، و صاحب سلسله و فرزندش از آل ابی سفیان و هفت تن از فرزندان حکم بن ابی العاص، که اول آنان مروان است. معاویه گفت: اگر ماجرا این‌گونه است که تو گفتی که من از هلاک‌شدگانم، و نیز هر سه نفر قبل از من و تمام طرفدارانشان از این اَمّت همه نابودند، و با این سخن همه صحابه از مهاجر و انصار و تابعین جز شما اهل بیت و شیعیان‌تان هلاک و نابودند عبدالله گفت: به خدا آنکه گفتم حقی است که از رسول خدا

از دوازده امام گمراهی (ضال و مضل) به میان آمده؛ ده نفر از بنی‌امیه و دو نفر از قریش‌اند و روایتی از ابن عباس در کتاب عیون الاخبار ابن قتیبه از دوازده خلیفه در امت سخن رفته است.^۱ این اخبار دلالتی بر مطلب مورد ادعای ایشان ندارند؛ زیرا در روایت دارقطنی اشاره‌ای به عدد دوازده نیست و روایت موجود در عیون الاخبار دلالت بر شیوع روایت دوازده خلیفه است. هرچند سفاح و منصور از القاب مهدی موعود است، که بعدها عباسیان آن‌ها را بر خود نهادند. با این حال در روایت احتمال دست‌کاری عباسیان وجود دارد و یکی از نشانه‌های این احتمال، این است که در ذیل روایت تأویلی از راویان آمده است. اما روایت سلیم از نصوص دوازده امام است و در حاشیه این خبر از دوازده امام گمراهی و ضلالت نیز سخن به میان آمده است.

صَلَّى اللّٰهَ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَنِيدِم. معاوية خطاب به حسن و حسين عليهما السلام و ابن عباس گفت: عبد الله چه می‌گوید؟! ابن عباس به معاوية - درحالی که اولین سفر معاوية - پس از شهادت حضرت امیر - به مدینه بود گفت: افرادی که او نام برد حاضر کن، پس به دنبال عمر بن أم سلمه و اسامه فرستاد، پس همگی بر حَقَائِيتِ عبد الله بن جعفر گواهی دادند که همان که او شنیده اینان نیز از رسول خدا صَلَّى اللّٰهَ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَنِيده‌اند. سپس معاوية روی به جانب حسن و حسين عليهما السلام و ابن عباس و فضل و عمر و اسامه کرده و گفت: نظر شما نیز همان است که ابن جعفر گفت؟ همگی گفتند: آری!

۱. عیون الأخبار، ج ۱، ص ۳۰۳. حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ عَنْ زَائِدَةَ عَنْ سَمَاكٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَبْرِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ كَانَ إِذَا سَمِعَهُمْ يَقُولُونَ: يَكُونُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً، قَالَ: مَا أَحْمَقُكُمْ! إِنَّ بَعْدَ الْإِثْنِي عَشَرَ ثَلَاثَةَ مَنَّا: السَّفَاحُ وَالْمَنْصُورُ وَ الْمَهْدِي يُسَلِّمُهَا إِلَى الدَّجَالِ. قَالَ أَبُو أُسَامَةَ: تَأْوِيلُ هَذَا عِنْدَنَا أَنَّ وَلَدَ الْمَهْدِيِّ يَكُونُونَ بَعْدَهُ إِلَى خُرُوجِ الدَّجَالِ.

تنها در برخی منابع روایت جعلی آمده، که حضرت مهدی از اولاد عبدشمس است، که شاید در این زمان رواج پیدا کرده باشد.^۱

اما اینکه مؤلف می‌گوید شیعیان قبل از دهه‌های آخر قرن سوم هیچ نقلی درباره نقل حدیث دوازده امام نداشتند، سخن صحیحی نیست، بلکه اوست که کوشیده تا شیعه قرون اولیه را بیگانه با اخبار دوازده امام نشان دهد.^۲ در این باره می‌توان گفت: اولاً: اخبار دوازده امام و تصریح به اسامی آن‌ها در میان شیعه متواتر است و اخبار متواتر از هر گروه و جماعتی با هر عقیده و مرامی، حجت می‌باشد؛ زیرا اخبار متواتر یقین آورند و خبر متواتر خبری است که تبانی بر کذب در آن محال باشد و مخبرین در وضعیتی باشند که نتوانند دروغ بگویند و به‌طور عادی محال باشد که بر دروغ تبانی

۱. ابن حماد، الفتن، ص ۱۰۲ و ۱۰۳؛ ابن حجر، الصواعق المحرقة، ص ۱۹۶.

۲. ایشان در ابتدا مدعی است که این روایت را عامه نقل کرده و شیعه از آن‌ها گرفته است و این منافات دارد با این حرف که به تکرار گفته رازداران اهل بیت روایت دوازده امام را می‌دانسته‌اند. شاید غیرقابل انکار بودن واقعیت وجود این احادیث در منابع شیعی ایشان را وادار کرده، که این اعتراف ضعیف را داشته باشد، تلاش خلاف این سخن است. با تعمق و تتبع و ریشه‌یابی به این نتیجه می‌توان رسید که او فرضیات و مدعیات مستشرقانی از جمله اتان کلبرگ و پطروشفسکی را تکرار و باز تولید کرده است (پطروشفسکی، اسلام در ایران از هجرت تا پایان قرن نهم، ص ۲۷۴؛ Kohlberg, from imamiyye to ithna-ashariyya, www.jstor.org/stable/614712). همچنین ابن تیمیه و ناصر القفاری از کسانی هستند که باور به دوازده امام در نزد شیعه را ساختگی می‌دانند (منهاج السنه، ج ۳، ص ۴۰۶ و ۴۰۷؛ اصول مذهب شیعه الامامیه، ج ۲، ص ۶۶۶). مصطفی حلمی و الصلابی نیز همین سخنان را تکرار کرده‌اند (عقائد الشیعه، فصل الرابع، ص ۲۸۵؛ فکر الخوارج والشیعه، ص ۱۱۷).

و اتفاق کنند،^۱ اگر چه برخی از دانشمندان عدد را در آن معتبر دانسته‌اند که در این صورت نیز اخبار مذکور، در بالاترین عدد معتبر، متواتر هستند. وجود انبیای گذشته و شرایع آن‌ها از این طریق ثابت شده‌اند؛ مشهورترین اخبار ائمه اثنا عشر، خبر موسوم به لوح از طریق جابر بن عبدالله انصاری است^۲ که در میان شیعه از طرق مختلف و عدیده

۱. رضی الدین حلبی حنفی، قفو الاثر فی صفوة الاثر، ج ۱، ص ۴۸ و ابن حجر عسقلانی، نزهة النظر فی توضیح نخبه الفکر فی مصطلح اهل الاثر، ص ۴. ابن حجر می‌گوید: «کثرت یکی از شروط تواتر است، که روایان به حدی باشند که تبانی بر کذب نتوانند بکنند و بدون قصد قبلی خبر از آنان صادر شود، بنابراین تعیین عدد معنایی ندارد». در حصول علم با خبر متواتر شرط است که پیش از حصول خبر نباید شبهه یا تقلیدی باشد که موجب نفی مضمون خبر که علم‌آوری است شود (سید مرتضی، الذریعه الی اصول الشریعه، ج ۲، ص ۴۹۱-۵۰۰). صاحب معالم در این باره می‌گوید: «سید مرتضی این شرط را ذکر کرده و علمای جمهور نیز آن را پذیرفته‌اند. بنابراین وجود مانع از حصول علم در خارج از روایان حدیث متواتر، خدشه‌ای به آن وارد نمی‌کند و از ارزش آن نمی‌کاهد؛ زیرا در این صورت، باید تمام اخبار از وجود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و کارهای آن حضرت به‌خاطر نپذیرفتن پیروان سایر ادیان، از ارزش بیافتد» (حسن بن زین‌الدین عاملی، معالم الدین، ص ۱۸۵).

۲. جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: به جهت تبریک ولادت حسین علیه‌السلام، خدمت حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها رسیدم، در دست او لوح سبزی دیدم و گمان کردم که از زمرد است و در آن نوشته سفیدی دیدم، شبیه به رنگ خورشید، پس از ایشان پرسیدم: پدرم و مادرم فدایتان ای دختر رسول خدا! این لوح چیست؟ فرمود: این لوحی است که خدای تعالی به پیامبرش هدیه کرده است. در آن نام پدرم، نام شوهرم، نام دو پسر و نام‌های اوصیاء از فرزندانم می‌باشند. پدرم آن را به من عطا کرده، تا به من بشارت داده باشد. آنگاه لوح را به من داد، من آن را خواندم و از آن نسخه‌برداری کردم. در لوح نوشته بود: به نام خداوند بخشنده مهربان، این نامه‌ای است از خدای عزیز و حکیم به محمد پیامبرش، نورش، سفیرش و راهنمایش، روح الامین آن را از نزد پروردگار عالمیان فرود آورده است.

ای محمد! اسماء مرا بزرگ بدار و شکرگزار نعمت‌هایم باش و آن‌ها را انکار نکن. من خدایی هستم که جز من خدایی نیست؛ من درهم‌شکننده ستمکاران و یاور مظلومان هستم و اداکننده دین‌ها. من خدایی هستم که جز من خدایی نیست، هرکس به غیر فضل من امید بندد و یا به غیر از عدل من بترسد، چنان عذابی او را می‌کنم که کسی از عالمیان را نکرده باشم، پس مرا پرستش کن و به من توکل نما. من پیامبری نفرستاده‌ام مگر اینکه وقتی روزگار او کامل شد و مدتش به پایان رسید، برای او وصی قرار داده‌ام. من تو را به تمام انبیاء برتری دادم و وصیت را، به تمام اوصیاء و تو را به سبط حسن و حسین گرامی داشتم. پس حسن را بعد از انقضاء عمر پدرش معدن علم قرار دادم و حسین را خازن وحیم و او را به شهادت گرامی داشتم و سعادت را به او ختم کردم، پس او برترین کس است، که شهیده شده و بلندمرتبه‌ترین شهید. کلمه تامه‌ام را همراه او کردم و حجت بالغه‌ام را نزد او گذاشتم. به واسطه خاندان او ثواب می‌دهم و عقاب می‌کنم؛ اولشان سید عابدان و زینت اولیای گذشته‌ام است و فرزندش شبیه محمد جد ستوده‌اش باقر علم است و معدن حکمت. کسانی که در مورد جعفر شک کنند هلاک می‌شوند. ردکننده او ردکننده من است. بر من لازم شده که جعفر را گرامی دارم و او را در میان شیعیان و یاران و دوستانش خوشحال گردانم. بعد از او [نوبت] موسی است که در فتنه تارک می‌افتد؛ زیرا خط فرض من قطع نمی‌شود و حجت مخفی نمی‌ماند و اولیای من از پیمانه پر سیراب می‌شوند. هرکس یکی از آن‌ها را انکار کند، نعمتم را انکار کرده و هرکس آیه‌ای از کتاب مرا تغییر دهد، به خدا افتری بسته است و وای بر مفتریان و انکارکنندگان. بعد از انقضاء مدت، موسی بنده و حبیبم، در مورد علی که ولی و ناصر دینم می‌باشد. او کسی است که شمل نبوت را در او قرار می‌دهم و او را به صبر به آن امتحان می‌کنم. او را موجودی متکبر به قتل می‌رساند. مدفن او شهری است که بنده صالح آن را بنا کرده و قبر او را در نزد قبر بدترین مخلوقات قرار خواهند داشت. بر من لازم شده که او را به واسطه فرزندش محمد، جانشین بعد از خودش و وارث علمش خوشحال گردانم. او معدن علم من و موضع سرم و حجت بر خلقم می‌باشد، بنده‌ای به او ایمان نمی‌آورد، مگر اینکه بهشت را جایگاه او قرار دهم و شفاعتش را در مورد هفتاد نفر از نزدیکانش که مستوجب آتش هستند می‌پذیرم، سعادت را در مورد پسرش علی

نقل گشته^۱ و به شکل اجمالی و تفصیلی در اکثر منابع حدیثی و تاریخی و کلامی شیعه به چشم می‌خورد. علی بن بابویه قمی (م ۳۲۹ ق) وجود احادیث تعداد و نام‌های ائمه از جمله حدیث لوح را مورد تأیید قرار داده و معتقد است که از زمان خلقت آدم تعداد و

که ولی و ناصر دین و شاهد در خلق و امین در وحیم می‌باشد، ختم می‌کنم و از او داعی به راهم و خازن علمم حسن را خارج می‌سازم و این را در مورد پسرش محمد تکمیل می‌کنم که او رحمت بر عالمیان است. کمال موسی را دارد و بهاء عیسی را و صبر ایوب را. دوستانم در زمان او خوار می‌شوند. و مانند ترک و دیلم سرشان پایین است، کشته می‌شوند و سوزانده می‌شوند، پیوسته ترسان و مرعوب هستند زمین از خون‌هایشان رنگین می‌شود و داد و فریاد در زنان آشکار می‌شود. اینان به حق دوستان من هستند، به واسطه آنان هر فتنه تاریک را دفع می‌کنم و زلزله‌ها را رفع و غل و زنجیرها را برمی‌دارم. بر آنان از خدا درود رحمت باد. آنان هدایت یافته‌گاند (کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۲۷-۵۲۸؛ نعمانی، الغیبة، ص ۶۳؛ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۳۰۸؛ همو، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۴۱؛ ابوالصلاح حلبی، تقریب المعارف، ص ۳۲۸؛ خزاز قمی، کفایة الاثر، ص ۲۴۱؛ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۵۹؛ همو، الاختصاص، ص ۲۱۰؛ طوسی، الامالی، ص ۲۹۱ و ۲۹۲؛ ابن شاذان قمی، الفضائل، ص ۱۱۳؛ اربلی، کشف الغمّه، ج ۲، ص ۸۳؛ تاج الدین شعیری، جامع الاخبار، ص ۱۸).

۱. نکته جالب آن است که مدرسی طباطبایی احتمالاً به تواتر لفظی و معنوی این خبر واقف بوده که اشکال و نظر خاصی در مورد حدیث لوح جابر نداشته، اما اخیراً یکی از محققان جوان، به‌زعم خود بر این خبر خرده گرفته و آن را ساختگی خوانده (محمد غفوری، مقاله بررسی ماهیت حدیث جابر و جایگاه آن در اثبات نام دوازده امام، دو فصلنامه سیره‌پژوهی اهل بیت، سال ۳، ش ۴، بهار و تابستان ۱۳۹۶ش) که در یک نقد شایسته و غنی علمی، به فرضیات او پاسخ‌های اساسی و مبنایی و روش شناختی داده شده است (حامد منتظری مقدم، نقد مقاله بررسی ماهیت حدیث جابر و جایگاه آن در اثبات نام دوازده امام، مجله تاریخ در آینه پژوهش، سال ۱۵، ش ۲، پیاپی ۴۵، پاییز و زمستان ۱۳۹۷ش).

نام‌های ائمه مشخص بود و حضرت آدم نام‌های آن‌ها را حفظ بود و حضرت نوح عدد آن‌ها را می‌دانست.^۱

ابن ابی زینب نعمانی (م. ۳۶۸ ق) بعد از نقل احادیث دوازده امام می‌گوید: «اینک ای جماعت شیعه که خدا شما را رحمت کند، تأمل کنید در آنچه کتاب خدای عزیز جلیل فرموده، و آنچه از رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ و ائمه هدی علیهم‌السلام یکی از پس دیگری درباره ائمه دوازده‌گانه و فضیلت و تعداد آن‌ها از طریق موثق شیعه نقل شده که همه مورد اعتماد بوده‌اند، و به پیوستگی آن به معصومین که به نحو تواتر به ما رسیده، بنگرید، که تأمل در آن اخبار دل‌ها را جلا می‌بخشد و از ابتلا به کوری و شک و دو دلی نگاه می‌دارد و شک و ریب را از کسی که خدای تعالی برای او خیر اراده فرموده برطرف می‌سازد و او را به پیمودن راه حق موفق می‌گرداند».^۲

شیخ مفید (م. ۴۱۳ ق) در رساله غیبتش در این مورد می‌گوید: «اگر بگویند، دلیل بر وجود امام غایب چیست، با اینکه مردم در وجود او اختلاف دارند؟ می‌گوییم، دلیل بر آن نقل اخبار متواتر توسط شیعیان است و نیز خبر از غیبت او از امیرمؤمنان علیه‌السلام نقل شده که دوازدهمین از ائمه غایب می‌شود و غیبت او همان طور که گفته بودند، واقع شد و شیعیان در شرق و غرب، با اختلاف آراء و نظرهایشان و دوری سرزمین‌هایشان و با اینکه همدیگر را نمی‌شناختند، این اخبار را یکسان نقل کردند، درحالی که همه آن‌ها معتقدند که دروغ حرام است و از زشتی آن آگاهی دارند و این‌گونه اجتماع بر دروغ در مثل این اخبار محال است؛ زیرا اگر ممکن بود که آنان دروغ بگویند، در مورد سایر

۱. الامامه و التبصره من الحیره، ص ۱۴۸.

۲. الغیبه، ص ۱۰۱.

امت‌ها و فرقه‌ها نیز ممکن می‌شد، در این صورت به هیچ خبری در دنیا نمی‌شد، اعتماد کرد و شرایع باطل می‌شد و این مطلب درست نیست».^۱

شیخ طوسی (م. ۴۶۰ ق) در کتاب الغیبه از جمله دلائل صحت امامت امام زمان علیه‌السلام و غیبتش را، عبارت از روایات دوازده امام می‌داند که شیعه و سنی آن‌ها را نقل کرده‌اند و بعد از ذکر شماری از این روایات با سندهای مختلف، می‌گوید: اما آنچه که بر صحت این روایات دلالت می‌کند، این است که شیعه امامیه این روایات را به نحو متواتر نسل به نسل نقل کرده‌اند.^۲ سدآبادی از علمای شیعه در قرن پنجم در کتاب المقنع روایات شیعی دوازده امام، خبر لوح و خبر سلمان را که در آن‌ها به امامت دوازده امام تصریح شده، دو خبر اجماعی می‌داند.^۳

خواجه نصیر طوسی این حدیث پیامبر را، که این پسر حسین، امام، پسر امام، برادر امام و پدر نه امام که نهمین آن‌ها قائمشان می‌باشد، متواتر می‌داند.^۴ چنان‌که علامه حلی رحمه‌الله در کتاب کشف المراد^۵ و منهاج الکرامه^۶ این حدیث را که نص بر امامت ائمه دوازده‌گانه می‌باشد، متواتر دانسته است.

خواجگی شیرازی از علمای شیعه در قرن دهم هجری درباره متواتر بودن احادیث دوازده امام می‌گوید: «بدانکه نص جلی بر امامت باقی ائمه اثنا عشریه به نقل متواتر

۱. مصنفات الشیخ المفید، الدلیل علی وجود صاحب الزمان فی الغیبه، ص ۵۳.

۲. شیخ صدوق، پیشین، ج ۱، ص ۹۷-۱۱۱.

۳. عبیدالله بن عبدالله سدآبادی، المقنع فی الامامه، ص ۱۵۰.

۴. علامه حلی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۲۴۹.

۵. همان.

۶. علامه حلی، منهاج الکرامه فی معرفه الامامه، ص ۲۱۶.

شیعه - خلفا عن سلف - از پیغمبر ثابت شده و تنصیص بر امامت هریک از این دوازده امام فرموده و پیش از این نقل متواتر و مفید قطع است و افضلیت هریک از ایشان بر هریک از افراد اهل زمان خود هم متفق علیه اکثر است.^۱

ثانیاً: این ادعا که این احادیث در نوشته‌ها و کتاب‌های شیعه که در قرن دوم و سوم نوشته شده‌اند نیامده، ادعای بسیار گزافی است؛ زیرا مرحوم کلینی احادیث دوازده امام را در باب «ما جاء فی الاثني عشر والنص علیهم علیهم السلام» آورده است؛ تعداد ۶۶ نفر در اسناد این روایات واقع شده‌اند؛ که در میان آن‌ها افرادی چون ابی‌بصیر، داوود بن سلیمان، علی بن حسن بن رباط، مسعدة بن زیاد، حسن بن محبوب، ابوالجارود، محمد بن فضیل، حسن بن عباس بن جریش، علی بن سماعة، محمد بن ابی عمیر، وشاء، عثمان بن عیسی، ابی سعید عصفوری، محمد بن خالد برقی، احمد بن محمد بن خالد برقی... می‌باشند،^۲ که به گواهی فهرست‌نویسان شیعه، از دانشمندان و مؤلفان و صاحبان کتاب از اصحاب ائمه بودند^۳ و همگی در قرن دوم و سوم می‌زیستند.

شیخ صدوق در کتاب «کمال الدین و تمام النعمه» اشکال‌های زیدیه را در مورد روایات دوازده امام مطرح کرده و می‌گوید: «بعضی از زیدیه می‌گویند: «روایاتی که دلالت می‌کنند امامان دوازده نفر هستند، سخنی است که امامیه بعدها پدید آوردند و احادیث دروغی را ساختند». در جواب می‌گوید: اخبار در این مورد زیاد هستند و ناقلان حدیث در این باره دلیل و مدرک ما هستند؛ آنگاه شروع به نقل احادیث شیعه و سنی کرده و به‌طور

۱. محمد بن احمد خواجگی شیرازی، النظامیه فی مذهب الامامیه، ص ۱۵۰.

۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۲۵-۵۳۵.

۳. ر.ک: نجاشی، پیشین، ص ۱۵۷، ۱۰۶، ۲۳۷، ۳۳۵، ۱۶۱، ۲۵۱، ۴۱۵، ۳۶۷، ۶۰، ۳۲۶.

مستند و با آوردن تمام راویان اخبار به نوعی مخالفان شیعه را به میدان مبارزه فرامی‌خواند، که نقل‌کنندگان، این افراد هستند و در کتاب‌های آن‌ها که اکنون موجود است، این روایات آمده و در ادامه می‌گوید: من اسناد این احادیث را در این کتاب و برخی دیگر را در کتاب النص علی الائمه الاثني عشر بالامامه آورده‌ام.^۱

همچنین کتاب کفایه الاثر خزاز قمی که نصوص ائمه اثنی عشر را به نقل از خیل عظیمی از صحابه از جمله عبدالله بن عباس، عبدالله بن مسعود، ابوسعید خدری، ابوذر غفاری، سلمان فارسی، جابر بن سمره، انس بن مالک، ابوهیره، عمر بن خطاب، عثمان بن عفان، زید بن ثابت، زید بن ارقم، ابو ایوب انصاری، عمار یاسر، حذیفه بن یمان، امیرمؤمنان علی علیه‌السلام، حسن بن علی علیه‌السلام، حسین بن علی علیه‌السلام، ام سلمه، عایشه، فاطمه علیها‌السلام و جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده است.^۲

علی‌رغم دیدگاه مؤلف، از نظر قاطبه علمای شیعه، عالمان متقدمی چون کلینی، نعمانی، شیخ صدوق، خزاز قمی، ابن عیاش جوهری، سید مرتضی، شیخ مفید، ابوالفتح کراجکی، شیخ طوسی که در قرن ۴ و ۵ این روایات را با اسنادشان آورده‌اند، افرادی موثق و صادق بوده و اینان واسطه انتقال دین به نسل‌های بعدی بوده‌اند. بسیاری از کتاب‌های آن‌ها از جمله کافی با سند متواتر به عصر حاضر رسیده و هم‌اکنون نیز افراد زیادی هستند، که سندشان در مورد کتاب کافی بدون هیچ انقطاعی به کلینی می‌رسد. و با احتمال افزوده شدن فلان بخش به کافی و احتمال دست‌کاری در فلان حدیث بصائر یا محاسن نمی‌توان اعتبار این کتاب‌ها را خدشه‌دار نمود.

۱. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۶۷ و ۶۸.

۲. ابوالقاسم علی بن محمد خزاز قمی، کفایه الاثر، ص ۸.

همچنین نادیده گرفتن وجود این احادیث در کتاب‌های کسانی که ائمه را درک کرده‌اند و در زمان آن‌ها می‌زیسته‌اند، مانند کتاب سلیم (م ۷۰ یا ۹۰ ق)، اصل ابی سعید عصفوری (م ۲۵۰ ق)، محاسن احمد بن محمد بن خالد برقی (م ۲۷۴ یا ۲۸۰ ق)، بصائر الدرجات محمد بن صفار (م ۲۹۰ ق) و تفسیر علی بن ابراهیم قمی (م ۳۰۷ ق) و رد آن‌ها به صرف احتمال تحریفشان دور از انصاف علمی است.

البته این احادیث که در آن‌ها مشخصاً ائمه دوازده‌گانه با نام بیان شده‌اند، با احتیاط نقل می‌شده و سعی می‌شده اسامی ائمه به‌ویژه نام امامان بعد از امام حسین علیه‌السلام، فاش نشود؛ مثلاً ائمه به‌طور غالب این‌گونه معرفی می‌شدند، امامان دوازده نفر، نخستین امام از آن‌ها امیرمؤمنان علیه‌السلام و آخرینشان مهدی می‌باشد و یا نه تن از امامان از نسل امام حسین خواهند بود و یا علی و یازده فرزندش، امامان برحق هستند.^۱

۱. در دسته‌ای از این احادیث که به امامان بعد از امام حسین علیه‌السلام به نحو مبهم اشاره دارند، امیرمؤمنان علیه‌السلام اولین آنان و امام مهدی علیه‌السلام آخرینشان معرفی شده‌اند، مانند حدیث امامان بعد از من دوازده نفرند، اولین آنان علی بن ابی طالب و آخرین آنان قائم‌اند. اطاعت از آنان اطاعت از من و معصیت آنان نافرمانی از من است، هرکس آنان را انکار کند، مرا انکار کرده است (شیخ صدوق، الاعتقادات فی دین الامامیه، ص ۱۰۴ و عیون اخبار الرضا، ص ۶۳). در جای دیگر از پیامبر آمده است، امامان بعد از من دوازده نفرند، اولین آن‌ها علی بن ابی طالب و آخرین آنان حضرت قائم است. آنان جانشینان من و اوصیاء و اولیای من‌اند و حجت‌های الهی بر امت من، بعد از من، اقرارکنندگان به امامت آنان؛ مؤمن و انکارکنندگان آنان کافرنند (شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۸۰). در دسته دیگر از این احادیث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، نه نفر از دوازده امام بعد از خود را، از صلب امام حسین ذکر نموده است، که آخرین آنان قائم است؛ ابوذر از پیامبر نقل می‌کند که فرمود: امامان بعد از من دوازده نفرند، نه نفر از آنان از نسل حسین‌اند، که

و همواره احادیث نام‌های ائمه به افراد خاصی گفته شده و به آن‌ها توصیه می‌شد، که آن را از غیر اهلش مصون بدارند.^۱

حتی شخصی مثل زراره که از فقهای شیعه در عصر ائمه بود و به‌طور طبیعی به‌خاطر جایگاه علمی و تقرّیبش به ائمه، باید از روایات نام‌های ائمه با خبر می‌بود، ولی بعد از رحلت امام صادق علیه‌السلام، پیش از اینکه فرستاده‌اش از مدینه برگردد و خبر شناسایی امام را به‌طور رسمی بدهد و اینکه وظیفه آن‌ها در آن مقطع زمانی و موقعیت اضطراری در مورد معرفی امام چیست، و نمی‌تواند بدون اذن امام، او را معرفی کند و از دنیا می‌رود و این مسأله بعدها موجب دستاویز مخالفان شیعه شد، که اگر نام‌های ائمه علیهم‌السلام در احادیث پیامبر آمده بود، چرا زرارۀ بن‌اعین این را نمی‌دانست و پسرش را برای کسب خبر درباره امام جدید به مدینه فرستاد، درحالی‌که او از فقهای شیعه بود؛ یکی از شیعیان به نام ابراهیم بن محمد همدانی می‌گوید «به امام رضا علیه‌السلام گفتیم: یا بن رسول الله! به من خبر ده که آیا زرارۀ مقام امامت پدرت امام کاظم علیه‌السلام را

نهمین آن‌ها قائم آنان است. آگاه باشید که داستان امامان دوازده‌گانه در میان شما همانند قضیه کشتی نوح است. هرکس بر آن سوار شود، نجات می‌یابد و هرکس از آن دوری ورزد، هلاک می‌شود. (سید هاشم بحرانی، غایة المرام، ج ۳، ص ۲۲).

۱. در ادامه حدیث لوح از جابر بن عبدالله انصاری که در اول سند عبدالرحمن بن سالم از ابوبصیر از امام صادق علیه‌السلام واقع شده، آمده است، عبدالرحمن می‌گوید ابوبصیر به من گفت: اگر در عمرت تنها این حدیث را شنیده بودی برای تو کافی بود، پس آن را از غیر اهلش محفوظ بدار! (کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۲۸؛ ابن بابویه، الامامة و التبصرة، ص ۱۰۶؛ خصیبی، الهدایة الکبری، ص ۳۶۶؛ صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۴۵؛ نعمانی، الغیبه، ص ۶۶).

می‌شناخت؟ امام فرمود: آری، گفتم پس چرا پسرش عبید را فرستاد، تا با خبر شود که امام صادق علیه‌السلام چه کسی را وصی خود قرار داده است؟ فرمود: زراره به مقام امامت پدرم عارف بود و نصّ امام صادق علیه‌السلام را درباره او می‌دانست و جز این نیست که پسرش را فرستاد، تا از پدرم کسب خبر کند، که آیا برای او جایز است، که تقیه را در اظهار امر امامت و نصّ بر او کنار بگذارد؟ و چون پسرش دیر کرد و از او خواستند، درباره پدرم سخنی بگویند، او دوست نداشت بی‌دستور امام سخن بگوید. قرآن را برداشت و گفت: بار خدایا امام من از فرزندان جعفر بن محمد علیه‌السلام کسی است که این قرآن امامت او را اثبات کرده باشد.^۱ شیخ صدوق در جواب زیدیه که در زمان او صحت اخبار دوازده امام را منکر شده و به عمل زراره نیز تمسک می‌کردند، می‌گوید: «ما ادعا نمی‌کنیم، که در این زمان همه شیعه، دوازده امام علیهم‌السلام را با نام‌هایشان می‌شناختند، بلکه می‌گوییم، رسول خدا خبر داده که امامان بعد از او دوازده نفرند که آن‌ها جانشینان او هستند و علمای شیعه این حدیث را با نام‌های آنان روایت کرده‌اند... در ادامه می‌گوید: زراره آگاه به امر امامت امام کاظم بود و پسرش عبید را فرستاد تا خبر بگیرد، که او

۱. شیخ صدوق، کمال الدین، ج ۱، ص ۷۴ و ۷۵. امام ششم درباره زراره فرموده است: «رحم الله زراره بن اعین، لولا زراره لاندست آثار النبوة و احادیث ابی؛ خدای رحمت کند زراره بن اعین را، اگر زراره نبود آثار نبوت و احادیث پدرم از بین می‌رفت (مفید، الاختصاص، ص ۶۱؛ طوسی، اختیار معرفه الرجال (کشی)، ص ۱۷۰، ش ۲۸۶؛ رجال ابن داوود، ص ۳۹۳). همچنین به فیض بن مختار فرمود: هروقت خواستی بر حدیث ما دست بیایی، آن را از این شخص که اینجا نشسته است بگیر و با دست خود به زراره بن اعین اشاره فرمود (طوسی، اختیار معرفه الرجال (کشی)، ص ۱۲۵ و ۱۲۶، ش ۲۱۶؛ رجال ابن داوود، ص ۱۵۷).

می‌تواند امامت امام کاظم علیه‌السلام را اظهار کند، یا در این مورد باید تقيه پیشه کند.^۱ چنان‌که به نقل کشی وقتی زکریا بن سابق در حضور امام صادق علیه‌السلام نام‌های امامان را می‌برد تا به نام امام باقر علیه‌السلام می‌رسد، امام بلافاصله سخن او را قطع می‌کند و می‌فرماید: «همان برای تو کافی است، خداوند سخن تو را تصدیق و قلب تو را هدایت کرده است».^۲

از این رو شناختن امام بعدی در برخی از عصرها برای شیعیان مشکل بوده، نه تنها عموم شیعیان به روایات نام‌های ائمه علیهم‌السلام و نصوص امامت آنان دسترسی نداشتند، بلکه نمی‌توانستند به‌طور آشکار شاهد معرفی امام زمانشان توسط امام قبلی باشند و شناساندن امام بعدی که - از آن تعبیر به نص می‌شود - طوری انجام می‌شد، که شیعیان با شیوه‌های خاصی که ائمه به آن‌ها آموخته بودند، به آن اطلاع می‌یافتند؛ از جمله توانایی پاسخگویی به پرسش‌های آن‌ها بود که علم امام را علم الهی و بی‌پایان می‌دانستند که در صورتی که می‌توانست به تمام پرسش‌های آنان جواب گوید، به امامت او اطمینان پیدا می‌کردند. در بسیاری از موارد با این شیوه مدعیان دروغین را از میدان خارج می‌کردند؛ چنان‌که در روایتی از هشام بن سالم آمده است که همراه مؤمن طاق در مدینه بودیم، که دیدیم شماری بر در خانه عبدالله بن جعفر (پسر امام صادق) گرد آمده‌اند. ما مسائلی از عبدالله درباره زکات پرسیدیم، ولی او جواب صحیحی نداد. آنگاه بیرون آمدیم و نمی‌دانستیم از فرقه‌های مرجئه، قدریه، زیدیه، معتزله و خوارج کدام‌یک را قبول کنیم. در این حال فردی را دیدیم که او را نمی‌شناختیم. فکر کردیم جاسوسی از جاسوسان منصور است - که در مدینه به منظور شناسایی شیعیان امام

۱. شیخ صدوق، کمال الدین، ج ۱، ص ۷۴ و ۷۵.

۲. شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۴۱۹، ش ۷۹۳.

صادق علیه السلام در میان آن‌ها نفوذ کرده بودند - ولی برخلاف این احتمال، او ما را به خانه امام موسی کاظم علیه السلام برد. هنوز در آنجا بودیم که فضیل و ابوبصیر وارد شده، پرسش‌هایی نمودند و بر امامت وی یقین حاصل کردند، آنگاه مردم از هر سو دسته دسته می‌آمدند، جز گروه عمار ساباطی و نیز شمار بسیار اندکی که عبدالله بن جعفر را قبول داشتند.^۱

بعد از شهادت امام رضا علیه السلام نیز به خاطر کمی سن امام جواد علیه السلام برخی از شیعیان نزد عبدالله بن موسی رفتند، ولی هنگامی که او را با پرسش‌های خود آزمودند، او از عهده پاسخ آن‌ها برنیامد، از او روی برگرداندند و به حضور امام جواد علیه السلام آمدند و آن حضرت با اینکه کم سن و سال بود، به خوبی توانست از عهده پاسخ پرسش‌های آن‌ها برآید، لذا شادمان و خوشحال شدند که نشانه امامت را که علم الهی بود، در او پیدا کرده‌اند.^۲ حتی در عصر غیبت صغری از بردن نام امام زمان علیه السلام نهی شده بود و شیعیان از آن حضرت تعبیر به ناحیه مقدسه می‌کردند.^۳

-
۱. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۲۲۱-۲۲۳؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۹۰؛ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۵۶۵، ح ۵۰۲؛ قطب راوندی، الخرائج، ج ۱، ص ۳۳۱ و ج ۲، ص ۷۳۰؛ ابوالصلاح حلبی، تقریب المعارف، ص ۱۷۶.
 ۲. ابن عبد الوهاب، عیون المعجزات، ص ۱۲۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۹۹-۱۰۰.
 ۳. روایاتی مبنی بر روا نبودن اظهار نام مبارک آن حضرت وارد شده است؛ علامه مجلسی این روایات را ضمن بابی تحت عنوان «باب النهی عن التسمیه» آورده است. (بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۰-۳۴) میرداماد نیز کتابی با عنوان «شرعة التسمیه فی النهی عن تسمیه صاحب الزمان» نوشته است (شیخ آقابزرگ تهرانی، پیشین، ج ۱۴، ص ۱۷۸-۱۷۹). همچنین شیخ حر عاملی کتابی با نام «کشف التعمیه فی جواز التسمیه» داشته است (همان، ج ۱۸، ص ۲۳).

از عبدالله بن جعفر حمیری روایت شده که همراه احمد بن اسحاق نزد عثمان بن سعید، نایب امام زمان علیه السلام رفته بودیم، که خطاب به عثمان بن سعید چنین گفتم: می‌خواهم همانند ابراهیم، که تنها برای اطمینان قلبی خود، از خدا سؤال کرد، پرسشی کنم، سپس سؤال کردم: آیا شما حضرت صاحب الامر را دیده‌اید؟ گفت: آری؛ پرسیدم: نامش چیست؟ او جواب داد: هرگز از این موضوع سؤال نکن؛ زیرا این قوم (حاکمان) بر این باورند که رشته این نسل، قطع شده است. (بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۳). در یکی از توقیعاتی که در طول غیبت صغری از طرف حضرت ولی عصر علیه السلام صادر شده، آمده است: ملعون است کسی که نام مرا در محافل بر زبان آورد (شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۸۳). و شیعیان به سبب وجود روایاتی مبنی بر رواندود اظهار نام مبارک آن حضرت، از آن حضرت با القاب و عناوینی همچون ناحیه مقدسه و غریم و صاحب و عالم یاد می‌کردند (کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۱۴-۵۲۵). شیخ مفید در ضمن نقلی که در آن از حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه تعبیر به غریم شده، می‌گوید: این عنوان، رمزی بین شیعیان بود که صاحب را با این نام می‌شناختند (الارشاد، ج ۲، ص ۳۶۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۳). اربلی پس از اشاره به روایات نهی از تسمیه حضرت مهدی و تصریح به کنیه آن وجود مقدس، می‌گوید: شیعیان در دوران غیبت اول (صغری) از آن حضرت به «ناحیه مقدسه» تعبیر می‌کردند و این رمزی بود که شیعیان با آن، آن حضرت را می‌شناختند. رمز دیگر کلمه «غریم» بود که مقصودشان از این کلمه نیز آن حضرت بود. سپس اضافه می‌کند: تعجب از شیخ طوسی و شیخ مفید است که پس از تأکید بر حرمت تسمیه و ذکر کنیه امام مهدی علیه السلام می‌گویند «اسمه اسم النبوی صلی الله علیه و آله و کنیه کنیه» و آنگاه گمان می‌برند، که نام و کنیه آن حضرت را فاش نساخته‌اند! من بر آنم که این رویه، به دلیل تقیه بوده و در زمانی مطرح بوده است که آن حضرت تحت تعقیب قرار داشته و خطراتی برای امنیت جانی ایشان وجود داشته است؛ اما اکنون چنین نیست (کشف الغمّه فی معرفة الانمه، ج ۲، ص ۵۲۰). به تعبیر شیخ طوسی در این زمان از شمشیر معترض خون می‌چکید (الغیبه، ص ۲۹۶).

زیرا شرایط تقیه همواره بر جامعه شیعه حاکم بوده و آشکار کردن نام ائمه علیهم السلام موجب خطر بر جان آنان می شد و اگر نام های ائمه آشکار می شدند و حاکمان از نام های آن ها آگاهی می یافتند، درصدد از بین بردن آنان برمی آمدند؛ چنان که منصور عباسی بعد از رحلت امام صادق علیه السلام به حاکم خود در مدینه دستور داده بود، که وصی امام صادق علیه السلام را بیابد و بکشد، ولی با تدبیر امام صادق علیه السلام که چند نفر را از جمله منصور خلیفه عباسی را وصی قرار داده بود، این نقشه منصور عباسی نقش بر آب شد،^۱ و نیز بر اساس برخی روایات، یکی از علل دستگیری امام کاظم علیه السلام توسط هارون الرشید، عبارت از تصریح به واجب الاطاعه بودن امام کاظم علیه السلام توسط هشام بن حکم در مجلس هارون بود.^۲

در عصر حیرت که بعد از شروع غیبت صغری پدید آمده و به خاطر تحقق خارجی و مصداقی تمامی دوازده امام و منحصر شدن ائمه علیهم السلام در عدد دوازده، نقل اخبار ائمه اثنی عشر گسترش بیشتری یافته و تعدادی از علمای شیعه کتاب هایی را به هدف شک زدایی از جامعه شیعه، به جهت پدیده جدید غیبت امام، نگارش کرده و در ضمن آن به احادیث دوازده امام پرداخته اند؛ از جمله ابراهیم بن اسحاق نهبوندی (م. ۲۶۹ق)،^۳ ابن ابی العزافر شلمغانی (مقتول در ۳۳۳ق)،^۴ محمد بن قاسم (زنده در

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۱۰ و ۳۱۱؛ طوسی، الغیبه، ص ۱۹۷ و ۱۹۸؛ طبرسی، اعلام الوری، ج ۲، ص ۱۳ و ۱۴.

۲. شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، ج ۲، ص ۵۳۷.

۳. ابوالعباس نجاشی، رجال نجاشی، ص ۱۹؛ آقابزرگ تهرانی، الذریعة الی تصانیف الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۷۴.

۴. رجال نجاشی، ص ۳۷۸.

اوایل قرن چهارم)^۱ و سید بن اخی طاهر (م. ۳۳۹ق)^۲، حسن بن حمزه طبری (م. ۳۵۸ق)^۳ و ابی عبدالله صفوانی (معاصر حمدانیان در عصر غیبت صغری)^۴، کتاب‌هایی با عنوان الغیبه و کشف الحیره داشته‌اند. کتاب الامامه والتبصره من الحیره - که اکنون در دسترس می‌باشد - نگاشته ابن بابویه قمی (م. ۳۲۹ق) پدر شیخ صدوق رحمه‌الله است.

۵۷. تضعیف احادیث دوازده امام در کتاب بصائر الدرجات (پاورقی ۲ ص ۱۹۱):

متن پاورقی کتاب: در کتاب بصائر الدرجات صفار قمی (متوفی ۲۹۰) در «باب فی الائمه انهم علیهم السلام محدثون مفهمون» در صفحه ۳۱۹ - ۳۲۰ دو روایت هست که در یکی از آن دو از امام صادق و امام باقر نقل می‌شود که هر دو فرموده‌اند: «نحن اثنا عشر محدثا»، و در دیگری که با دو نسخه متفاوت روایت شده بنابر یک نسخه امام باقر فرموده‌اند: «الاثني عشر الأئمة من آل محمد کلهم محدث من ولد رسول الله وولد علي» و بنابر نسخه دیگر فرموده‌اند: «قال رسول الله: إن من أهل بيتي إثنا عشر محدث».

در صفحه ۳۷۲ نیز به نقل از سلیم بن قیس روایتی آمده که امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر اساس آن فرموده‌اند: «أنتي وأوصيائي من ولدي مهديون کلنا محدثون. فقلت: يا أميرالمؤمنين من هم؟ قال: الحسن والحسين، ثم ابني علي بن الحسين... ثم ثمانية من بعده واحدة بعد واحد». نقل از سلیم نه تنها در نسخه موجود کتاب او نیست بلکه در فصول گوناگونی که نعمانی در غیبت خود: ۶۸ - ۸۴ از آن نقل می‌کند نیز وجود

۱. همان، ص ۳۸۱.

۲. همان، ص ۶۴.

۳. ابوالعباس نجاشی، پیشین، ص ۶۴.

۴. همان، ص ۳۹۳.

ندارد درحالی که با ملاحظه اهتمام شدیدی که نعمانی به جمع‌آوری روایات اثنی عشر داشته است (چنان که در چند پاورقی بعد می‌بینیم) به حسب عرف و عادت اگر چنین روایتی در نسخه متداول آن کتاب در آن دوره بود باید توجه او را به خود جلب می‌کرد. پس گویا با اطمینان خاطر می‌توان گفت که کلمه «ثمانیه» در عبارت بصائر، در اصل «الأئمة» بوده و عبارت چنین بوده است: ثم الأئمة من بعده واحدة بعد واحد.

روایت دوم را کلینی به نقل از صفار عیناً با همان سند موجود در بصائر در کافی ۱: ۲۷۰ نقل کرده اما عبارتی که عدد ائمه را دوازده نفر می‌داند ابدأ در آن نقل نیست. البته آن عبارت در روایاتی دیگر از منابعی دیگر در کافی ۱: ۵۳۱ و ۵۳۳ در «باب ما جاء في الاثني عشر» هست که درباره آن اندکی پس از این سخن خواهد رفت (نیز در غیبت نعمانی: ۶۶). این خود می‌تواند شاهی باشد بر آنکه کتاب بصائر صفار در ادوار متأخرتر دستخوش تغییرات و افزودگی‌هایی شده است این موضوع را در کتابی که در مورد مواریث مکتوب شیعه از سه قرن نخستین در دست تحریر دارم به تفصیل بحث خواهم کرد روایت اول نیز که در بصائر با سندی ناقص - از آغاز و انجام آمده در پایان همان باب کافی ۵۳۴: ۱ از دو منبع دیگر نقل شده، و این مطلب - به ضمیمه نقص فاحش سند در بصائر - به ذهن می‌رساند که آن نیز باید بر متن بصائر افزوده شده باشد. البته آن روایت اصولاً با شکلی دیگر از آنکه در غیبت نعمانی: ۹۶ - ۹۷ هست دگرگونی‌هایی دارد که می‌رساند در متن آن تصرفاتی راه یافته است.

پاسخ: در کتاب بصائر الدرجات محمد بن حسن صفار (از اصحاب امامین عسکریین و م. ۲۹۰ق)، در «باب في الأئمة أئهم محدثون مفهوم» سه حدیث در مورد عدد دوازده امام وجود دارد^۱ که آقای مدرسی گفته در یک نسخه حدیث دوم است و در یک نسخه

حدیث سوم، درحالی که ما چند نسخه چاپی را بررسی کردیم، هر دو حدیث بودند.^۱ علامه مجلسی نیز هر دو حدیث را از بصائر الدرجات نقل کرده^۲ و از اینجا معلوم می‌شود، که این دو حدیث در نسخه‌ای که علامه داشته، بوده‌اند. البته این حدیث در کتاب‌های کافی،^۳

۱. ر.ک: بصائر الدرجات، ص ۳۱۹ و ۳۲۰، قم، مکتبه آیت‌الله العظمی المرعشی النجفی، ط دوم، ۱۴۰۴ق؛ بصائر الدرجات، ص ۴۲۰ و ۴۲۱، منشورات طلیعه نور، ط دوم، ۱۴۳۹ق و ترجمه بصائر الدرجات، ص ۱۹۶ - ۱۹۹، انتشارات وثوق، ۱۳۸۹ش.

۲. بصائر الدرجات علی بن حسان عن موسی بن بکر عن حمران عن اُبی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله من أهل بيتي اثنا عشر محدثاً فقال له عبدالله بن زيد كان أخا عليّ لأمه سبحانه الله كان محدثاً كالمنكر لذلك. فأقبل عليه أبو جعفر عليه السلام فقال أما والله إنّ ابن أُمّك بعد قد كان يعرف ذلك قال فلمّا قال ذلك سكّ الرجل فقال أبو جعفر عليه السلام هي التي هلك فيها أبو الخطاب لم يدرك تأويل المحدث والتبّي (بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۶۶).

بصائر الدرجات عبدالله بن الخشاب عن ابن سماعة عن عليّ بن رباط عن ابن أذينة عن زرارة قال سمعت أبا جعفر يقول الاثنا عشر الأئمة من آل محمّد كلّهم محدّث من ولد رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وولد عليّ - فرسول الله وعليّ عليه السلام هما الوالدان فقال عبد الرحمن بن زيد وأنكر ذلك وكان أخاً لعليّ بن الحسين لأمه فضرِب أبو جعفر عليه السلام فخذّه فقال أما ابن أُمّك كان أحدهم (بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۷۲).

۳. محمّد بن يحيى عن عبدالله بن محمّد الخشاب عن ابن سماعة عن عليّ بن الحسن بن رباط عن ابن أذينة عن زرارة قال سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول الاثنا عشر الإمام من آل محمّد عليهم السلام كلّهم محدّث من ولد رسول الله صَلَّى الله عليه وآله ومن ولد عليّ ورسول الله وعليّ عليه السلام هما الوالدان فقال عليّ بن راشد كان أخا عليّ بن الحسين لأمه وأنكر ذلك فصرّ أبو جعفر وقال أما إنّ ابن أُمّك كان أحدهم (الكافي، ج ۱، ص ۵۳۱). أبو عليّ الأشعري عن الحسن بن عبيد الله عن الحسن بن موسى الخشاب عن عليّ بن سماعة عن عليّ بن الحسن بن رباط عن ابن أذينة عن زرارة قال سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول

غیبت نعمانی^۱ و غیبت شیخ طوسی^۲ از طرقی غیر از طرق کتاب بصائر الدرجات نقل شده‌اند.

همچنین صفار در باب فی الفرق بین الأنبياء والرسل والأئمة حدیثی از سلیم بن قیس نقل کرده که سلیم گفته از علی علیه‌السلام شنیدم که فرمود: من و اوصیایم از فرزندانم همه مهدی و محدث هستیم گفتیم یا امیرالمؤمنین! آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: حسن، حسین علیه‌السلام، سپس فرزندم علی بن حسین علیه‌السلام و علی در آن زمان شیرخوار بود، سپس هشت نفر بعد از او یکی بعد از دیگری.^۳ ایرادی که آقای

الاثنا عشر الإمام من آل محمدٍ کلّهم محدّثٌ من ولد رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وولد علي بن أبي طالب عليه السلام - فرسول الله صَلَّى الله عليه وآله وعلي عليه السلام هما الوالدان (الكافي، ج ۱، ص ۵۳۳).

۱. وأخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد ابن عقدة الكوفي قال حدّثنا يحيى بن زكريّا بن شيان من كتابه سنة ثلاثٍ وسبعين ومائتين قال حدّثنا علي بن سيف بن عميرة قال حدّثنا أبان بن عثمان عن زرارة عن أبي جعفر الباقر عليه السلام عن آبائه عليهم السلام قال قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله إنّ من أهل بيتي اثني عشر محدّثاً فقال له رجلٌ يقال له عبد الله بن زيد وكان أخا علي بن الحسين عليه السلام من الرضاعة سبحانه الله محدّثاً كالمنكر لذلك قال فأقبل عليه أبو جعفر عليه السلام فقال له أما والله إنّ ابن أمتك كان كذلك يعني علي بن الحسين (نعماني، الغيبة، ص ۶۷).

۲. وأخبرني جماعة عن عدّة من أصحابنا عن محمد بن يعقوب عن أبي علي الأشعري عن الحسين بن عبد الله عن الحسن بن موسى الخشاب عن الحسن بن سماعة عن علي بن الحسن بن رباط عن ابن أذينة عن زرارة قال سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول الاثنا عشر الإمام من آل محمدٍ كلّهم محدّثٌ [من] ولد رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وولد علي بن أبي طالب عليه السلام فرسول الله وعلي عليه السلام هما الوالدان (طوسي، الغيبة، ص ۱۵۱).

۳. همان، ص ۴۸۶.

مدرسی بر این حدیث گرفته این است که این حدیث در نسخه چاپی کتاب سلیم نیست و نیز نعمانی آن را نقل نکرده است، در جواب باید گفت: به گفته خود او نسخه‌های کتاب سلیم متفاوت بوده^۱ شاید آن نسخه‌ای که این حدیث را داشته در اختیار او بوده است، اما کسی ادعا ندارد که نعمانی همه کتاب سلیم را نقل کرده است، بلکه احادیثی را از آن کتاب آورده است؛ اصلاً خود نعمانی به این مطلب تصریح کرده که برخی از احادیث سلیم را نقل کرده است.^۲

۵۸. رد انتساب کتاب سلیم به سلیم بن قیس هلالی (بخشی از پاورقی ص ۱۹۳

و ۱۹۴):

متن پاورقی کتاب: ... سوم کتاب سلیم بن قیس هلالی که در اساس یک اثر تبلیغی ضد سنی، ظاهراً از اوایل قرن دوم، و از بازمانده ادبیات ضد اموی است که در پیش درآمد انقلاب ضد آن سلسله توسط شیعیان تهیه شده و شاید برای رد گم کردن به نام یک صحابی ناشناخته امیرالمؤمنین علیه‌السلام - که ظاهراً نامی مستعار است - در میان مردم پخش نموده بودند. نسخه موجود کتاب، صورت تکمیل یافته آن اثر است. در این کتاب به نقل نجاشی: ۴۴۰ و مسعودی در التنبیه والاشراف: ۲۳۱ روایت اثنی عشر به این شکل آمده بود که علی علیه‌السلام و دوازده نفر از فرزندان او ائمه هدی هستند. این نقل موجب شد که ابونصر هبة الله بن احمد کاتب، نواده دختری جناب محمد بن عثمان عمری، سفیر دوم ناحیه مقدسه، در اواخر قرن چهارم کتابی بنویسد و ادعا کند که ائمه سیزده نفر بوده‌اند: دوازده امام شیعه به اضافه زید بن علی (نجاشی:

۱. مکتب در فرآیند تکامل، ص ۱۹۴.

۲. نعمانی، پیشین، ص ۱۴۸.

(۴۴۰). در نسخه چاپی کتاب سلیم این را اصلاح کرده و به «علی و یازده نفر از ذریه او تبدیل نموده‌اند (صفحات ۶۲ و ۲۰۱، نیز ببینید ۴۹، ۱۰۹، ۱۲۵، ۱۵۱، ۱۶۷ و ۱۶۸ نیز رجوع شود به الاخبار الدخیله: ۱ - ۱۰). این استثناء هم وارد نیست. کتاب مزبور اگرچه شیعی است ولی چون اساس آن «الزام خصم بما الزم علیه نفسه» است مطالب و اخبار آن همه اخباری است که در آن زمان، محدثان اهل سنت نقل می‌کرده‌اند و این اثر همان‌ها را علیه ایشان به کار برده است. پس نقل مزبور - حتی با فرض وجود در نسخه اصلی - شاهد بر وجود نسخه مشابهی از آن حدیث در روایات قدیم شیعه نیست بلکه نوعی تصرف شیعی است (با افزودن علی و ذریه او) در یک حدیث شایع سنی، که لذا به گرفتاری هم برخورد کرده است چنان‌که اشاره شد (البته در کافی ۱: ۵۲۹ متنی دیگر به صورت روایت شفاهی از سلیم در این مورد هست که به نظر می‌رسد اصیل بوده و در تحریر قدیم کتاب سلیم وجود داشته، هرچند عبارت «ثم تکمله اثنی عشر امام تسعة من ولد الحسن» - که در سیاق آن متن، عبارتی غیرفصیح و به وضوح الحاقی است - بعدها تکمیل بر متن افزوده شده است).

پاسخ: این سخن مؤلف، که «کتاب سلیم بن قیس هلالی که در اساس یک اثر تبلیغی ضد سنی، ظاهراً از اوایل قرن دوم، و از بازمانده ادبیات ضد اموی است که در پیش درآمد انقلاب ضد آن سلسله توسط شیعیان تهیه شده و شاید برای رد گم کردن به نام یک صحابی ناشناخته امیرالمؤمنین علیه السلام - که ظاهراً نامی مستعار است - در میان مردم پخش نموده بودند. نسخه موجود کتاب، صورت تکمیل یافته آن اثر است» سخنی بدون سند و مدرک است و این گونه و بدون سند در مورد مسائل تاریخی سخن گفتن به هیچ وجه صحیح نبوده و جز خیال پردازی چیز دیگری نمی‌باشد.

شیوع روایات دوازده امام توسط امویان ادعایی است که تنها ایشان مطرح کرده و

بر اساس درستی استوار نیست و معلوم نیست آقای مدرسی برچه اساسی این سخن را گفته و این ادعا را مطرح کرده است؛ زیرا ایشان از سویی مدعی است که شیعیان حدیث بسیار مشهور (دوازده خلیفه) را (که اهل سنت نقل کرده بودند) به کلی «بایکوت» کرده و شاید آن را با توجه به جوسازی و سوءاستفاده‌ای که پیش از این، عثمانیه از آن در روزگار انقلاب ضد اموی کرده بودند نوعی حدیث ضد شیعی به حساب می‌آورده‌اند. از سوی دیگر در اینجا مدعی شده که این کتاب یک اثر تبلیغی ضد سنی، ظاهراً از اوایل قرن دوم، و از بازمانده ادبیات ضد اموی است که در پیش درآمد انقلاب ضد آن سلسله توسط شیعیان تهیه شده است. چگونه می‌شود که شیعیان این روایات را هم بایکوت کنند و هم در کتاب تبلیغشان بیاورند و گسترش دهند؟!

آقای مدرسی اصل وجود شخصی به نام سلیم بن قیس را منکر شده و ادعا کرده که سلیم نامی مستعار است، درحالی که تا به حال کسی غیر از آقای مدرسی نگفته که فردی به نام سلیم اصلاً نبوده، در کتاب‌های رجال و فهرستی هم‌نام خودش و هم‌نام کتابش آمده است.^۱ اما درباره سخن گفتن و موعظه محمد بن ابی‌بکر در خردسالی می‌توان گفت:

اولاً کتاب رجال ابن غضائری که تنها منبعی است که در صحت انتساب این کتاب به سلیم تردید نموده و دو گزارش در این کتاب را دلیل بر جعلی بودن آن دانسته،^۲ سندش منقطع است و سید ابن طاووس در زمان خودش آن را پیدا کرده

۱. ابن ندیم فهرست‌نگار از کتاب سلیم و راوی آن ابان سخن به میان آورده است (الفهرست،

ص ۱۹۸). همچنین ن. ک: احمد بن محمد بن خالد برقی، رجال، ص ۳۳-۴۹.

۲. رجال ابن غضائری، ص ۶۳.

و عرضه نموده و ابن داوود و علامه حلی اقوال او را آورده‌اند. مرحوم آیت‌الله خویی نیز این کتاب را فاقد اعتبار می‌داند.^۱

ثانیاً حکیمانه سخن گفتن در کودکی و در سن یک سالگی، دو سالگی، سه سالگی و چهارسالگی در مورد افرادی چون ابن طاووس،^۲ سفیان بن عیینه،^۳ عمر بن ابی سلمه^۴ و دختر ابن عربی نقل شده است.^۵

ثالثاً در برخی کتاب‌های اهل سنت، سخن گفتن مشابهی در مورد محمد بن ابی بکر نقل شده است؛ در کتاب سَرِّ العالمین غزالی و کتاب تذکرة الخواص سبط بن جوزی آمده که «محمد بن ابی بکر در مریضی پدرش که به مرگش منجر شد بر او وارد شد، ابوبکر به او گفت: پسر عمویت عمر را بیاور تا او را به جانشینی در خلافت وصیت کنم. محمد گفت: پدر تو برحق هستی یا بر باطل؟! ابوبکر گفت: برحق! محمد گفت: اگر برحق هستی در مورد جانشینی در خلافت به اولاد وصیت کن و اگر این گونه نیست، به هرکس می‌خواهی واگذار کن».^۶

رابعاً در نسخه‌های مرحوم مامقانی، فاضل تفرشی، آیت‌الله خویی به جای محمد بن ابی بکر، عبدالله بن عمر آمده که پدر را هنگام مرگ موعظه کرده، که عبدالله در زمان مرگ پدرش مردی کامل بوده است.^۷

۱. موسوی خویی، معجم رجال الحديث، ج ۹، ص ۲۲۶ - ۲۳۷.

۲. استرآبادی، منهج المقال فی تحقیق احوال الرجال، ص ۱۹۶.

۳. ن. ک: عبدالوهاب شعرانی، لوائح الانوار فی طبقات الاخیار، بخش ترجمه سفیان بن عیینه.

۴. ابن اثیر، اسد الغابه، ج ۶، ص ۳۴۲.

۵. برهان الدین حلبی، السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۱۱۴.

۶. سَرِّ العالمین، ص ۱۱ و تذکرة الخواص، ص ۶۲.

۷. موسوی خویی، معجم رجال الحديث، ج ۹، ص ۲۲۶ - ۲۳۷.

اما در مورد روایتی که در آن آمده از فرزندان پیامبر صَلَّی اللہ علیہ و آلہ دوازده امام خواهند بود که توهم شده با امیرمؤمنان علیہ السلام که از فرزندان پیامبر نیست، سیزده نفر می‌شوند!^۱ درحالی که این توهم اشتباه است و امیرمؤمنان علیہ السلام مجازاً داخل فرزندان پیامبر می‌تواند باشد و یا گفته شود چون اکثر دوازده امام فرزندان رسول خدا صَلَّی اللہ علیہ و آلہ هستند، تعبیر به اولاد در مورد همه آن‌ها از نظر عرف و از باب مبالغه صحیح خواهد بود، چنان که اگر یک نفر پنج پسر داشته باشد و یک برادرزاده که تحت سرپرستی او باشد، از نگاه عرفی تعبیر پسرانم در مورد همه شش نفر صحیح خواهد بود؛ شیخ محمدتقی مجلسی در این باره گفته: «بلکه در کتاب سلیم ائمه اثنا عشر از فرزندان رسول خدا صَلَّی اللہ علیہ و آلہ بر اساس غلبه است. علاوه بر آن امیرمؤمنان علیہ السلام به منزله اولاد پیامبر است، چنان که برادر پیامبر نیز هست».^۲ برخی نیز در تأویل این حدیث گفته‌اند که منظور سیزده نفر با پیامبر از نسل حضرت اسماعیل خواهند بود.^۳ گذشته از این‌ها چند روایت در کتاب سلیم است که در آن‌ها تعبیر دوازده امام حتی نام‌های

۱. مسعودی مورخ (م. ۳۴۶ ق) نیز این روایت را از این کتاب نقل کرده که در آن آمده، «تویا علی و دوازده نفر از فرزندان ائمه برحق هستی» (التنبیه والاشراف، ص ۱۹۸). به نقل از نجاشی فردی در اواخر قرن چهارم به نام ابو نصر هبة الله بن احمد کاتب، کتابی در اثبات امامت زید در کنار دوازده امام نوشته و به این روایت سلیم تمسک جسته است (ابوالعباس نجاشی، رجال نجاشی، ص ۴۴۰) و شیخ صدوق نیز اشکال‌های زیدیه در مورد روایات دوازده امام را مطرح و پاسخ داده است (کمال الدین، ج ۱، ص ۶۷ و ۶۸). برای اطلاعات بیشتر ن. ک: غلامحسن محرمی، بررسی تاریخی تفکر شیعه اثنی عشری، ص ۵۴-۵۶.

۲. روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، ج ۱۴، ص ۳۷۱. همچنین ر. ک: سیدعلی میلانی، استخراج المرام من استقصاء الافحام، ج ۱، ص ۴۱۸.

۳. موسوی خویی، پیشین.

دوازده امام آمده است.^۱ از جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

عبدالله بن جعفر می‌گوید از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که می‌فرمود: در بهشت عدن منزلی با شرافت‌تر و بالاتر و نزدیک‌تر به عرش پروردگارم از منزل من نیست، و ما در آنجا چهارده نفریم. من و برادرم علی که بهترین آن‌ها و محبوب‌ترینشان نزد من است، و فاطمه که او سیده زنان اهل بهشت است، و حسن و حسین و نه امام از فرزندان حسین هستند. ما در آنجا چهارده نفریم در یک منزل که خداوند بدی‌ها را از ما برده و ما را پاک گردانیده است. همه هدایت‌کننده و هدایت‌شده‌ایم. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ادامه کلامش فرمود: من تبلیغ‌کننده از جانب خدا هستم، و آنان ابلاغ‌کننده از جانب من و خدای عز و جل هستند. آنان حجت‌های خداوند تبارک و تعالی بر خلقش و شاهدان او در زمینش و خزانه‌داران علمش و معادن حکمت‌های او هستند. هرکس از آنان اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هرکس از اطاعت آنان سرپیچی کند از اطاعت خدا سرپیچی کرده است. زمین به قدر یک چشم بر هم زدن جز با بقای آنان نمی‌ماند، و جز با آنان اصلاح نمی‌شود.

آنان امت را از امر دینشان و حلال و حرامشان خبر می‌دهند، و آنان را با امر و نهی واحد به رضایت پروردگارشان راهنمایی می‌کنند و آنان را از سخط او نهی می‌کنند، و در بین آنان اختلاف و تفرقه و نزاعی نیست. آخر آنان از اوّل آنان املائی من و دست خط برادرم علی را تحویل می‌گیرد و تا روز قیامت از یکدیگر به ارث می‌برند. همه اهل زمین در جهل و غفلت و سرگردانی و حیرت‌اند بجز آنان و شیعیان و دوستانشان.

آنان در چیزی از امر دینشان به احدی از امت احتیاج ندارند، ولی امت به آنان احتیاج دارند. آنان هستند که خداوند در کتابش آنان را قصد کرده و اطاعت آنان را به

۱. سید علی میلانی، استخراج المرام، ج ۱، ص ۴۱۸ و ۴۱۹.

اطاعت خود و رسولش مقرون ساخته و فرموده است: «﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾؛ از خدا و پیامبر و اولی الامر از خود اطاعت کنید».^۱

همچنین پیامبر فرمود: «علی برادر و وزیر و وارث و وصی و خلیفه من است و ولی هر مؤمنی پس از من. سپس فرزندانم حسن. سپس حسین و بعد از او نه تن از فرزندان حسین یکی پس از دیگری که همراه با قرآن هستند و از آن جدا نمی شوند تا بر من در حوض وارد شوند».^۲

طبق نقل امیرمؤمنان علیه السلام بعد واقعه قرطاس و دوات، برای پیامبر صلی الله علیه و آله ورقه ای آوردند. و آن حضرت نام امامان هدایت کننده بعد از خود را یکی یکی املا می فرمود و علی علیه السلام به دست خویش می نوشت. همچنین فرمود:

۱. عن عبد الله بن جعفر أنه قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: ليس في جنة عدن منزل أفضل ولا أشرف ولا أقرب من العرش من منزلي، ومعني فيه اثنا عشر من أهل بيتي، أولهم علي بن أبي طالب سيدهم وأفضلهم وأحبهم إلى الله ورسوله، وابنتي فاطمة سيّدة نساء أهل الجنة وهي زوجته في الدنيا والآخرة، وابنائي الحسن والحسين سيّدا شباب أهل الجنة، وتسعة من ولد الحسين، الذين أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً، هداة مهديون، وأنا المبلّغ عن الله وهم المبلّغون عني، وهم حجج الله تبارك وتعالى على خلقه وشهادته في أرضه، من أطاعهم أطاع الله ومن عصاهم عصى الله، لا تبقى الأرض طرفة عين إلا ببقائهم ولا تصلح إلا بهم، يخبرون الأمة بأمر دينهم، حلالهم وحرامهم، يدلونهم على رضا ربهم وينهونهم عن سخطه (هلالی عامری، کتاب سلیم، ج ۲، ص ۸۴۰، ح ۴۲).

۲. عنه صلى الله عليه وآله: «علي أخي ووزيري ووارثي ووصي وخليفتي في أمّتي وولي كلّ مؤمن بعدي، ثمّ ابني الحسن ثمّ ابني الحسين، ثمّ تسعة من ولد ابني الحسين، واحد بعد واحد، القرآن معهم وهم مع القرآن، لا يفارقونه ولا يفارقهم حتّى يردوا عليّ الحوض (همان، ص ۶۴۵، ح ۱۱).

«من شما را شاهد می‌گیرم که برادرم و وزیرم و وارثم و خلیفهام در اتم علی بن ابی طالب است و سپس حسن و بعد حسین و بعد از آنان نه نفر از فرزندان حسین اند».^۱

شیخ محمد تقی مجلسی و علامه تستری گفته‌اند که مثل این روایت در کتاب کافی هم هست^۲ و مرحوم تستری معتقد است که ناسخان اشتباه کرده و به جای احد عشر، اثناعشر نوشته‌اند.^۳

البته تضعیف شیخ مفید که گفته در این کتاب (کتاب سلیم بن قیس) تخیط وجود دارد و نمی‌توان بر اساس آن فتوا داد،^۴ اولاً نظرش به جنبه فقهی کتاب و مقام فتوی است، چراکه در مسائل و گزارشات تاریخی در سلسله اسناد روایات تسامح وجود دارد. ثانیاً در مقابل شیخ مفید، محمدون ثلاث (صاحبان کتب اربعه شیعه یعنی ثقه الاسلام کلینی، شیخ صدوق و شیخ طوسی) به کتاب سلیم اعتماد کرده و از آن حدیث نقل نموده‌اند.^۵ علاوه بر آن‌ها بسیاری از عالمان متقدم همچون صفار (م. ۲۹۰ق) و نعمانی (م. ۳۶۰ق) و مسعودی و حتی حاکم حسکانی به احادیث سلیم اعتماد

۱. عن علي عليه السلام في حديث: «فأملی علي ما أراد أن یکتب فی الکتف، وأشهد علی ذلك ثلاثة رهط: سلمان وأباذر والمقداد، وسمی من یكون من أئمة الهدی، الذین أمر الله المؤمنین بطاعتهم إلى یوم القیامة، فسمانی أولهم ثم ابني هذان، أوما یبده إلى الحسن والحسین، ثم تسعة من ولد ابني هذا، یعنی الحسین (همان، ص ۶۵۸، ح ۲۱).

۲. روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، ج ۱۴، ص ۳۷۱؛ قاموس الرجال، ج ۵، ص ۲۳۹.

۳. قاموس الرجال، ج ۵، ص ۲۳۹.

۴. تصحیح الاعتقاد، ج ۲، ص ۱۴۹.

۵. ن. ک: الکافی، ج ۱، ص ۱۹۱ و ۵۲۹؛ کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۶۰؛ الغیبه (طوسی)، ص ۱۰۱.

کرده‌اند؛^۱ نعمانی درباره این کتاب می‌گوید: «کتاب سلیم بن قیس هلالی، اصلی است از بزرگ‌ترین کتاب‌های اصول، که اهل علم آن را روایت کرده‌اند. و از جمله قدیمی‌ترین حاملان احادیث اهل بیت است؛ زیرا همه آنچه که این اصل شامل آن‌هاست، از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، امیرمؤمنان علیه‌السلام، مقداد، سلمان فارسی، ابوذر و نظایر آن‌ها روایت شده است، که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و امیرمؤمنان علیه‌السلام را دیده‌اند و از آن‌ها شنیده‌اند و از اصولی است، که شیعه به آن رجوع می‌کند، که ما بعضی از روایاتی که درباره توصیف دوازده امام است را از این کتاب می‌آوریم».^۲

صاحب وسائل ادعا کرده نسخه کتاب سلیم مطلب باطل و فاسدی ندارد.^۳

علامه مجلسی می‌گوید: «اکثر اخبار کتاب سلیم مطابق چیزی است که با اسانید صحیح و در اصول معتبر نقل شده‌اند».^۴ ابوعلی حائری گفته: «بدانکه اکثر احادیث موجود در کتاب مذکور در کتاب‌های معتبر دیگر چون توحید صدوق، اصول کافی، روضه کافی و کمال الدین صدوق وجود دارند. بلکه بسیار نادر و کم موردی هست که خبری در کتاب سلیم آمده باشد ولی در اصول و کتب مشهور نباشد».^۵

بر اساس منابع کهن، سلیم صحابی پنج امام، از امیرمؤمنان علیه‌السلام تا امام باقر

۱. بصائر الدرجات، ص ۴۸۶؛ نعمانی، الغیبه، ترجمه فرمودی، ص ۸۸ و ۱۱۴ و ۱۰۳ و ۱۴۹؛
التبیه والاشراف، ص ۱۹۸؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۸، ص ۱۱۹، ۱۹۸، ص ۳۳۶، و ج ۲،
ص ۱۶۷ و ۱۶۸.

۲. الغیبه، ص ۱۰۱ و ۱۰۲.

۳. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۳۰، ص ۳۸۵ و ۳۸۶.

۴. بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۱۳۴.

۵. منتهی المقال، ج ۳، ص ۱۳۵۶/۳۸۱ ترجمه سلیم.

علیه السلام بوده است.^۱ وی اخبار کتابش را به واسطه صحابیانی چون امیرمؤمنان علیه السلام، عبدالله بن جعفر طیار، سلمان فارسی، ابوالهیثم بن تیهان، خزیمه بن ثابت، عمار بن یاسر، ابوذر، مقداد و ابویوب انصاری نقل کرده و مدعی است برخی از احادیثش را بعد از امیرمؤمنان علیه السلام، به امامان بعدی تا امام باقر علیه السلام عرضه کرده و آن‌ها بر احادیث او صحه گذاشته‌اند. تا به حال کسی نگفته که این مطلب در کتاب او درست نیست.

۵۹. تضعیف احادیث دوازده امام در اصل ابی سعید عصفوری (بخشی از پاورقی

ص ۱۹۳):

متن پاورقی کتاب: کتاب عباد بن یعقوب رواجی متوفی ۲۵۰ (که به نام اصل ابی سعید عباد العصفری در اصول ستة عشر به چاپ رسیده است): ۱۵، و از آن در کافی ۱: ۵۳۴ (جز آنکه در نقل کافی ۱۲ نفر از ذریه پیامبر اکرم ذکر شده و در نسخه چاپی اصل، به یازده نفر اصلاح شده است تا با امیرالمؤمنین ۱۳ نفر نشوند). این استثنا وارد نیست زیرا عباد بن یعقوب از روای عامه است و از امامیه نیست.

پاسخ: آقای مدرسی با استناد به کتاب فهرست شیخ طوسی،^۲ به طور جزم ابوسعید عباد بن یعقوب را عامی المذهب خوانده است. بدون اینکه کم‌ترین بررسی و درنگی در این باره بکند^۳ و ببیند احایثی که او نقل کرده، احادیث شیعی هستند

۱. احمد بن محمد بن خالد برقی، رجال، ص ۳۳ - ۴۹.

۲. شیخ طوسی، الفهرست، ص ۱۷۶.

۳. ظاهراً آقای مدرسی در این زمینه حتی به نظر برخی از همفکران خود هم وقعی نگذاشته است؛ چنانچه معاصرانی چون جاسم حسین و اتان کلبرگ او را از زیدیان جارودی

و به وسیله راویان شیعه و ازائمه شیعه نقل شده‌اند. هرچند خود او سنی باشد. کسی غیر از شیخ طوسی حتی احتمال سنی بودن او را هم نداده، و کسی غیر از آقای مدرسی این نظر شیخ را نپذیرفته است؛ زیرا عباد بن یعقوب در کتاب‌های رجال اهل سنت نه تنها شیعه امامی، بلکه از غلات شیعه به شمار آمده است^۱ و ابوالفرج اصفهانی هم او را از بزرگان زیدیه دانسته که همراه محمد بن قاسم علوی بود، که در مرو در زمان معتصم خلیفه عباسی قیام کرده بود.^۲ محدث نوری در خاتمه مستدرک گفته، در کتاب او ۱۹ حدیث است که همه بر تشیع، بلکه بر تعصبش در تشیع دلالت می‌کنند^۳ و علامه

دانسته‌اند (تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۲۲؛ اصول الاربعمانه، ترجمه کاظم رحمتی، مجله علوم حدیث، پاییز ۱۳۷۹ ش، ص ۱۰۸).

۱. ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۳۷۹؛ همو، تاریخ الاسلام، ج ۱۸، ص ۲۸؛ مزی، تهذیب الکمال، ج ۱۴، ص ۱۷۸. ابن حجر نیز از او با عنوان صدوق رافضی و سمعانی با عنوان رافضی داعیه الی الرفض یاد کرده است (تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۲۷۴، ش ۳۲۳۹؛ الانساب، ج ۳، ص ۹۵). ذهبی پس از نقل وثاقت رواجی از حاکم و ابوحاتم، از ابوجریر نقل می‌کند که گفت: از رواجی شنیدم که می‌گفت: هرکس همه روزه در نماز خود از دشمنان آل محمد علیهم السلام بیزاری نجوید با آن‌ها محشور خواهد شد (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۵۳۷). جالب‌تر اینکه رواجی شمشیری بالای سرش آویخته بود، هنگامی که از او پرسیدند این شمشیر برای چیست؟ در پاسخ گفت: آن را مهیا کرده‌ام که با آن در محضر حضرت مهدی عجل‌الله تعالی فرجه شمشیر بزنم! لذا ذهبی بر طبق این شواهد از او به عنوان رافضی و شیعه یاد کرده است (ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۳۷۹ و ۳۸۰؛ همو، تاریخ الاسلام، ج ۱۸، ص ۲۸).

۲. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، ص ۳۸۴ و ۴۶۵.

۳. محدث نوری، خاتمه مستدرک الوسائل، ج ۱۹، ص ۵۳.

تستری برای حل این مشکل، عباد بن یعقوب را دو نفر دانسته، که یکی رواجی و دیگر عصفوری است و احتمال داده، کسی را که شیخ در فهرست عامی دانسته، همان عباد بن یعقوب رواجی باشد، نه عصفوری و نیز این امکان را مطرح کرده که او اول عامی مذهب یا زیدی بوده و بعد برگشته و امامی شده است و در نهایت ترجیح داده که بگوید: او با عامه ارتباط داشته و از آن‌ها حدیث نقل کرده، نه اینکه از آن‌ها باشد؛ زیرا در سند احادیثی در کتاب‌های کافی، استبصار و امالی شیخ واقع شده است.^۱

اما کتاب اصل او که از جمله اصول سته عشر است، روایاتی درباره تاریخ امامت دارد. از جمله آن‌ها احادیثی است که سخن از دوازده امام به میان آورده است؛ ولی دو حدیث از آن‌ها در کافی آمده که در آن‌ها پیامبر فرموده است: «من و دوازده نفر از فرزندانم و تو یا علی ستون‌های زمین هستیم و به واسطه ما خدا زمین را از متلاشی شدن نگه داشته و هنگامی که دوازده نفر از فرزندانم بروند زمین اهلش را فرو می‌برد و مهلتی در کار نیست».^۲

و در حدیث دیگر فرموده است: «از فرزندانم دوازده نقیب، نجیب، محدث، مفهّم هستند که آخرشان قائم به حق است و زمین را پر از عدل می‌کند؛ چنان‌که پر از جور شده باشد».^۳ درحالی‌که در اصل چاپی کتاب در این دو حدیث به جای عدد دوازده، عدد یازده آمده است؛ لذا آقای مدرسی احتمال داده که در اصل کتاب هم، عدد همان دوازده بوده، که کلینی از آن نقل کرده و بعد از زمان خود مؤلف عدد دوازده به عدد

۱. علامه محمد تقی تستری، قاموس الرجال، ج ۵، ص ۶۵۸ - ۶۶۳، ش ۳۸۳۸.

۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۳۴، ح ۱۷.

۳. همان، ح ۱۸.

یازده اصلاح شده است، تا توهم عدد سیزده نشود.^۱ با این حال کلینی روایت سومی را نیز از اصل ابی سعید عصفوری نقل کرده که در آن از امیرمؤمنان و یازده فرزند او سخن رفته است که او از طریق ابی حمزه [ثمالی] نقل کرده که از امام سجاد علیه السلام شنیده که فرموده است: «خدای تعالی محمد، علی و یازده نفر از فرزندان او را از نور عظمت خود آفریده و آن‌ها را در شکل اشباحی در پرتو نور خدا قرار داده که پیش از آفریدن مخلوقاتش او را عبادت کرده و تقدیس نموده و تسبیحش می‌کردند و آنان امامان از فرزندان رسول خدا هستند».^۲ این نهایت وثاقت علمای شیعه چون کلینی را می‌رساند، که حدیث را بدون کم‌وکاست نقل می‌کردند و حتی کلمه‌ای را که به خوبی می‌دانستند ناصحیح است، به خاطر رعایت امانت، تغییر نمی‌دادند.

۶۰. تضعیف احادیث دوازده امام در تفسیر قمی (بخشی از پاورقی ص ۱۹۳):

متن پاورقی کتاب: ... دوم تفسیر علی بن ابراهیم قمی (متوفی پس از ۳۰۷) ۲:۴۵ که در حدیث خضر نام دوازده امام به ترتیب آمده است هرچند در روایت محاسن برقی (متوفی ۲۷۴ - ۲۸۰) از همان حدیث، تنها نام امیرالمؤمنین و حسنین علیهم السلام آمده و سپس می‌گوید خضر نام باقی امامان را یکایک ذکر کرد (محاسن: ۳۳۳ - ۳۳۲). این هم استثنایی بر حکم کلی بالا نیست زیرا نسخه موجود تفسیر علی بن ابراهیم، تدوین شاگرد او ابوالفضل عباس بن محمد بن قاسم بن حمزه است (ذریعه: ۴: ۳۰۳ - ۳۰۸) که به حسب قاعده در دهه‌های نخستین قرن چهارم ترتیب داده و در آن تاریخ، موضوع اثنی عشر و ختم امامت به ولی الله اعظم مشخص شده و نسخه کامل حدیث خضر در

۱. مدرسی طباطبایی، مکتب در فرایند تکامل، ص ۱۹۳.

۲. کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۵۳۰ و ۵۳۱، ح ۶.

دسترس بود (کافی ۵۲۵:۱ / غیبت نعمانی: ۵۸ - ۶۰ عیون اخبار الرضا ۶۷: ۱ / کمال الدین: ۲۱۳ - ۲۱۵).

پاسخ: ایشان مدعی است که نسخه موجود تفسیر علی بن ابراهیم، تدوین شاگرد او ابوالفضل عباس بن محمد بن قاسم بن حمزه است که در دهه‌های نخستین قرن چهارم توسط او ترتیب داده شده است و در آن تاریخ نسخه کامل حدیث خضر در دسترس بود. تنها مدرکی که آقای مدرسی برای این ادعای خود آورده کتاب الذریعه^۱ می‌باشد. در این باره باید گفت: هرچند شیخ آقابزرگ تهرانی معتقد است، بخشی از این کتاب را ابوالفضل عباس بن محمد بن قاسم - شاگرد و راوی تفسیر قمی که در اوائل قرن ۴ بوده، اضافه کرده است، ولی او قائل است که عمده اضافه‌های او روایات تفسیری ابوالجارود است، ولی این اضافه‌های او طوری است که کاملاً مشخص است و خودش خواسته خلطی میان اضافه‌های او و تفسیر استادش قمی واقع نشود، لذا بعد از اینکه مطلبش تمام می‌شود، روشن می‌کند که سخن او تمام شده و سخن علی بن ابراهیم قمی صاحب اصلی کتاب شروع شده است، با کلماتی چون: قال علی بن ابراهیم کذا، ثم قال علی بن ابراهیم، رجع الی روايه علی بن ابراهیم، رجع الحديث الی علی بن ابراهیم، فی روايه علی بن ابراهیم کذا و من هنا عن علی بن ابراهیم. در مورد حدیث خضر علیه‌السلام نیز با مراجعه روشن می‌شود که از مطالب خود علی بن ابراهیم است، نه شاگردش عباس بن محمد، زیرا در دنباله تفسیر آیات بعد از آیه ۸۳ سوره کهف که درباره ذوالقرنین است، در دو حدیث درباره حالات خضر نبی سخن می‌گوید که در اول سند را این‌گونه آورده، (فحدثنی ابی، عن یوسف بن ابی عن ابی عبدالله) مشخص

است منظور از ابی پدر علی بن ابراهیم است که او در طول کتاب از وی نقل کرده است... و در حدیث دوم آورده (و عنه قال: اقبل امیرالمؤمنین...) که حدیث خضر را که در آن نام‌های دوازده امام می‌باشد، آورده است^۱ که بنابر توضیح شیخ آقابزرگ تهرانی مشخص است که این حدیث از مطالب خود علی بن ابراهیم قمی است؛ البته پیش از شیخ آقابزرگ تهرانی کسی چنین استنباطی از تفسیر قمی ندارد و شیخ آقابزرگ معتقد است، چون در این کتاب از ابن عقده (م. ۳۳۳ ق.) که از شاگردان کلینی بوده، حدیث نقل شده، پس راوی غیر از علی بن ابراهیم است؛ زیرا که او استاد کلینی و کلینی استاد ابن عقده بوده است و او نمی‌توانسته از ابن عقده روایت کرده باشد، پس روایت‌کننده از ابن عقده در این کتاب کسی غیر از علی بن ابراهیم و همان راوی کتاب عباس بن محمد است.^۲

۶۱. تضعیف احادیث دوازده امام در محاسن برقی (بخشی از پاورقی ص ۱۹۳):

متن پاورقی کتاب: در حدیث خضر نام دوازده امام به ترتیب آمده است هرچند در روایت محاسن برقی (متوفی ۲۷۴ - ۲۸۰) از همان حدیث، تنها نام امیرالمؤمنین و حسین علیهما السلام آمده و سپس می‌گوید خضر نام باقی امامان را یکایک ذکر کرد (محاسن: ۳۳۳ - ۳۳۲). این هم استثنایی بر حکم کلی بالا نیست...

پاسخ: در کتاب محاسن برقی (م. ۲۷۴ یا ۲۸۰ ق.) حدیث خضر آمده ولی تنها به نام سه امام اول تصریح شده و بعد گفته حتی اتی علی آخرهم (تا آخر آن‌ها برشمرد)^۳

۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۴ و ۴۵.

۲. الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۴، ص ۲۲۰ - ۲۲۵.

۳. برقی، المحاسن، ج ۲، ص ۳۳۳.

ولی مرحوم کلینی این حدیث را با دو طریق از برقی نقل کرده و نام‌های همه دوازده امام را آورده است. البته کلینی به صدر حدیث که درباره موضوعات دیگر است، به طور خلاصه اشاره کرده، که خضر پرسید و امام حسن جواب داده است.^۱ شاید برقی این حدیث را در بخش‌های دیگر کتاب و در باب مناسبش به همان شکل نقل کلینی نقل کرده بوده و کلینی از آنجا گرفته است؛ زیرا بخش‌هایی از کتاب محاسن مفقود شده است. و اگر هم این حدیث منحصرأ در اینجا آمده باشد و حدیث خضر فقط همین حدیث باشد، به احتمال قوی بعدها بقیه حدیث که مربوط به این باب که باب العلل است نبوده، توسط ناسخان یا راویان حذف شده است. همچنین علی بن ابراهیم در تفسیرش که در آن به خبر خضر و همه نام‌های دوازده امام تصریح کرده، ظاهراً این خبر را از طریق پدرش نقل کرده است.^۲

۶۲. عدم آشنایی صحابه ائمه با احایث دوازده امام (پاسخ به شبهه از ص ۱۹۶

و ۱۹۷):

متن کتاب: البته برخی از کوتاه‌فکران در اصالت و صحت این روایات تردید می‌نمودند.^۳ استدلال نادرستی که اینان داشتند آن بود که اگر این احادیث صحیح و واقعی است و نام ائمه اطهار به این روشنی و دقت از زمان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، در واقع از ادوار اولیه خلقت جهان،^۴ مشخص و معلوم بوده است پس چرا آن همه

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۲۵ و ۵۲۶.

۲. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۵.

۳. رجوع شود به کفایة الاثر: ۲۸۹ برای نمونه.

۴. برای نمونه نگاه کنید به الإمامة والتبصرة: ۱۴۵.

اختلاف‌ها بر سر مسأله جانشینی هر امام میان شیعیان روی داد و آن همه فرقه که هریک دنباله‌رو یک مدعی امامت بودند پدیدار شدند؟ وانگهی بسیاری از رجالی که نام آنان در اسناد آن احادیث آمده است، مانند ابوهریره صحابی پیامبر^۱ و عبدالله بن حسن^۲ و دیگران، خود از فرقه‌های دیگر بوده و هیچ گرایش عاطفی طرفدار تشیع امامی هم از آنان نقل نشده است. چگونه می‌شود کسی حقیقت را از پیامبر یا امام عصر خود بشنود و از آن مهمتر آن را برای دیگران بازگو کند ولی خود از آن پیروی نکند؟ اضافه بر اینها، گزارش‌ها نشان می‌دهد که حتی افرادی مانند زراره بن اعین، بزرگ‌ترین دانشمند و فقیه شیعه در قرن دوم، نمی‌دانستند جانشین حضرت صادق علیه‌السلام کدام یک از فرزندان ایشان خواهد بود ولذا بنا بر نقل روایات متعدد - چون خبر رحلت امام به کوفه رسید او فوراً فرزند خود را به مدینه فرستاد تا بیابد جانشین ایشان و امام زمان کیست. در این میان و پیش از آنکه فرزند بازگردد زراره بیمار شد و هنگام وفات او سر رسید. پس برای آنکه مشمول حدیث «من مات ولم يعرف إمام زمانه مات میتة جاهلیة» نشود مصحف شریف را برداشته و گفت امام من کسی است که در این کتاب مشخص شده است.^۳ واضح است که اگر زراره نام جانشین حضرت صادق علیه‌السلام را - چنان‌که در یکی از آن روایات به او نسبت داده شده -^۴ از خود آن حضرت شنیده بود - احتیاجی به آن گرفتاری‌ها نبود. اگر دانشمندترین حواری و صحابی حضرت

۱. الانصاف سید هاشم بحرانی: ۱۲۰ - ۲۱۲.

۲. همان: ۱۲۵ - ۱۲۶.

۳. رجال کشی: ۱۵۴ - ۱۵۵ / کمال الدین: ۷۴ - ۷۶. همچنین رجوع کنید به رساله ابوغالب

زراری: ۱۱۴.

۴. غیبت نعمانی: ۲۲۷ - ۳۲۸.

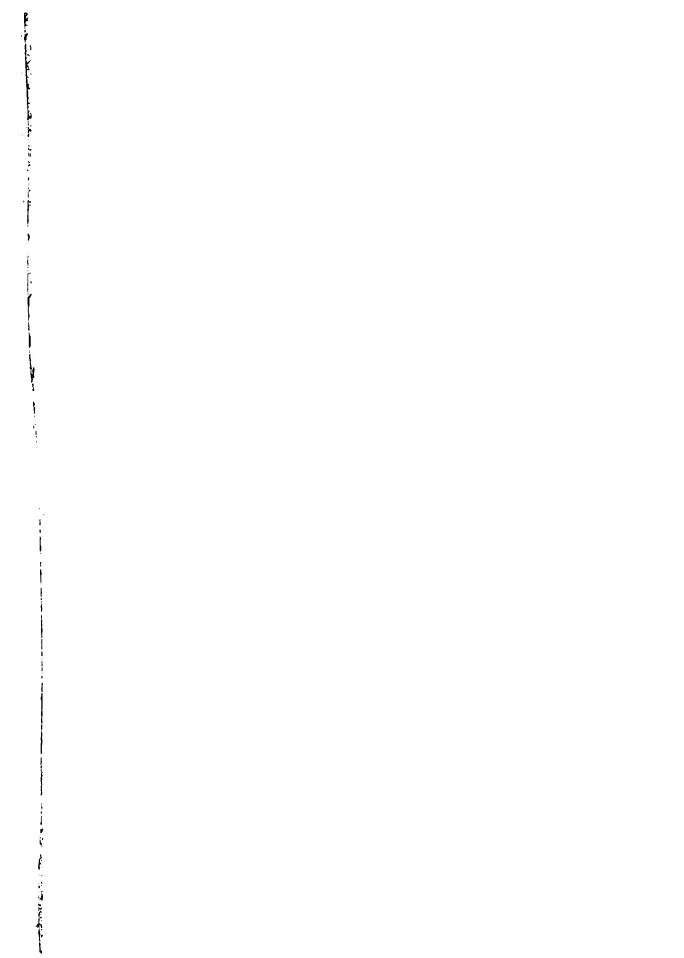
صادق علیه السلام نام جانشین ایشان را نمی دانست چگونه می توان احتمال داد که یک شاعر تازه شیعه شده ای مثل سید حمیری، لیست کامل ائمه را بداند تا بتواند در شعری که به او نسبت داده شده است^۱ ذکر کند.

پاسخ: در اینجا آقای مدرسی شبهه را خوب مطرح کرده و جوابی را هم که علمای شیعه داده اند، آورده بدین نحو که اگر احادیث دوازده امام با دقت از زمان پیامبر نقل می شد، این قدر فرقه های مختلف به وجود نمی آمد، مثل اینکه ایشان علت پیدایش فرقه ها را مخالفت برخی از مردم با انبیا و اوصیا و عدم آگاهی آنان از مقاصد و اهداف انبیا و اوصیا می داند، که نتیجه آن کم کاری انبیا و اوصیاست، درحالی که واقعیت غیر از این است. این گونه نیست که بتوانیم بگوییم حضرت موسی راه حق را درست بیان نکرده و نشان نداده و جانشینش هارون را نیز خوب و صریح معرفی نکرده باشد؛ لذا به محض اینکه حضرت موسی به میقات رفت، مردم به طرف سامری رفتند و هارون را تنها گذاشتند. در این باره و در مورد کنار گذاشته شدن حضرت امیر از خلافت و خانه نشینی حضرت هم می توان گفت: بسیاری از اصحاب، به خاطر ریاست، منافع مادی و ترس جان، حضرت امیر علیه السلام را تنها گذاشتند.

البته آقای مدرسی به هیچ وجه به وثاقت محدثان و علمای شیعه و اسناد و طرق و کتاب هایی که از آن ها نقل کرده اند، نپرداخته و به این مطلب مهم و اساسی که علمای شیعه ادعا کرده اند کتاب های گذشتگان در دسترس آن هاست، نیز اشاره نکرده است.

۱. دیوان سید حمیری: ۳۵۷-۳۶۹. برابر یک روایت که در کمال الدین: ۳۳ نقل شده او به یک دوست خود نیز گفته بود که قائم آل محمد نسل ششم از حضرت صادق علیه السلام است. همچنین نگاه کنید به الرسالة الخامسة في الغيبة شيخ مفيد: ۴۰۰-۴۰۱/ الانصاف سید هاشم بحرانی: ۱۹۳.

فصل پنجم
تقد بخش چهارم



۶۳. شبهه عدم رواج مباحث کلامی در میان جامعه شیعه در قرن دوم هجری

(ص ۲۰۴-۲۰۷):

متن کتاب: در مکتب تشیع هم در دوران اولیه آن در اوایل قرن دوم هجری، گرایش غالب، مخالف با بحث‌های کلامی بوده است. نظر آن بود که چون امام، بالاترین و عالی‌ترین مرجع شریعت است همه سؤالات و استفسارات باید به او ارجاع داده شود و رهنمودهای او که از نظر شیعیان، حقیقت خالص و بیانگر واقع بود پیروی گردد؛ پس جایی برای اجتهاد و استدلال عقلانی و به تبع، بحث و مناظره و زورآزمایی در مباحث دینی نمی‌بود.^۱ از آن گذشته بحث در مسائلی از قبیل صفات باری و جبر و قدر که درباره آن اندیشه بشری راه به جایی نمی‌برد ناشایسته تلقی می‌شد.^۲

ائمه اطهار خود از درگیر شدن در آن گونه مباحث خودداری می‌فرمودند^۳ بلکه از

۱. رجوع کنید برای مثال به کافی ۱: ۱۷۹.

۲. همان منبع ۱: ۹۲-۹۴، ۱۰۲ و ۱۰۳.

۳. رجال کشی: ص ۱۴۷-۱۴۸. همچنین رجوع کنید به رساله اعتقادات شیخ صدوق: ۷۴. البته ائمه متأخرتر مانند حضرت رضا علیه‌السلام به ضرورت طبیعت درباره مأمون، ناچار از دخالت و جهت‌گیری در این مناظرات شدند ولی باز بعد با رفع آن حالت، حضرت عسکری علیه‌السلام در پاسخ سؤال کسی که به ایشان اختلاف نظر در جامعه شیعه در مسئله صفات خداوند را گزارش کرده بود خاطر نشان فرمودند که دخالت در این گونه بحث‌ها سزاوار نیست (الکافی، ۱: ۳۰۱).

قرآن متابعت می نمودند^۱ و هواداران و پیروان خود را نیز به پیروی از آن فرامی خواندند.^۲ با این وجود، وضع عمومی اجتماع اسلامی در آن ایام که چنین بحث‌هایی در آن رواج و رونق بسیار داشت به زودی آثار خود را نمایان ساخت و شیعیان اهل بیت هم به ضرورت عنوان ثانوی، ناچار در آن مناظرات درگیر شدند. برخی از اصحاب حضرت صادق علیه السلام، از جمله تنی چند از بزرگسالان آنان که قبلاً نزد پدر ایشان تعلیم دیده و عموماً به عنوان مراجع مطلع و معتبر در مسائل مذهبی شناخته می شدند،^۳ در آن مباحثات کلامی مشارکت کرده و نظریات و آراء و مکتب‌های خاصی برای خود در آن مسائل پایه‌گذاری کردند.^۴ از آن جمله زرارۀ بن اعین کوفی (م ۱۴۸هـ)،^۵ ابومالک حضرمی،^۶ محمد بن عبدالله طیار (متوفی پیش از ۱۶۸)،^۷

۱. رجوع شود به کتاب درست بن ابی منصور: ۱۶۲ / کافی ۱: ۱۵۰.

۲. کافی، ۱: ۱۰۰، ۱۰۲ و ۱۰۳.

۳. کتاب درست بن ابی منصور: ۱۶۵ - ۱۶۶.

۴. به خصوص رجوع کنید به مقاله‌ای که دانشمند ویلفرد مدلونگ به انگلیسی در باب مساهمت

شیعه و خوارج در کلام اسلامی پیش از آغاز مکتب اشعری» نوشته است: ۱۲۴ - ۱۲۲.

۵. به خصوص رجوع کنید به مقاله‌ای که دانشمند ویلفرد مدلونگ به انگلیسی در باب مساهمت

شیعه و خوارج در کلام اسلامی پیش از آغاز مکتب اشعری» نوشته است: ۱۲۴ - ۱۲۲.

۶. درباره او بنگرید به رجال نجاشی: ۲۰۵. نیز کافی ۴۱۰: ۱ / رجال کشی: ۲۷۸ / مروج

الذهب ۲۸۰۴ و ۲۳۷، نمونه عقاید و آراء کلامی او را در این مآخذ ببینید: مقالات

الاسلامیین ۱: ۱۱۵، ۱۱۷ و ۱۲۴، ۲۰۰: ۲ / الفرق بین الفرق: ۵۲ / فصل ابن حزم ۱۵۸:

۳۴ / شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۳: ۲۲۴.

۷. درباره او نگاه کنید به کتاب درست بن ابی منصور: ۱۶۱ / محاسن برقی: ۲۱۳ / رجال کشی

۲۱۰، ۲۷۱، ۲۷۶ - ۲۷۵ و ۳۴۷ - ۳۴۹ / تصحیح الاعتقاد مفید: ۵۵. نمونه عقاید کلامی

او در اوائل المقالات: ۶۹ آمده است.

ابوجعفر احوّل^۱ صاحب الطاق،^۲ محمد بن حکیم خثعمی،^۳ هشام بن الحکم (متوفی ۱۷۹) و هشام بن سالم جوالیقی^۴ بودند.

۱. درباره او رجوع شود به رجال کشی: ۱۸۵ - ۱۹۱ / فهرست ابن ندیم: ۲۲۴ / رجال نجاشی ۳۲۶ - ۳۲۵ / فهرست شیخ: ۱۳۱ - ۱۳۲. همچنین انتصار خیاط: ۶ / تلخیص المتشابه خطیب بغدادی ۲۴۹: ۱ / لسان المیزان ۵: ۳۰۰ - ۳۰۱. عقاید و آراء کلامی او را برای نمونه در این منابع می‌توان یافت مقالات الاسلامیین ۱: ۱۱۱ - ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۳، ۲۹۲. ۲۹۱، ۳۸: ۲ و ۱۸۴ / الفرق بین الفرق: ۵۳ / فصل ابن حزم ۲: ۲۶۹، ۱۵۸: ۴: ۵: ۳۹ / التبصیر فی الدین: ۴۰ - ۴۱ و ۱۲۱ البدء والتاریخ مقدسی ۵: ۱۳۲ / ملل شهرستانی ۲۱۸: ۱ - ۲۱۹ / شرح رساله حور العین نشوان حمیری: ۱۴۹.

۲. شیعیان این دانشمند را مؤمن الطاق و سنیان شیطان الطاق می‌خوانند. مع‌ذلک در روایات و منابع اقدم شیعه همواره نام او به صورت صاحب الطاق (یا طاقی) که تغییر شکلی از آن است) آمده است. نگاه کنید به کافی ۱: ۱۰۱ و ۳۵۱ / رجال کشی: ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۰ و ۲۸۲. نیز نجاشی ۳۲۵. تنها در یک مورد در این منبع اخیر (رجال نجاشی: ۴۳۳)، در ذکر نام کتابی از هشام بن الحکم، صورت سی نام او به این شکل هست: «کتابه علی شیطان الطاق». ولی این عیناً از فهرست ابن ندیم: ۲۲۴ گرفته شده چنان‌که با توجه به سایر نام‌هایی که پیش و بعد از آن ذکر شده و مقایسه آن با لیست آثار هشام در فهرست ابن ندیم معلوم می‌شود. اسمی که به صورت روشن، وزاقان و کتاب‌شناسان به آن رساله هشام داده بودند طبیعتاً به آن معنی نیست که دانشمندان شیعه خود لزوماً آن را به کار برده باشند به خصوص شخصی مثل هشام که به نقل لسان المیزان ۳۰۱: ۵ خود اول کس بود که این دانشمند را مؤمن الطاق نامید.

۳. درباره او نگاه کنید به رجال کشی: ۴۴۸ - ۴۴۹ / کافی ۵: ۱ / رجال نجاشی: ۳۵۷ / فهرست شیخ: ۱۴۹، نمونه عقاید کلامی او در مقالات الاسلامیین ۱: ۱۱۶ است.

۴. درباره احوال و عقاید و افکار این متکلم مشهور شیعه، به خصوص رجوع شود به مدخل هشام بن الحکم در دائرة المعارف اسلام به زبان انگلیسی، چاپ جدید ۴۹۶: ۳ - ۴۹۸ به قلم مادلونگ.

۵. درباره او نگاه کنید به رجال کشی: ۲۶۹، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۱ و ۴۷۸ / رجال نجاشی ۴۳۴ / فهرست شیخ: ۱۷۴. نیز کافی ۳۵۱: ۱ - ۳۵۲. برای عقاید و افکار کلامی او

پاسخ: اجتهاد که در آن زمان منحصر در روش قیاس و رأی بود، در مکتب اهل بیت منتفی بوده است، ولی مناظره‌های کلامی برخلاف ادعای آقای مدرسی طباطبایی، متداول و رایج بوده و ائمه اطهار همواره این‌گونه افراد را تشویق می‌کردند و مناظرات کلامی شیعه از زمان تشکیل سقیفه و با راهنمایی حضرت امیر علیه‌السلام شروع شده است.^۱ البته ائمه اطهار علیهم‌السلام به هرکسی اجازه مناظره نمی‌دادند و کسانی اجازه مناظره داشتند که توانایی استدلال داشته باشند. امام صادق علیه‌السلام آداب و روش مناظره را به شاگردان خود می‌آموخت و نقاط قوت و ضعف آنان را برایشان گوشزد می‌نمود.^۲

نگاه کنید با مقالات الاسلامیین ۱: ۱۰۹، ۱، ۱۱۸۱۱۵، ۲۸۳، ۳۸: ۲ و ۱۹۹ / انتصار خیاط: ۶ و ۵۷ / کافی ۱: ۱۰۱، ۱۰۵ و ۱۰۶ / الفرق بین الفرق: ۶۵ و ۶۸-۶۹ / اصول الدین عبدالقاهر بغدادی: ۳۳۷ / مسألة في نفی الرؤية شریف مرتضی: ۲۸۱ / فصل ابن حزم ۱۵۸: ۲۴ / التبصیر فی الدین: ۳۹-۴۰ و ۱۲۰ / ملل شهرستانی ۲۱۶: ۱-۲۱۷ / شرح رساله حور العین نشوان: ۱۴۹. همچنین رجوع کنید به مقاله سابق الذکر مادلونگ در موضوع مساهمت شیعی و خارجی در کلام اسلامی ۱۲۲-۱۲۱، ۱۲۵، ۱۳۱-۱۲۹، ۱۳۴ و ۱۳۶.

۱. امیرمؤمنان در موارد متعددی مناظرات کلامی و اعتقادی داشته از جمله پاسخ‌های حضرت در مورد قضا و قدر الهی و تعریف حضرت از خداشناسی در نبرد صفین و... مناظرات و جواب‌های کلامی حضرت در پاسخ سؤالات بزرگان مسیحی‌ها و یهودی‌ها (طوسی، الفهرست، ص ۸۰؛ صدوق، التوحید، ص ۲۸۶ و ۳۱۶؛ همو، الخصال، ج ۲، ص ۵۹۵؛ ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۵۷؛ طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۱۳؛ دیلمی، ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۹۹-۳۱۵؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۵۳-۸۲).

۲. امام صادق علیه‌السلام درباره حمران می‌فرماید: ای حمران! تو در بحث، سخنی را دنبال می‌کنی و به نتیجه می‌رسانی. به هشام بن سالم فرمود: می‌خواهی بحث را دنبال کنی و به نتیجه برسانی اما توانایی نداری و به احوال فرمود: در بحث و مناظره بسیار قیاس می‌آوری

اگر صحت داشته باشد که آنان را از مناظرات کلامی نهی می‌کرد، موارد خاص بوده است، چون گاهی این بحث‌ها فایده‌ای نداشته و مستوجب مشقاتی برای شیعیان می‌شده و الا تبلیغ عملی مکتب امامیه (در غیرموارد لازم التقیه) جایز بوده است.^۱ البته مرحوم کلینی و شیخ مفید و دیگران، پاسخی از امام صادق علیه‌السلام به سؤال یونس بن یعقوب از نهی امام در مورد علم کلام نقل کرده‌اند که اشکال و شبهه آقای مدرسی را

و حيله گری می‌کنی، باطل دیگران را به باطل جواب می‌دهی و خرد می‌کنی، جز اینکه باطل تو گویاتر و آشکارتر از باطل اوست. و به قیس ماصر فرمود: به هنگام گفت‌وگو به حق نزدیک می‌شوی اما از اخبار و احادیث پیامبر بسیار فاصله می‌گیری و حق را به باطل می‌آمیزی، اما بدان که سخن حق اگرچه کم باشد، تو را از باطل بسیار بی‌نیاز خواهد ساخت. سپس افزود: تو و احوال در بحث و مناظره جنب‌وجوش خوبی دارید و بسیار حاذق و هوشیار هستید. مخاطب قرار داد و فرمود: ای هشام تو پیش می‌روی اما همین که می‌خواهی به زمین بخوری، ناگهان پرواز می‌کنی و همانند تو باید با مردم سخن گویند. از لغزش پرهیز که امداد شفاعت در پشت سر تو خواهد بود (مفید، الارشاد، ص ۲۶۲؛ طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۲۲).

۱. ن.ک: حمیری، قرب الاسناد، ص ۱۷ و ۳۸؛ کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۱۲؛ فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات کوفی، ص ۲۰۲. از نمونه‌های این مورد، اجازه امام جواد علیه‌السلام بر نقل و نشر برخی مطالب است که در زمان صادقین علیه‌السلام اشاعه و عمومی ساختن آن‌ها جایز نبوده (کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۳). مرحوم مجلسی در این زمینه می‌گوید: شاید مقصود از روایات نهی شیعه از رودرروی و مجادله با مخالفان برای آسیب نرسیدن به شیعیان است؛ زیرا گاهی شیعیان برای هدایت مردم، در تبلیغ زبانی زیاده‌روی می‌کردند. بنابراین هدف، نهی و بازداشتن شیعیان از دعوت مردم در موردی که احتمال موفقیت می‌رود و ضرری هم ندارد، نیست، چراکه از بزرگ‌ترین واجبات، هدایت عوام مردم است (بحار الانوار، ج ۵، ص ۱۹۹).

نقض می‌کند و پاسخ می‌دهد. امام صادق علیه‌السلام در پاسخ یونس بن یعقوب می‌فرماید: من اگر بعضی از اصحابم را از خوض در کلام و مناظره و جدال نهی کردم، منظورم این بوده که ممکن است سخنان مرا رها کنند و به سراغ مطالبی که خودشان می‌خواهند و درست می‌دانند، بروند! ^۱ شیخ صدوق علت نهی از کلام و جدال در احادیث را منجر شدن به امور ناپسند دانسته و روایاتی را در این مورد نقل می‌کند. ^۲ شیخ مفید سخن او را به جواز استفاده از آیات و کلمات معصومین یا معانی آن‌ها در مناظره حمل و تخصیص زده ^۳ و سید مرتضی نیز این سخن شیخ صدوق را نقد کرده است. ^۴

آنچه از تاریخ شیعه برمی‌آید این است که شیعیان از همان ابتدا و بعد از رحلت پیامبر همواره اهل بحث و مناظره بودند، پیش از اینکه اهل خشونت باشند و این را امیرمؤمنان علیه‌السلام به شیعیان یاد داد که طبق گزارش برخی منابع، دوازده نفر از شیعیان بعد از سقیفه خدمت حضرت آمده و از آن حضرت اجازه خواستند که به پا خاسته و با اصحاب سقیفه جنگ کنند، ولی حضرت به آنان اجازه نداد و فرمود: شما فقط با این‌ها مناظره و اتمام حجت کنید و جریان مناظره آنان و عکس‌العمل ابوبکر گزارش شده است. ^۵ اما در زمان امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام که جامعه

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۷۱؛ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۹۴؛ طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۶۵.

۲. الاعتقادات، ص ۴۲ و ۴۴؛ التوحید، ص ۴۵۴ - ۴۶۱.

۳. تصحیح اعتقادات الامامیه، ص ۶۸ و ۶۹.

۴. رسائل سید مرتضی، ج ۱، ص ۲۱۱.

۵. برقی، رجال، ص ۱۴۹ - ۱۵۱؛ صدوق، الخصال، ص ۴۶۱ - ۴۶۵؛ طبرسی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۷۵ - ۸۰؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۱. علامه مجلسی

شیعه سامان داخلی یافته و توانسته بود خود را از جامعه اهل سنت جدا کند، ائمه به هرکس اجازه مناظره و بحث نمی‌دادند و تنها به کسانی که توانایی این کار را داشتند، اجازه می‌دادند^۱ و حتی خود امام صادق علیه‌السلام روش مناظره را به شاگردانش می‌آموخت و در مواردی خود نیز به گفت‌وگو و مناظره با سران مخالفین و عامه می‌پرداخت^۲ و نیز نحوه مناظره و جدال اصحاب را بررسی می‌کرد و افرادی همچون هشام بن حکم و عبدالرحمن بن حجاج و منصور بن حازم را تشویق می‌نمود. هشام بن حکم در نزد امام صادق علیه‌السلام مقام و منزلت والایی داشت و در مناظراتی که با عمرو بن عبید و دیگران داشت، مورد تشویق حضرت قرار می‌گرفت.^۳

می‌گوید: علمای شیعه این حدیث را به‌طور متواتر نقل کرده‌اند (بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۱۴).

۱. در روایت یونس بن یعقوب به این مطلب تصریح شده است (کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۷۱؛ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۹۴؛ طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۶۵). روایت شده است که عده‌ای در محضر آن حضرت مناظره و گفت‌وگو می‌کردند و حمران بن اعین ساکت بود. حضرت به او فرمود: ای حمران چرا تو ساکتی و سخن نمی‌گویی؟ حمران گفت: ای آقای من! سوگند یاد کرده‌ام که در مجلسی که شما در آنجا حضور دارید هرگز سخن نگویم. حضرت فرمود: من به تو اذن دادم، حال سخن بگو (کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۷۲؛ صدوق، معانی الاخبار، ص ۲۱۳؛ طوسی، اختیار معرفه الرجال، ص ۲۷۶، ش ۴۹۴). حمران شخصی بود که به تصریح کشی، از افرادی از شیعیان که اقوال و نظرات شخصی خود را بیان کرده و متعرض احادیث معصومین نمی‌شدند، رویگردان بود (طوسی، اختیار معرفه الرجال، ص ۱۷۹، ش ۳۱۰).

۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۸ و ج ۸، ص ۳۱۱.

۳. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۶۸ و ۱۶۹ - ۱۷۲ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۲۳۷ و ۲۳۸؛ مفید، الارشاد،

آری جامعه شیعه جامعه فرهیخته‌ای بود، ولی همه اصحاب و شیعیان توانایی مناظره را نداشتند و ائمه اطهار علیهم‌السلام این مطلب را سامان می‌دادند که در صورت مناظره افراد ناتوان، این امر ممکن بود تأثیر منفی در جامعه شیعه بگذارد.

اما اختلاف میان اصحاب ائمه مثل اختلاف در میان اندیشمندان در هر زمانی بوده و ائمه معصومین گاهی از برخی از بزرگان که مظلوم واقع می‌شدند، دفاع می‌کردند و اختلاف در میان متفکران در هر زمانی امری طبیعی است و گاهی نیز برخی تمایلات نفسانی در این مورد نقش و دخالت داشت. ائمه اطهار مانند سایر انبیا قرار نبود که جامعه‌ای یکسان و بدون اختلاف پدید بیاورند، بلکه ائمه مانند انبیا کار هدایت را بر عهده داشتند و بروز اختلافات چیزی است که در هر زمانی و در هر جامعه‌ای گریزی از آن نیست، ولی گاهی ائمه از برخی افراد که ضربه می‌خوردند،^۱ دفاع می‌کردند مانند دفاع از هشام بن حکم و یونس بن عبدالرحمن. امام رضا علیه‌السلام در پاسخ به پرسشی درباره

ج ۲، ص ۱۹۵؛ صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۹۲ و ۱۹۳؛ همو، کمال الدین، ج ۱، ص ۲۰۷ و ۲۰۸؛ مسعودی، مروج الذهب، ج ۴، ص ۲۲؛ طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۶۵ - ۳۶۷؛ طوسی، اختیار معرفه الرجال، ص ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۴۲، ش ۷۹۵ و ۸۳۰.

۱. یکی از اصحاب ائمه که مورد طعن و رد مخالفین عامه و روشن‌فکران قرار گرفته هشام بن حکم است که مورخان و فرقه‌نگارانی از عامه از جمله بغدادی و اسفراینی و شهرستانی و جاحظ و مقدسی و ابوالحسن اشعری، مطالب دروغ و جعلی چون تشبیه و تجسیم و فرقه‌ای را به او نسبت داده و تبلیغات وسیعی علیه او به راه انداخته‌اند (ن. ک: غلامحسن محرمی، پژوهش در زندگی امامان مبنای و ورش‌ها، ص ۱۶۵ - ۱۶۷). در مقابل، علمایی چون مرحوم کراچکی و علامه مجلسی به دفاع از هشام پرداخته‌اند (کنز الفوائد، ج ۱، ص ۱۹۸ و ۱۹۹؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۹۰).

هشام فرمود: خداوند او را رحمت کند؛ بنده ناصحی بود، که از سوی اصحابش به دلیل حسادتشان، اذیت شد.^۱ و اگر ذم و قدحی هم در برخی روایات معصومین در مورد آنان صادر شده،^۲ این مذمت و تقبیح حمل بر ذم اصل سخنی که به امثال هشام نسبت داده شده (مانند باور به تشبیه و تجسیم)،^۳ و یا حمل بر تقیه و حفظ جان اصحاب می‌شود،^۴ نه اینکه مراد از این سخنان، تضعیف شخصیت علمی و اعتقادی خود هشام باشد.

۱. شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۲۷۰، ش ۴۸۶.

۲. ن.ک: صدوق، التوحید، ص ۹۷ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۴؛ همو، الامالی، ص ۲۷۷ و ۳۵۱ و ۳۵۲؛ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۵ و ۱۰۶؛ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۱۴۷ و ۱۴۹ و ۱۵۰، ش ۲۳۴ و ۲۴۱ و ۲۴۲.

۳. مؤید این ادعا گزارشی است که کشی از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که زمانی دو نفر از شاگردان حضرت از ایشان درباره زرار و بدگویی از او توسط امام پرسیدند که امام فرمود: من هرگز از زراره برائت نمی‌جویم ولی افرادی نزد من می‌آیند و و مطالب ناصحیحی از او نقل می‌کنند و اگر من سکوت کنم آنان می‌پندارند من این سخنان غلط را تأیید می‌کنم، لذا ناچارم که بگویم: هرکس این‌گونه می‌گوید من از او بیزارم! (اختیار معرفة الرجال، ص ۱۴۶، ش ۲۳۲ و ۲۳۳).

۴. طوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۱۳۸، ش ۲۲۱. عن عبد الله بن زرار، قال، قال لي أبو عبد الله عليه السلام اقرأ مَنِّي على والدك السلام، وقل له إِنِّي أَمَّا أُعْيِكَ دَفَاعاً مَنِّي عَنْكَ، فَإِنَّ النَّاسَ وَالْعَدُوَّ يَسَارِعُونَ إِلَى كُلِّ مَنْ قَرَّبَنَاهُ وَحَمَدْنَا مَكَانَهُ لِإِدْخَالِ الْأَذَى فِي مَنْ نَجَبَهُ وَنَقَرَبَهُ، وَيَرْمُونَهُ لِمَحَبَّتِنَا لَهُ وَقَرَبِهِ وَدَنَوِهِ مِنَّا، وَيُرُونَ إِدْخَالَ الْأَذَى عَلَيْهِ وَقَتْلَهُ، وَيَحْمَدُونَ كُلَّ مَنْ عَبَاهُ نَحْنُ وَإِنْ نَحْمَدُ أَمْرَهُ، فَإِنَّمَا أُعْيِكَ لِأَنَّكَ رَجُلٌ اشتهرت بنا ولميلك إلينا، وأنت في ذلك مذمومٌ عند الناس غير محمود الأثر لمودتك لنا وبميلك إلينا، فأحببت أن أُعْيِكَ ليحمدوا أَمْرَكَ في الدِّينِ بعِيك ونقصك، ويكون بذلك مَنَّا دافع شرهم عنك.

۶۴. تأثیرپذیری کلام شیعه از کلام معتزله (ص ۲۱۳):

متن کتاب: مکتب سنتی کلام شیعه تا پایان دوره حضور ائمه اطهار در اواسط قرن سوم به عنوان تنها گرایش کلامی و عقلی در تشیع امامی حضور داشت. با این همه از میانه‌های این قرن به بعد، آراء و نظریات کلامی معتزله به تدریج وسیله نسل جدیدی از دانشمندان که به زودی مکتب نوین و عقل‌گرتری در کلام شیعه به وجود آوردند در تشیع راه یافت.^۱ طلیعه داران این مکتب نوین، جهان‌بینی معتزله را در مورد عدل و صفات الهی و آزادی و اختیار انسان پذیرفتند اما در عین حال، مبانی مکتب تشیع را در مورد امامت همچنان حفظ کرده و از آن شدیداً پشتیبانی می‌نمودند. برخلاف آنچه متکلم معتزلی ابوالحسن خیاط، با انگیزه و تعصب معتزلی روشن، ادعا می‌کند چنین به نظر می‌رسد که این مکتب نوین وسیله تنی چند که قبلاً جزء معتزله بوده‌اند^۲ بنیاد نشده بود بلکه توسط تعدادی از دانشمندان شیعه که از راه مطالعه آثار کلامی فرق دیگر روزگار خود و احیاناً تماس و مباحثه و آشنا شدن با اصول و مبانی همه فرق کلامی آن عصر، بر اصول و معتقدات و استدالات معتزله نیز آگاهی یافته بودند آغاز گردیده بود.^۳

پاسخ: این سخنی است که پیش از آقای مدرسی طباطبایی، برخی از علمای عامه

۱. برای مشخصات و خصوصیات این مکتب و عقاید و آراء آن رجوع شود به مقاله مادلونگ درباره تشیع امامی و کلام معتزله (به زبان انگلیسی). برای ارتباط میان تشیع و اعتزال همچنین بنگرید به طبقات المعتزلة قاضی عبدالجبار: ۲۹۱ / نشوار المحاضره ۸: ۷۰ / بیان الادیان: ۳۴) منهاج السنه ۴۶: ۱ / لسان المیزان ۴: ۴۵۹.

۲. انتصار خیاط: ۶، ۱۲۷ و ۱۴۴.

۳. مقاله مادلونگ درباره تشیع امامی و کلام معتزلی: ۱۶.

همچون ابوالحسن خیاط معتزلی،^۱ ابوالحسن اشعری،^۲ ابن تیمیه،^۳ احمد امین مصری و سامی نشار،^۴ مادلونگ^۵ و آدام متز^۶ اظهار کرده‌اند. این در حالی است که به گواهی دانشمندان، متکلمان معتزله از ائمه اظهار علیهم‌السلام تأثیر پذیرفته‌اند؛ قاضی عبدالجبار، از علمای بزرگ معتزله درباره تأثیر معتزله در توحید و عدل از امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌گوید: «اما امیرمؤمنان خطبه‌هایش در بیان نفی تشبیه و اثبات عدل بیش از این است که به شمارش درآید». همو امام علی علیه‌السلام و امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام و امام باقر علیه‌السلام را از متقدمان معتزله شمرده است.^۷ ابن ابی‌الحدید هم علم آنان را منتهی به عمل امیرمؤمنان دانسته، می‌گوید: «تو می‌دانی که اشرف علوم عبارت از علم الهی است؛ زیرا شرف علم به شرف معلوم است و متعلق علم الهی اشرف موجودات است، پس آن اشرف علوم است [این علم] از سخن آن حضرت اقتباس شده و از او نقل گشته و به او منتهی شده و از او شروع گشته است؛ زیرا معتزله - که اهل توحید، عدل و صاحبان نظر هستند و مردم از آن‌ها این فن را آموخته‌اند - شاگردان

۱. الانتصار، ص ۳۶ و ۲۰۴.

۲. مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۱۰۵.

۳. منهاج السنّه، ج ۱، ص ۱۶.

۴. امین، ضحی الاسلام، ج ۳، ص ۲۶۷ و ۲۶۸؛ نشار، نشأه الفكر الفلسفی فی الاسلام، ج ۲، ص ۲۲۰.

۵. مادلونگ، فرقه‌های اسلامی، ص ۷۳.

۶. تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ج ۱، ص ۷۸.

۷. محمدرضا کاشفی، کلام شیعه، ص ۱۹۱، به نقل از ابن مرتضی، طبقات المعتزله، ج ۱، ص ۱۵ - ۲۱۴.

و یاران آن حضرت هستند. بدین جهت که بزرگ آن‌ها واصل بن عطا، شاگرد ابوهاشم پسر محمد حنفیه است و ابوهاشم شاگرد پدرش [محمد حنفیه] و پدرش شاگرد آن حضرت است»^۱.

تعداد زیادی از معتزله قائل به افضلیت امیرمؤمنان علیه‌السلام بر دیگر صحابه پیامبر بودند، که اینان سرآمد عالمان معتزله بغداد بودند،^۲ حتی ابن ابی‌الحدید می‌گوید، که آنان روایات شیعه که در آن‌ها وعده بهشت به شیعیان امیرمؤمنان داده شده را بر خودشان منطبق کرده‌اند.^۳

همچنین درباره ابوالهذیل که از بزرگان معتزله است و شاگردان و پیروان زیادی داشته که فرقه‌ای از معتزله هذلیه به نام اوست، گفته‌اند: او نخستین کسی بوده که کلام را عقلی کرد؛ شهرستانی نقل کرده که او با فلاسفه در این مورد که خدای تعالی عالم است و علمش عین ذاتش می‌باشد و همین طور او قادر به قدرتی است و قدرت عین ذاتش می‌باشد، با فلاسفه موافقت کرد. با بزرگان شیعه چون هشام بن حکم مناظرات و مباحثاتی داشته و طبق نقل شهرستانی متمایل به تشیع بود و در اکثر موارد نظرات شیعه را مطرح می‌کرده است.^۴ همچنین شهرستانی سلسله اساتید او را به ابوهاشم پسر محمد حنفیه نوه امیرمؤمنان می‌رساند.^۵

همچنین ابراهیم بن سیار نظام که از بزرگان معتزله بوده و با فلسفه و علوم عقلی

۱. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۷.

۲. همان.

۳. همان، ج ۲۰، ص ۲۲۶.

۴. شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۶۴-۶۸.

۵. همان، ج ۱، ص ۶۴.

زیاد سروکار داشته و از آن‌ها در کلام بیشتر سود می‌جسته و فرقه نظامیه به نام اوست، شاگرد هشام بن حکم به شمار می‌آمده^۱ و ابوالحسن اشعری معتقد است که او به امامت و رافضی‌گری متمایل بوده است.^۲ رجالیان عامه نیز ذکاوت و دانش او را با عبارت‌های مختلف ستوده‌اند.^۳

شهرستانی در شمارش نظرات فردی او می‌گوید: یازده: تمایل او به رفض و اهانتش به بزرگان صحابه است؛ او گفته: اولاً امامت محقق نمی‌شود مگر به نحو نص و تعیین آشکار و ظاهر و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در مواضع متعدد در مورد علی (رضی‌الله‌عنه) نص فرمود و آن را روشن و آشکار نموده تا مردم به اشتباه نیافتند، مگر اینکه عمر این مطلب را کتمان کرد و همو مسأله بیعت ابوبکر در روز سقیفه را عهده‌دار بود و او به عمر در روز حدیبیه نسبت شک داده، آنگاه که از پیامبر پرسید: آیا ما برحق نیستیم؟ آیا آن‌ها بر باطل نیستند؟ پیامبر جواب داده، آری، عمر گفته: پس چرا در دینمان پستی را بپذیریم؟ نظام گفته: این شک و تردید در دین است. او به دروغ خود ادامه داده و گفته عمر در روز بیعت [ابوبکر] به شکم فاطمه علیهاالسلام ضربه زده تا اینکه او سقط چنین کرده است و فریاد می‌کرد که خانه را با کسانی که در آن هستند آتش بزنید و در خانه غیر از علی، فاطمه، حسن و حسین کس دیگری نبود.....^۴.

۱. همان، ص ۹۱؛ بغدادی، الفرق بین الفرق، ص ۱۱۳.

۲. مقالات الاسلامیین، ص ۲۵۲.

۳. صفدی در مورد ابراهیم بن سیار (نظام) می‌نویسد او شخصی با ذکاوت بوده (الوافی بالوفیات، ج ۶، ص ۱۳) و خطیب بغدادی هم او را یکی از قهرمانان اهل نظر و کلام می‌داند (تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۹۴) و ابن ماکولا هم او را از بزرگ‌ترین متکلمان و صاحب اشعار ملیح و رقیق می‌داند (اکمال الکمال، ج ۷، ص ۳۵۷).

۴. شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۵۷؛ بغدادی، الفرق بین الفرق، ص ۱۳۳؛ صفدی، الوافی بالوفیات، ج ۶، ص ۱۷، ش ۲۴۴۴.

البته وقتی که کلام معتزلی در جامعه اسلامی رونق پیدا کرد و متکی بر دیدگاه‌های استدلالی عقلانی بود و شیعیان همواره با آنان مواجه بودند،^۱ مجبور بودند که در مناظره‌ها و مواجهه‌ها از استدلالات عقلانی بیشتر بهره بجویند تا بتوانند بر آن‌ها فائق آیند. در ثانی شیعه به گزاره‌هایی چون نص و وصایت و وجوب (افتراض) طاعت ائمه و شفاعت و بدا و رجعت معتقد است^۲ که معتزله به صراحت در کتب و منابعشان اعلام نموده‌اند که آن‌ها را لازم ندانسته و بدان معتقد نیستند^۳ یا باورها و اندیشه‌های زیربنایی که معتزله بدان پایبند بوده و شیعه نسبتی با آن‌ها ندارد.^۴

۱. برای اطلاعات بیشتر ن.ک: عباس میرزایی، مقاله ابن قبه رازی در میانه اعتزال و امامیه، مجله جستارهایی در فلسفه و کلام، دوره ۵۰، پاییز ۱۳۹۷، ش ۲.
۲. به‌عنوان نمونه ن.ک: کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۷۸ و ۱۸۶ و ۲۲۰؛ مفید، اوائل المقالات، ص ۳۴ و ۳۵ و ۴۶ و ۴۷.
۳. قاضی عبدالجبار، شرح اصول الخمسه، ص ۷۶۲ و ۷۶۳؛ همو، المغنی، ج ۲۰، ص ۲۰۸؛ مفید، اوائل المقالات، ص ۳۴-۳۸.
۴. مثلاً معتزله فعل عباد را مستقل و مخلوق بندگان می‌دانند (قاضی عبدالجبار، شرح اصول الخمسه، ص ۳۲۳ و ۳۵۳ و ۳۶۲؛ اسفراینی، التبصیر فی الدین، ص ۶۱)، ولی شیعه با رهنمودهای اهل بیت، به امر بین الامرین و انتساب افعال به عباد با لحاظ قدرتی که خدا اعطا کرده، باورمند است (کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۶۰؛ طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۰۵؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۵، ص ۹). همچنین مانند باور معتزله به رأی و قیاس و خلق قرآن، برخلاف شیعه که از نصوص و احادیث در معتقداتش بهره می‌گیرد (ن.ک: محسن قاسم‌پور، مقاله تأثیر آموزه‌های امام صادق بر مباحث کلامی شیعه، مجله حدیث‌پژوهی، سال ۲، بهار و تابستان ۱۳۸۹، ش ۳).

فهرست منابع

کتابها

۱. Kohlberg, from imamiyye to ithna - ashariyya (www.jstor.org/stable/614712) .
۲. ابن ابی الحدید، عزالدین (م. ۶۵۶ ق.)، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قم، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۴ق.
۳. ابن ابی شیبہ، عبدالله بن محمد بن ابراهیم (م. ۲۳۵ق.)، المصنف فی الحدیث والآثار، تصحیح سعید محمد لحام، بیروت، دار الفکر، ۱۴۲۹ق.
۴. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد (۶۰۶ق.)، النہایہ فی غریب الحدیث و الاثر، طبع طاهر احمد زاوی و محمود محمد طناحی، قاهرہ، ۱۹۶۳ و ۱۹۶۵م.
۵. ابن بابویہ، علی بن حسین (م. ۳۲۹ق.)، الامامۃ والتبصرۃ من الحیرۃ، قم، مدرسۃ الامام المہدی، ط اول، ۱۴۰۴ھ ق.
۶. ابن بطریق، یحیی بن حسن (م. ۶۰۰ ق.)، عمدۃ عیون صحاح الأخبار فی مناقب إمام الأبرار، قم، مؤسسہ نشر اسلامی (جامعہ مدرسین حوزہ علمیه)، ط ۱، ۱۴۰۷ق.
۷. ابن تیمیہ حرانی، احمد بن عبدالحلیم دمشقی (م. ۷۲۸ق.)، منهاج السنۃ النبویۃ، تحقیق محمد رشاد سالم، جامعۃ محمد بن سعود، ط الاولی، ۱۴۰۶ق.
۸. ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد (م. ۵۹۷ق.)، المنتظم فی تاریخ الامم والملوک، تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیۃ، ط الأولى، ۱۴۱۲ق.
۹. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی (م. ۸۵۲ ق.)، الاصابۃ فی تمييز الصحابه، تحقیق عادل احمد و علی محمد، بیروت، دار الکتب العلمیۃ، ۱۴۱۵ق.

١٠. ابن حجر عسقلانى، احمد بن على (م. ٨٥٢ ق.)، فتح البارى شرح صحيح البخارى، بيروت، دار المعرفة، بى.تا.
١١. ابن حجر عسقلانى، احمد بن على (م. ٨٥٢ ق.)، الإصابة في تمييز الصحابة، تحقيق على محمد البجاوى، بيروت، دار الجيل، ط الأولى، ١٤١٢ق.
١٢. ابن حجر عسقلانى، احمد بن على (م. ٨٥٢ ق.)، لسان الميزان، بيروت، دار الفكر، ١٤٠٧ق.
١٣. ابن حجر عسقلانى، احمد بن على (م. ٨٥٢ ق.)، نزهة النظر فى توضيح نخبة الفكر فى مصطلح اهل الاثر، مكتبة مشكاة، بى.تا.
١٤. ابن حجر، احمد بن على (م. ٨٥٢ ق.)، تقريب التهذيب، تحقيق محمد عوامه، سوريا، دار الرشيد، ١٤٠٦ق.
١٥. ابن حجر، احمد بن على (م. ٨٥٢ ق.)، تهذيب التهذيب، بيروت، دار صادر، ١٣٢٥ق.
١٦. ابن حزم اندلسى، على بن احمد (م. ٤٥٦ ق.)، المحلى فى شرح المجلى، تحقيق احمد شاکر و محمد منير الدمشقى، بيروت، دار احياء التراث العربى، ١٩٢٨ - ١٩٣٣م.
١٧. ابن حزم اندلسى، على بن احمد (م. ٤٥٦ ق.)، الفصل فى الملل و النحل، قاهره، مكتبه الخانجى، بى.تا.
١٨. ابن حزم اندلسى، على بن احمد (م. ٤٥٦ ق.)، جمهرة انساب العرب، تحقيق لجنة من العلماء، بيروت، دار الكتب العلمية، ط الأولى، ١٤٠٣ق.
١٩. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (م. ٨٠٨ ق.)، العبر وديوان المبتدا والخبر فى ايام العرب والعجم والبربر ومن عاصرهم من ذوى السلطان الاكبر، تحقيق خليل شحادة، بيروت، دار الفكر، ط الثانية، ١٤٠٨ق.
٢٠. ابن خلكان، ابوالعباس شمس الدين احمد بن شهاب الدين محمد (م. ٦٨١ ق.)، وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان، تحقيق احسان عباس، بيروت، دار صادر، ١٩٧٨م.
٢١. ابن داوود، حسن بن على (م. ٧٠٧ ق.)، رجال ابن داوود، تحقيق سيد محمد صادق آل بحر العلوم، النجف الاشرف، مطبعة الحيدرية، ١٣٩٢ق.

۲۲. ابن سعد، محمد بن سعد بن منيع بغدادی (م. ۲۳۰ق.)، الطبقات الكبرى، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۱۶هـ.ق.
۲۳. ابن شاذان قمی، ابوالفضل شاذان بن جبرئیل (م. ۶۱۰ق.)، الفضائل، قم، انتشارات شریف رضی، ط ۲، ۱۳۶۳ش.
۲۴. ابن شاذان، ابوالفضل شاذان بن جبرئیل (م. ۶۱۰ق.)، الروضة فی فضائل امیرالمؤمنین، تحقیق علی شکرچی، قم، مكتبة امين، ۱۴۲۳ق.
۲۵. ابن شاذان، احمد بن محمد (م. ۴۶۰ق.)، مائة منقبة من فضائل امیرالمؤمنین، تحقیق مدرسة الامام المهدي، قم، مدرسه الامام المهدي، ط اول، ۱۴۰۷ق.
۲۶. ابن صباغ مالکی، علی بن محمد (م. ۸۵۵ ق.)، الفصول المهمة فی معرفة الائمة، تحقیق سامی غریبی، قم، انتشارات دار الحديث، ۱۴۲۲ ق.
۲۷. ابن طاووس، سیدعلی بن موسی (م. ۶۶۴ ق.)، الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، قم، مطبعة الخيام، ۱۴۰۰ ق.
۲۸. ابن طاووس، سیدعلی بن موسی (م. ۶۶۴ ق.)، كشف المحجة لثمرة المهجة، النجف الاشرف، المطبعة الحيدرية، ۱۳۷۰ ق.
۲۹. ابن طاووس، سیدعلی بن موسی (م. ۶۶۴ ق.)، محاسبة النفس، تصحيح و تحقیق شهيد ثاني و كفعمی، تهران، مرتضوی، ۱۳۷۶ش.
۳۰. ابن طاووس، سیدعلی بن موسی (م. ۶۶۴ق.)، اقبال الاعمال، تحقیق جواد قیومی، قم، مكتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۴ق.
۳۱. ابن طاووس، سیدعلی بن موسی (م. ۶۶۴ق.)، اللهوف فی قتلى الطفوف (الملهوف)، قم، انتشارات انوار الهدی، ۱۴۱۷ق.
۳۲. ابن طاووس، سیدعلی بن موسی (م. ۶۶۴ق.)، اليقين باختصاص مولانا امیرالمؤمنین بامرة المؤمنین، تحقیق انصاری زنجانی، قم، دار الكتاب، ۱۴۱۳ق.
۳۳. ابن طاووس، سیدعلی بن موسی (م. ۶۶۴ق.)، سعد السعود للنفوس منضود، قم، دار الذخائر، بی.تا.

٣٤. ابن طقطقى، محمد بن على بن طباطبا (م. ٧٠٩ق.)، الفخرى فى الآداب السلطانية و الدول الاسلامية، تحقيق عبدالقادر محمد مايو، بيروت، دار العلم العربى، ط الأولى، ١٤١٨ق.

٣٥. ابن طلحه شافعى، محمد بن طلحه (م. ٦٥٢ ق.)، مطالب السؤل فى مناقب آل الرسول، بيروت، مؤسسة البلاغ، ١٤١٩ ق.

٣٦. ابن عبدالبر، ابو عمرو يوسف بن عبدالبر قرطبى (م. ٤٦٣ق.)، الاستيعاب فى معرفة الاصحاب، تحقيق على محمد بجاوى، بيروت، دار الجيل، ١٤١٢ ق.

٣٧. ابن عبدالبر، ابو عمرو يوسف بن عبدالبر قرطبى (م. ٤٦٣ق.)، جامع بيان العلم و فضله، بيروت، دار الفكر، بى.تا.

٣٨. ابن عبدربه، احمد بن محمد (م. ٣٢٨ ق.)، العقد الفريد، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤٠٧ ق.

٣٩. ابن عساكر، على بن حسن (م. ٥٧١ ق.)، تاريخ مدينة دمشق، تحقيق على شيرى، بيروت، دار الفكر، ١٤١٥ ق.

٤٠. ابن عقده كوفى، احمد بن محمد (م. ٣٣٢ق.)، فضائل اميرالمؤمنين عليه السلام، تحقيق عبدالرزاق حرزالدين، قم، دليل ما، ١٤٢٤ق.

٤١. ابن عماد حنبلى، شهاب الدين ابوالفلاح دمشقى (م. ١٠٨٩ق.)، شذرات الذهب فى اخبار من ذهب، تحقيق الأرنؤوط، دمشق - بيروت، دار ابن كثير، ط الأولى، ١٤٠٦ق.

٤٢. ابن غضائرى واسطى بغدادى، احمد بن حسين (م. ٤٥٠ق.)، رجال ابن غضايرى، تحقيق محمد رضا حسينى جلالى، قم، دار الحديث، ط ٢، ١٤٣٨ هـ ق.

٤٣. ابن قبه رازى (م. قبل از ٣١٩ق.)، المسألة المفردة في الامامة (ضمن كمال الدين صدوق)، تصحيح على اكبر غفارى، قم، نشراسلامى، ١٤١٦ق.

٤٤. ابن قبه رازى، (م. قبل از ٣١٩ق.)، نقض الاشهاد (ضمن كمال الدين صدوق)، تصحيح على اكبر غفارى، قم، نشراسلامى، ١٤١٦ق؛

٤٥. ابن قتيبة دينورى، عبدالله بن مسلم (م. ٢٧٦ ق.)، الامامة والسياسة، نجف، المكتبة

الحيدرية، ١٤٢٨ ق.

٤٦. ابن قتيبة دينوري، عبدالله بن مسلم (م. ٢٧٦ ق.)، المعارف، تحقيق ثروت عكاشة، قاهره، دار المعارف، بى.تا.

٤٧. ابن قتيبة دينوري، عبدالله بن مسلم (م. ٢٧٦ ق.)، تأويل مختلف الحديث، تحقيق عبدالقادر احمد عطا، قاهره، دار الكتب الاسلاميه، ١٤٠٢ق.

٤٨. ابن قتيبة دينوري، عبدالله بن مسلم (م. ٢٧٦ ق.)، عيون الاخبار، تحقيق يوسف على طويل، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤١٨ق.

٤٩. ابن قولويه، جعفر بن محمد (م. ٣٦٧ق.)، كامل الزيارات، نجف، دار المرتضويه، ط الاولى، ١٣٥٦ش.

٥٠. ابن قيم جوزيه، محمد بن ابى بكر (م. ٧٥١ق.)، اعلام الموقعين، تحقيق طه عبدالرؤف سعد، بيروت، دار الجيل، ١٩٧٣م.

٥١. ابن ماكولا، على بن هبة الله بن ابى نصر (م. ٤٧٥ق.)، اكمال الكمال (الاكمال فى رفع الارتياح عن الموتلف و المختلف)، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤١١ق.

٥٢. ابن مرتضى، مهدي لدين الله احمد بن يحيى (م. ٨٤٠ق.)، طبقات المعتزله، تحقيق سوزانا ديوالد فلرز (ويلز)، بيروت، دار مكتبة الحياة، بى.تا.

٥٣. ابن مسكويه، احمد بن محمد (م. ٤٢١ ق.)، تجارب الأمم، تحقيق ابوالقاسم امامى، تهران، انتشارات سروش، ١٣٧٩ش.

٥٤. ابن مغازلى، ابوالحسن على بن محمد شافعى (م. ٤٨٣ ق.)، مناقب الامام على بن ابى طالب، بيروت، دار الاضواء، ١٤٢٤ق.

٥٥. ابن نديم، ابوالفرج محمد بن اسحاق الوراق (م. ٤٣٨ق.)، الفهرست، تحقيق ابراهيم رمضان، بيروت، دار المعرفة، ١٤١٧ق.

٥٦. ابن هشام، عبدالملك حميرى (م. ٢١٣ - ٨ ق.)، السيرة النبوية، تحقيق مصطفى سقا و ديكران، بيروت، دار المعرفة، بى.تا.

٥٧. ابن اثير، على بن محمد (م. ٦٣٠ق.)، أسد الغابة في معرفة الصحابة، تهران، انتشارات

- اسماعیلیان، بی‌تا.
۵۸. ابن اثیر، علی بن محمد (م. ۶۳۰ ق.)، الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۶ق.
۵۹. ابن ادريس حلی، محمد بن احمد (م. ۵۹۸ق.)، السرائر (الحاوی لتحریر الفتاوی)، تصحیح موسوی و ابن المسیح، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۰ق.
۶۰. ابن اعثم کوفی، احمد بن علی (م. ۳۱۴ ق.)، الفتوح، تحقیق علی شیری، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۱۱ق.
۶۱. ابن خشاب بغدادی، عبدالله بن نصر (م. ۵۶۷ ق.)، تاریخ موالید الائمة و وفیاتهم، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۶ق.
۶۲. ابن داوود دینوری، احمد (م. ۲۸۲ ق.)، الاخبار الطوال، تحقیق عبدالمنعم عامر، القاهرة، دار احیاء الکتب العربی، ۱۹۶۰م.
۶۳. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی (م. قرن ۴ق.)، تحف العقول عن آل الرسول، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، نشر اسلامی، ۱۴۰۴ ق.
۶۴. ابن شهرآشوب، محمد بن علی (م. ۵۸۸ ق.)، متشابه القرآن ومختلفه، قم، انتشارات بیدار، ۱۴۱۰ق.
۶۵. ابن شهرآشوب، محمد بن علی (م. ۵۸۸ ق.)، مناقب آل ابی طالب، تحقیق هاشم رسولی، قم، علامه، ۱۳۷۹ق.
۶۶. ابن شهرآشوب مازندرانی، محمد بن علی (م. ۵۸۸ ق.)، معالم العلماء، منشورات المطبعة الحیدریة، نجف، ۱۳۸۰ق.
۶۷. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (م. ۷۷۴ ق.)، البداية والنهاية، بیروت، دار الفكر، ۱۴۰۷ ق.
۶۸. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (م. ۷۷۴ق.)، تفسیر القرآن العظیم (تفسیر ابن کثیر)، بیروت، دار المعرفة، ۱۴۱۲ق.
۶۹. ابو الصلاح حلبی، تقی بن نجم (م. ۴۴۷ق.)، تقریب المعارف، تحقیق فارس تبریزیان حسون، قم، الهادی، ط الاولی، ۱۴۰۴ق.
۷۰. ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین (م. ۳۵۶ق.)، الاغانی، بیروت، داراحیاء التراث

- العربی، ۱۴۱۵ق.
۷۱. ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین(م. ۳۵۶ ق.)، مقاتل الطالبین، قم، منشورات الشریف الرضی، ط ۲، ۱۴۱۶ق.
۷۲. ابوحاتم رازی، احمد بن حمدان (م. ۳۲۲ق.)، الزینة، ترجمه علی آقا نوری، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، (بی جا)، ۱۳۸۲ش.
۷۳. ابوحیان اندلسی، محمد بن یوسف(م. ۷۴۵ق.)، البحر المحيط فی التفسیر، بیروت، دار الفکر، ۱۴۲۰ق.
۷۴. ابوحیان توحیدی، علی بن محمد بن عباس(م. ۴۱۴ق.)، البصائر و الذخائر، تحقیق وداد قاضی، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۹ق.
۷۵. ابوداود سجستانی، سلیمان بن اشعث(م. ۲۷۵ق.)، سنن ابی داود، تحقیق شعیب ارنووط، بی جا، دار الرساله العالمیه، ۱۴۳۰ق.
۷۶. ابومخنف ازدی، لوط بن یحیی غامدی (م. ۱۵۷ق.)، وقعة الطف، تحقیق یوسفی غروی، قم، انتشارات جامعه مدرّسین حوزه علمیه، ۱۴۱۷ق.
۷۷. ابونعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله (م. ۴۳۰ق.)، حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء، قاهره، دار ام القری، بی تا.
۷۸. ابویعلی موصلی، احمد بن علی(م. ۳۰۷ق.)، مسند ابویعلی، تحقیق حسین سلیم اسد، بیروت، دار المأمون للتراث، ۱۴۱۰ق.
۷۹. احمدی میانجی، علی، مکاتیب الرسول، قم، دار الحدیث، ۱۴۱۹ق.
۸۰. أخبار الدولة العباسیة و فیه أخبار العباس و ولده، مؤلف مجهول (ق ۳)، تحقیق عبدالعزیز الدوری و عبدالجبار المطلبی، بیروت، دار الطلیعة، ۱۳۹۱ق.
۸۱. اخوان مقدم، زهره، آیه تطهیر در آینه شعر عرب، تهران، انتشارات نبا، ۱۳۹۲ش.
۸۲. اربلی، علی بن عیسی (م. ۶۹۳ ق.)، كشف الغمة فی معرفة الائمة، بیروت، دار المرتضی، ط ۱، ۱۴۲۷ ق.
۸۳. استرآبادی، محمد بن علی بن ابراهیم(م. ۱۰۲۸ق.)، منهج المقال فی تحقیق احوال

- الرجال، قم، موسسه آل البيت، ۱۴۲۲ق.
۸۴. اسفراينی، ابوالمظفر(م. ۱۴۷۱ق.)، التبصير في الدين، تحقيق محمد زاهر كوشري، قاهره، المكتبة الازهرية للتراث، ۱۴۱۹ ق.
۸۵. اسكافي، محمد بن عبدالله (م. ۲۴۰ق.)، المعيار و الموازنة في فضائل الامام اميرالمؤمنين علي بن ابي طالب، تحقيق محمداقبر محمودي، ۱۴۰۲ ق.
۸۶. اشعري، ابوالحسن(م. ۳۳۰ق.)، مقالات الاسلاميين، بيروت، دارصادر، ط۱، ۱۴۲۷ق.
۸۷. اشعري، سعد بن عبدالله (م. ۳۰۱ق.)، المقالات و الفرق، تصحيح محمد جواد مشكور، ترجمه يوسف فضايلي، تهران، انتشارات علمي و فرهنگي، ۱۳۶۰ش.
۸۸. الاصول الستة عشر(قرن ۳ ق)، لجنة من العلماء، تحقيق ضياء الدين محمودي، قم، دار الحديث، ۱۳۸۱ش.
۸۹. امين عاملی، سيدمحسن (م. ۱۳۷۱ق.)، اعيان الشيعة، تحقيق سيدحسن امين، بيروت، دار التعارف، ۱۴۰۳ق.
۹۰. امين، احمد، ضحی الاسلام (نشأة العلوم في العصر العباسي الأول)، قاهره، مكتبة الاسرة، ۲۰۰۳م.
۹۱. اميني، عبدالحسين (م. ۱۳۹۲ ق.)، الغدير في الكتاب و السنة و الادب، بيروت، دار الكتاب العربي، ۱۳۹۷ق.
۹۲. اوجاقي، ناصرالدين، علم امام از دیدگاه كلام اماميه، قم، انتشارات مؤسسه آموزشي پژوهشي امام خميني، ۱۳۸۸ش.
۹۳. آغابزرگ تهراني، محمدمحسن (م. ۱۳۸۹ق.)، الذريعة إلى تصانيف الشيعة، بيروت، دار احياء التراث العربي، ط۱، ۱۴۳۰ق.
۹۴. آغابزرگ تهراني، محمدمحسن (م. ۱۳۸۹ق.)، الذريعة إلى تصانيف الشيعة، قم، اسماعيليان و اسلاميه تهران، ۱۴۰۸ق.
۹۵. آلوسی بغدادی، ابوالفضل شهاب الدين سيد محمود (م. ۱۲۷۰ق.)، روح المعاني في تفسير القرآن العظيم و السبع المثاني، اعداد ابراهيم شمس الدين، بيروت، دار الكتب

- العلمیه، ۱۴۱۵ق.
۹۶. بحرانی، ابن میثم (م. ۶۷۹ق.)، شرح نهج البلاغه، ترجمه محمدی مقدم و نوایی، مشهد، مجمع البحوث الاسلامیه، ۱۴۱۷ق.
۹۷. بحرانی، سید هاشم (م. ۱۱۰۷ق.)، غایة المرام وحجة الخصام، بیروت، مؤسسه تاریخ العربی، ۱۴۲۲ق.
۹۸. بخاری، محمد بن اسماعیل (م. ۲۵۶ق.)، صحیح البخاری، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۱ق.
۹۹. برقی، احمد بن محمد (م. ۲۷۴ق.)، رجال البرقی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۹ق.
۱۰۰. برقی، احمد بن محمد (م. ۲۷۴ق.)، المحاسن، تحقیق سیدجلال الدین محدث، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ق.
۱۰۱. بسوی، أبویوسف یعقوب بن سفیان (م. ۲۷۷ق.)، المعرفة والتاریخ، تحقیق اکرم ضیاء العمری، بیروت، مؤسسة الرسالة، ط الثانية، ۱۴۰۱ق.
۱۰۲. بغدادی، ابن ابی الثلج (م. ۳۲۵ق.)، تاریخ اهل البيت نقلا عن الأئمة، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۰ق.
۱۰۳. بغدادی، عبدالقاهر (م. ۴۲۹ق.)، اصول الدین (اصول الایمان)، تحقیق محمد ابراهیم رمضان، بیروت، دار و مکتبه هلال، ۲۰۰۳م.
۱۰۴. بغدادی، عبدالقاهر (م. ۴۲۹ق.)، الفرق بین الفرق، بیروت، دار المعرفه، ط ۴، ۱۴۲۹ق.
۱۰۵. بلاذری، احمد بن یحیی (م. ۲۷۹ق.)، انساب الاشراف، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت، دار الفکر، ط ۱، ۱۴۱۷ق.
۱۰۶. بلاذری، احمد بن یحیی (م. ۲۷۹ق.)، انساب الاشراف، تحقیق محمدباقر محمودی، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ۱۳۹۴ق.
۱۰۷. بلخی، عبدالله بن عمر صفی الدین (م. ۶۱۰ق.)، فضائل بلخ، ترجمه حسینی بلخی و حبیبی، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰ش.
۱۰۸. بهبهانی، محمدباقر (م. ۱۲۰۶ق.)، الفوائد الرجالية (در ضمن رجال الخاقانی)، تحقیق محمدصادق بحر العلوم، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۴ق.

۱۰۹. بیهقی، احمد بن حسین (م. ۴۵۸ ق.)، السنن الکبری، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۶ق.
۱۱۰. بیهقی، احمد بن حسین (م. ۴۵۸ ق.)، دلائل النبوة ومعرفة احوال صاحب الشريعة، تحقیق عبدالمعطی قلجی، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۸ق.
۱۱۱. پطروشفسکی، ایلیا پاولویچ، اسلام در ایران از هجرت تا پایان قرن نهم، ترجمه کریم کشاورز، نشر پیام، ۱۳۶۳ش.
۱۱۲. تستری، محمد تقی (م. ۱۳۷۴ش.)، قاموس الرجال، قم، مؤسسه نشر اسلامی(جامعه مدرسین حوزه علمیه)، ط ۳، ۱۴۲۵ق.
۱۱۳. تستری، محمدتقی(م. ۱۴۱۶ق.)، رسالة في تواريخ النبي والآل، قم، انتشارات اسلامی(جامعه مدرسین حوزه)، ۱۴۲۳ق.
۱۱۴. تفسیر منسوب به امام حسن عسکری، قم، انتشارات مدرسه امام مهدی، ۱۴۰۹ق.
۱۱۵. تمیمی مغربی، قاضی نعمان بن محمد (م. ۳۶۳ ق.)، دعائم الاسلام، تحقیق آصف فیضی، القاهرة، دار المعارف، ۱۳۸۳ق.
۱۱۶. تمیمی مغربی، قاضی نعمان بن محمد (م. ۳۶۳ ق.)، شرح الاخبار فی فضائل الائمه الاطهار، تحقیق حسینی جلالی، قم، مؤسسه نشر اسلامی (جامعه مدرسین حوزه)، ط ۱، ۱۴۰۹ق.
۱۱۷. ثعلبی، احمد بن ابراهیم (م. ۴۲۷ ق.)، الكشف و البیان فی تفسیر القرآن (تفسیر ثعلبی)، تحقیق ابن عاشور و ساعدی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ق.
۱۱۸. ثقفی کوفی، ابراهیم بن محمد (م. ۲۸۳ق.)، الفارات، تحقیق سیدجلال الدین حسینی ارموی، قم، دار الکتب الاسلامی، ۱۴۱۰ق.
۱۱۹. جاحظ، عمرو بن بحر (م. ۲۵۵ ق.)، المحاسن و الاضداد، بیروت، دار و مکتبة الهلال، ۲۰۰۸م.
۱۲۰. جاحظ، عمرو بن بحر (م. ۲۵۵ ق.)، البیان و التبیین، تحقیق علی ابوملحم، بیروت، مکتبة الهلال، ۲۰۰۲م.
۱۲۱. جاحظ، عمرو بن بحر(م. ۲۵۵ ق.)، رسائل الادبیه، تحقیق علی ابوملحم، بیروت، دار و

- مكتبة الهلال، ۲۰۰۲م.
۱۲۲. جاحظ، عمرو بن بحر (م. ۲۵۵ ق.)، الرسائل السياسية، تحقيق محمد باسل عيون السود، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۲۰ق.
۱۲۳. جاسم حسين، تاريخ سياسى غيبى امام دوازدهم، ترجمه سيد محمد تقى آيت اللهى، تهران، انتشارات اميركبير، ۱۳۸۶ش.
۱۲۴. جرجانى، على بن محمد(م. ۸۱۲ق.)، شرح المواقف (قاضى ايجى)، قم، منشورات شريف الرضى، ۱۳۲۵ق.
۱۲۵. جزرى شافعى، شمس الدين محمد بن محمد(م. ۸۳۳ق.)، اسنى المطالب فى مناقب سيدنا على ابن ابى طالب، اصفهان، مكتبة اميرالمؤمنين، بى.تا.
۱۲۶. جندى، مؤيدالدين محمود(م. حدود ۷۰۰ق.)، شرح فصوص الحكم، ترجمه آشتيانى، قم، بوستان كتاب، ۱۳۸۱ش.
۱۲۷. جوادى آملى، عبدالله، تفسير تسنيم، قم، انتشارات اسراء، بى.تا.
۱۲۸. جوهرى بصرى، احمد بن عبدالعزيز(م. ۳۲۳ق.)، السقيفة والفدك، تحقيق محمد هادى امينى، تهران، مكتبة نينوى، بى.تا.
۱۲۹. حاكم حسكرانى، عبيدالله بن عبدالله (م. ۵۰۶ ق.)، شواهد التنزيل لقواعد التفضيل فى الايات النازلة فى اهل البيت، تحقيق محمد باقر محمودى، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، ۱۴۱۱ق.
۱۳۰. حاكم نيشابورى، محمد بن عبدالله (م. ۴۰۵ ق.)، المستدرک على الصحيحين، تحقيق يوسف عبدالرحمن مرعشى، بيروت، دار المعرفة، بى.تا.
۱۳۱. حائرى، ابوعلى محمد بن اسماعيل (م. ۱۲۱۶ق.)، منتهى المقال فى احوال الرجال، قم، مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، ۱۴۱۶ق.
۱۳۲. حر عاملى، محمد بن حسن (م. ۱۱۰۴ ق.)، وسائل الشيعة، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاحياء التراث، ۱۴۱۴ق.
۱۳۳. حر عاملى، محمد بن حسن (م. ۱۱۰۴ق.)، إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، بيروت،

الأعلمى، ط اول، ١٤٢٥ق.

١٣٤. حر عاملى، محمد بن حسن (م. ١١٠٤ق.)، الفصول المهمه في أصول الاثمة (تكملة

الوسائل)، تحقيق محمد حسين قائينى، قم، مؤسسه امام رضا، ١٤١٨ق.

١٣٥. حسين بن عبدالوهاب (م. قرن ٥ق.)، عيون المعجزات، قم، انتشارات داورى، بى تا.

١٣٦. حسيني ميلانى، سيد على، استخراج المرام فى استقصاء الافحام، قم، ناشر مؤلف،

١٤٢٥ق.

١٣٧. حسيني ميلانى، سيدعلى، سنت پیامبر يا سنت خلفا، قم، مركز حقايق اسلامى،

١٣٨٩ش.

١٣٨. حسيني ميلانى، سيد على، نفحات الأزهار في خلاصة عبقات الانوار، قم، مؤسسه

بعثت، ١٤٠٥ق.

١٣٩. حسيني ميلانى، سيد على، نگاهی به آيه تطهير، قم، انتشارات مركز حقايق اسلامى،

١٣٩٠ش.

١٤٠. حسيني ميلانى، سيدعلى، نشأة التشيع و اساس عقائد الاماميه و دفع شبهات

المعاصرين، قم، نشر الحقايق، ١٤٤٢ق.

١٤١. حسيني ميلانى، سيدعلى، موعود آسمانى، قم، مركز حقايق اسلامى، ١٣٩٠ش.

١٤٢. حكيم، سيدمحسن (م. ١٣٩٠ق.)، مستمسك عروه الوثقى، قم، مؤسسه دار التفسير،

١٣٩١ق.

١٤٣. حلبى حنفى (ابن حنبلى)، رضى الدين (م. ٩٧١ق.)، قفو الاثر فى صفوة الاثر، حلب،

مكتبة المطبوعات الاسلاميه، ط ٢، ١٤٠٨ق.

١٤٤. حلبى شافعى، ابوالفرج نورالدين على بن ابراهيم (م. ١٠٤٤ق.)، السيريه الحلبيه، بيروت،

دار الكتب العلميه، ١٤٢٧ق.

١٤٥. حلمى، مصطفى، عقائد الشيعة فى ضوء الكتاب و السنه و صحيح التاريخ، اسكندريه

مصر، دار الخلفاء الراشدين، ١٤٢٨ق.

١٤٦. حلى، حسن بن سليمان (م. ٨٠٢ق.)، المحتضر فى تحقيق معاينة المحتضر، قم،

- انتشارات مکتبه الحیدریه، ۱۴۲۴ق.
۱۴۷. حمیری، عبدالله بن جعفر(م. قرن ۳ ق.)، قرب الاسناد، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۳ق.
۱۴۸. خزاز قمی، ابوالقاسم علی بن محمد(م. قرن ۳)، کفایه الاثر، تحقیق کوه کمری، قم، انتشارات بیدار، ۱۴۰۱ق.
۱۴۹. خصیبی، حسین بن حمدان(م. ۳۳۴ق.)، الهدایة الكبرى، بیروت، البلاغ، ۱۴۱۹ق.
۱۵۰. خطیب بغدادی، احمد بن علی (م. ۴۶۳ق.)، تاریخ بغداد و مدینة السلام، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۷ق.
۱۵۱. خنجی اصفهانی، فضل الله بن روزبهان(م. ۹۲۷ق.)، وسیلة الخادم الی المخدم، قم، انتشارات انصاریان، ط اول، ۱۳۷۵ش.
۱۵۲. خواجگی شیرازی، محمد بن احمد(م. قرن ۱۰ق.)، النظامیة فی مذهب الامامیة، تهران، دفتر نشر میراث مکتوب، چ ۱، ۱۳۷۵ش.
۱۵۳. خواجه نصیر طوسی، ابوجعفر محمد بن محمد بن حسن(م. ۶۷۲ق.)، تجرید الاعتقاد، تحقیق حسینی جلالی، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۷ق.
۱۵۴. خواجه نصیرطوسی، ابوجعفر محمد بن محمد بن حسن(م. ۶۷۲ق.)، تلخیص المحصل، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۰۵ق.
۱۵۵. خوارزمی، موفق بن احمد (م. ۵۶۸ق.)، المناقب، تحقیق مالک محمودی، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۱ ق.
۱۵۶. خوارزمی، موفق بن احمد (م. ۵۶۸ق.)، مقتل الحسین، تحقیق محمد سماوی، قم، مکتبة المفید، ۱۴۲۳ق.
۱۵۷. خیاط، ابوالحسن(م. حدود ۳۰۰ق.)، الانتصار، قاهره، مکتبه الثقافه النیمیه، ۱۹۸۸م.
۱۵۸. دارقطنی بغدادی، ابوالحسن علی بن عمر(م. ۳۸۵ق.)، الموتلف والمختلف، تحقیق موفق بن عبدالله بن عبدالقادر، بیروت، دار الغرب الاسلامی، ۱۴۰۶ق.
۱۵۹. دارقطنی بغدادی، ابوالحسن علی بن عمر(م. ۳۸۵ق.)، فضائل الصحابه و مناقبهم،

- تحقیق محمد بن خلیفه رباح، مدینه، مکتبه الغرباء، ۱۴۱۹ق.
۱۶۰. دمیری، کمال الدین محمد بن موسی بن عیسی (م. ۸۰۸ ق.)، حیاة الحیوان الکبری، تصحیح احمد حسن بسج، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۴ق.
۱۶۱. دونالدسون، دوايت، عقیده الشیعه، ترجمه ع.م، بیروت، مؤسسه مفید، ۱۴۱۰ق.
۱۶۲. دیلمی، حسن بن محمد (م. ۸۴۱ق.)، ارشاد القلوب الی الصواب، قم، منشورات الشریف الرضی، ۱۴۱۲ق.
۱۶۳. دیوان کمیت بن زید الاسدی، تحقیق داوود سلوم، بیروت، دار الکتب، ۲، ۱۴۱۷ق.
۱۶۴. ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد (م. ۷۴۸ ق.)، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ق.
۱۶۵. ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد (م. ۷۴۸ ق.)، سیر اعلام النبلاء، تحقیق شعیب ارناؤوط، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۱۴ق.
۱۶۶. ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد (م. ۷۴۸ ق.)، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، تحقیق علی محمد بجاوی، بیروت، دار الفکر، بی.تا.
۱۶۷. ذهبی، شمس الدین محمد (م. ۷۴۸ق.)، تذکره الحفاظ، بیروت، دار الکتب العلمیه، بی.تا.
۱۶۸. رازی زیدی، سید مرتضی (م. قرن ۶ق.)، تبصره العوام فی معرفه مقالات الانام، تهران، اساطیر، ۱۳۶۴ش.
۱۶۹. رازی قزوینی، عبدالجلیل (زنده در ۵۶۰ق.)، النقض (بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض)، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸ش.
۱۷۰. رازی، ابوالفتوح (م. قرن ۶ق.)، تفسیر روض الجنان و روح الجنان، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ق.
۱۷۱. رامهرمزی، حسن بن عبدالرحمن، المحدث الفاضل بین الراوی و الواعی، تحقیق محمد عجاج خطیب، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۴ق.
۱۷۲. رشیدرضا، محمد، رسائل السنه و الشیعه، قاهره، دار المنار، ۲، ۱۹۴۷م.

۱۷۳. زبیر بن بکار، ابو عبدالله مصعب بن ثابت (م. ۲۵۶ ق.)، الاخبار الموفقیات، تحقیق سامی مکی العانی، قم، الشریف الرضی، ۱۴۱۶ ق.
۱۷۴. زمخشری، محمود بن عمر (م. ۵۸۳ ق.)، الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل، بیروت، دار الكتاب العربی، ۱۴۰۷ ق.
۱۷۵. زمخشری، محمود بن عمر (م. ۵۸۳ ق.)، ربیع الابرار و نصوص الاخیار، عبدالامیر مهنا، بیروت، مؤسسه اعلمی، ۱۴۱۲ ق.
۱۷۶. زیدان، جرجی، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهرکلام، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۲ ش.
۱۷۷. سامی نشار، علی (م. ۱۹۸۰ م.)، نشأة الفكر الفلسفی فی الاسلام، قاهره، دار المعارف، بی تا.
۱۷۸. سبحانی، جعفر (لجنه علمیه)، معجم طبقات المتکلمین، قم، مؤسسه امام صادق، ۱۳۸۲ ش.
۱۷۹. سبط ابن جوزی، یوسف بن حسام الدین (م. ۶۵۴ ق.)، تذکره الخواص، قم، الشریف الرضی، ۱۴۱۸ ق.
۱۸۰. سخاوی، محمد بن عبدالرحمن (م. ۹۰۱ ق.)، فتح المغیث، تصحیح محمد فتحی السید و مصطفی شتات، قاهره، المكتبة التوفیقیه، بی تا.
۱۸۱. سدابادی، عبیدالله بن عبدالله (م. ۵۵۰ ق.)، المقنع فی الامامه، قم، موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۴ ق.
۱۸۲. سزگین، فؤاد، تاریخ التراث العربی، قم، مكتبة آية الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۱۲ ق.
۱۸۳. سلیمانیان، مصطفی، مقامات امامان، قم، کتاب فردا، ۱۳۹۸ ش.
۱۸۴. سلیمیان، خدامراد، فرهنگنامه مهدویت، تهران، بنیاد فرهنگي مهدی موعود (مرکز تخصصی مهدویت)، ۱۳۸۸ ش.
۱۸۵. سمعانی، أبوسعید عبدالکریم بن محمد (م. ۵۶۲ ق.)، الأنساب، تحقیق عبدالرحمن

- معلمی اليمانی، حيدرآباد، مجلس دائرة المعارف العثمانية، ط الأولى، ۱۹۶۲م.
۱۸۶. سهمی، حمزه بن يوسف (م. ۴۲۷ق.)، تاريخ جرجان، بيروت، عالم الكتب، ۱۴۰۷ق.
۱۸۷. سيد مرتضى، على بن حسين (م. ۴۳۶ ق.)، الذخيرة في علم الكلام، تحقيق سيد احمد حسيني، قم، مؤسسه نشر اسلامي، ۱۴۱۱ق.
۱۸۸. سيد مرتضى، على بن حسين (م. ۴۳۶ ق.)، الذريعة الى اصول الشريعة، تصحيح ابوالقاسم گرجي، تهران، دانشگاه تهران، بی.تا.
۱۸۹. سيد مرتضى، على بن حسين (م. ۴۳۶ ق.)، الشافي في الامامة، تهران، مؤسسه الصادق، ۱۴۲۶ق.
۱۹۰. سيد مرتضى، على بن حسين (م. ۴۳۶ ق.)، رسائل، قم، دار القرآن الكريم و مطبعة الخيام، بی.تا.
۱۹۱. سيد رضى، محمد بن حسين (م. ۴۰۶ق.)، خصائص الائمة (خصائص اميرالمؤمنين)، تحقيق محمد هادي اميني، مشهد، آستان قدس رضوى، ۱۴۰۶ق.
۱۹۲. سيد رضى، محمد بن حسين (م. ۴۰۶ق.)، نهج البلاغه، قم، هجرت، ۱۴۱۴ق.
۱۹۳. سيوطي، جلال الدين (م. ۹۱۱ ق.)، الدر المنثور في التفسير بالمأثور، قم، كتابخانه مرعشى نجفى، ۱۴۰۴ ق.
۱۹۴. سيوطي، جلال الدين (م. ۹۱۱ ق.)، تاريخ الخلفاء، قم، منشورات الرضى، ۱۴۱۱ق.
۱۹۵. سيوطي، جلال الدين (م. ۹۱۱ ق.)، تدريب الراوى، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۰۹ ق.
۱۹۶. شاطبي، ابواسحاق ابراهيم بن محمد (م. ۷۹۰ق.)، الاعتصام، بيروت، دار المعرفة، ۱۴۲۰ق.
۱۹۷. شامى، جمال الدين يوسف بن حاتم (م. قرن ۷ق.)، الدر النظيم في مناقب الائمة، قم، انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه، ۱۴۲۰ق.
۱۹۸. شبر، عبدالله (م. ۱۲۴۲ق.)، تفسير القرآن الكريم، بيروت، دار البلاغه، ۱۴۱۲ق.
۱۹۹. شبلنجي، مؤمن بن حسن (م. ۱۲۹۸ق.)، نور الابصار في مناقب آل بيت النبي، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۳۹۸ق.

۲۰۰. شعرانی، عبدالوهاب بن احمد، لوائح الانوار فی طبقات الاخیار، قاهره، مطبعة ملتزمیه و العامرة الشرفیة، ۱۳۱۵ق.
۲۰۱. شعیری سبزواری، تاج الدین محمد بن محمد (م. قرن ۶ق.)، جامع الاخبار، نجف، مطبعة حیدریه، بی‌تا.
۲۰۲. شوشتری، قاضی نورالله (م. ۱۰۱۹ق.)، احقاق الحق و ازهاق الباطل، کتابخانه عمومی امیرالمؤمنین، اصفهان، ۱۳۶۶ق.
۲۰۳. شوکانی، محمد بن علی (م. ۱۲۵۰ق.)، فتح القدر (الجامع بین فنی الروایه و الدرايه من علم التفسیر)، دمشق، دار ابن کثیر، ۱۴۱۴ق.
۲۰۴. شهابی خراسانی، محمود، ادوار فقه، تهران، چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۷ش.
۲۰۵. شهرستانی، عبدالکریم (م. ۵۴۸ق.)، الملل و النحل، قم، منشورات الشریف الرضی، ط ۲، ۱۳۶۴ش.
۲۰۶. شهید اول، محمد بن مکی عاملی (م. ۷۶۸ق.)، الاربعون حدیثا، قم، مدرسه الامام المهدی، ۱۴۰۷ق.
۲۰۷. شهید اول، محمد بن مکی عاملی (م. ۷۶۸ق.)، ذکر الشیعه فی احکام الشریعه، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۹ق.
۲۰۸. شهیدثانی، زین الدین بن علی (م. ۹۶۶ق.)، الرعايه فی علم الدرايه، قم، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۸ق.
۲۰۹. شهید ثانی، زین الدین بن علی (م. ۹۶۶ق.)، حقایق الایمان، قم، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، ط ۱، ۱۴۰۹ق.
۲۱۰. شهیدثانی، زین الدین بن علی (م. ۹۶۶ق.)، مسالك الافهام إلى تنقیح شرایع الاسلام، قم، مؤسسه معارف الاسلامیه، ۱۴۱۳ق.
۲۱۱. شبیبانی، احمد بن حنبل (م. ۲۴۱ق.)، فضائل الصحابه، تحقیق احمد فرید المزیدی، بیروت، دار الکتب العلمیه، ط الأولى، ۱۴۲۹ق.

۲۱۲. شیبانی، احمد بن حنبل (م. ۲۴۱ ق.)، مسند احمد، بیروت، دار صادر، بی‌تا.
۲۱۳. شبی، کامل مصطفی، تصوف و تشیع، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگوزلو، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۵ش.
۲۱۴. صابری، حسین، تاریخ فرق اسلامی، تهران، انتشارات سمت، ط ۶، ۱۳۸۹ش.
۲۱۵. صافی گلپایگانی، لطف الله، منتخب الاثر، قم، مکتب المؤلف، ط ۱، ۱۴۲۲ق.
۲۱۶. صالحی شامی، محمد بن یوسف (م. ۹۴۲ ق.)، سبل الهدی و الرشاد فی سیرة خیر العباد، تحقیق عادل احمد عبدالموجود و علی محمد معوض، بیروت، دار الکتب العلمیة، ط الأولى، ۱۴۱۴ق.
۲۱۷. صدوق، محمد بن علی (م. ۳۸۱ ق.)، اعتقادات الامامیه، ترجمه سید محمدعلی حسنی، تهران، مکتبه اسلامیة، ۱۳۷۱ش.
۲۱۸. صدوق، محمد بن علی (م. ۳۸۱ ق.)، الاعتقادات فی دین الامامیه، بیروت، دار المفید للطباعة و النشر، بی‌تا.
۲۱۹. صدوق، محمد بن علی (م. ۳۸۱ ق.)، الأمالی، تهران، انتشارات کتابچی، ط ششم، ۱۳۷۶ش.
۲۲۰. صدوق، محمد بن علی (م. ۳۸۱ ق.)، التوحید، تصحیح هاشم حسینی، قم، نشر اسلامی (جامعه مدرسین حوزه)، ۱۳۹۸ق.
۲۲۱. صدوق، محمد بن علی (م. ۳۸۱ ق.)، الخصال، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، نشر اسلامی، ۱۴۰۳ق.
۲۲۲. صدوق، محمد بن علی (م. ۳۸۱ ق.)، المقنع فی الامامة، قم، موسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۴ق.
۲۲۳. صدوق، محمد بن علی (م. ۳۸۱ ق.)، علل الشرائع، تحقیق سید محمد صادق بحر العلوم، النجف الاشرف، المکتبة الحیدریة، ۱۳۸۵ق.
۲۲۴. صدوق، محمد بن علی (م. ۳۸۱ ق.)، عیون اخبار الرضا، تحقیق مهدی لاجوردی، تهران، انتشارات جهان ۱۳۷۸ق.

۲۲۵. صدوق، محمد بن علی (م. ۳۸۱ ق.)، فضائل الشيعة، تهران، نشر اعلمی، بی‌تا.
۲۲۶. صدوق، محمد بن علی (م. ۳۸۱ ق.)، کمال الدين و تمام النعمه، بيروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ط ۲، ۱۴۲۴ق.
۲۲۷. صدوق، محمد بن علی (م. ۳۸۱ ق.)، کمال الدين و تمام النعمه، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، نشر اسلامی، ۱۴۰۵ق.
۲۲۸. صدوق، محمد بن علی (م. ۳۸۱ ق.)، معانی الاخبار، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، نشر اسلامی، ۱۳۶۱ش.
۲۲۹. صدوق، محمد بن علی (م. ۳۸۱ ق.)، من لایحضره الفقيه، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۳ق.
۲۳۰. صفار، محمد بن حسن (م. ۲۹۰ق.)، بصائر الدرجات، قم، طلیعه نور، ط ۱، ۱۳۸۴ش.
۲۳۱. صفار، محمد بن حسن (م. ۲۹۰ق.)، بصائر الدرجات، قم، مکتبه آیت‌الله العظمی المرعشی النجفی، ط ۲، ۱۴۰۴ق.
۲۳۲. صفار، محمد بن حسن (م. ۲۹۰ق.)، بصائر الدرجات، ترجمه، انتشارات وثوق، ۱۳۸۹ش.
۲۳۳. صفدی، صلاح الدین خلیل بن أبیک (م. ۷۶۴ق.)، الوافی بالوفیات، تحقیق أحمد الأرناؤوط وترکی مصطفی، بیروت، دار إحياء التراث، ۱۴۲۰ق.
۲۳۴. صلابی، علی محمد، فکر الخوارج و الشيعة فی میزان اهل السنه و الجماعة، قاهره، دار ابن حزم، ۱۴۲۹ق.
۲۳۵. صنعانی، عبدالرزاق بن همام (م. ۲۱۱ق.)، المصنف، تحقیق حبیب الرحمن اعظمی، بیروت، المجلس العلمی، ۱۴۰۳ق.
۲۳۶. طباطبائی، سید محمدحسین (م. ۱۴۰۲ق.)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۷ق.
۲۳۷. طبرانی، سلیمان بن احمد (م. ۳۶۰ق.)، المعجم الكبير، تحقیق حمدی سلفی، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۴ق.

۲۳۸. طبرسی، احمد بن علی (م. ۵۶۰ ق.)، الاحتجاج، تحقیق سید محمد باقر موسوی خراسان، مشهد، نشر المرتضی، ۱۴۰۳ق.
۲۳۹. طبرسی، فضل بن حسن (م. ۵۴۸ ق.)، اعلام الوری باعلام الهدی، قم، مؤسسه آل البيت، ط الاولی، ۱۴۱۷ق.
۲۴۰. طبرسی، فضل بن حسن (م. ۵۴۸ ق.)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش.
۲۴۱. طبرسی، فضل بن حسن (م. ۵۴۸ ق.)، تاج المواید، بیروت، دار القار، ط الاولی، ۱۴۲۲ق.
۲۴۲. طبرسی، فضل بن حسن (م. ۵۴۸ ق.)، جوامع الجامع، تهران، انتشارات دانشگاه تهران و مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۳۷۷ش.
۲۴۳. طبری امامی، محمد بن جریر (م. قرن ۵)، المسترشد فی امامة امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، تحقیق احمد محمودی، مؤسسه فرهنگ اسلامی کوشانپور، ۱۴۱۵ ق.
۲۴۴. طبری امامی، محمد بن جریر (م. قرن ۵)، دلائل الامامه، قم، مؤسسه البعثة، ۱۴۱۳ ق.
۲۴۵. طبری، محمد بن ابی القاسم (م. ۵۲۵ ق.)، بشارة المصطفی لشیعة المرتضی، تحقیق جواد قیومی، قم، نشر اسلامی، ۱۴۲۰ق.
۲۴۶. طبری، محمد بن جریر (م. ۳۱۰ ق.)، تاریخ الامم و الملوک، تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم، بیروت، دار التراث، ۱۳۸۷ق.
۲۴۷. طوسی، محمد بن حسن (م. ۴۶۰ ق.)، الاستبصار فیما اختلف من الاخبار، تحقیق حسن موسوی خراسان، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۹۰ق.
۲۴۸. طوسی، محمد بن حسن (م. ۴۶۰ ق.)، الاقتصاد فیما يتعلق بالاعتقاد، بیروت، دار الاضواء، بی تا.
۲۴۹. طوسی، محمد بن حسن (م. ۴۶۰ ق.)، الامالی، تحقیق مؤسسه البعثة، قم، دار الثقافة، ۱۴۱۴ ق.

٢٥٠. طوسی، محمد بن حسن (م. ٤٦٠ ق.)، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی.تا.
٢٥١. طوسی، محمد بن حسن (م. ٤٦٠ ق.)، المبسوط فی الفقه الامامیه، تهران، المکتبه المرتضویه، ١٣٨٧ ق.
٢٥٢. طوسی، محمد بن حسن (م. ٤٦٠ ق.)، تلخیص الشافی، قم، انتشارات محبین، ١٣٨٢ ش.
٢٥٣. طوسی، محمد بن حسن (م. ٤٦٠ ق.)، تمهیدالاصول (جمل العلم و العمل)، انتشارات دانشگاه تهران، ١٣٦٢ ش.
٢٥٤. طوسی، محمد بن حسن (م. ٤٦٠ ق.)، الغیبه، تهران، دار الکتب العلمیه، ط ١، ١٤٢٣ ق.
٢٥٥. طوسی، محمد بن حسن (م. ٤٦٠ ق.)، الفهرست، تحقیق جواد قیومی، قم، مؤسسة نشر الفقاهة، ١٤١٧ ق.
٢٥٦. طوسی، محمد بن حسن (م. ٤٦٠ ق.)، تهذیب الاحکام، تحقیق سیدحسن موسوی خراسان، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ١٣٦٤ ق.
٢٥٧. طوسی، محمد بن حسن (م. ٤٦٠ ق.)، مصباح المتعبد، بیروت، مؤسسة فقه الشیعه، ١٤١١ ق.
٢٥٨. طوسی، محمد بن حسن (م. ٤٦٠ ق.)، اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، تحقیق سیدمهدی رجائی، قم، مؤسسة آل البيت لاحیاء التراث، ١٤٠٤ ق.
٢٥٩. عاملی نباطی، علی بن یونس (م. ٨٧٧ ق.)، الصراط المستقیم الی مستحق التقدیم، تحقیق محمدباقر بهبودی، المکتبه المرتضویه، ١٣٨٤ ق.
٢٦٠. عاملی، حسن بن زین الدین (م. ١٠١١ ق.)، معالم الدین و ملاذ المجتهدین، تهران، مکتبه الاسلامیه، بی.تا.
٢٦١. عاملی، محمد بن حسن (م. ١٠٣٠ ق.)، استقصاء الاعتبار فی شرح الاستبصار، قم، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، ١٤١٩ ق.

۲۶۲. عبدالرزاق، علی، فلسفه الحكم، قاهره، مطبعه دار السعاده، بی‌تا.
۲۶۳. عبده، محمد(م.۱۳۲۳ق.)، شرح نهج البلاغه، تحقیق عبدالحمید محمد محیی الدین، قاهره، مطبعه الاستقامه، بی‌تا.
۲۶۴. عرفان، عبدالحمید، دراسات الفرق و العقاید الاسلامیه، بغداد، مطبعه الارشاد، ۱۹۶۷م.
۲۶۵. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه (م. ۱۱۱۲ق.)، تفسیر نور الثقلین، تحقیق هاشم رسولی محلاتی، قم، انتشارات اسماعیلیان، ط چهارم، ۱۴۱۵ق.
۲۶۶. عریضی، علی بن جعفر(م. ۲۲۰ق.)، مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۹ق.
۲۶۷. عسکری، سید مرتضی، عبدالله بن سباء و اساطیر اخرى، تهران، مجمع علمی اسلامی، چاپ ششم، ۱۴۱۳ق.
۲۶۸. عسکری، سید مرتضی، معالم المدرستین، تهران، مؤسسه بعثت، ۱۴۱۲ق.
۲۶۹. عقیلی مکی، ابوجعفر محمد بن عمرو بن موسی(م. ۳۲۲ق.)، الضعفاء الکبیر، تصحیح عبدالمعطی امین قلجی، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۴ق.
۲۷۰. علامه حلی، حسن بن یوسف (م. ۷۲۶ ق.)، خلاصه الاقوال، قم، نشر الفقاهه، ط ۴، ۱۳۸۸ش.
۲۷۱. علامه حلی، حسن بن یوسف (م. ۷۲۶ ق.)، رجال، تصحیح محمدصادق بحرالعلوم، نجف الاشرف، مطبعه حیدریه، ۱۳۸۱ق.
۲۷۲. علامه حلی، حسن بن یوسف (م. ۷۲۶ق.)، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، قم، بی‌نا، ۱۳۶۷ق.
۲۷۳. علامه حلی، حسن بن یوسف (م. ۷۲۶ق.)، منهاج الکرامه فی معرفه الامامه، مشهد، کتابخانه تخصصی امیرالمؤمنین علیه السلام، ط ۱، ۱۴۲۵ق.
۲۷۴. علامه حلی، حسن بن یوسف (م. ۷۲۶ق.)، نهج الحق و کشف الصدق، تحقیق سیدرضا صدر، قم، دار الهجرة، ۱۴۱۴ق.

۲۷۵. علاوی سراوی، عبدالله، القطوف الدانیة فی مسائل الثمانیة، دمشق، دار الموده، ۱۹۹۷م.

۲۷۶. علوی، محمد بن علی بن الحسین (م.قرن ۵ق.)، المناقب (کتاب العتیق)، قم، دلیل ما، ۱۴۲۸ق.

۲۷۷. علی بن الحسین، صحیفه سجادیه، قم، نشر الهادی، ۱۳۷۶ش.

۲۷۸. عیاشی سمرقندی، محمد بن مسعود (م.۳۲۰ق.)، کتاب التفسیر (تفسیر عیاشی)، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، چاپخانه علمی، ۱۳۸۰ق.

۲۷۹. غزالی، محمد (م.۵۰۵ق.)، احیاء علوم الدین، بیروت، دار المعرفه، بی.تا.

۲۸۰. غزالی، محمد (م.۵۰۵ق.)، سرّ العالمین و کشف ما فی الدارین، تحقیق ایمن عبدالجابر البحیری، قاهره، دار الآفاق العربیه، ۱۴۲۱ق.

۲۸۱. غیبت و مهدویت در تشیع امامیه از دیدگاه جاسم حسین و ساشا دینا، ترجمه محمودرضا افتخارزاده، ناشر مترجم، بی.تا.

۲۸۲. فارسی، فضل الله بن محمود (م.قرن ۸ و ۹ق.)، ریاض الجنان، کتابخانه مجلس شورای اسلامی (قسم مخطوطات)، ش ۱۱۱۷۲۳۶.

۲۸۳. فتاح، عرفان عبدالحمید، الخلافه و نشأة المذاهب، بیروت، دار الکتب الاسلامیه، بی.تا.

۲۸۴. فتال نیشابوری، محمد بن حسن (م. ۵۰۸ق.)، روضة الواعظین و بصیرة المتعظین، قم، الشریف الرضی، ۱۳۷۵ش.

۲۸۵. فخر رازی، محمد بن عمر (م. ۶۰۶ق.)، اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین، قاهره، مکتبه المدبولی، ۱۴۱۳ق.

۲۸۶. فخر رازی، محمد بن عمر (م. ۶۰۶ق.)، التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.

۲۸۷. فخررازی، محمد بن عمر (م. ۶۰۶ق.)، المحصل، عمان، دار الرازی، ۱۴۱۱ق.

۲۸۸. فرات کوفی، فرات بن ابراهیم (م. ۳۰۷ق.)، تفسیر فرات الکوفی، تحقیق محمد کاظم

- محمودی، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۰ق.
۲۸۹. فرحان، عدنان، ادوار الاجتهاد عند الشیعه الامامیه، قم، نشر المصطفی، ۱۳۹۷ش.
۲۹۰. فیض کاشانی، ملا محسن (م. ۱۰۹۱ق.)، تفسیر الصافی، تحقیق حسین اعلمی، تهران، مکتبه الصدر، ۱۴۱۵ق.
۲۹۱. قاضی عبدالجبار معتزلی، عبدالجبار بن احمد (م. ۴۱۵ق.)، المغنی فی الامامه، تحقیق جورج قنوتی، قاهره، دار المصریه، ۱۹۶۵م.
۲۹۲. قاضی عبدالجبار معتزلی، عبدالجبار بن احمد (م. ۴۱۵ق.)، تثبیت دلائل النبوه، قاهره، دار المصطفی، بی.تا.
۲۹۳. قاضی عبدالجبار معتزلی، عبدالجبار بن احمد (م. ۴۱۵ق.)، شرح اصول الخمسه، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ق.
۲۹۴. قطب راوندی، سعید بن هبه الله (م. ۵۷۳ ق.)، الخرائج و الجرائح، قم، مؤسسه الامام المهدی، ۱۴۰۹ ق.
۲۹۵. قطب راوندی، سعید بن هبه الله (م. ۵۷۳ ق.)، فقه القرآن، تحقیق محمود مرعشی و احمد حسینی، قم، مکتبه آیه الله مرعشی النجفی، ط الثانیه، ۱۴۰۵ق.
۲۹۶. قفاری، ناصر بن عبدالله بن علی، اصول مذهب شیعه الامامیه الاثنی عشریه (عرض و نقد)، بی.جا، بی.تا، ۱۴۱۴ق.
۲۹۷. قلقشندی، احمد بن علی (م. ۸۲۱ق.)، صبح الاعشی فی صناعة الانشاء، تحقیق عبدالقادر زکار، دمشق، وزارة الثقافه، ۱۹۸۱م.
۲۹۸. قمی کاشانی، ملافتح الله (م. قرن ۱۰ق.)، تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، تهران، کتاب فروشی محمد حسن علمی، ۱۳۳۶ش.
۲۹۹. قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا (م. ۱۱۲۵ق.)، تفسیر کنزالدقائق و بحر الغرائب، تصحیح حسین درگاهی، تهران، انتشارات سازمان فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸ش.
۳۰۰. قمی، علی بن ابراهیم (م. ۳۰۷ ق.)، تفسیر القمی، تحقیق سیدطیب موسوی جزائری، قم، دار الکتاب، ۱۴۰۴ق.

۳۰۱. قمی، شیخ عباس (م. ۱۳۵۹ق.)، سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار، قم، نشر اسوه، ۱۴۱۴ق.
۳۰۲. قندوزی، سلیمان بن ابراهیم (م. ۱۲۹۴ ق.)، ینابیع الموده لذوی القربی، تحقیق سیدعلی جمال اشرف حسینی، دار الاسوة، ۱۴۱۶ ق.
۳۰۳. قیصری، داوود بن محمود (م. ۷۵۱ق.)، رسائل قیصری (با حواشی عارف محمدرضا قمشه ای)، تعلیق جلال الدین آشتیانی، مؤسسه حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۸۱ش.
۳۰۴. کاشفی، محمدرضا، کلام شیعه، قم، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چ ۱، ۱۳۸۶ش.
۳۰۵. کراچی، محمد بن علی (م. ۴۴۹ق.)، التعجب من اغلاط العامه، تصحیح کریم فارس حسون، قم، دار الغدیر، ط الاولى، ۱۴۲۱ق.
۳۰۶. کراچی، محمد بن علی (م. ۴۴۹ ق.)، کنز الفوائد، قم، مکتبه المصطفوی، ۱۳۶۹ش.
۳۰۷. کلینی، محمد بن یعقوب (م. ۳۲۹ق.)، الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳ق.
۳۰۸. کوفی اهوازی، حسین بن سعید (م. قرن ۳ق.)، الزهد، تصحیح غلامرضا عرفانیان، قم، مطبعه علمیه، ۱۴۰۲ق.
۳۰۹. گلدزیهر، ایگناس، گرایش‌های تفسیری در میان مسلمانان، ترجمه سید ناصر طباطبایی، تهران، نشر ققنوس، ۱۳۸۳ش.
۳۱۰. گنجی شافعی، محمد بن یوسف (م. ۲۵۸ق.)، کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی‌طالب، تحقیق محمدهادی امینی، تهران، دار احیاء التراث اهل البيت، ۱۴۰۴ق.
۳۱۱. لوبون، گوستاو، تاریخ تمدن اسلام و عرب، ترجمه فخرداعی گیلانی، تهران، نشر افراسیاب، ۱۳۷۸ش.
۳۱۲. مادلونگ، ویلفرد، فرقه‌های اسلامی، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، نشر اساطیر، ۱۳۷۷ش.
۳۱۳. مامقانی، عبدالله (م. ۱۳۵۱ق.)، تنقیح المقال، تهران، انتشارات جهان، بی‌تا.

۳۱۴. متر، آدام، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، امیرکبیر، ۱۳۷۸ش.

۳۱۵. مجلسی، محمدباقر(م. ۱۱۱۱ق.)، بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ط ۳، ۱۴۰۳ق.

۳۱۶. مجلسی، محمدباقر (م. ۱۱۱۱ق.)، مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، تحقیق سیدهاشم رسولی محلاتی، تهران، دار الکتب الاسلامیة، ۱۴۰۴ق.

۳۱۷. مجلسی، محمدتقی(م. ۱۰۷۰ق.)، روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، تصحیح موسوی و اشتهاودی، قم، بنیاد کوشانیور، ۱۴۰۶ق.

۳۱۸. محرمی، غلامحسن، بررسی تاریخی تفکر شیعه اثنی عشریه، قم، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۴ش.

۳۱۹. محرمی، غلامحسن، پژوهش در زندگی امامان مبانی و روش‌ها، قم، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۱ش.

۳۲۰. محرمی، غلامحسن، نقش ائمه در علوم اسلامی، قم، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۷ش.

۳۲۱. محقق حلی، جعفر بن حسن (م. ۶۷۶ق.)، شرائع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۸ق.

۳۲۲. محقق حلی، جعفر بن حسن(م. ۶۷۶ق.)، المعتمد فی شرح المختصر، قم، مؤسسه سیدالشهدا، ۱۴۰۷ق.

۳۲۳. مدرسی طباطبایی، حسین، مقدمه‌ای بر فقه شیعه، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸ش.

۳۲۴. مدرسی طباطبایی، حسین، مکتب در فرایند تکامل، ترجمه هاشم ایزد پناه، تهران، انتشارات کویر، چ ۱، ۱۳۸۶ش.

۳۲۵. مراغی مصری، عبدالله، السلافة فی امرالخلافه، دمشق، کتابخانه ظاهریه، قسم المخطوطات، بی‌تا.

۳۲۶. مرتضی العاملی، سید محمد، الحقیقه مناظرات و محاورات، ایران، منشورات رشید، ۱۴۳۱ق.
۳۲۷. مرتضی العاملی، سیدجعفر، اهل البيت فی آیه التطهیر، ترجمه سپهری، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۶ش.
۳۲۸. مرتضی العاملی، سیدجعفر، دراسات وبحوث فی التاريخ والاسلام، بیروت، مرکز جواد، ط ۳، ۱۴۱۴ق.
۳۲۹. مزی، یوسف بن عبدالرحمن بن یوسف (م. ۷۴۲ق.)، تهذیب الکمال فی أسماء الرجال، تحقیق د. بشار عواد معروف، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۰ق.
۳۳۰. مسعودی، علی بن حسین (م. ۳۴۵ق.)، اثبات الوصیة للإمام علی بن ابی طالب، قم، انتشارات انصاریان، ۱۴۲۳ق.
۳۳۱. مسعودی، علی بن حسین (م. ۳۴۵ق.)، التنبيه و الاشراف، بیروت، دار صاوی، بی تا.
۳۳۲. مسعودی، علی بن حسین (م. ۳۴۵ق.)، مروج الذهب و معادن الجوهر، تحقیق اسعد داغر، قم، دار الهجرة، ۱۴۰۹ق.
۳۳۳. مشکور، محمدجواد، «تاریخ مذاهب اسلام»، ترجمه الفرق بین الفرق، تهران، نشر اشراقی، ۱۳۸۸ش.
۳۳۴. مصباح الشریعه، منسوب به امام جعفر صادق (م. ۱۴۸ق.)، بیروت، اعلمی، ۱۴۰۰ق.
۳۳۵. مغنیه، محمدجواد، الشیعه فی المیزان، تحقیق سامی الغریری، ط ۴، قم، مؤسسه دار الکتاب الاسلامی، ۱۴۲۹ق.
۳۳۶. مفید، محمد بن محمد بن نعمان (م. ۴۱۳ق.)، الاختصاص، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۴ق.
۳۳۷. مفید، محمد بن محمد بن نعمان (م. ۴۱۳ق.)، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، تحقیق مؤسسة آل البيت لتحقيق التراث، بیروت، دار المفید، ۱۴۱۴ق.
۳۳۸. مفید، محمد بن محمد بن نعمان (م. ۴۱۳ق.)، الامالی، تحقیق حسین استادولی، علی اکبر غفاری، بیروت، دار المفید، ۱۴۱۴ق.

۳۳۹. مفید، محمد بن محمد بن نعمان (م. ۴۱۳ق.)، الجمل و النصرة لسيد العترة في حرب البصرة، تحقيق سيدعلی میرشریفی، قم، کنگره جهانی شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۳۴۰. مفید، محمد بن محمد بن نعمان (م. ۴۱۳ق.)، الدلیل علی وجود صاحب الزمان فی الغیبه (مصنفات الشیخ المفید)، قم، موتمر العالمی لالفة الشیخ المفید، ۱۴۱۳ق.
۳۴۱. مفید، محمد بن محمد بن نعمان (م. ۴۱۳ق.)، الفصول المختارة، تحقيق سيدعلی میرشریفی، بیروت، دار المفید، ۱۴۱۴ق.
۳۴۲. مفید، محمد بن محمد بن نعمان (م. ۴۱۳ق.)، المسائل الجارودیه، قم، کنگره هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۳۴۳. مفید، محمد بن محمد بن نعمان (م. ۴۱۳ق.)، المسائل العکبریه، قم، المؤتمر العالمی لألفیة الشیخ المفید، ۱۴۱۳ق.
۳۴۴. مفید، محمد بن محمد بن نعمان (م. ۴۱۳ق.)، اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات، تحقيق مهدی محقق و مقدمه مکدرموت، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۴۱۳ق.
۳۴۵. مفید، محمد بن محمد بن نعمان (م. ۴۱۳ق.)، تصحیح الاعتقادات الامامیه، تحقيق حسین درگاهی، قم، طبع کنگره هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۴ق.
۳۴۶. مقدسی، مطهر بن طاهر (م. ۵۰۷ق.)، البدء والتاریخ، بورسعيد مصر، مكتبة الثقافة الدينية، بی.تا.
۳۴۷. مقریزی، احمد بن علی (م. ۸۴۵ق.)، المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الآثار المشهور بخط مقریزی، بیروت، دار الكتب العلمیه، بی.تا.
۳۴۸. ملطی شافعی، ابن عبدالرحمن (م. ۳۷۷ق.)، التنبيه و الرد علی اهل الاهواء و البدع، قاهره، مكتبة المدبولی، ۱۴۱۳ق.
۳۴۹. منقری، نصر بن مزاحم (م. ۲۱۲ق.)، وقعة صفین، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۴ق.
۳۵۰. موسوی خوانساری، محمدباقر (م. ۱۳۱۳ق.)، روضات الجنات فی احوال العلماء و

- السادات، قم، اسماعیلیان، ۱۳۹۰ق.
۳۵۱. موسوی خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة، قم، مرکز نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۲ش.
۳۵۲. موسوی خویی، سید ابوالقاسم، دروس فی فقه الشیعه، گردآورنده محمد مهدی موسوی خلخالی، تهران، نشر آفاق، ۱۳۷۹ش.
۳۵۳. موسوی، فخار بن معد (م. ۶۳۰ق.)، ایمان ابی طالب (الحجة على الذاهب إلى كفر أبي طالب)، تحقیق محمد بحر العلوم، قم، دار سید الشهداء، ۱۴۱۰ق.
۳۵۴. مهریزی، مهدی، مقاله کتاب علی، نشریه میراث حدیث شیعه، دفتر نوزدهم، مؤسسه دار الحدیث، ۱۳۸۷ش.
۳۵۵. میرزای نوری، حسین بن محمد تقی (م. ۱۳۲۰ق.)، مستدرک الوسائل، قم، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، ط ۱، ۱۴۱۵ق.
۳۵۶. میرزای نوری، حسین بن محمد تقی (م. ۱۳۲۰ق.)، نجم الثاقب، قم، انتشارات مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۴ش.
۳۵۷. ناشی اکبر، عبدالله بن محمد (م. قرن ۳ق.)، مسائل الامامه و مقتطفات من الكتاب الاوسط، تصحیح یوسف فان اس، بیروت، دار النشر فرانکس، ۱۹۷۱م.
۳۵۸. نجاشی، ابوالعباس احمد بن علی (م. ۴۵۰ ق.)، رجال النجاشی، تحقیق سید موسی شبیری زنجانی، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۶ق.
۳۵۹. نسائی، احمد بن شعیب (م. ۳۰۳ ق.)، السنن الکبری، تحقیق سلیمان بنداری و سید کسروی حسن، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۱ ق.
۳۶۰. نعمانی، ابن ابی زینب (م. ۳۶۰ق.)، الغیبه، ترجمه محمد فرودی، قم، انتخاب اول، ط ۳، ۱۳۹۰ش.
۳۶۱. نعمانی، ابن ابی زینب (م. ۳۶۰ق.)، الغیبه، تصحیح علی اکبر غفاری، تهران، نشر صدوق، ۱۳۹۷ق.
۳۶۲. مروزی، نعیم ابن حماد (م. ۲۲۸ق.)، الفتن، قاهره، المكتبة التوفیقیه، بی تا.

۳۶۳. نوبختی، حسن بن موسی (م. قرن ۳ ق.)، فرق الشیعه، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۰۴ق.
۳۶۴. نوبختی، حسن بن موسی (م. قرن ۳ ق.)، فرق الشیعه، تصحیح محمد صادق آل بحر العلوم، نجف، مطبعة الحیدریه، ۱۳۵۵ق.
۳۶۵. نوری همدانی، حسین، خمس، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۸ش.
۳۶۶. نویری، شهاب الدین احمد بن عبدالوهاب (۷۳۳ق.)، نهاية الارب فی فنون الادب، قاهره، دار الکتب و الوثائق، ۱۴۲۳ق.
۳۶۷. نیشابوری، فضل بن شاذان (م. ۲۰۶ق.)، الايضاح، تحقیق سیدجلال الدین ارموی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۳ش.
۳۶۸. نیشابوری، مسلم بن حجاج (م. ۲۶۱ ق.)، صحیح مسلم، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۴ق.
۳۶۹. هاشمی خویی، میرزا حبیب الله (م. ۱۳۲۴ق.)، منهاج البراعه، ترجمه حسن زاده آملی و تحقیق ابراهیم میانجی، تهران، مکتبه اسلامیه، ۱۴۰۰ق.
۳۷۰. هالیستر، جان نورمن، تشیع در هند، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳ش.
۳۷۱. الهفت الشریف من فضائل مولانا الامام جعفر الصادق، تحقیق مصطفی غالب، بیروت، دار الاندلس، ۱۹۷۷م.
۳۷۲. هلالی عامری، سلیم بن قیس (م. ۸۵ق.)، کتاب سلیم، تحقیق محمدباقر انصاری، قم، نشر الهادی، ۱۴۲۰ق.
۳۷۳. هیتمی، احمد بن حجر (م. ۹۷۴ ق.)، الصواعق المحرقة، تحقیق عبدالرحمن ترکی، کامل محمد خراط، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۷ق.
۳۷۴. یاقوت حموی، یاقوت بن عبدالله (م. ۶۲۶ ق.)، معجم الأدباء أو إرشاد الأريب إلى معرفة الأییب، بیروت، دار النشر و دار الکتب العلمیه، الطبعة الأولى ۱۴۱۱ق.
۳۷۵. یزدانپناه، یدالله، مبانی و اصول عرفان نظری، قم، انتشارات مؤسسه آموزشى پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۸ش.
۳۷۶. یعقوبی، ابن واضح احمد بن ابی یعقوب (م. ۲۹۲ ق.)، تاریخ الیعقوبی، بیروت، دار صادر، بی تا.

مقالات و پایان نامه‌ها

۳۷۷. ابطحی، سید عبدالحمید، مقاله چالش زیدیه پیرامون افتراض طاعت اهل بیت علیهم السلام در نیمه اول قرن دوم، امامت‌پژوهی، بهار ۱۳۹۲، سال ۳، ش ۹.
۳۷۸. اصول الاربعمائیه، ترجمه کاظم رحمتی، مجله علوم حدیث، پاییز ۱۳۷۹ش، ش ۱۰۸. ✓
۳۷۹. بیات مختاری، مهدی، مقاله خورشید شرق در سده سوم، فضل بن شاذان نیشابوری، مؤسسه کتاب‌شناسی شیعه، ۱۳۹۲ش.
۳۸۰. حاجی‌زاده، یدالله، مقاله غالیان دوره امام جواد علیه‌السلام و نوع برخورد حضرت با آنان، مجله تاریخ اسلام، بهار ۱۳۹۵، شماره ۶۵.
۳۸۱. حاجی‌زاده، یدالله، مقاله مواجهه فکری و عملی امام هادی با جریان فکری غلو، مجله دوفصلنامه سخن تاریخ، سال ۱۱، پاییز و زمستان ۱۳۹۶، ش ۲۶.
۳۸۲. جعفری، یعقوب، مقایسه‌ای میان مکتب فکری شیعه در قم و بغداد، مجموعه مقالات کنگره شیخ مفید، ج ۶۹، ۱۳۴۱ق.
۳۸۳. سجادزاده، سید علی، مقاله در جستجوی کتاب علی، فصلنامه الهیات و حقوق، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، پاییز ۱۳۸۰ش.
۳۸۴. علاء‌المحدثین، جواد، مقاله نقدی بر فرضیه تطور امامت شیعی بررسی استنادهای کتاب مکتب در فرآیند تکامل، مجله امامت‌پژوهی، زمستان ۱۳۹۱ش، ش ۸. ✓
۳۸۵. غفوری، محمد، مقاله بررسی ماهیت حدیث جابر و جایگاه آن در اثبات نام دوازده امام، دو فصلنامه سیره‌پژوهی اهل بیت، سال ۳، ش ۴، بهار و تابستان ۱۳۹۶ش.
۳۸۶. فاریاب، محمدحسین، مقاله بازخوانی براهین قرآنی عصمت در قرون نخستین، مجله معرفت کلامی، ش ۱، بهار ۱۳۸۹ش.
۳۸۷. فقهی‌زاده عبدالهادی و امیری محمد مقداد، مقاله تحلیل انتقادی دیدگاه مدرسی طباطبایی در کتاب مکتب در فرآیند تکامل در مورد احادیث شیعی، مجله پژوهش‌های قرآن و حدیث، بهار و تابستان ۱۳۹۴ش، دوره ۴۸، ش ۱. ✓
۳۸۸. کلبرگ، اتان، فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق، مقاله از امامیه تا اثنی عشریه ✓

- ترجمه و نقد دکتر الویری، محسن، سال اول، شماره ۲، زمستان ۱۳۷۴ش.
۳۸۹. گرامی، محمد هادی، مقاله ملاحظات در باره گفتمان تفویض در نخستین سده‌های اسلامی، فصلنامه امامت‌پژوهی، سال ۱، ش ۴.
۳۹۰. لواسانی، محمدرضا، مقاله جستاری در باور زیدیه متقدم به اخبار امامان اثنا عشر، فصلنامه امامت‌پژوهی، سال ۳، ش ۱۲.
۳۹۱. منتظری مقدم، حامد، نقد مقاله بررسی ماهیت حدیث جابر و جایگاه آن در اثبات نام دوازده امام، مجله تاریخ در آیین پژوهش، سال ۱۵، ش ۲، پیاپی ۴۵، پاییز و زمستان ۱۳۹۷ش.
۳۹۲. قاسم‌پور، محسن، مقاله تأثیر آموزه‌های امام صادق بر مباحث کلامی شیعه، مجله حدیث‌پژوهی، سال ۲، بهار و تابستان ۱۳۸۹، ش ۳.
۳۹۳. مظفری، محمد حیدر، مقاله مهدویت در واقفیه و موضع‌گیری امام رضا، مجله انتظار موعود، ش ۳۳، پاییز و زمستان ۱۳۸۹ش.
۳۹۴. معارف مجید و قربانی زرین، رضا، مقاله مشایخ اجازه در اسناد الکافی، فصلنامه علوم حدیث، سال ۱۴.
۳۹۵. نوروز امینی، مقاله روایات اهل بیت در منابع اهل سنت، مجله علوم حدیث، سال ۱۳، ش ۱.
۳۹۶. هدایت‌افزا، محمود، مقاله تأملی در کتاب مکتب در فرآیند تکامل، کتاب ماه دین، ش ۱۴۳، مرداد ۱۳۸۸ش.

ترجمه و نقد دکتر الویری، محسن، سال اول، شماره ۲، زمستان ۱۳۷۴ش.